



مکتب روحانی مشاورهٔ مسیحی
بیش از رستگاری

**A Theology of
Christian Counseling**
More than Redemption

نویسنده: جی آدامز
مترجم: شاهرخ صفوی
ویرایش: فرح صفوی

پیشگفتار مترجم

شخصی که به مشاور مسیحی رجوع می کند در این کتاب "مقاضی" نامیده شده، و شخص مشاور نیز "مشاور" نامیده شده است. شاهرخ صفوی

فصل های کتاب

فصل اول:	نیاز مکتب روحانی در مشاوره مسیحی
فصل دوم:	مکتب روحانی و مشاوره
فصل سوم:	اصول کلام خدا - مشاوره و مکاشفه مخصوص
فصل چهارم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اساس محیط انسان
فصل پنجم:	اصول خدا - نام خدا و مشاوره مسیحی
فصل ششم (بخش ۱):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل ششم (بخش ۲):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل هفتم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اصل تثلیث
فصل هشتم (بخش ۱):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل هشتم (بخش ۲):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل نهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و گناه انسان
فصل دهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و عادت
فصل یازدهم:	اصول انسان - چگونه گناه بر افکار تاثیر می گذارد
فصل دوازدهم:	اصول رستگاری - بیش از رستگاری
فصل سیزدهم (بخش ۱):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل سیزدهم (بخش ۲):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل چهاردهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و زندگی نو
فصل پانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و میوه روح القدس
فصل شانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و ریشه کنی
فصل هفدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و استقامت
فصل هجدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و رنج
فصل نوزدهم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و کلیسا
فصل بیستم:	اصول کلیسا - مشاوره ایمانداران جدید
فصل بیست و یکم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و انضباط کلیسا
فصل بیست و دوم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و اعمال رحیم
فصل بیست و سوم:	اصول آینده - مشاوره مرگ و افراد در حال مردن
فصل بیست و چهارم:	اصول آینده - مشاوره مسیحی و قضاوت
فصل بیست و پنجم:	خلاصه مطالب

فصل اول

نیاز الهیات در مشاوره مسیحی

از ابتدا، انسان برای زیستن خود نیاز به مشاوره داشت. از آفرینش، موجودی وابسته به خدا بوده، و نیاز به شناخت آفریدگار خود داشته. معنی و منظور زندگیش بسته به شناخت او بوده، و در خود چنین امکانی را نداشته و نخواهد داشت. انسان مخلوق خدا است و موجودیت و وابستگی او به خدا است. او توانایی شناخت خدا را در وجودش ندارد. انسان خود مختار نیست.

یوحنا ۱

۱: در آغاز کلام بود

و کلام با خدا بود

و کلام، خدا بود؛

”در آغاز کلام بود“، گویای همه چیز است. انسان نیاز به کلام خدا داشت، حتی قبل از آنکه سقوط کند. مکاشفه او برای شناخت خدا، آفرینش، خودمان، رابطه ما با دیگران، و محدودیت هائی که داریم، لازم بود.

خلاف فرضیه کارل راجرز Carl Rogers، که متأسفانه تعداد بسیاری از خادمین مشاوره مسیحی پیرو او شدند^(۱)، انسان با تمام آنچه در زندگی نیاز به آن دارد به دنیا نیامده. خدا انسان را وابسته به خود آفرید. بجای موجود خودمختاری که راجرز و هم فکran او معرفی می کنند، و فکر می کنند می توان بطوری که می گویند ”بدون دستور دهنده“، زندگی خودمان را اداره کنیم، خدا در کلامش گفته که انسان را برای خود آفرید:

مکاشفه ۴

۱۱: «ای خداوند خدای ما،

تو سزاوار جلال و عزت و قدرتی،

زیرا که آفریدگار همه چیز تویی

و همه چیز به خواست تو وجود یافت

و به خواست تو آفریده شد.»

و خدا انسان را وابسته به خدا آفرید:

اعمال ۱۷

۲۸ الف: زیرا در اوست که زندگی و حرکت و هستی داریم؛

انسان موجودی است وابسته. و هر کاری که سعی کند او را مستقل و حاکم بر خود کند، نه تنها سرکشی نسبت به آفریدگار خود محسوب می شود، بلکه یقیناً با شکست مواجه خواهد شد. با این وجود، این سرکشی تاریخچه طولانی داشته، و نشانه های آن را روزانه در متقاضیانی مشاهده می کنیم که به اشکال مختلف، مسائل ناگوار زندگی را متحمل شده و آشفتگی و بیچارگی را نسبیب خود ساخته اند. این همان روح سرکشی (خود مختاری) است، که فکر می کند می تواند راه را خود انتخاب کرده و ببیماید. و این اساس نیاز به مشاوره را فراهم ساخته. اگر به آنچه در دنیا رواج یافته

اکتفا کنیم (بگونه ای که بعضی کشیشان به آن اکتفا کرده اند)، مسائل و مشکلات را بیشتر خواهیم کرد، نه کمتر.

هر زمانی که مردم سعی کردند، خودشان زندگیشان را بچرخانند، شکست خورده اند، و نه تنها بیچارگی را نسیب خود کردند، بلکه دیگران را نیز دچار آن کرده اند.

انسان به آفریننده و حمایت کننده خود برای تمام آنچه هست، دارد، و می داند، وابسته است. او برای زندگی با نشاط، حق شناس، و وابسته، آفریده شد. راجع به آخرین موردی که نام بردم؛ یعنی وابستگی، می خواهم قدری راجع به آن صحبت کنم.

از آغاز، انسان برای هستی خود نیاز به کلام خدا داشت، و نه تنها پس از سقوطش. انسان تنها با نان زندگی نمی کند (و نمی کرد)؛ حیات نیاز به کلام خدا دارد. بدون کلام، انسان امکانی در خود ندارد تا دنیا را بفهمد، درک کند، و از آن استفاده کند. راه زندگی با دیگران را نخواهد دانست و نخواهد توانست بگونه صحیح با خدا رابطه داشته باشد.

زندگی خارج از کلام خدا معنی ندارد (نویسنده کتاب جامعه آن را “بطالت” نامیده). چرا؟، چون ظرفیت دانش (درک مطالب و برداشت صحیح از آن ها) از خدا است، و جزء طبیعت انسان نیست. و به این خاطر است که می گوئیم، از ابتدای خلقت انسان بگونه ای آفریده شد که نیاز به مصاحبت و مشورت خدا داشت (۲). مکاشفات عمومی چنین حکمتی را فراهم نمی ساخت. و نتیجتاً، خارج از مصاحبت با خدا، یقیناً بدبختی حاصل می شد. این وضع اجتناب ناپذیر بود، چون محیطی که انسان در آن زیست می کرد، به درستی تفسیر و برداشت نمی شد. همه چیز بنظر هرج و مرج می آمد، و انتخاب و تصمیماتی که انسان می گرفت پایه و اساسی نداشت و کابوس “نسبت گرایی” (شناخت هر چیزی در مقایسه با چیز دیگر) بر انسان نازل شد.

انسان از لحاظ اخلاقی و جسمانی خوب آفریده شده بود. اما، رشد انسان از این دو لحاظ “کامل” نبود. کمال، یعنی بدون هیچ کم و کثر. انسان نیاز به ادامه زندگی داشت (یعنی خوردن از درخت حیاتی که میوه خود را می آورد) تا به کمال برسد. آدم قبل از سقوطش، هنوز دسترسی به آن ابعاد کاملی که حال، ما به آن رسیده ایم نداشت (یعنی آن کمالی که در طول سالیان در ما رشد کرده). آدم از دو مورد که حال از آن بهرمندیم

(۱) در حیات جسمانی که حال تا مرگ داریم (۳)، و

(۲) در آخرت که هر دو جسم و روح ما کامل می گردند

بی بهره بود (۴)؛ رابطه انسان با خدا رشد می کند. آدم در باغ، تنها امکانات زیستن را آغاز کرده بود. آنچه ما داریم، او در پیش خود داشت. توسعه بیشتر دانش، تجربیات، و غیره او، همه در آینده و در احکام “بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید” و “بر آن تسلط یابید”، پیش بینی شده بود. چگونه آن حکم اول اجرا می شد (با تمام جوانب جامعی و سیاسی که رفتار انسان دارد)، و آن “تسلط” بر دنیا چه نتیجه ای را در پرتو علم و سیاست داشت، همه وابسته به مکاشفاتی بود که خدا از طریق کلامش افشا می نمود. نتیجتاً، تغییر، یا حتی تغییر انسان کامل، همیشه وابسته به خدا بود. انسان کامل آفریده شده بود، اما معنی آن این نبود که می توانست به تنهایی زندگی کند. کمالی که صحبت از آن می کنیم، اشاره به همبستگی می کند که با خدا دارد. با مشورت خدا بود که جانوران را نام گذارد (او به تنهایی تصمیم آن را نگرفت). با مشورت خدا بود که از باغ نگاهداری می نمود. مشورت خدا بود که او را با درختان باغ آشنا کرد و چگونه از آن ها استفاده کند (و امکان سوء استفاده ای که در آن بود). تمام این موضوع ها بعد از آفرینش بوقوع پیوست. انسان چنان ساخته شده بود تا وابسته به خدا، آن تغییرات لازمی که از طریق مشورت با او ایجاد می شد، بوجود آید.

این موضوع مهمی است که در ابتدا باید روشن شود؛ انسان چگونه ای آفریده شده بود تا با وابستگی به مشورت خدا زندگی کند.

اگر انسان به تمام نصایح خدا گوش داده بود، به آن حیات ابدی که در درخت حیات بود، می رسید. اما اتفاقی رخ داد که باعث سقوط او شد: پشت به مشورت خدا کرد و روی بر مشورت شیطان نمود. به این شکل، می خواست استقلال از خدا گرفته و خودمختاری را بجای آورد. به نصایح کاذبانه شیطان که گفت: «بلکه خدا می داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود» گوش داد. پیروی از نصایح غلط (شریر)، انسان را به درون گناه و تمام بدبختی هایش انداخت.

سرکشی آدم نشانگر بی فایده بودن هر گونه کوششی است، که انسان در راه استقلالش بکار می برد. سردرگمی و انده نتیجه کار شد، و انسان مبتلا به ترس، جهل، و مرگ گردید، و بطوری که معلوم شد، استقلال نیز در کار نبود. آنچه انجام شده بود، تعویض مشاوره نیکو و راه گشا، با مشاوره شیطان صفت و در بند کشان بود. وقتی آدم از شیطان پیروی کرد، توانائی انجام آنچه نیکو بود را از دست داد. او در بند گناه و شیطان قرار گرفت. با این کارش نیز، حقایق آنچه مربوط به آفرینش او بود را دوباره تکرار کرد:

۱. او نیازمند و وابسته به مشورت است.
۲. او توانائی تغییر خود را بواسطه مشورت، دارد.

اما متأسفانه مشاوره مشاوره که انتخاب کرد به جای نشاط و آزادی، او را به جانب بردگی و بدبختی کشاند. حال برای ما مشخص شده که از زمان آدم تا بحال، در دنیا دو مشاور بیش نیست: مشاور خدایی و مشاور شیطانی، و این دو رقیب همدیگرند. و کلام خدا نشان داده، هر مشورتی که مکشوف نشده باشد، شیطانی است. مشاورانی که نصایح خود را بر اساس چیزی خارج از مکاشفه خدا می گذارند، نام شریر را بخود می گیرند: «خوشا به حال کسی که در مشورت شریران گام نزنند» (مزمور ۱: ۱). این نام را بخود و مشورتی که می کنند، می گذارند. مزمور، آن را شرارت نامیده (۱) چون با مشورت خدا رقابت می کند و سعی دارد آن را خنثی نماید، (۲) چون الهام گرفته شیطان است، و (۳) چون (عمداً یا نه) از جانب کسانی صادر شده که مخالف خدا هستند. در برابر چنین مشاورانی است (و دقیقاً در مخالفت با ایشان) که مزمور کلام خدا را بر پای کرده است (مزمور ۱: ۲).

در طول تاریخ، این دو مشورت خدایی و شیطانی برای انسان وجود داشته، و هر یک سعی داشته اند نظر او را جلب کنند. تاریخچه هر شخص، خاندان، و حتی ممالک، مستقیماً فراورده مشورت با یکی از این دو مشاوره بوده که پیرو آن شده اند. مشاور سومی وجود ندارد، بطوری که نویسنده مزمور اعلام کرده. تنها دو راه برای انسان وجود دارد: راه خدا یا راه شیطان. انسان خود توانائی مشورت با خود را ندارد (مشورت باید با کسی صورت بگیرد) (۵). اگر خواهان مشورت با خدا نباشد، یقیناً راه شیطان را پیگیری خواهد کرد. انسان طبیعتاً موجودی است که نیاز به حرکت و پیروی دارد، و چنین نیز خواهد کرد. نمی تواند وابستگی خود را رها کند. دانسته یا ندانسته، توکل به خدا یا شیطان خواهد کرد. این گونه ساخته شد، تا از طریق مشاوره شکل بگیرد.

در آغاز، انسان در خنکی روز صدای خدا را می شنید و با او راه می رفت. شکی نیست که خدا در آن زمان با او صحبت می کرد. این رفاقت ادامه داشت و کاملاً آشکار بود، و مصاحبتشان شامل مکاشفات مثبت و خوب و مفید بود، که برای توسعه امکانات او طرح ریزی شده بود. و چگونه ای که در نتیجه این مصاحبات رشد کرد، استعداد زبان را یافت تا بتواند افکارش را بیان کند و نظم را بنا سازد. این را در دسته بندی حیوانات او می بینیم. او طعم شیرین فهم و دانشوری، و درک

مصاحبت با خدا و همسرش را چشید. او متوجه شد که نصایح خدا واضح و ساده هستند: ”تو می توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه بخوری“. خدا بطور واضح درخت ممنوعه را نشان داده بود: ”اما از درخت شناخت نیک و بد زنه‌ار مخوری“. حتی مکان آن را برای او مشخص کرده بود: ”درخت حیات در وسط باغ بود، ...“. و همچنین در همان وضوح و سادگی هشدار داد: ”اما از درخت شناخت نیک و بد زنه‌ار مخوری، زیرا روزی که از آن خوردی به یقین خواهی مرد“. این نصایح برای آدم لازم بود. او وابسته و محتاج آن بود، و مسئول پیروی از آن ها نیز بود. انسان موجود مسئولی است. مشاور او خدا بود، و نصیحتش واضح، حقیقی، و مفید بود.

در مقابل مشورت ساده، واضح، و مفید خدا، شیطان مشورتی پیچیده و مغشوش ارائه داد که نصیحت خدا را واژگون می کرد. آن داستان غم انگیز را در فصل سوم پیدایش خوانده ایم.

اولین سؤال تاریخ را شیطان مطرح کرد: ”آیا خدا برستی گفته ...؟“ (پیدایش ۳: ۱). با این سؤال شیطان نصیحت (مشورت) خدا را رد کرد. به عبارتی می گفت: ”شاید نصیحت او آنقدر ها ساده، واضح، و یا مفید نباشد!“ البته سؤال او حمله مستقیم به فرمایشات خدا نبود؛ شیطان زیرکانه تر از آن است. بجای آن، ابتدا شک را بر انگیزت. شک را بر کلام خدا و منظوری که داشت بنا کرد. تا به حال نیز به این کار ادامه داده. از زمانی که کارش مؤثر واقع شد به این کار ادامه داده است.

پس از بنای شک (۶) نسبت به کلام خدا، با تحریف آن، کارش را ادامه داد. کلام را تغییر داد و گفت: ”آیا خدا برستی گفته است که از هیچ یک از درختان باغ نخورید؟“ (پیدایش ۳: ۱). این انحراف حقیقت (بگونه ای که شیطان در طول تاریخ کلام خدا را توسط شاگردانش تحریف کرده) بخاطر آن بود، تا اغتشاش فکری نسبت به همه درختان جز یکی را ایجاد نماید. آنچه در گذشته کاملاً واضح و ساده بود را خواست مغشوش و پیچیده نماید. عکس العمل حوا نیز نشان می دهد که ابتدا به آن اکتفا نکرده بود، اما ممکن است قدری تحت تاسیر قرار گرفته بود که کلام را تغییر داده به آن اضافه کرد: ”و بدان دست مزنید“ (۷).

و چون شیطان توانسته بود کارش را از طریق شک و تحریف آغاز کند، قدم بعدی را برداشت و بطور مستقیم به خدا حمله کرد و حیلۀ نهائی خود، تکذیب را بکار برد. می بینیم که سلسله مراتبی در کار شیطان وجود دارد (۸). گفتن آنکه خوردن باعث مرگ خواهد شد، و خدا گفت نخورید چون نمی خواهد مثل او بگردید (مستقل، و رهائی از وابستگی)، بالغ بر این می شد که خدا دروغگو و فریب کار است، و نیت بدی را دارد. این سه حمله؛ شک، تحریف، و تکذیب، طوری طرح داده شده بود تا عدم اعتماد را ایجاد سازد. نقشۀ شیطان این بود که عدم اعتماد به کلام خدا را بنا سازد.

در طول سال ها نیز این وضع ادامه یافته است. شیطان اساساً تمرکزش بر این سلسله مراتب داشته، و موفقیت زیادی نیز کسب کرده. و بطوری که دیدیم، حمله او به کلام خدا بود.

و این موضوع را متأسفانه بیشتر در مشاوره می بینیم. در کلیسا کفایت کلام زیر سؤال آمده و اعتماد و صحت راه او، از طریق کسانی که راه های دیگری را ارائه داده اند سلب شده. آنچه این اشخاص به جانعه فروخته اند ”آزادی“ است. شیوه کار شیطان تغییر نکرده، و موفقیتش نیز در گول زدن فرزندان آدم کم نشده.

کلیسا در طول سالیان دراز، مانند آدم و حوا، یا گول شیطان را خورده یا با آن توافق داشته. جای بی طرف وجود ندارد. توافق یا تضاد با کلام، دو راهی است که وجود دارد. حال، شکر بر خدا در حال رسیدن توافق با کلام هستیم. و نتیجتاً نیز، نیاز بر خورد با مشاوران خدانشناس را پیدا کرده ایم. مدت زیادی است که شیطان مشاورۀ خود را وارد کلیسا کرده، و چند سالی بیش نیست که مخالفت موفقی در این راه بنا شده.

حال در این مرحله تحول، عجیب نیست مسیحیانی را می بینیم که هنوز جانب دشمن را پیش گرفته اند و با بردران و خواهانی که خواهان رواج احاد خدا می باشند، مقابله می کنند. عموماً البته

نیتشان بد نیست، اما در راه اشتباه هدایت شده اند. با این وجود، نفوذشان را نمی توان نادیده گرفت. نه تنها جلوی مشاوری مفید را می گیرند، بلکه موجب شک و تردید کسانی می شوند که مرحله گشایش را می گذرانند (راز کلام برایشان افشا شده). با این حال، انسان نیست که با آن درگیریم، بلکه ماهیت آموزشی است که این افراد می دهند. ما با کشت و رواج حقیقت کلام، و فرق عمده ای که با آموزش های انسانی دارد، خواهیم توانست مخالفت موفقی را بنا سازیم. وقتی این برخورد را در پیش می گیریم، لازم می شود مزمور ۱ را بررسی نمائیم:

مزمور ۱

۱: خوشا به حال کسی که در مشورت شریران گام نزنند

و در ره گنهکاران نایستند

و در محفل تمسخرگران ننشینند؛

۲: بلکه رغبتش در شریعت خداوند باشد

و شبانه روز در شریعت او تأمل کند.

۳: او بسان درختیست نشانده بر کناره جویبار،

که میوه خویش در موسمش آرد به بار،

و برگش نیز پژمرده نشود،

و در هر آنچه کند کام یابد.

۴: لیکن چنین نیستند شریران

بلکه همچو کاهند که دست باد می راندشان.

۵: پس شریران را در داوری تاب ایستادن نیست

و نه گنهکاران را در جمع پارسایان.

۶: زیرا خداوند ره پارسایان را می پاید

اما طریق شریران به نابودی انجامد.

حال بپردازیم به آیه اول. مصیبت حاصله را در شکل سلسله مراتبی می بینیم، که توافق و قدم آرائی انسان را به جانب شیطان، می پروراند. ابتدا، "گام" است که در مشورت شریران برداشته می شود. به عبارت دیگر، گوش دادن به راه و روش های دنیاست. و سپس قانع می شود که صحیح است، و آن را تایید می کند، و آن حقیقت او می شود. ممکن است وجدانش این دو را طوری قبول کند که در بعضی موارد یک مکتب حقیقت دارد و در موارد دیگر، مکتبی دیگر. و با دفاع از خود، با پافشاری از درست بودن آن دفاع می کند. با زبان (تملق و چاپلوسی) می گوید "همه حقایق از خدا است"، اما چیزی نمی گذرد که "در ره گنهکاران می ایستد". روح شریر، می گوید راهی برای "روشنفکری و خردمندی" می پروراند، و با کمک طرفدارانش زندگی خدا شناسی را رواج می دارد. این راه گناه انسان است؛ راهی است که انسان پیش می گیرد و رواج می دهد. برای حفظ منافعش نیز باید از آن دفاع کند(۹). راه را دوگانه و موازی با هم می بیند و با هم پایان خود ("محفل تمسخرگران")، کسانی که یک راه را دنبال می کنند، "مسخره" می کند. می گوید، "همه حقایق از خدا است"؛ چیزی نمی گذرد که خود یکی از پیش تازان این دوگانگی می گردد، و طنز و طعنه را در مقابل کلام خدا بنا می سازد و "در محفل تمسخرگران" می ننشیند.

امروزه مسیحیانی هستند، که بقدری جلب راه و روش و دنیا ("اصلاح طلب"؛ "مترقی"؛ "با محبت") شده اند، که در زبان و نوشته های خود، بیشتر حمله به کسانی می کنند که تنها راهشان خداست، نه چیز دیگر. و معمولاً با تفسیر بسیار، از مکتب "پیشرفته" خود دفاع می کنند (۱۰). وقتی جریان امور را در نظر می گیریم، متوجه می شویم که تعجب ندارد مسیحیانی که به عیسی قسم خورده اند، دستخوش چنین منجلابی شده اند. جریان کار سازش، همه چیز را روشن می کند. هیچ شخص مسیحی با منحرف و تکذیب کردن کلام زندگیش را آغاز نمی کند. اگر بکند، جریانی در کار بوده که به آنجا رسیده. و جریانش تدریجی بوده، نه نابهنگام. این چیزی است که مزمور نشان می دهد. نتیجتاً باید در نظر داشت که چنین مشاوره یا برداشتی، ممکن است برای هر دو مشاور و متقاضی روی دهد.

حال توجه داشته باشید که فرائض پیدایش ۳ و مزموری که مطالعه می کنیم، صحبت از مشاوره یا برداشت دیگری ("سومی"؛ "پیشرفته ای"؛ "واجد شرایطی") نمی کند. یکی از حیلۀ های شیطان (بعنوان فرشته نور)، این است که خبَره نمایان و فلسفه بافان را زیر پرچم "همه حقایق از خدا است" (می گویند کلام خدا انحصار حقیقت را ندارد)، در آورده است. پیروی از چنین مکتبی، همه گونه لغزش ها را امکان پذیر می کند.

البته همه حقایق از خدا هست، اما آیا آنچه ایشان "حقیقت" می شمارند شامل تمام کلام خدا می باشد، یا آنچه خود انتخاب کرده اند؟ آیا تنها متکی به کلام خداست یا "پیشرفته" تر از آن است؟ سؤال این جا است.

و از جانب دیگر، این مسیحیان "پیشرفته"، معتقدند که "فیض عمومی" شامل همه گشته. از این اصل نیز سواستفاده می کنند. منظورشان این است که فیض خدا حقایق فروید Freud، راجرز Rogers، و سکینر Skinner را "افشا" نموده. البته خدا در فیض عمومی خود، از گناه جلوگیری می کند، و امکان شناخت خود را در آفرینش مهیا می سازد (از طریق آفتاب و بارانی که بر همه می بارد)، اما راه های مختلفی را ارائه نمی دهد. خدا چیزی را به کسی نمی گوید و چیز دیگری را به کس دیگر. این را نمی توان "فیض عمومی" نام برد.

می توانید اطمینان داشته باشید که فیض خدا باعث ایجاد دو مشاوره رقیب و کنار هم، نشده. خدا را نمی توان متهم به دورویی کرد. فیض عمومی او نیست که اصول کاذب فروید (انسان مسئول گناهان خود نیست)، راجرز (انسان اصولاً موجود خوبی است و نیازی به کمک خارجی ندارد)، یا حتی سکینر (انسان موجودی است حیوانی، بدون ارزش، آزادی، یا آبرو) را افشا نموده. در حقیقت کفر آمیز است گفتن آنکه چنین مکاتبی، پر از خطا و ضد خدا، از فیض عمومی خدا برخوردار بوده اند. فکرش را بکنید، خدا در فیض عمومی خود، مردم را چگونه ای هدایت کند تا بدون نیاز به مسیح، توانائی حل مسائلشان را داشته باشند! راهی که قرار است کلام خدا انجام دهد را خود بدون نیاز به آن انجام دهند. این شامل فیض خدا (یا فیض عمومی خدا) نمی تواند باشد. این زبان بازی ها از حیلۀ های دیگر شیطان است. نباید گذارد آنچه مقدس است، با نجاست آمیخته شود (متی ۷: ۶).

متی ۷

۶: آنچه مقدس است، به سگان مدهید

و مروارید های خود را پیش خوکان میندازید،

مبادا آنها را پایمال کنند و برگردند و شما را بدرند.

این سازش گرایان و التقاط گرایان که ترجیه داده اند فرضیه فروید را تجزیه تحلیل کنند (بجای تجزیه و تحلیل کلام خدا)، با این کارشان نه تنها بخود پشت و پا زده اند، بلکه دیگران را نیز به

زمین می زنند. و تنها ایماندارانی که روزانه اندیشه و خوراکشان کلام خدا است، از این وسوسه در امان می باشند. مشاور مسیحی باید خود را در آموزشی که برایش فراهم شده بهرمند کند، اگر نه او نیز به دام خواهد افتاد.

باید توجه داشت که روانشناسان و روانکاوان "مسیحی" خود را مشاوران مسیحی نیز می نامند، و بر استناد آزمایشات و مکاشفات علمی، خود را طرفدار و خدمتکار مسیحیان و کلیسا می شمارند. باید پشت پرده را نشان داد. شاید قبلاً حقایق کلام خدا آنگونه که امروزه افشا شده در دسترس کشیشان و مشاوران نبود، و به ناچار به روانشناسان و امثال آنها روی آوردند. ولی حال که افشا شده و در دسترس هست، چرا به این کار ادامه می دهند! حال آیا نمی توان آن ها را نماینده شیطان نامید؟ آن ها هنوز بکار خود مشغولند و کلام خدا را تحریف و تکذیب می کنند(۱۱). این "مسیحیان" راه حلشان "مژدن" یا "کامل کننده" نیست. چاره دیگری است. حتی خودشان این را می گویند. می گویند راه حلی است مانند راه حل های دیگر (بی آزار). اما خودشان را در میان راه حل های دیگر برملاء می کنند (متی ۷: ۱۳). چگونه است که بعضی مسیحیان این حقیقت را نمی بینند؟

نهایتاً جواب این است - مسیحیان گول افکار و راه های دنیا را خورده اند، چون مکتب روحانی صحیحی را نداشته اند. بسیاری هیچ آموزش الهیاتی ندارند و در خدمت مشاوره مشغولند. به این دلیل است که دست به التقاط و سازش برده اند. چون علم و مکتب دنیا بر زندگیشان حاکم شده، فکر می کنند امور خدا نیز چنین جوانبی را باید داشته باشد. از طرفی نیز بسیاری مسیح را بعنوان خدا و نجات دهنده خود قبول کرده اند، ولی در علم روانشناسی و روانکاو مشغول به کارند. برداشت های سطحی خدا (که معمولاً بر از تناقض می باشند) را در کتاب ها و تبلیغ هایشان می بینیم. آشی را که از مکاتب انسانی برداشت شده را، با آیاتی از کلام خدا تزئین می کنند، و بعنوان "مشاوران مسیحی" به خورد ایمانداران می دهند. آن سادگی اضافه کردن چیزی به کلام خدا، بدون توجه به هشدار هائی که در این رابط داده شده، همه گویای مسئله مهمی است که به آن مبتلا شده اند. مکتب روحانی است (یعنی مطالعه عمیق و گسترده ای از کلام خدا)، که باید این مسئله را حل کند. هیچ راه دیگری نیست که بتواند جلوی مسیحیان را بگیرد تا از این دست فروشان مذهبی، چیزی دریافت نکنند. در غیر این صورت، بناچار، مشتری افکار و طریق های فروید و راجرز خواهند شد، همانگونه که پدرانیشان شده بودند. زمانی که مسیحیان، توانائی فکر کردن راجع به همه چیز را از کلام بدست آورند (بگونه ای که فکرشان همیشه الهی است)، آنوقت خواهند توانست از مکاتب التقاطی در امان باشند. به این خاطر است که این کتاب را نوشتم. سعی من این است که افکار خدا را در ارتباط با مشاوره مسیحی رواج دهم. امیدوارم تغییر لازم ایجاد گردد.

فهرست زیر نویس های فصل اول

- (۱) برای اطلاع بیشتر راجع به این موضوع به کتاب ”شایستگی مشاوره مسیحی“ Competent to Counsel رجوع نمائید. راجع به آن در فصل های بعد بیشتر صحبت خواهد شد. (این کتاب تا بحال به زبان فارسی ترجمه نشده است)
- (۲) کلام خدا مرتباً خود را مشاور معرفی کرده (مزمور ۱۱۹: ۲۴؛ امثال ۱۹: ۲۰).
- (۳) عبرانیان ۱۲: ۲۳
- (۴) فیلیپیان ۳: ۲۱
- (۵) یوحنا ۸: ۳۴ - ۴۴. انسان با گمان بر آنکه آزاد است، از طریق رفتار و گفتارش خود را برده گناه نشان داد. سعی بر مستقل زیستن او نشانه آشکاری است از پیروی او از شیطان.
- (۶) کلام خدا شک را اساساً فقر اخلاقی می شمارد (یعقوب ۴: ۸)
- (۷) همچنین ممکن است حکم داده شده را بطور کلی بیان کرده باشد. اما به هر صورت، بر اساس تحریف های دیگر کلام، این افزایش احتمالاً نشانه تغییر روحیه ای است که نسبت به کلام خدا بدست آورده بود.
- (۸) و همچنین این فرآیند تصادعی را در آنچه حوا گفت می بینیم (زیر نویس قبلی). فرآیند تصادعی را در مزمور ۱: ۱ نیز می بینیم.
- (۹) بسیاری در نام علم و دانش، سعی داشته اند نظر دنیا را جلب کنند تا پذیرش را بنا سازند.
- (۱۰) اگر مکتبشان حقیقت داشت، نیازی (این چنین) به دفاع از خود نداشت!
- (۱۱) موضوع این نیست که تنها با نادانی روبرو هستیم، چون بسیاری در این راه حرفه ای و اجتماعی شده اند و از این طریق نان می خورند.

فصل دوم

مکتب روحانی و مشاوره

اگر مکتب، جوابگوی مسئله التقاط را می دهد، لازم است ببینیم مکتب چیست. بعضی اشخاص اشتباهاً فکر می کنند می دانند مکتب چیست، و بسیاری دیگری نیز شناخت ضعیفی از آن دارند. به این دلیل لازم است موضوع را بگونه کلی بررسی کرد. مکتب چیست و چه رابطه ای با مشاوره دارد؟ بگذارید ابتدا جواب این دو سؤال را بطور خلاصه بدهم، و سپس به جوانب عمقی هر یک بپردازم. به عبارت ساده، مکتب ”برداشتی اصولی“ از آنچه کلام راجع به موضوع های مختلف گفته می باشد. مکتب، آیاتی از کلام خدا را که مربوط به موضوعی می باشند شناسائی کرده (بعنوان مثال آنچه کلام راجع به خدا گفته)، در مزمون خود تفسیر می کند، در مسیر نجات قرار می دهد، و آموزشی که از آن در رابطه با موضوع خاصی می باشد را فراهم می سازد. و چون هر موضوعی در زندگی جوانب مختلفی دارد، در محدوده هر یک از جوانب، آنچه آیه ای به ما آموزش داده را با آیات دیگر مقایسه می کند (آیاتی که زمینه و یا مکمل می باشند)، تا برداشت کاملی از آنچه کلام راجع به موضوع گفته بدست آید. در نتیجه می توان گفت، مکتب مجموعی از تمام آنچه کلام خدا راجع به موضوعی گفته (آموزشی که فراهم ساخته) می باشد. بگذارید با مثالی نشان دهم مکتب چه تاثیری بر زندگی عملی انسان دارد. در فصل ۱۴ یوحنا می خوانیم:

یوحنا ۱۴

۱۳: و هر آنچه به نام من درخواست کنید، [خط کشی از من است]

من آن را انجام خواهم داد،

تا پدر در پسر جلال یابد.

۱۴: اگر چیزی به نام من از من بخواهید،

آن را انجام خواهم داد.

بدون مکتب، این آیات بنظر می رسد کلید دریافت هر چیزی که بخواهیم را (در دعا) فراهم می سازد. (و معمولاً کسانی که ارزشی برای مکتب ندارند این برداشت را می کنند؛ در موعظه و مشاوره خود می گویند ”هر چه یعنی چه؟ یعنی همه چیز. بله همه چیز که بخواهید، می توانید در دعا بدست آورید!“). در نتیجه بی کفایتی مکتبشان (که می پرسد منظور از ”نام من“ (۲) چیست؟ یا این شرط در جای دیگر چگونه مصرف شده (۳)؟ و آیات دیگر چه شرایطی برای دعا منظور داشته اند؟)، مسیحیان بسیاری گمراه شده (خدا را چنین می بینند) و با دلشکستگی ایمانشان را از دست داده اند. چون تجربه بی کفایتی مسیح بوده! اگر مطالعه کافی از مکتب را داشته بودند، به آنها نشان می داد که یوحنا ۱۶: ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷؛ و فیلیپیان ۴: ۶، ۷؛ و یعقوب ۴: ۲، ۳؛ ۵: ۱۵ تا ۱۸، رابطه نزدیکی با یوحنا ۱۴: ۱۳، ۱۴ دارند. شرایطی که در این آیات وجود دارند را باید، حتی اگر به متقاضی گفته نشود، در نظر داشت، تا پیغام نادرستی به متقاضی داده نشود. در مثالی که آورده شد، رابطه مهمی که مکتب با مشاوره دارد را نشان دادم. چون مشاوره مسیحی متکی به اصول کلام خدا است، مشاوران باید تمام آنچه کلام راجع به هر موضوعی می گوید را، بدانند تا بتوانند راهنمای صحیح متقاضیان باشند.

یکی از مسائل عمده ای که مشاوران مسیحی با آن روبرو می شوند، ناکامی و ناامیدی متقاضیان است^(۳). این ناکامی و ناامیدی نیز از عدم درک مکتب کلام سرچشمه می گیرد. و بخاطر برداشت ناصحیح از خدا، دچار اشتباهات فراوانی می شوند (مانند سوء استفاده از دعا). و سپس، یا شک به قابلیت کلام خواهند نمود، یا شک به خود (یا نجات خود) خواهند داشت، و بعضی می گویند (“شاید پولس می تواند انجام دهد، ولی من پولس نیستم”).

بی علاقه‌گی که از شک و ناامیدی سرچشمه می گیرد، اجتناب ناپذیر است. اگر تجزیه و تحلیل کلام، با در نظر گرفتن ابعاد روحانی که دارد، در موعظه و مشاوره ارائه می گردید، می توانست نتایج دیگری را بجای آورد. و به این خاطر است که در خصوص متقاضیانی که مکتب ناصحیحی را دریافت کرده اند، باید انتظار مسائل جانبی را نیز داشت. در چنین مواردی ضروری است ابعاد روحانی مسائل (مکتب) کاملاً روشن شوند.

در خدمت مشاوره مسیحی نه تنها لازم است مکتب آیات روشن شوند (ابعاد کامل و رابطه ای که باهم دارند)، بلکه چنین جهتی را باید اتخاذ نمود تا متقاضی آنچه لازم دارد را بدست آورد. مشاوره که مکتب صحیح را نیافته، ضعف های روحانی خود را به متقاضی منتقل خواهد کرد. اعتبار و توانایی در وعظ و مشاوره تنها زمانی ایجاد می گردد، که دانش مکتب صحیحی در دست بوده باشد. آنوقت است که می توان با اقتدار صحبت کرد^(۴). چون حرف های ملایان و فریسیان سفته بازی بود، حرف های عیسی مسیح با اقتدار و برجسته بنظر می رسید:

متی ۷

۲۹: زیرا با اقتدار تعلیم می داد،
نه مانند علمای دین ایشان.

ملایان یهود تدریستان بر اساس تفسیر و مکتب کلام نبود، بلکه بر اساس بحث و مناظره ای بود که بر سر تاریخ و “سنتها خود” داشتند (مرقس ۷: ۱۳). تعجب نیست که مشاوران مسیحی نیز امروزه اقتداری ندارند. بجای مکتب صحیح، سفته بازی و گمان پردازی میانشان رواج یافته. امروزه مسیحیان “مشاور”، سالیان درازی را در مطالعه روانشناسی و اخذ مدارک کافی کرده اند، اما در دانش کلام خدا مبتدی بیش نیستند. دست به چنین کاری دشمنی با خدا است. اصول و شیوه مکتب نه تنها وقت می برد تا توسعه یافته و هضم گردد، بلکه لازم به استفاده دارد تا نتایج مطلوبی را ایجاد نماید.

متقاضیان از من می پرسند “چرا مشاوران دیگر از کلام خدا استفاده نمی کنند؟” جواب این است که افراد کمی هستند که از لحاظ مکتب آمادگی لازم را دارند. منظورم این نیست که نیتشان بد است، و بعکس، بعضی کوشش دلاورانه ای در استفاده از اندک فهمی که دارند کرده اند. اما این کوشش ها از آغاز شکست خورده بود، چون بر پایه و اساس صحیحی استوار نبود^(۵). چگونه مشاوره که حتی کلمه تفسیر را در زبان خود ندارد، خبری از کتاب مکتب برکهاف^(۶)، یا شناختی از فرهنگ مکتب کیتل^(۷) دارد، و اهمیتی که مکتب در شناخت کلام دارد بی خبر می باشد، می تواند راه حل خدا را به مسائل زندگی بکار برد؟

در این کتاب، من فرض بر این کرده ام که خواننده حد عقل شناخت ابتدائی از مکتب کلام را دارد (بگونه ای که خواهد توانست در ادامه خواندن، برداشت لازم را بکند). اما من نمی خواهم اینجا مکتب را درس بدهم (نمی خواهم از آموزشی که در دست هست دوری کنم. حذف من این نیست کتاب را تبدیل به کتاب تدریس مکتب کنم).

آنچه می خواهیم انجام دهم این است:

- (۱) نشان دهم مشاور مسیحی نیاز به مکتب دارد، و
- (۲) نقشی (می توان گفت نقشی حیاتی) که در اصول فکری و عملی مشاوره مسیحی دارد.

امکان ندارد کسی (حتی از ادیان دیگر) بتواند بدون مکتب مشاور باشد. هر مشاوره بر حسب طبیعت خود، دلالت بر سر سپردگی مکتبی می کند که دارد. او نخواهد توانست تغییری در افکار، عقاید، ارزش ها، روحیه، روابط، و رفتار کسی بکند، مگر عمیقاً وارد مکتب خود گردد. من نشان داده ام که وابستگی به اصول مکتب، آگاهانه باشد یا ناخود آگاه، پیرو کتاب مقدس باشد یا دنیوی، مکتب خوب باشد یا بد، یقیناً شامل مکتب است.

در این صورت لازم است (۱) با نوع وابستگی که دارد و چگونه به آن رسیده آشنا شود، (۲) تجدید نظر و اصلاح بر اساس مکتب مطلوب کلام خدا بکند، و (۳) ادامه به مطالعه مکتب کند تا حقایق تازه آن، تاثیر مطلوب خود را بر خدمت مشاوره بگذارد.

در خلاصه، می توانم بگویم که رابطه مکتب با مشاوره مسیحی مانند رابطه ای جسمانی است؛ مشاوره را نمی توان بدون مکتب انجام رساند. هر رفتار و کلمه ای (یا فقدان آن)، اشاره وابستگی به مکتب دارد. و از جانب دیگر، آموزش مکتب مشاوره را بنا می سازد. نباید یکی را از دیگری جدا کرد؛ اگر چنین شود به هر دو لطمه وارد خواهد کرد.

فهرست زیر نویس های فصل دوم

- (۱) منظور این نیست که اساس مکتبشان فرق می کند، اما معمولاً اصطلاحات استفاده شده فرق دارند. این فرق ها را باید باهم هماهنگ کرد.

(۲) بعنوان مثال یوحنا ۱۵: ۲۱

(۳) راجع به امید، به کتاب ”راهنمای مشاوران مسیحی“ مراجعه کنید.

- (۴) در کتاب ”راهنمای مشاوران مسیحی“ راجع به فرق میان صحبت با قدرت و قدرت طلبی کرده ام.

(۵) در حقیقت این کوشش ها باعث صدمات بیشتری می گردند. کلامی که عمیق و گسترده کار می کند را وقتی سطحی بکار ببرید، نه تنها جایی برای کذب و تحریف باز می کنید، بلکه خدا و کلامش را ضعیف جلوه خواهد داد.

(۶) Systematic Theology - Louis Berkhof

<http://thegospelcoalition.org/blogs/justintaylor/2013/05/31/louis-berkhofs-systematic-theology-now-free-as-an-ebook/>

(۷) Theological Dictionary of the New Testament - Gerhard Kittel

<http://getebook.org/?p=200578>

فصل سوم

اصول کلام خدا

مشاوره و مکاشفه مخصوص

مسیحیان قبل از فروید کجا بودند؟ بالای درخت؟ هیچ اطلاعی از رابطه انسان با خدا و با همسایه اش نداشتند؟ آیا مشاوران کلیسا ناامید کننده، ابتدائی و متوسل به عصر حجر بودند و باید مانند سنگ چخماق از میان می رفتند؟ آیا مسیحیان قبل از ظهور روانشناسی در بند زندگی گناه آلود بودند و خدا زندگی حقیقتدار را تا امروز از دست انسان بدور نگاه داشته است؟

یا آنکه افرادی چون پولس Paul، پطرس Peter، آگوستین Augustine، لوتر Luther، کالوین Calvin، سپرچن Spurgeon، و بسیاری دیگر، چیزی قابل شنیدن از زندگی در دنیای گناه آلود را داشته اند و چگونه مسائل زندگی را می توان حل کرد؟ جواب واضح است؟

اگر مشکل می توانید به این سؤال جواب دهید، آن را نادیده گرفته و به این سؤال فکر کنید: چگونه شد در جایی که کلام خدا عیسی مسیح را مشاور خوب (مشیر) نام برده (اشعیا ۹: ۶)، ”بینش“ روانشناسی و روانکاوی که امروزه بی ایمانان (و مسیحیانی که پیرو آن هستند) می گویند مشاوره مؤثر و ضروری است، بشمار آورده شده است؟

قدری تعمق در این رابطه می تواند جواب را کاملاً روشن کند. عهد قدیم تمام حکمت لازم را به عیسی مسیح داد تا بتواند مشاور بی خطای دیگران باشد. او تدارک کمی نداشت، بلکه بقول پولس ”به کمال برای هر کار نیکو تجهیز“ گردیده بود(۱). کلیسا نیز (هر زمان که ایمان به کلام داشته)، کلام خدا را منبع توانا و پایان ناپذیری برای خدمت مشاوره بشمار آورده است. پس چه شد که مردم (و حتی کلیسا) روی به فرضیه های انسانی آوردند؟ چون از کلام خدا روی گردان شده بودند. باید دوباره به مفهوم کلام بعنوان ”مشاور“ روی آوریم (نباید فراموش کنیم که این کار عمده کلام می باشد). به همین دلیل بود که داود شهادت داد ”آنها مشاوران منند“ (مزمور ۱۱۹: ۲۴). و همچنین در مقابل حکمت دنیوی که رواج داشت، اعلام کرد که کلام خدا او را از همه آموزگاران خردمندتر کرده بود (مزمور ۱۱۹: ۹۹).

نتیجتاً نباید شکی وجود داشته باشد که کار اساسی کلام خدا، مشاور انسان است، و مسئولیت کشیشان این است که متقاضیان را در استفاده از آن، راهنمایی کنند(۲). هر نوع خدمتی از کلام، مشاوره مسیحی را نیز شامل می شود. در این فصل از کتاب، راجع به جوانبی از اصول کلام که با مشاوره مسیحی رابطه دارند، صحبت خواهم کرد.

ابتدا خطا ناپذیر بودن کلام است، که ارتباط عمده ای با مشاوره مسیحی دارد. مشاور مسیحی کتابی را دست دارد که کلام حقیقی خدای زنده است، که با سبک و شیوه خاص نویسنده های مختلفی نوشته شده که از هر خطایی که ممکن بود در نوشته هایشان رخنه کند، آزاد گشته بودند. همچنین با هدایت خدا، توانستند نوشته هایی را ارائه دهند که نه تنها افکار خودشان بود، بلکه خدا می خواست از طریق ایشان بگوید، تا در عین حال بتوان گفت نوشته ارمیای نبی و روح القدس بوده است(۳). این کتاب الهامش را از نفس خدا گرفته. وقتی خدا می گوید کلامش را با نفس بیرون آورد، به آن معنی که گویا کلام نوشته شده همان است که با صدای خود گفته. اگر خواننده می توانست صدای خدا را بشنود، متوجه می شد که خدا چیزی کم یا بیش از آنچه نوشته شده نگفته است(۴).

مشاور می که از کلام استفاده کند صاحب قدرت می گردد. وقتی با اندیشه های واضح گناه آلود روبرو می شود (”آیا می توانم زخم را بخاطر زن دیگری ترک کنم؟“)، یا سؤالی در رابطه با رفتار (”آیا درست است در جایی که اینقدر فساد هست، مالیات پرداخت؟“) و غیره مواجه می گردد، مشاور

مسیحی می تواند با قاطعیت جواب بدهد، چون بر اساس عقاید خودش جواب نمی دهد (یا بر اساس نتایجی که ممکن است بار آورد، یا عجله ای که در کار است)، بلکه بر اساس احکام خدائی که صحبت کرده، جواب می دهد.

این فرق بزرگی را ایجاد می کند. مشاوره ای که بر اساس کلام خدا عمل می کند بکلی با دیگر نظام ها فرق می کند چون اقتداری در خود دارد. این اقتدار از خدا است چون وقتی خدا گفت، شد. خطائی در کار نبود. اگر خطائی در کلام بود، و مانند دیگر نظام ها قابل اعتماد نبود (مکاشفه خدا نبود)، این اقتدار تبدیل به نظر شخصی می شد (ه). اما چون کلام خدا بی خطا است، اقتدار دارد. البته منظور اقتدار شخص نیست که حکم می کند. این اقتدار را نباید با استبداد قاطی کرد.

حال باید راجع به هدایت کلام در خصوص موضوعاتی که مستقیماً راجع به آن صحبت نکرده، اما بطور اصولی اشاره به آن ها کرده صحبت کنم. مشاور مسیحی باید بتواند این دو را از یکدیگر تمیز بدارد. در کتاب سخنرانی های مشاوره مسیحی خود نوشتم:

”نکته مهم دیگری که در استفاده از کلام باید در نظر گرفته شود، اهمیت تمیز دادن میان احکام مستقیم خدا و مراجع معتبر دیگری است. مطالبی مسقیماً سفارش یا منع شده اند، ولی در خصوص مطالب دیگر تصمیمات باید بر استناد اصول کلی کلام، استنتاج گردند. لازم نیست راجع به این موضوع اینجا صحبت کنم چون در کتاب ”راهنمای مشاوران مسیحی“ راجع آن صحبت کرده ام (۶). با این وجود، باید تاکید بر اهمیت فرقی که میان این دو هست بکنم. در غیر این صورت ممکن است متقاضی نتواند فرق میان اقتدار خدا و قضاوت شخصی که بر پایه اصول کلام استوار است را تشخیص دهد. نتیجتاً لازم است زمانی که مشاور نصیحت می کند یا تکلیفی را فراهم می سازد، این فرق را بخوبی درک کرده و به حساب آورد. بعنوان مثال، فرق میان این دو تکلیف را مشاهده کنید: ”سعید خان شما باید رابطه با زن مسعود را قطع کنید. من پیشنهاد می کنم با تلفن رابطه را قطع کنید“، و ”میترا خانم، شما باید کلام خدا را مطالعه کنید؛ پیشنهاد می کنم از فصل دهم امثال شروع کنید“.

این دو تکلیف فرق فاهشی را با هم دارند:

پیشنهادهات مشاور	حکم کلام
راه عملی انجام کار: با تلفن رابطه را قطع کنید	بر حسب حکم: ”رابطه را قطع کنید“
راه عملی انجام کار: امثال ۱۰ را بخوانید	بر حسب اصل عمومی: کلام را مطالعه کنید

مشاور ممکن است با قاطعیت نتیجه کاری که کلام حکم کرده را بخواهد: ”سعید خان شما باید رابطه با زن مسعود را قطع کنید“. اما در صورتی که کلام در مورد خاصی حکم نکرده، تنها می توان نتیجه اصولی که در کار هست را بکار برد، ”میترا خانم، شما باید کلام خدا را مطالعه کنید“. کلام خدا نگفته چگونه سعید این رابطه نامشروع را باید قطع کند. و در حقیقت آنچه بخواهد بکند بستگی به شرایط و موقعیت خاصی که در آن است خواهد داشت. البته اگر توانائی قطع رابطه را با یک تلفن دارد، بهترین راه همان است. اما از لحاظ موردی که حکم صادر نشده

(بعنوان مثال نخواندن کلام گناه محسوب نمی شود)، تنها می توان از اصول کلام (که خواستار مطالعه خود شده)، استفاده کرد. طریق مطالعه کلام را مشاور می تواند پیشنهاد کند، ولی نهایتاً متقاضی است که برداشت لازم را باید بکند.

می بینید که اختیار مشاور در هر مرحله محدود به استفاده از کلام است. به این دلیل است که کلام را باید بکار برد. هر کاربردی نیز، لازم به ”باز کردن“ آیات دارد تا رابطه آن با موضوع خاصی که متقاضی دارد روشن شود. در این صورت است که مشاور خواهد توانست با اقتدار بگوید: ”سعید خان شما باید“. اگر کلام در مورد خاصی صحبت نمی کند، باید بتوان اصول کلی را ”باز کرد“ تا رابطه ای که با مورد خاص متقاضی دارد روشن گردد. موارد بسیاری هست که کلام خدا مستقیماً به آن ها اشاره نکرده، و ممکن است باعث نا کامی متقاضی گردند (مثلاً، ”شما نباید قمار بازی کنید“ (۷)). در تمام این گونه موارد، تفسیر کلام لازم است:

۱. تا متقاضی بتواند خود ”صحت گفته ها را دریابد“ (امثال ۱۷: ۱۱)؛
۲. تا کل اقتدار کلام خدا وارد بر متقاضی گردد (تا دستور را به شکل پیشنهاد برداشت نکند) و از وزن آن کم نشود.

اقتداری که در عهد جدید به این شکل ابراز شده: ”نوشته شده است“ (متی ۴: ۴)، باید برای هر شاگرد کلام واضح بوده باشد. این دقیقاً همان است که در مشاوره مسیحی لازم می باشد. هیچ نوع مشاوره دیگری از چنین اقتداری برخوردار نیست (با وجود آنکه الیس و اسکینر وانمود می کنند که هست) چون هیچ راه دیگری بر اساس اقتدار، بنا نشده. من نمی توانم اشکالی که بعضی افراد از کلمه اقتدار می گیرند را رد کنم، چون بسیاری بودند که از آن سواستفاده کرده اند (۸). تا زمانی که مشاور نه تنها نجات یافته، بلکه می تواند ثابت کند دستوراتی که می دهد بر اساس کلام خدا است، نباید بعنوان مشاور مسیحی مورد قبول واقع گردد.

اقتدار مشاور مسیحی از خودش سرچشمه نمی گیرد، و لزوماً اقتدار تکبر را همراه نمی دارد (می گویم لزوماً، چون راه های دیگری هست برای آنکه مسیحیان متکبر گردند). اما در خصوص مشاوران مسیحی (که از کلام خدا استفاده می کنند) چنین امکانی وجود ندارد چون اقتدارشان در کلام و روح القدس است که در متقاضی سکونت دارد و کلام را بکار می برد.

آلبرت الیس Albert Ellis می تواند هر چه می خواهد بگوید، می تواند تمام اصول اخلاقی را رد کند، می تواند اعلام کند کلماتی چون ”باید“ و ”می بایست“ لازم است حذف شوند! اما وقتی مشاور مسیحی با اقتدار صحبت می کند، دیوار ها به لرزه در می آیند.

موقع آن رسیده که زمینه کار مشاورانی که با فکر متقاضیان کار می کند را روشن کرد. هیچ انسانی حق ندارد به کسی بگوید با زندگیش چکار کند یا چه تغییری به آن بدهد. چه کسی امکان دارد راه حل مسائل شخص دیگری را داشته باشد؟ (برای خود ندارد چه رسد برای دیگران). چه معیاری را بکار می برد؟ نهایتاً آنچه در همه مشاوره ها گفته می شود (حتی وقتی از راجرز، اسکینر، یا غیره گرفته شده) بخاطر آن است که مشاور فکر می کند (یا امید دارد) حقیقت داشته باشد (۹). تنها مکاشفه خدا است که حقیقت دارد و به مسائل درونی انسان رابطه بر قرار می کند.

چون مشاور مسیحی کلام خدا را منشا اقتدار می شمارد، سرسپردگی او به آن نیز از خدا است (اول قرننیا ۲). تنها خدای بی نهایتی که دانش بی نهایت دارد می تواند بگوید چکار باید کرد و چه تغییری لازم می باشد. همه عقاید دیگر، جزئی هستند و بستگی به برداشت انسان ناکامل دارند. و این بیش را روح القدس باید روشن سازد تا محدودیت های شخصی مسیحیان به آن لطمه وارد نکند.

مزمور ۱۸

۲۸: تویی که چراغ مرا فروزان می داری؛
یهوه، خدای من تاریکی مرا روشن می گرداند.

این استفاده ایست که مشاور در خدمت به کلام می کند، و زمانی که حقیقت آن “روشن” شد، اقتدار مشاور بنا می گردد.

اما این انحصار حقیقت که در مسیح می باشد، ممکن است مورد استفاده شیطان نیز قرار بگیرد (بطوری که تا بحال هر کار و حرف نیکی که انجام شده معکوس گشته و جلوۀ نا خوشایندی را بجای گذاشته است). نباید فراموش کرد که یهودیان در زمان خود نیز انحصار حقیقت را داشتند که به انحصار گرائی و تجزیه طلبی سر انجامید. با وجود حضور مردمی خدا پرست و حق شناس، به تفرقه و جدائی سر انجامید. اگر بخواهیم نمایندگان صحیحی از خدا باشیم، باید خصوصیات کلام را در فکر و رفتار خود آشکار سازیم، و اگر نه به چه درد خواهیم خورد. این انحصار طلبی است که دو دستگی، خود مختاری، سیاست مداری، و غیره، را بنا می سازد. خدا تنها جمع می کند، و پراکندگی را شیطان بعهده دارد:

متی ۱۲

۳۰: هر که با من نیست،

بر ضد من است،

و هر که با من جمع نکند،

پراکنده می سازد.

انحصار طلبی را در قالب جنگ های جهانی و قاره ای دیده و چشیده ایم و می دانیم چه فساد را بار می آورد. کلام خدا این انحصار طلبی ها را این گونه آشکار کرده:

یوحنا ۴

۹: زن به او گفت: «چگونه تو که یهودی هستی، از من که زنی سامری ام آب می خواهی؟»
زیرا یهودیان با سامریان از یک ظرف غذا نمی خوردند.

درس دادن نیز ممکن است به راه های شیطانی کشیده شود. اگر با اقوامی که در همسایه خود داریم نتوانیم بسازیم، چگونه می خواهیم با اقوام دیگر جهان بسازیم؟ اقتداری که به ما سپرده شده جلوه ای است که از خدا داریم، و این از خودمان نیست، بلکه هدیه خدا است. خدا ما را برای ستایش دائمی دعوت کرده که با حضور ما و همسایگان ما رنگ و بوی خدا را می گیرد. انحصار حقیقت با وجود آنکه تنها از خدا است، خدا جانش را داد تا بتواند زندگی را با ما شریک شود. کسی که او را نمی شناسد و با او راه نمی رود را دوست دارد و می خواهد زندگی را با او شریک شود، و نه آنکه به فرقه و قوم و کشور های مختلف “تقسیم کند”.

اما انحصاری هست برای مسیحیان که نمی توان منکر آن شد. محرک زندگی مسیحیان خودشان یا شرایط زندگیشان نیست، بلکه روح خدا است (یا حد عقل نیتشان خوشنودی خدا است). چنین زندگی فرق بزرگی با زندگی بی ایمانان دارد. و اگر بخواهیم زندگی خودمان را در مسیر تنگ و باریک نگاه بداریم، باید از التقاط گرائی (با فرضیه های بی ایمانان) دست برداریم. ما نخواهیم توانست

جلوی مکتب بی ایمانان را بگیریم، این واقعیت است. و تا زمانی که چاره دیگری که خود را خالص، اصیل و عملی نشان نداده، آنچه از قبل بوده بکار خود ادامه خواهد داد. فرق مهمی که نباید فراموش کنیم، میان خدا است و شیطان. اگر آنچه از مسیح ابراز می دارید، فرق کاملی با اصول حاکم بر دنیا ندارد (یا راهی است مثل راه های دیگر)، انتظار نمی توانید داشته باشید که شیطان شکست خورده باشد. آنچه عرضه می دارید فرق ندارد. در صورتی که مسیح بی همتا است:

اشعیا ۹

۶: زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد
و سلطنت بر دوش او خواهد بود
و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور
سلامتی خوانده خواهد شد.

این خود فرق را بنا می سازد و کارش را انجام خواهد رساند. پیوند راه خدا با فرایض کسانی چون فروید Freud، راجرز Rogers، ماسلو Maslow، هاریس Harris و غیره، کمکی به روح القدس نمی کند. بشارت به عیسی مسیح نیاز به جلوه دادن او دارد، و نمی توان به آن ترکیب دنیوی داد. دنیا است که باید ترکیب او را بگیرد. عیسی خودش گفت که ملکوت او از این دنیا نیست:

یوحنا ۱۸

۳۶: عیسی پاسخ داد: «پادشاهی من از این جهان نیست.
اگر پادشاهی من از این جهان بود، خادمانم می جنگیدند تا به دست یهودیان گرفتار نیایم.
اما پادشاهی من از این جهان نیست.

مسیحیانی که فکر می کنند اگر مورد قبول دنیا واقع شوند (و به این شکل امکان بشارت بیشتری را به بی ایمانان بدست می آورند) اشتباه بزرگی می کنند. در آنکه مورد قبول واقع خواهند شد شکی نیست، اما این قبولی به خاطر آن است که مانند آن ها شده اند. چاره دیگری در کار نیست. و اگر چاره دیگری (فرقی) نیست، چه نیازی دارد بی ایمانان وقت و زندگیشان را صرف آن کنند. اجباری در آن نخواهند دید. در حالی که خدا پیام حیات بخش خود را از طریق کلامش صادر کرده و «شیر خالص» را تجویز کرده. مشاوره مسیحی را نمی توان با فرضیه های انسانی مخلوط کرد. کلیسا باید به کلام حیات بخش برگردد، و مشاوران مسیحی نیز باید جای خود را بعنوان خادمین کلام، در کلیسا پس بگیرند.

حال راجع به مورد مهم دیگری باید صحبت کرد، که نه تنها با مشاوره، بلکه با کلیسا رابطه دارد. مسئله ای است که با اشکال مختلف ظاهر گردید است.

هدایت شخصی

مشاوران مسیحی یقیناً در خدمتشان با مسئله «هدایت شخصی» مواجه خواهند شد. اکثراً متقاضیان کوچکترین اطلاعی از طریق تصمیم گرفتنی که خدا را خوشنود می کند ندارند. تعجب نیز ندارد، چون مکتب مسیحی به این موضوع توجه نکرده، و کتاب های بسیاری با تدریس اشتباه در دست

مردم قرار گرفته است. نتیجتاً در جایی که صحبت از مکاشفه مخصوص می کنیم، مناسب است راجع به این موضوع مهم و عملی روزانه نیز صحبت کنیم. معمولاً آنچه در این رابطه از متقاضیان می شنویم به دو قسمت تقسیم می گردد:

۱. کسانی که فکر نمی کنند کلام خدا راجع به تصمیمات روزانه صحبت می کند (و در نتیجه تصمیمات خود را بر اساس مصلحت و افکار شخصی می گذارند)، و
۲. کسانی که با این اشخاص مخالفند، اما جویای مکاشفات بیشتری از طریق خواب دیدن، احساسات (۱۰)، شرایط موجود، و یا ”پشم گوسفند بیرون گذاشتن“ (داوران ۶: ۳۷) می کنند.

و نظر دیگری که شامل هر دو می شود، این است که کلام پر زحمت و غیر قابل اجرا است، و به این دلیل راه های دیگری را باید پیمود. مشخص است که مسئله، فقدان بینش صحیحی است که کلام بنا می سازد. حال برای همه روشن شده که دو موقعیت مختلف وجود دارد که نیاز به هدایت از کلام دارد:

۱. موقعیت هائی که کلام مستقیماً به آن ها پرداخته؛
۲. موقعیت هائی که کلام بطور غیر مستقیم راجع به آن ها صحبت کرده.

و معمولاً در موقعیت هائی از نوع شماره ۲ است که متقاضیان اشکال دارند. اگر سعید در فکر آن است که بانکی را سرقت کند، معمولاً اشکالی در برداشت آنچه کلام خدا راجع به آن گفته نیست: ”دزدی مکن“ (خروج ۲۰: ۱۵). این آیه مستقیماً راجع به موضوع حرف می زند. اما اگر حمید در فکر آن است که وارد یک معامله مرموز و خطرناک بشود (۱۱)، ممکن است او و مشاورش مطمئن نباشند چگونه از کلام استفاده کنند.

وجود دو عامل هدایت، مسئله هدایت را ایجاد ساخته. کلام خدا فهرستی از آنچه در زندگی باید و نباید کرد نیست (۱۲). کلام خدا عمدتاً از اصولی کلی و جزعی تشکیل شده که مربوط به مسئله اشاره می باشند و همچنین موضوع های مشابه دیگری که به تمام زندگی مربوط می شوند. اما وقتی شیرین لازم است تصمیم بگیرد یکی از دو شغل را انتخاب کند، یا وقتی هوشنگ لازم است تصمیم بگیرد کدام اتوموبیل را خریداری کند، و ده ها نوع تصمیم دیگر، ساده نیست بتوان از طریق کلام خدا هدایت شد (در مقایسه با تصمیمی که ممکن است موافق یا مخالف کلام باشد). به این دلیل است که مسئله خود را نشان می دهد.

چون کلام خدا مستقیماً راجع به همه نوع تصمیماتی که انسان در زندگی باید بگیرد صحبت نکرده، بسیاری از مسیحیان امیدشان را از دانستن خواست خدا از دست می دهند، و آنوقت هر چه می خواهند را به بهانه شناخت کمی که از کلام دارند، می کنند. زمانی که مردم نیاز به جواب دارند و حوصله کوشش و انتظار بدست آوردن آن را ندارند، دست به فال گیری (حتی از کلام) می زنند، جلب در های باز زندگی می شوند، و غیره. وقتی مردم جواب می خواهند و آن را زود (تند، سریع) نیز می خواهند، به چنین کار ها دست می زنند.

اما همه از بلا های گوناگونی در نتیجه چنین راه ها، وارد بر کلیسا شده کم و بیش آگاهیم. از بسیاری شنیده ایم که می گفتند، ”خدا مرا هدایت کرد،“ یا ”خدا مرا هدایت کرد این کار را بکنم.“ و اما چندی نمی گذرد که به جلسه مشاوره پناه برده و گله دارند که ”عجب کاری دست خودم دادم“ (۱۳).

تصمیمات غلط بی شماری است که از گمان بردن بر آنکه خدا این گونه (راهی غیر از کلام) هدایت کرده، بدست آمده. نتیجتاً کار عمده مشاوران مسیحی، نشان دادن طریقی است که کلام خدا "هدایت" می کند. حال ببینیم این کار را چگونه انجام می گیرد؟

اول، تاکید باید بر آن باشد که تنها راه دانستن خواست خدا، از طریق کلامش می باشد و نه راه دیگر (۱۴). این اصلی است که از آغاز باید برای همه روشن ساخت.

دوم، موضوع مورد بحث در دنباله آن قرار می گیرد: اصول و آدابی در کلام خدا موجود می باشند که مربوط به تمام شرایط و موقعیت های زندگی می گردند، و در دست کسانی قرار می گیرند که وقت و کوشش لازم را در جهت مطالعه کافی کلام کرده اند (۱۵).

مسیحیان حکیم، کلام خدا را روزانه مطالعه می کنند تا از آنچه گفته آگاه باشند، تا زمانی که موقع تصمیم گرفتن رسید، بدانند کلام راجع به آن چه گفته است. این کار به مراتب ارزش بیشتری از خواب دیدن و خیال کردن دارد.

سوم نیز نتیجه از دوم می گیرد و راجع به آن صحبت شده؛ کلام خدا بطور مستقیم و غیر مستقیم راجع به موضوع ها صحبت می کند. آیات کلام بما کمک می کنند به مسائل این یا آن و بدین خوب رسیدگی نمائیم، و یا ما را میان جمعی از گزینه هایی که هر یک مشروع می باشند قرار می دهند. حال که سه مورد مربوط به هدایت کلام را نام بردیم، می توانیم بیشتر وارد موضوع بشویم. ممکن است اینجا سؤال کنید، "پس دو آیتی که صحبت از هدایت روح القدس می کنند چه؟ آیا این دو آیه صحبت از هدایت شخصی نمی کنند؟". لازم است راجع به این مورد صحبت بیشتری کرد چون تفاسیر اشتباهی در این مورد بنا شده اند.

از دو آیه (رومان ۸: ۱۴ و غلاطیان ۵: ۸) استفاده کرده اند تا هدایتی خارج از کلام خدا را بنا سازند. در صورتی که این آیات چنین کاری را نمی کنند. هیچ یک از این آیات ربطی با هدایت و تصمیم گیری ندارند. صحبتی که می کنند، بطوری که متن آیتی که در آن جای گرفته اند نشان می دهد، صحبت از پاکسازی است، یعنی راه رفتن در نیکنویی که روح القدس بنا ساخته. این "راه رفتن" (زندگی) شهادتی است از نیک شمرده شدن ایمانداران (رومان)، و نشانه رفتار مسیحیان در مقابل رفتار گناه آلود بی ایمانان (غلاطیان) است. شخص مسیحی چگونه ای از طریق روح القدس "هدایت" شده (انگیزه او) تا در راه خدا قدم بر دارد و نه در راه امیال. هیچ نشانه ای از هدایت و تصمیم گیری در این آیات نمی بینیم. تفسیری غیر از این اشتباه خواهد بود (۱۶).

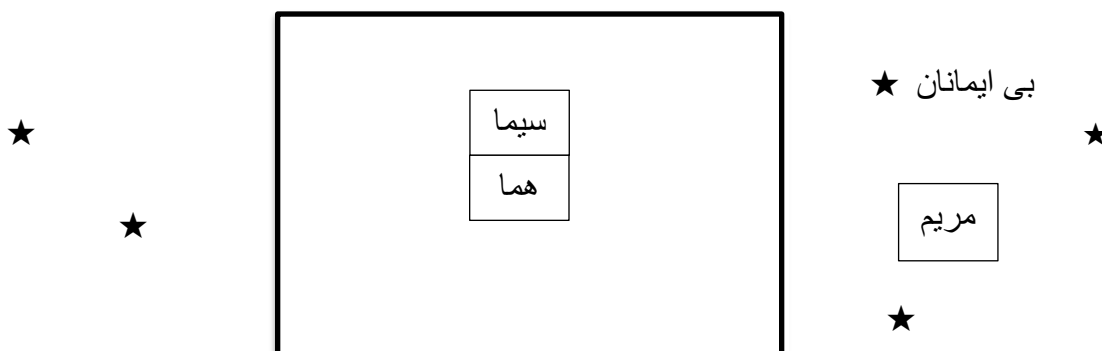
پس چگونه باید از طریق کلام خدا تصمیم گرفت وقتی آیات مستقیمی در موارد خاص وجود ندارد؟ ابتدا مشاور باید کمک کند متقاضی اصول مربوط به مورد خود را پیدا کند (یا اصولی که در مثال های مختلف افشا گردیده اند). بعضی از این اصول کلی خواهند بود و بعضی بخصوص.

بعنوان مثال، در صورتی که تصمیم راجع به ازدواج باید گرفته شود، اصل عمومی (کلی) تجرد (پیدایش ۲: ۱۸؛ متی ۱۹؛ و اول قرنیتیان ۷) را باید ابتدا در نظر گرفت. پس از آنکه شرایط کلام در نظر گرفته شد و نتیجه گرفته شد که متقاضی هدیه زندگی مجرد را ندارد، اصول مربوط به ازدواج پیگیری خواهند شد. بعنوان مثال، اول قرنیتیان ۷: ۳۹ (و دوم قرنیتیان ۶: ۱۴ تا ۱۸) بطور واضح می گوید "به این شرط که ... در خداوند باشد". یعنی مسیحی نباید با غیر مسیحی ازدواج کند. این اصل وسیع، زمینه تصمیم گیری را محدود می کند. اما حال فرض کنیم متقاضی ما سه زن را مورد نظر خود قرار داده. حال اگر فرض کنیم هر یک از این زنان نیز آماده ازدواج با او هستند، چگونه می تواند میان آن ها یکی را انتخاب کند؟ با استفاده از اصول دیگری که در کارند.

مریم خصوصیات خوبی را دارد، اما شکی نسبت به سر سپردگیش به کلام بنظر رسیده است. می گوید کلاس های مطالعه کلام خسته کننده و طاقت فرسا است، و مرتباً به کلیسا نمی رود و جویای زندگی مسیحی نمی باشد. همه مسیحیان آمادگی برای ازدواج را ندارند. در نتیجه، مریم حذف می

شود، چون در حال حاضر سرسپرده کلام و نفوذی که بنا می کند در او آشکار نمی باشد. ازدواج با مریم مثل آن خواهد بود که وارد آن کشتی که یونس در آن است شده باشد. پس حق انتخاب محدود شد و به سیما و هما رسید(۱۷).

سیما و هما هر دو بر عکس مریم، مسیحیان زنده و با روحی هستند که برای مسیح خدمت می کنند. هیچ اصلی نیست که یکی از آن ها را رد نماید. در حقیقت پس از مطالعه آیات مربوطه، و برداشت فهرستی از خصوصیات هر یک، متقاضی نتیجه می گیرد که هر دو از همه لحاظ شامل شرایط ازدواج می باشند. موقعیت موجود را به این شکل می توان نشان داد:



متقاضی سؤالش این است: ”حال چگونه باید بدانم خواست خدا برای ازدواج من کدام یک هستند؟“ این دقیقاً طریق افکاری است که باید اصلاح گردد. خواست خدا را می توان از دو نظر برداشت کرد. ابتدا برداشت نهائی خواست خدا است که بطور واضح بیان شده:

افسیان ۱

۱: ما نیز در وی میراث او گشتیم،

زیرا بنا بر قصد او که همه چیز را مطابق رأی اراده خود انجام می دهد، از پیش تعیین شده بودیم.

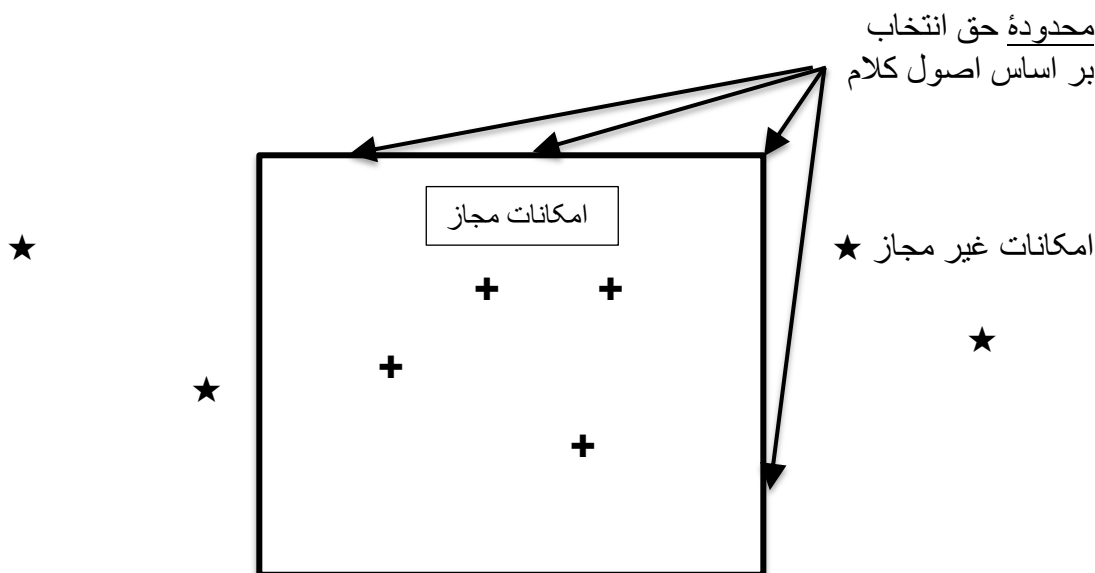
این برداشت بر اساس ”حکم خدا“ است، و حکمی نیست که انجام نگرفته باشد. برداشت دیگری نیز هست که می توان ”رهنمود خدا“ نامید. و باید توجه داشت که رهنمود های کلام بقدر احکام او واضح نمی باشند. ما نمی توانیم حکم خدا را قبل از آنکه اجرا شده بدانیم. پس از اجرای آن، بطور مثال می توانیم بگوئیم ”خدا مشخص کرد با سیما، بجای هما، ازدواج نماید. این را می دانم چون با او ازدواج کردم، و هر چه پیش آید، خواست نهائی (رهنمود) او است.“ قبل از ماجرا، تنها می توانیم صحبت از ”رهنمود خدا“ نمائیم.

اگر حقیقتاً از همه لحاظ، همه چیز یکسان می باشند، اصلی نیست که مخالف ازدواج با سیما و هما باشد، و متقاضی می تواند نتیجه بگیرد (بگونه ای که خواست راهنمایی شده خدا را در کلام مشاهده می کنیم)، ازدواج با هر یک تصمیم مجازی است.

خدا، خدای فراوانی هاست. دوازده سبد پر از نان و ماهی بجای مانده بود. در تصمیمات زندگی، خدا همیشه ما را به جایی نمی آورد که تنها انتخاب میان بد و خوب است. در عظمت او، فرزندانش در موقعیت حسادت باری قرار می گیرند که می توانند میان دو مجاز (یا بیشتر)، حق انتخاب داشته باشند! بر داشت هر یک از نان و ماهی های درون سبد، مجاز بود. در نتیجه، زمانی که صحبت از

ماجرائی می کنیم که هنوز رخ نداده (ازدواج)، می توانیم به متقاضی بگوئیم که ازدواج با سیمما و هما از نظر خدا مجاز است (البته فرض مثال ما این نیز هست که هر دو زن خواهان و موافق ازدواج با او هستند).

مسیحیان معمولاً خود را در چنین شرایطی می بینند. لازم نیست تصمیم دقیقی میان درست و غلط بودن (انتخاب پیراهن سفید یا آبی) بگیرند. هر کدام (یا شاید انتخاب بیشتری وجود داشته باشد) قابل قبول اصول عفت و فروتنی کلام (که حق انتخاب را ایجاد می کنند) می باشند. هر بار پیراهنی را بخواهیم انتخاب کنیم لازم نیست کلام را بگوئیم. پس از آنکه ایمانداري موضوع ها را از نظر کلام خدا معلوم کرد، می تواند از آنپس در “محدوده” آن قدم بردارد (۱۸). و معمولاً می توانیم بگوئیم که امکانات مجاز بسیارند:



هر گاه چنین موقعیتی ایجاد می شود، ایماندار می تواند آنچه ترجیح می دهد (البته محدود به اصول کلام) را انتخاب کند. متقاضی می تواند در محدوده حق انتخابی که کلام مشخص نموده، سیمما را نسبت به هما ترجیح بدهد. تصمیمات میان خرید ماشین تویوتا یا هر نوع دیگر، یا خدمت بشارت در شهر شماره یک یا شماره دو (پس از دعوت به خدمت از هر دو)، معمولاً تصمیم میان بد و خوب نیست، چون جفتشان (هر دو) خوبند. خدمت بشارت در پاکستان و هندوستان، هر دو خوبند.

در نتیجه، در مواردی تصمیم میان خوب و خوب می باشد (با وجود آنکه اکثریت میان خوب و بد است (۱۹)). آنچه لازم است استفاده از کلام می باشد که با احکام آغاز شده و به رهنمود های کلام سر می انجامد، و اگر تصمیم باید میان دو خوب (یا بیشتر) گرفته شود، آنچه مطرح می باشد افکار و رفتاری است که در مقابل رویداد هائی که در راه ایجاد شده بوجود می آیند. محدوده حق انتخاب را کلام به این شکل مشخص می نماید، و آنوقت می توان خصوصیات هر یک را نام برده و بهترین را انتخاب کرد. آنچه بهتر را نشان می دهد، در اختیار ایماندار گذاشته شده است.

نتیجتاً ممکن است توجه کرده باشید که شخص مسیحی نهایتاً نمی تواند بگوید “خواست خدا” چیست، قبل از آنکه انجام شده باشد (۲۰). او تنها می تواند بطور عمومی بگوید خدا می خواهد با زنانی مانند سیمما و هما ازدواج کند.

”بسیار خوب، اما آیا رویداد های روزانه به من کمک خواهند کرد خواست خدا را پیدا کنم؟
”خیر“.

”خیر! ولی من خلاف آن را شنیده ام“.

و یقیناً به همان دلیل در ابهام بسر خواهید برد. رویداد ها، بگونه ای که به شکل درهای باز و بسته برداشت می شوند، تنها زمان تصمیم گرفتن را ایجاد می سازند، نه هدایت؛ اما البته کمک می کنند میان چند خوب یکی را انتخاب کرد. ولی رویداد ها کمک نمی کنند شما را به آنجا برسانند. تنها کلام خدا است که این کار را برای شما انجام می رساند.

فرض کنیم می خواهید خدمت بشارت را در کشور هندوستان پیش گیرید. مطالعات خود را پایان می رسانید، کمک های مالی را فراهم می سازید، و سپس اقدام به گرفتن ویزا می کنید. اما ویزای شما رد می شود. ”درب بسته“! چگونه این رویداد را برداشت می کنید؟
آیا باید نتیجه بگیرید:

۱. ”هتماً خدا نمی خواهد من خدمت بشارت را آغاز نمایم“؛ یا

۲. ”خدا نمی خواهد در کشور هندوستان خدمت کنم“؛ یا

۳. ”خدا نمی خواهد در حال حاضر وارد خدمت بشارت در هندوستان بشوم. برای

وقتی که او فراهم می سازد صبر خواهم کرد“؛ یا

۴. خدا دارد مرا امتحان می کند ببیند جدی هستم یا نه. اصولاً رد شدن عمل انسانی

است. من آنجا خواهم رفت اگر مجبور شوم شنا کنم. با ویزا یا بی ویزا!“

و ممکن است به برداشت های گوناگون ادامه نیز بدهید (تفسیر موقعیت ها). این کار بحدی صحیح است که فال قهوه گرفتن کار صحیحی است. درب های باز را نیز می توان بگونه های مختلف ”سنجید“؛ بیاد داشته باشید بعضی درب های باز به چاه های عمیق سر در می آورند!
کلام خدا بما نمی گوید جویای درب های باز باشیم تا خواست خدا را دریابیم. البته درست است که خدا بعضی درب های بسته را باز می کند، اما در برداشت خواست او قبل از موعد انجام، خطرناک است برداشت را بر اساس برانداز محدودی که از موقعیت ها داریم بنمائیم. گزیده های شخصی همیشه در تفسیر وقایع عمل خواهند کرد.

من راجع به بی فایده گی برداشت خواست خدا از طریق ”احساسات“، ”اصرار“، ”اعتقاد مصمم“، ”صلح“ (۲۱)، و ”هدایت ها“ صحبت نخواهم کرد. پشت پرده هر یک دلایل ناشناخته وجود دارد. بعضی مواقع مطابق با کلام خدا هستند، بعضی مواقع نیستند؛ بعضی مواقع شریف هستند ولی بیشتر اوقات نیستند. باید در مشاوره به این دلایل رسیدگی کرد تا بتوان آن ها را مطابق اصول کلام ارزیابی کرد. هر کاری کمتر از این باعث تصمیمی خواهد شد که با هوا و حوس تغییر خواهد کرد. و باعث تأسف است که چنین تصمیماتی در عنوان ”هدایت شخصی“، نشان توافق با خواست خدا را بخود می گیرند.

اصل دیگری در کلام خدا وجود دارد که نام آن را ”صبر شخصی“ گذاشته ام. این اصل را در رومیان ۱۴ (خصوصاً آیه ۲۳) بدست می آوریم:

رومیان ۱۴

۲۳: اما کسی که درباره خوردن خوراکی دچار تردید است،

اگر آن را بخورد محکوم می شود،

زیرا با ایمان نخورده است

و آنچه از ایمان نباشد، گناه است.

به عبارت دیگر می توان گفت:

هیچ کاری را آغاز نکنید مگر آنکه قبلاً اطمینان کسب کرده اید که گناه نمی باشد

صحبت قبلی او مربوط به خوردن گوشتی بود که به بت ها نذر شده بود. بسیاری از مسیحیان در دوران اولیه کلیسا از بت پرستی به عیسی ایمان آورده بودند. به همین دلیل این سؤال مطرح شد که آیا صحیح است شخص مسیحی گوشتی را که به بت ها داده شده بود را بخورد؟ بنظر می آید که این نوع گوشت دست دوم در بازار به قیمت ارزانتری فروخته می شد، و چون اکثر مسیحیان آن زمان در فقر بسر می بردند، خرید این گوشت ها صرف جوئی قابل توجهی را می کرد. اما سؤال این بود که چگونه مسیحیان می توانستند آن را بخورند؟ مگر نجس نشده بود؟ اما پولس گفت که خوردن این نوع گوشت در خود، حرام نیست. این گوشت که برای پرستش بت ها مصرف شده بود آلوده نبود (رومیان ۱۴: ۱۴، ۲۰ ب). اما ممکن است مسئله دیگری در میان باشد.

ابتدا، کسی که هم عقیده با او بود که این گوشت ها آلوده نمی باشد، در صورتی که در مقابل ایماندار دیگری که هم عقیده با او نبود قرار داشت، نباید از این حق خود استفاده می کرد تا موجب لغزش او نگردد. اگر به این کار دست می زد، با محبت برادرانه و مسئولیتی که دارد در تضاد می بود (آیات ۱۳ تا ۲۱). بهتر است بطور کل از خوردن آن دست می کشید تا چنین اتفاقی روی ندهد. این خود اصل مهمی در مورد هدایت است (۲۲).

اما اصل دیگر مربوط به برادر دیگری است که مطمئن نیست خوردن آن گناه نمی باشد. شاید فکر می کند، "خوردن گوشتی که نظر بت ها شده بت پرستی علیه خدا است" (پولس می گوید در این مورد شک دارد). اگر با این وجود بخورد، پولس می گوید گناه کرده، چون با ایمان نخورده است. آنچه پولس می گوید این است که شخص مسیحی نباید هیچ وقت آنچه فکر می کند (یا تصور می کند) گناه است را انجام دهد. و موضوع این است: گناه می باشد چون شک نسبت به آن دارد. توجه داشته باشید که نمی گوید خوردن گوشت گناه است (آیه ۱۴ الف)، بلکه خوردن آن با وجود شکی که نسبت به آن دارد گناه است (آیات ۱۴ ب و ۲۳). خوردن حرام نبود، بلکه رفتار بدون ایمان (با شک) حرام بود. روحیه مشکوک و اقدام متقابل او، آن را حرام می ساخت. فکر می کرد، "این گناه است (یا شاید گناه است)، با این وجود آن را انجام خواهم داد". اینجا است که گناه وارد صحنه می گردد. چکار باید می کرد؟ صبر می کرد تا زمانی که اطمینان بدست می آورد که خوردن مطابق با کلام هست یا نیست. به این خاطر است که آن را "صبر شخصی" نام گذاشته ام.

این اصل که می گوید باید صبر کرد تا مطمئن شد که گناهی در کار نیست، مربوط به همه نوع حرکت، تصمیم، و آغاز کاری می شود که شکی نسبت به آن وجود دارد. تا زمانی که اطمینان ندارد راهی که پیش روی خود دارد مخالف با خدا نیست، باید از آن برحذر باشد. این اصل مانع هر کاری که مورد اطمینان واقع نشده می گردد. تا زمانی که "هر کس در ذهن خودش کاملاً متقاعد باشد" (آیه ۵ ب) می تواند به راه ادامه دهد.

نتایج بسیار خوبی را می توان از کار برد این اصل ("اگر شک داری صبر کن") بدست آورد. همه تصمیمات را لازم نیست همین امروز گرفت (و البته همه را نیز نمی توان به تعویق انداخت). اما بسیاری از تصمیمات که زیر فشار عجله انجام می گیرند، بد از آب در می آیند، چون زمان کافی برای اطمینان از مجاز بودن آن (بر طبق کلام)، صرف نشده است.

اما این اصل را نمی توان بهانه برای تصمیم نگرفتن نمود. "هر کس در ذهن خودش کاملاً متقاعد باشد" (آیه ۵ ب). منظور این است که در مقابل تصمیم گیری ها، باید کاملاً "متقاعد" شد. و این

کار با دعا و مطالعه کلام خدا آغاز می گردد، و تا زمانی که کاملاً برای هر شخص مشخص نگردیده، باید بخود بگوید ”نه“، و به دعا و مطالعه ادامه دهد. اگر دلیل واضح و روشنی برای انجام کاری از طریق کلام بدست نیامده، دلیل واضح و روشن این است که نباید کار انجام شود. بهتر است از ”بهترین فرصت زندگی“ که پیش آمده چشم پوشید، تا با شک و تردید وارد آن شد. اگر کار (و یا افرادی که دخالت در آن دارند) بنظر مشکوک می رسد، شخص مسیحی نباید دست به آن بزند. و اگر پس از زمانی معلوم شود که هیچ اشکالی (قانونی، اخلاقی) در کار نبوده، و نتیجه از دست دادن فرصت (یا ثروت) نفعی نداشته، بهتر آن است که این ها را از دست داد تا رضایت خدا را. خدا او را به خاطر وفاداریش در وقت خود برکت خواهد داد. از جانب دیگر، می تواند اطمینان داشته باشد اگر بگونه گناه آلود وارد ماجرائی (تصمیمی) شود، خدا او را ”محکوم“ خواهد کرد (آیه ۲۳) و ثروت یا موقعیتی که بدست آورده باعث لعنت او (نه برکت) خواهد شد.

اصل ”صبر شخصی“ که در این آیات بدست آمده کاملاً عملی است؛ مسیحیانی که آن را مورد استفاده قرار داده اند متوجه شده اند زمانی که وقت بیشتری صرف بدست آوردن اطلاعات می کنند (که مورد نامعلومی را معلوم می سازد)، یا وقایع تازه ای پیش می آیند که جریان را روشن می سازند، شک از میان می رود. بیشتر شکی که متقاضیان دارند به خاطر عجله صورت می گیرد. خدا معمولاً می خواهد ما را آهسته کند (اصل تغییر) تا قبل از ارتکاع به کاری، وقت کافی صرف سنجش برداشت های خود کنیم. اصل صبر شخصی به مثال معروف ”عجله کار شیطان است“، معنی دیگری می دهد: ”عجله گناه است“.

بیش از این می توان راجع به هدایت کلام صحبت کرد. امیدوارم آنچه صحبت شده بقدر کافی راهنمایی لازم را در خصوص ”هدایت“ به مشاوران مسیحی داده باشد. هشدار می دهیم که باید داد در زمینه نصایح ”مشاوران“ دنیوی است (انسانی)، که به اشکال مختلفی در دنیا رواج یافته اند. کلام خدا کفاف همه گونه تصمیم گیری ها را داده، و وفادار بودن به آن است که زندگی را برکت می رساند.

قدرت آیات کلام خدا

در کلام خدا قدرت هست. از قدرت کلام بود که دنیا آفریده شد (پیدایش ۱). عیسی مسیح خود ملقب به ”کلمه“ می باشد (یوحنا ۱؛ اول یوحنا ۱)، و ما مسیحیان نباید آیاتی که کلام خدا نام برده شده اند (مزمور ۱۱۹: ۹) را چیزی کمتر از آن بشماریم. کتاب مقدس تنها کتابی میان کتاب های دیگر نیست، کتاب بی همتائی است چون کلام خدا است.

این کلام نیز قدرت انجام کار را دارد. خدا گفت و شد. تعجب ندارد که کلمه عبرانی ”دabar“ (דבר)، معنی هر دو ”کلمه“ و ”شی“ را دارد. وقتی خدا صحبت کرد، انجام شد. اطمینانی که به حرف او هست را در نتیجه آن می بینیم که وجود دارد. کلام خدا خود صحبت از قدرتی می کند که در تغییر دادن انسان دارد. پولس می نویسد:

دوم تیموتائوس ۳

۱۵: و چگونه از کودکی کتب مقدس را دانسته ای

که می توانی تو را حکمت آموزد

برای نجاتی که از راه ایمان به مسیح عیسی است.

۱۶: تمامی کتب مقدس الهام خداست
و برای تعلیم و تأدیب
و اصلاح و تربیت در پارسایی
سودمند است.
۱۷: تا مرد خدا به کمال برای هر کار نیکو تجهیز گردد.

در این دو آیه “قدرت” خدا را در انسان می بینیم. او قادر است انسان را با ایمان به عیسی مسیح، به گونه ای در آورد که خواست خدا است. قدرتی است که دنیا (و فرضیه بافان) جویای آن بوده و هست، ولی در نیافته است. فرضیه های بسیاری در طول تاریخ بشر در کار بوده و هست، و نه تنها در اسامی خوشنام فرهنگ غرب که همه آن ها را می شناسند، بلکه فرضیه های مکتبی و علمی شهر های خودمان. حال به جایی رسیده که هر شخصی ادعای مکتب خود را می کند. اما، دنیا روز به روز بهتر که نمی شود، بدتر نیز می شود. ما را به یاد شمعون می اندازد که خود را در شهر، خردمند نامی ساخته بود که مردم می گفتند: “«این مرد آن نیروی الهی است که “عظیم” می خوانندش.»” (اعمال ۸: ۱۰). او می خواست عطیائی (قدرت، حکمت، غیره) که رسولان خدا داشتند را خریداری کند! خود را در مردم می دید و در مردم زندگی می کرد. مردم وسیله زندگی او بودند. “چون شمعون دید که با دست نهادن رسولان روح القدس عطا می شود، مبلغی پیش آورد و به رسولان گفت: «به من نیز این اقتدار را ببخشید تا بر هر که دست بگذارم، روح القدس را بیابد.»” (آیات ۱۸ و ۱۹). تاریخ، داستان او را قبل از “مشاوران” و فلسفه دانان معروف امروزه، ثبت کرده است. این مشاوران نظامی را تشکیل داده اند و القاب گوناگونی به خود افزوده اند. اما وضع مردم بهتر که نشده، بدتر نیز شده. چرا، چون “قدرت حیات” در انسان را ندارند. مکتب، گوشت و پوست و استخوان را بخود نمی گیرد. این قدرت را تنها روح القدس دارد که از طریق کلام خدا کار می کند. همان کلامی است که آفرینش را بوجود آورد. این قدرت کلام، نه تنها توانائی ایجاد نظم و ترتیب و معنی دادن به هرج و مرجی که در روز آفرینش بوجود آمده بود را داشت، بلکه توانائی ایجاد نظم و ترتیب و معنی دادن به هرج و مرجی که انسان آفریده شده در زندگی بدست آورده را نیز دارد.

کمتر کارشناس و فلسفه دانی هست که نخواهد پیروانش شاد، با محبت، با صبر، پاک، از خود گذشته، سر حال، عالی، و خوددار باشند. و اگر به ایشان بگوئید تمام این صفات در کلام نام برده شده، می گویند البته، ولی، از ایشان بخواهید خود شاهد آن گشته میوه آورند، پشت به شما کرده و به راهشان ادامه می دهند. چرا؟ چون این کار را تنها روح القدس می تواند انجام دهد (۲۳)، و در آنها انجام نداده است. اگر روح القدس را دریافت کرده بودند، بنای مخالفت را نمی ساختند. کلمه است که در ایشان انتظار دارد انسان شود. همان کلمه که در ابتدا انسان شد (در ما) و روزانه در ما دارد کار می کند، و این کار از اوست که باید منعکس گردد.

اما تا بحال دنیا مکرراً (بخاطر نفوذ شیطان) سعی کرده کلام را بی اعتبار جلوه دهد. آن سعی را ابتدا در باغ عدن دیدیم و تا بحال تعداد بی ایمانان نه تنها کم نشده، بلکه روزانه افزوده نیز می شود. تخمی که باید کاشته شود را بی اعتبار جلوه می دهند. چرا؟ چون تا بحال تنها حرفش را شنیده بودند. نشانه واضح و زنده ای از آن را ندیده بودند. اما وقتی ببینند، چگونه می توانند منکر آن شوند.

مشورت و نصایح بی ایمانان قدرت لازم را برای زندگی خدا پرستانه ندارد، و نمی تواند انسان را در صلح صفا با همسایه و محیط زیست خود در آورد. بخاطر همین است که شیطان از ابتدا انسان را تشویق کرده راه های مختلف زندگی را بجوید و دنبال کند. به این شکل زندگی معنی بخود نمی گیرد. زنده ماندن و گلیم خود را از آب کشیدن خود قابل ستایش است. ولی این روحیه امکان ایجاد

حذف زندگی و انگیزه و قدرت لازم برای رسیدن به آن را ندارد. راه و روش های مختلف زندگی نیز دوره های کوتاه خود را دارند. زمانی که راهی کمبود خود را نمایان ساخت، طولی نمی کشد که راه دیگری خود را نمایان می سازد و جایش را می گیرد. شیطان وقت به انسان نمی دهد واقف حقیقت ماجرا شود. انسان را سرگرم امرار معاش می کند و وقت برای کار دیگر نمی گذارد. و چون امرار معاش، گرفتن چیزی از دیگری است، انسان را به برخورد با همسایه و محیط زندگی مواجه می سازد.

زندگی در صلح و صفا میان همسایگان و محیط زیست، تنها برای کسانی که نجات یافته اند امکان پذیر است. صحبت از تغییری است که باید صورت گرفته باشد تا توانائی چنین کاری (بطور دائم) بدست آید. و می دانیم نجات کاری همیشگی است که روح القدس در طول زندگی ایماندار انجام می رساند. نتیجتاً باید بیاد داشت، که این ”پاکسازی“ برای هر شخصی زمان لازمه خود را دارد تا خواست خدا جایگزین خواست های دیگر گردد.

به این دلیل، مشاوران مسیحی نباید خود را به هیچ وجه کوچکتر از فلاسفه و روانشناسان تحصیل کرده دنیا بشمارند، یا آنکه چیزی از آنها قرض کرده بکار برند. تنها افکار و رفتار نیست که عوض خواهد شد، حیات است و قدرت آن را تنها خدا دارد.

این همان قدرتی است که پولس می خواهد زنان ایماندار از آن استفاده کنند. اما نه با نق زدن و بالای منبر رفتن. خدا می خواهد آن تغییری که در وجودشان ایجاد شده را نشان دهند (دوم پطرس ۳: ۱). چون او نیز از قدرتی که حاکم بر دنیا بود خبر داشت (اول قرنتیان ۲: ۴ و ۵؛ ۱: ۱۸). بطوری که در دوم تیموتاوس ۳: ۱۵ تا ۱۷ می خوانیم، کلام خدا آنگونه ساخته شده تا رفتار را دگرگون سازد. این دگرگونی نیز دو مرحله دارد:

(۱) مرحله اول آنی است، که انسان مرده را حیات می بخشد تا پذیرای روح القدس گردد. وقتی فردی خبر خوش خداوند را از طریق کلامش برداشت می کند، و به عیسی مسیح ایمان می آورد، نیک محسوب می شود. این را تولد تازه می نامیم. این تولد تازه نیز از خدا است و ما دستی در آن نداشته ایم (تنها خبر خوش را شنیده ایم)؛ بطوری که پولس در افسسیان ۲ می پرسد، (چگونه مردی که مرده می تواند قیام کند؟). خیر، ما سزاوار آن نبودیم. با اعتراف به گناهان خود و درخواست خیریت از خدا بود که نجات یافتیم. از نو بوجود آمدیم و طبیعت تازه خدا را به ارث بردیم. این یکی از جوانب کار خدا است. جانب دیگر آن این است که جایز شمرده شده ایم. تمام گناهان ما بخشیده اعلام شده، نیک عیسی مسیح به ما نسبت داده شده، و با ایمان به او، نجات (همیشگی) به ما تعلق گرفته است. این را کلام ”پارسا“ نامیده (رومیان ۵: ۱)، و این نیز کاری است که بطور آنی صورت می گیرد. این همان کاری است که پولس در دوم تیموتاوس ۳: ۱۵ می گوید قدرت (توانائی) آن را می دهد تا ”حکمت آموزد برای نجاتی که از راه ایمان به مسیح عیسی است“.

(۲) مرحله بعدی تدریجی است. این مرحله شامل تمام زندگی ایماندار در این دنیا است. این مرحله را ”پاکسازی“ نام می بریم، که دگرگونی (تغییر) را ایجاد می کند. آنچه در گذشته ایماندار بود، و بخشیده شد، و دیگر به حسابش نخواهد آمد را خدا تغییر داده تا از طریق کلامش او را مطابق با کلام گرداند. این کار را روح القدس انجام می رساند، اما با رضایت ایماندار. زمانی است که ایماندار از خدا می خواهد عوض بشود، و خدا اجابت می کند. راجع به این مرحله در جای دیگر بیشتر صحبت کرده ام (۲۴).

نتیجتاً مشخص است که کلام خدا قدرت آن را دارد که ما را نجات دهد، و ما در شباحت عیسی مسیح در آورد. و همچنین مشخص است چرا شیطان جانب مخالفت با آن را گرفته. او جانب حمله خود را به منشأ خدا شناسی کشانده تا نشانی از آن در میان نباشد. تا اندازه ای که مشاوره از کلام خدا استفاده کند، قدرت ایجاد زندگی روحانی را در متقاضیان دارد. اما هر چه به آن افزوده گردد، از قدرت آن می کاهد. به این دلیل است که به مشاوران مسیحی می توان گفت مشاوران کلام خدا.

فهرست زیر نویس های فصل سوم

- (۱) دوم تیموتاوس ۳: ۱۷ صحبت از تغییری می کند که مسیحیان از طریق استفاده از کلام بدست می آورند (همچنین آیات ۱۵ و ۱۶).
- (۲) من راجع به این موضوع در جلد دوم شبانی گوسفندان خدا *Shepherding Gods Flock* صحبت کرده ام و در اینجا تکرار نخواهم کرد. (تا بحال به فارسی ترجمه نشده است)
- (۳) به عبرانیان ۱۰: ۱۶، و خصوصاً عبرانیان ۳: ۷ و ۸ و ۴: ۷ رجوع نمائید. این آیات به داود و روح القدس نسبت داده شده. همچنین به اعمال ۳: ۲۱ و نهمیا ۹: ۳۰ رجوع کنید.
- (۴) زمانی که در کشور برزیل خدمت می کردم، بیشتر متوجه این موضوع شدم. در آن زمان بی سوادی بسیار رواج داشت و زبان تنها راه ارتباط بود. اگر شخص با سواد، اطلاعات متناقض شفاهی و کتبی در دست داشت، اطلاعات شفاهی را بجای کتبی قبول می کرد. اینجا پولس می گوید آنچه شفاهی است، کتباً تکمیل می گردد. میراث ما نیز آن را منعکس می کند وقتی می گوئیم، ”من از خود او شنیدم“، یا ”من به شما قول می دهم“.
- (۵) هر مشاور می مجبور می شد ببیند کدام آیه صحیح است و کدام صحیح نیست. انسان در مقرر قضاوت کلام می نشست، بجای آنکه کلام او را قضاوت نماید.
- (۶) فصل ۳، و ضمیمه شماره ۶
- (۷) امثال ۱۳: ۱۱؛ اول تیموتاوس ۶: ۹ و ۱۰؛ لوقا ۱۲: ۱۵.
- (۸) در حقیقت هر چه با اقتدار بیشتری صحبت می کنند، خطرناکتر می شوند.
- (۹) وقتی گلاسر *Glasser* می گوید متقاضیانش را ”همرنگ جماعت“ خواهد کرد، منظورش هم رنگ با برداشتی است که خودش از جماعت دارد. وقتی کرام بولتز *Krumboltz* می گوید من همه اهداف متقاضی را قبول می کنم، منظورش آنچه بنظر خودش صحیح می باشد (یعنی اهداف متقاضی صحیح می باشند) را قبول می کند. خیر، اهداف جامعه (یا بقول مورر *Mowrer* آنچه به درد همه می خورد) و یا اهداف متقاضی، توانائی حل مسئله ای که بر درون انسان است را ندارند. در نهایت مشاور راهی را انتخاب می کند که خود می خواهد.
- (۱۰) یک نمونه معمول این است که می گویند: ”من این گونه هدایت شدم تا“. یک کشیش بمن گفت که زمانی که وقت ندارد کلام را بخواند و از آن جواب دریافت نماید، به خواب می رود و از خدا می خواهد جوابش را در خواب به او بدهد!
- (۱۱) منظورم از مرموز و پر مخاطره این است که معلوم نیست شامل کلاه برداری (دزدی) باشد.
- (۱۲) با این وجود نمونه بسیاری را (فهرست یا جمع بندی نشده) در کتاب امثال پیدا می کنیم.
- (۱۳) یا متأسفانه می گویند، ”چرا خدا چنین وضعی را برای من پیش آورد؟“

(۱۴) مکاشفه مستقیم خدا با مرگ آخرین رسول خدا خاتمه یافت. و بیاد نیز داشته باشید حتی رسولان از مکاشفه مستقیم خدا در مورد تصمیمات زندگی خودشان بهر مند نبودند (دوم قرن‌تیاں ۱۲: ۱۲؛ عبرانیان ۲: ۲ تا ۴؛ دوم قرن‌تیاں ۴: ۸؛ این آیات نشان می دهند مکاشفات مستقیم از جانب رسولان بود).

(۱۵) دوم تیموتاوس ۳: ۱۵ تا ۱۷؛ دوم پطرس ۱: ۳.

(۱۶) حتی اگر (به فرض) این آیات ارتباطی با هدایت در تصمیم گیری داشتند، موضوع را نمی توان خارج از کلام خدا برداشت نمود. استدلال ایمانداران بر اساس کلام است که می گوید روح القدس از طریق کلامش حرف می زند (عبرانیان ۱۰: ۱۵). غیر قابل تصور است که روح القدس پس از صرف سالیان دراز برای تولید کلام خدا، راه را کج کرده و راه های دیگری را به ایمانداران نشان دهد.

(۱۷) اینجا برداشت روحانی از آیات بسیاری شده، که بدون نام بردن هر یک، چنین هدایتی را کرده اند. اما این کار همچنین می تواند کار حساسی نیز باشد، چون برداشت را بدون معیار اصولی که آن را اثبات کند، انجام می دهیم.

(۱۸) اما در مشاوره مسیحی باید به موضوع انتخاب فرض شده نیز رسیدگی کرد. ممکن است بدون مطالعه کلام، شخصی اشتباهاً فرض کرده موردی برایش مجاز بوده است.

(۱۹) بعنوان مثال، خادمی می خواهد پاکستان را به دلایل نا درستی رها کرده و به هندوستان برود. یا شخصی ممکن است بگوید، ”من همه جا می روم جز هندوستان“. تصمیمی بر خلاف هندوستان بر چنین اساسی گناه محسوب خواهد شد.

(۲۰) در اول ساموئیل ۲۴: ۷ و ۱۴، نمونه حرف نادرستی است از آنچه خدا انجام خواهد داد.

(۲۱) جعل واقعیت کولسیان ۳: ۱۵ (بعنوان صلح شخصی - ”من در این مورد در قلبم احساس صلح میکنم“ - را نباید پایه و اساس تصمیم گیری شمرد). تمام آنچه گفته شده مربوط به روابط عمومی اعضای کلیسا می باشد. صلح، ”داور“ روابط شخصی اعضا با یکدیگر است. منظور صلح در کلیسا است. راجع به هدایت در این آیه صحبت نشده.

(۲۲) توجه داشته باشید منظور اجتناب از هر رفتاری است که ممکن است باعث لغزش برادر یا خواهری بشود. (اما منظور اجتناب از آنچه صحیح است، با وجود آنکه ممکن است موجب رنجش دیگری شود نمی باشد). ”سبب رنجش“ (راه گناه آلود) است که باید از آن پرهیز کرد.

(۲۳) غلاطیان ۵: ۲۲ و ۲۳. من راجع به میوه روح القدس بعداً در این کتاب صحبت خواهم کرد.

(۲۴) راهنمای مشاوران مسیحی، فصل چهارم صفحه ۳ و فصل نوزدهم. این را در چهار قدم تغییر که در دوم تیموتاوس ۳: ۱۶ نام برده شده می بینیم.

فصل چهارم

مشاوره و اساس محیط زیست انسان

اصول خدا

دنیای نجات نیافته، در محیط کاملاً خصومت آمیزی زندگی می کند که نه آن را می فهمد و نه دوست می دارد. من اصولاً راجع به فرسودگی که پس از قضاوت و سقوط انسان بر دنیا وارد گردید (پیدایش ۳: ۱۷ تا ۱۹) صحبت نمی کنم، با وجود آنکه عنصر مهمی از آن است. صحبت من راجع به موضوعی ابتدائی تر از آن می باشد. مزمور ۱۳۹ را در نظر بگیرید:

مزمور ۱۳۹

۱: خداوند، تو مرا آزموده و شناخته ای.

۲: تو از نشستن و برخاستنم آگاهی،
و اندیشه هایم را از دور می دانی.

۳: تو راه رفتن و آرامیدنم را سنجیده ای،
و با همه راههایم آشنایی.

۴: حتی پیش از آنکه سخنی بر زبانیم آید
تو، ای خداوند، به تمامی از آن آگاهی.

۵: از پیش و از پس احاطه ام کرده ای،
و دست خویش را بر من نهاده ای.

۶: چنین دانشی برایم بس شگفت انگیز است،
و چنان والا که بدان نتوانم رسید.

۷: از روح تو کجا بروم؟
از حضور تو کجا بگریزم؟

۸: اگر به آسمان فراروم، تو آنجایی،
و اگر در هاویه بستر بگستریم، تو آنجا نیز هستی!

۹: اگر بر بالهای سحر پرواز کنم،
و در دوردست ترین کرانه های دریا قرار گیرم،

۱۰: حتی آنجا نیز دست تو مرا راهنما خواهد بود،
و دست راستت مرا خواهد گرفت.

۱۱: اگر گویم: «بی گمان تاریکی مرا پنهان خواهد کرد،
و نور گرداگردم به شب بدل خواهد شد»،

۱۲: اما حتی تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست،
بلکه شب همچون روز روشن است؛
چرا که تاریکی و روشنایی نزد تو یکسان است.

۱۳: زیرا باطن مرا تو آفریدی؛
تو مرا در رحم مادرم در هم تنیدی.

۱۴: تو را می ستایم، زیرا عجیب و مهیب ساخته شده ام؛
اعمال تو شگفت انگیزند،
و جان من این را نیک می داند.

۱۵: استخوانبندی ام از تو پنهان نبود،
چون در نهان ساخته می شدم.
آنگاه که در ژرفای زمین تنیده می شدم،

۱۶: دیدگانت کالبد شکل ناگرفته مرا می دید.
همه روزهایی که برایم رقم زده شد
در کتاب تو ثبت گردید،
پیش از آنکه هیچ یک هنوز پدید آمده باشد.

۱۷: خدایا، اندیشه های تو برایم چه ارجمند است!
جمله آنها چه عظیم است!

۱۸: اگر بخواهم آنها را بر شمارم،
از دانه های شن فزونتر است.
وقتی که بیدار می شوم،
هنوز با توام.

۱۹: خدایا، کاش که شریران را می کشتی!
ای مردمان خون ریز، از من دور شوید!

۲۰: اینان به نیت بد از تو سخن می گویند؛
دشمنانت نام تو را به باطل می برند.

۲۱: خداوندا، آیا از آنان که از تو نفرت دارند، متنفر نیستم،
و از آنان که علیه تو برمی خیزند، کراهِت ندارم؟

۲۲: آری، با نفرت کامل از آنان متنفرم،
و ایشان را دشمن خویش می‌شمارم.

۲۳: خدایا مرا بیازما و دلم را بشناس؛
مرا امتحان کن و دغدغه‌هایم را بدان.

۲۴: ببین که آیا در من راه اندوهبار هست،
و به راه جاودانی هدایت فرما.

معلوم است که نویسنده این مزمور فرزند خدا است، اما آنچه گفته برای بی‌ایمانان نیز حقیقت دارد؛ محیط زیست انسان در خدا است. و کسانی که در گناه بسر می‌برند با محیط زیست خود در ستیزند. طبیعت وجود خدا را برایشان ابراز می‌دارد، ولی حواسشان جای دیگری است. آسمان و زمین، دریا و طوفانها را می‌بینند^(۱) اما روی برگردانده می‌روند دنبال کارشان. در صورتی که خدا صدایشان می‌زند. خدا همه جا هست. هم نزدیک است و هم دور. حتی رعد و برق آسمانی برای کسانی که عظمت خدا را در آنها نمی‌بینند وحشتناک است^(۲).

امکان ندارد بی‌ایمانی خدا را در طبیعت ندیده باشد. ولی «روزگار» حواسش را ربوده است. هر بی‌ایمانی متوجه رنج و زحمتی است که محیط زندگی برایش فراهم ساخته. روانشناسان و فلاسفه این دنیا نام این گرفتاری‌ها را مجموعاً «بیگانگی» یا «و هشت» angst گذاشته‌اند^(۳)، ولی هر اندازه بخواهند بشناسند، محرومند، چون محیط زیست کلاً از خدا است، و لازم است ابتدا او را شناخت. همه می‌دانند اشکال بر درون خودشان است و در دنیا، اما آنچه مسئله را ایجاد کرده: دوری از خدا، نمی‌گذارد به مسئله بیانیشند. آنکه تولد تازه را دریافت نکرده انسان نامعلومی است؛ هیچ موردی قاطع نیست. معیاری خارج از خودش، با تغییر دامنه داری که دارد، برایش فراهم نیست. هیچ چیزی قطعی نیست، نه اطمینان از زندگی خودش دارد، و نه از آنچه خواهد گذشت. امکاناتش نیز دائماً در حال تغییر است، چون محیط دائماً در حال تغییر است. و به این دلیل ناراضی است. می‌آید با وضع بسازد که وضع عوض می‌شود و خود را با مسائل و مشکلات تازه ای می‌بیند. چگونه می‌تواند از وضعیت راضی باشد؟ مسیحیان نیز زمانی که گناه می‌کنند با چنین ناراضیاتی ها مواجه می‌شوند. اما فرقی اینجا است که ایمانداران می‌دانند چکار باید بکنند:

اول یوحنا ۱

۹: ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم،

او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد

و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد.

ما این امکان را از خدا داریم (خدا را شکر). توبه و پاکسازی را در خدا داریم. راه برای همیشه بر روی ما باز شده و دلیلی نمانده با محیط خود مشکلی داشته باشیم^(۴). این همه با وجود آنکه محیط آلوده گشته و روی به زوال آورده. پولس می‌گوید:

رومیان ۸

۱۸: در نظر من، رنجهای زمان حاضر

در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است.

خدا در ما، اطراف ما و درون ماست. او می داند چه در دلمان می گذرد و به ما دلداری می دهد. مزبور می گوید از ازل ما را می شناخت. بله خدای واقف و حاضر محیط زیست ماست. و با وجود آنکه بی ایمانان عمیقاً در معرض اعمال نفوذ محیط زیست خود قرار گرفته اند، نتوانسته اند به هیچ درجه به عمق مشکلی که دارند برسند (منظور من از محیط زیست فلسفه سطحی و تحریف شده اسکینر و گلاسر نیست. منظور من خدا است، و آنچه آفریده که در خدمت او است و جلال را به او می دهد). به این دلیل، هر بی ایمانی با هر مسلکی که داشته باشد، نمی تواند محیطی که در آن زندگی می کند را بشناسد، و در نتیجه خراب می کند و اوضاع را نیز برای همه بدتر می سازد. فلاسفه بسیاری آمده و رفتند، و چون خدا را نشناختند، چیزی جز منبری برای خود و دست فروشان خود بجای نگذاشتند. و حال، محیطی داریم که اگر می توانست، فریاد بر می آورد که این را خدا نمی خواهد، این ها همه خلاف خواست خدا است.

وقتی اسکینر B. F. Skinner، که با نفوذترین و خوش سخن ترین رفتارگرایان دنیا است، صحبت از کنترل محیط زیست می کند (سطون اصلی قدرتی است که دارد)، و وقتی ویلیام گلاسر William Glasser، می گوید می تواند متقاضیان را به جایی برساند که حقیقت خود را دریابند، برای مسیحیان واضح است که هیچ یک نمی دانند چه می گویند. چگونه گلاسر که آدمی بیش نیست، می داند حقیقت چیست؟ آیا واقعاً می تواند تنها با حرف زدن کسی را با حقیقت آشنا سازد؟ نمی داند که انسان روح دارد و روحش ناآرام است؟ تنها کاری که می کند آدم را از چاهی به چاه دیگر می اندازد. و متأسفانه ما که با گناه آشناییم، می دانیم که این خود وضع مردم را بدتر می کند.

لوقا ۶

۹: و این مثل را نیز برایشان آورد:

«آیا کور می تواند عصاکش کور دیگر شود؟
آیا هر دو در چاه نخواهند افتاد؟»

متأسفانه نمی دانند چکار می کنند:

لوقا ۲۳

۳۴: عیسی گفت:

«ای پدر، اینان را ببخش،

زیرا نمی دانند چه می کنند.»

آنگاه قرعه انداختند تا جامه های او را میان خود تقسیم کنند.

اسکینر نیز صحبت از محیط زیست می کند. اما او منکر خدا هم هست. حال چگونه توانسته صحبت از محیط زیست بکند خدا داند! اگر این حکمت را ندارد که محیط زیست زنده است، و حیاتش نهفته در خدا است، چگونه می تواند ادعای بلند و والائی چون "کنترل" محیط زیست را بکند؟ آیا روح در کار نیست؟ احساسی در کار نیست؟ او تنها وقتش را صرف آنچه ظاهراً به چشم می خورد می کند و می گوید همین است که هست! اما خدا دنیای مرئی را با دنیای نامرئی پیوسته نشان داد(ه). همانگونه که در این زندگی نمی توان جسم انسان را از روحش صوا کرد، نمی توان دنیای مرئی را از دنیای نامرئی سوا کرد.

اسکینر فکر کرده بود می تواند انسان را با دست بردن بر محیطی که در آن است، تغییر دهد. در صورتی که خدا به کاری که پادشاهان فکر می کردند صحیح است، می خندد، چه رسد به او.

مزمور ۲

۱: چرا ملت‌ها می‌شورند
و قوما به عبث تدبیر می‌کنند؟

۲: پادشاهان زمین به پا می‌خیزند
و فرمانروایان به مشورت می‌نشینند،
بر ضد خداوند و بر ضد مسیح او؛

۳: که «بیابید بندهایشان بگسلیم
و زنجیر‌هایشان از خود بیفکنیم.»

۴: آن که در آسمانها جلوس کرده، می‌خندد؛
خداوندگار ریشخندشان می‌کند.

نتیجتاً در مشاوره لازم است محیط زیست را آنگونه که خدا نشان داده شناساند. به عبارت دیگر، شناختی که یک مسیحی از محیط زیست دارد با شناختی که بی ایمان دارد فرق بسیاری دارد. دنیای مسیحیان با دنیای غیر مسیحیان فرق دارد. این را مسیحیان باید بشناسند. دیدگاه مسیحیان نسبت به دنیا، درختان، هوا، پول، مردم، و غیره، فرق بزرگی دارد:

اول قرن‌تین ۲

۹: چنانکه آمده است:

«آنچه را هیچ چشمی ندیده،
هیچ گوشی نشنیده،

و به هیچ اندیشه‌ای نرسیده،

خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.»

۱۰: زیرا خدا آن را توسط روح خود بر ما آشکار ساخته،

چرا که روح همه چیز،

حتی اعماق خدا را نیز می‌کاود.

آیا خدا در دنیا کار می‌کند؟ پس مشاوره نیز باید این حقیقت را منعکس کند. خدا در کار هست. اگر اینطور نباشد، چه حقیقتی را می‌خواهیم بازگو کنیم؟ آیا خواست و اراده خدا در محیط زیست انسان بجای آورده می‌شود؟ اگر چنین است، لازم است بدانیم چگونه و به چه صورت. فرضیه‌ای که چنین کاری نکند، اساس کار را نادیده می‌گیرد. آیا خدا خودش را نشان داده؟ آیا حرفی راجع به انسان و دنیائی که در آن زندگی می‌کند زده؟ اصلاً برایش مهم هست، یا برایش فرقی نمی‌کند؟ جواب به این سؤال برای کسی که درد می‌کشد مهم است. آیا خدا تا بحال کاری کرده تا درد و گرفتاری کسی بر طرف شود؟ و اگر اینطور است، چیست و چگونه انجام شده است؟ شکی نیست که جواب این سؤالات بقدری مهم هستند که هیچ مشاوره بدون داشتن جواب آنها، حتی پای داخل جلسه نخواهد گذاشت. با این وجود، مشاوران بسیاری همین گونه به کار ادامه داده و می‌دهند. البته مسیحیان تعجب نمی‌کنند چون می‌دانند انسان طبیعتاً مرده در خدا است. زندگی روحانی ندارد (حیاتی که روح القدس تولید می‌کند) تا بتواند برداشتی از آن داشته باشد. اما با مسیحیانی که

روانشناسی و روانکاوی می کنند چکار باید کرد؟ چگونه این افراد که از جانبی روح القدس را دریافت کرده اند، مردم را به راه های ضد خدا می کشانند؟

درک این مطلب مشکل است، اما وقتی به رواجی که این روحیه ناسالم پیدا کرده و زیانی که بار می آورد فکر می کنیم، می بینیم که لازم است با آن مبارزه کنیم. در طول تاریخ (خصوصاً تاریخ غرب^(۶))، بی طرفی عقاید (خنثی گری) در خصوص انجام کار و کسب روزانه، جزء خواست های مردم بوده. مسیحیان پیشرفته (مُدرن) فکر می کنند می توانند عقاید مسیحی خود را در یک دست، و راه های دنیا^(۷) را در دست دیگر بگیرند و اشکالی ایجاد نخواهد شد! لزومی ندارد راهی را با راه خدا مقایسه کنند! دست خودشان است چکار می کنند و چگونه زندگی را می گذرانند! حد عقل کاری که لازم است بکنیم این است که این مسیحیان را بیدار کنیم که این خواست خدا نیست.

این دیدگاه خدا نیست. عیسی مسیح جاننش را برای چنین کاری نداد. فلسفه بافان آنچه مربوط به جامعه می باشد را ”دنیوی“، و آنچه مربوط به خدا می شود را ”مذهب“ نام برده اند و این دو را از یکدیگر جدا کرده اند. این دوشاخه کردن دنیا، برای این بوده تا خدا را از جامعه دور کنند. این را همه جا می بینیم، و حتی مسیحیان را آلوده به آن می بینیم. حال شش روز را دنیوی و یکشنبه را مذهبی می بینند^(۸). و این تخم کاشته شده میوه اش مذهب را، چه راست و چه دروغ خفه خواهد کرد.

اما کلام خدا دیدگاه کاملاً متفاوتی دارد. تمام حیات مقدس است. هیچ قسمتی از آن جدا نیست. هر چه مربوط به زندگی است، مربوط به خدا است. هیچ جنبه ای از زندگی ”بی طرف“ (یا خنثی) نیست. هر راه و رفتار، ارزش و نظری که هست، یا با خدا است یا مخالف خدا است. بیطرفی در مسیح نیست! آیا آفرینش بی طرف بود؟ ببینید بیست و چهار شیخ در این رابطه چه خواهند گفت:

مکاشفه ۴

۱۱: ای خداوند خدای ما،

تو سزاوار جلال و عزّت و قدرتی،

زیرا که آفریدگار همه چیز تویی

و همه چیز به خواست تو وجود یافت

و به خواست تو آفریده شد.»

خدا همه چیز را آفرید تا جلال و عزت را بخود آورد. آفرینش مربوط به خدا است. به خدا وابسته است. بی طرف نیست. آفرینش ”دنیوی“ نیست. در این آیه اهمیت آنکه متقاضیان، خود و محیط زیست خود را در خدا ببینند، مشاهده می کنیم. کاری مهم تر از این نیست. اساس کار در این است که بدانیم مسائل انسان بی طرف نیست. خدا همه جا هست و در مسائل مشکلات نیز هست و می خواهد تغییری بوجود آورد تا مسئله دوباره ایجاد نشود. مشاوری مسیحی نیز بطور کل بر این حقیقت استوار است. آگاه بودن از آنکه خدا در زمین، هوا، مکان، و مسئله ای که داریم هست، چنان رنگ و شکلی به مسئله می دهد که از درون، آن را دگرگون می سازد.

نتیجتاً، اگر خدای کلام زنده است، پس شیوه مشاوری مسیحی نیز کاملاً فرق دارد. آن درخت کجی که در باغ شماروی آورده، یا دست شکسته ای که در نتیجه تصادف ایجاد شده، تنها واقعه غم انگیز برای شما نمی باشند. خدا نیز آنجا بود و قسه خورد. ممکن است هیچ وقت ندانیم دلیل این وقایع چه می باشند، اما دانستن آنکه دلالتی وجود دارد، همه چیز را تغییر می دهد. زندگی مضحک و بی معنی نیست؛ معنی دارد، خدا معنی را برای ما دارد. و بیش از این، دانستن آنکه برای فرزندان خدا

همه چیز برای خیریتشان است (رومیان ۸: ۲۸ و ۲۹) اهمیت بزرگتری را ایجاد می کند. حرف مهمتری از آن نیست که بگوئیم خدا در مسئله حضور دارد(۹) و می خواهد حرف بزند. هیچ راه دیگری نیست که خدا را اول بگذارد، و انسان را دوم. همه راه های دیگر انسانی هستند و نمی توانند امید و رضایت انسان را برآورده کنند. خوشنودی را نمی توانند بجای آورند. خوشنودی به کسانی می رسد که اول جویای ملکوت خدا و عدالت او می شوند. این حقیقتی است که تمام جوانب مشاوره را در بر می گیرد.

متی ۶ ۳۳: بلکه نخست

در پی پادشاهی خدا و انجام اراده او باشید،
آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد.

اگر چنین برداشتی را نداشته باشیم، چه امیدی را می توانیم بدهیم؟ نهایتاً می گوئیم ”امیدوارم“. اما امید مسیحی فرق دارد. امید او ”امیدوارم“ نیست، بلکه انتظار مطمئنی است که بر اساس وعده های آفریدگاری که روزگار انسان را آنطور که خود مقرر فرموده در دست دارد. دلیل مفیدی برای تمام آنچه می گذرد وجود دارد.

ببینید چه فرق بزرگی با آنچه آلبرت الیس Albert Ellis می گوید وجود دارد: ”خوب بنظرم همین است که هست رفیق؛ مجبوری با آن بسازی، حال چه معنی دارد یا ندارد!“ هیچ کس بخوبی الیس، نقطه نظر دیگر را نگفته. اساس درمان انگیزه عقلانی او R.E.T(۱۰)، در این است که مردم را وادار نماید ارزش ها را از خود دور کنند (مانند ”باید“ و ”لازم“). فلسفه رواقیون Stoicism است که سعی دارد با وجود همه چیز، خوش باشد. درد را بکش و خوش باش! انصافی در کار نیست، هر چه هست، هست. هر چه باشد، باشد. معیاری در کار نیست، ارزش ها بی خودند، زندگی همین گونه است. آن را قبول کنید و خوش باشید. با آن نجنگید. نفعی برای شما نخواهد داشت. خوب، هوا سرد است. این عیب ندارد. حقیقت است. زندگی را مصیبت بار و فاجعه انگیز نکنید. هر چه هست قبول کنید و ادامه دهید. زمانی که وقایع را خوب، بد، غم انگیز و مساعد برداشت می کنید است که برای خود مسئله ایجاد می کنید. امید شما در زندگی که شرایط بر آن حکم می کنند، این است که آن را بی رنگ بشمارید.

الیس جنگی می کند که نخواهد برد. انسان موجودی اخلاقی است و نمی توان آن را نادیده گرفت. همه می دانند که در دنیائی زندگی می کنند که خوب و بد دارد، و نمی توان ”باید“ ها را حذف کرد:

رومیان ۲

۱۴: زیرا نشان می دهند که عمل شریعت بر دلشان نگاشته شده است،

چنان که وجدانشان گواهی می دهد

و افکارشان در برابر هم،

یا آنان را متهم می کند یا تبرئه می نماید.

بگذارید هر چه اعتراض دارد بکند، اما متقاضیان نهایتاً نخواهند توانست آن حس راستی و ناراستی که خدا در وجودشان گذاشته را نادیده بگیرند. خدا انسان را با اخلاق آفرید. انسان حیوان نیست. الیس کار غیر ممکن را از متقاضیان می خواهد وقتی می گوید ارزیابی را از خود دور کنند. آنها را به جنگ محیط زیستشان کشیده است. با خدا می جنگند!

اما حتی او نیز گرفتار بیهودگی سخنانش می گردد. مجبور شده با داد و حوار ”باید“ ها را رد کند(۱۱). ”متقاضیان باید ”باید ها“ را از زندگی حذف کنند!“ اگر حقیقتاً به حرف های خود عقیده داشت، خدمت مشاوره را بکلی ترک می کرد و مردم بی چاره را می گذاشت چاره دیگری پیدا کنند. او ”باید“ می گفت، ”بمن چه! مردم همین هستند که هستند و کاری نمی توان کرد. من چکار کنم؟“ اما جهاد رواقیون در حال گسترش است. با وجود آنکه خود را محکوم می سازد. عنصر اساسی طبیعت انسان را نادیده می گیرد. چطور می توان ارزش ها را نادیده گرفت! چطور می توان احساس را نادیده گرفت. احساس جزء طبیعت انسان است. حال که بخاطر گناه به راه های ناصحیح از آن استفاده شده، دلیل نمی باشد که باید منکر آن شد.

حال می بینیم که وجود خدا است که موفقیت مشاوره را فراهم می سازد. این تنها راهی است که با محیط زیست انسان مطابقت دارد. هر آنچه خدا را نادیده بگیرید، یقیناً در تضاد با محیط زیست خواهد بود. حال چگونه بعضی مسیحیان می خواهند با استفاده از این فلسفه خدا را ”خدمت“ کنند، از فهم من بدور است. اما توجه داشته باشید که سال هاست که رواج داشته و هنوز در کار است. این نه تنها راه ”آزادی خواهان“ Liberal است (که معیار را بر پایه ”همه گانی“ استوار کرده اند)، بلکه راه ”مسیحیان“ نیز شده که اشتغال به کار مردم دارند. می گویند مردم از فرقه و ادیان مختلفند و نمی توان آداب و رسوم خود را بر ایشان تحمیل کرد. و در نتیجه، خود، و مسیح را داخل دوزخ کرده و همه را گرفتار منجلا ب آن کرده اند. نه تنها این کار ها گناه می باشند، بلکه گناه را رواج می دهند. خیر، خدا این را نمی خواهد. این افراد ممکن است کلام را خوانده اند، اما با اساس کار آن آشنا نشده اند. زمان آن رسیده معیار زندگی را بر اساس کلام خدا بنا ساخت. نادیده گرفتن خدا و احکام او برای زندگی کار بسیار خطرناکی است(۱۲). طغیان علیه خدا است. بیاد داشته باشید که از ازل، تنها دو راه برای انسان وجود داشت. تا زمانی که راه تنگ و باریک در پیش نباشد، کلیسا نخواهد توانست جلوی حملات دشمن را بگیرد.

فیلیپیان ۱

۹: دعایم این است که محبت شما هر چه بیشتر فزونی یابد

و با شناخت و بصیرت کامل همراه باشد،

۱۰: تا بتوانید بهترین را تشخیص دهید و در روز مسیح، پاک و بی عیب

۱۱: و آکنده از ثمرات پارسایی باشید

که به واسطه عیسی مسیح به بار می آید

و به تجلیل و سپاس خدا می انجامد.

استنباطی که از وجود خدا می توان کرد

خدا وجود دارد، در نتیجه مشورت با خدا نیز باید وجود داشته باشد. این گونه مشاوره، خدا را در مرکز همه چیز قرار می دهد. خدا را بگونه غیر طبیعی به آن نمی افزایش. حذف آن خدا است. منظور از کمک به مردم، شناخت خدا است و آنچه به او جلال می رساند. کلام خدا راه را نشان می دهد:

رومیان ۱۱

۳۶: زیرا همه چیز از او، و به واسطه او، و برای اوست. او را تا ابد جلال باد. آمین.

مشاوره مسیحی خدا را دارنده اصول زندگی می شمارد. در نتیجه، شیوه کار تنها جانب خدا را پیش می گیرد و از مکاشفه او در مورد خود، دنیا، و انسان، استفاده می کند. از آغاز تا انتها، حضور خدا تمام جلسات را در بر می گیرد. در حقیقت، خدا است که کار را انجام می رساند (متقاضی است که رابطه کلام را با مسئله خود دریافت می کند). محیط جلسات محیطی است که خدا پُر کرده. خدای پدر، خدای پسر، و روح القدس همه کس و همه چیز را پُر می کنند. در چنین محیطی است که انتظار می رود، خدا دست خود را نشان داده و کار را انجام خواهد داد. در چنین محیطی است که سعی خواهد شد مفهوم کلام و رابطه ای که با متقاضی دارد فاش گردد. دعا و ایمان به عیسی است که جلسات را برکت می بخشد. امید، قوران می زند، و کارها جنبه روحانی خود را پس می گیرند، و جلال خدا نمایان می گردد. مشاوره مسیحی ریشه می گیرد و کار خدا رواج می یابد.

مسائل متقاضیان ممکن است مشکل باشند، اما اگر خدا زمین و زمان را در دست خود دارد، پس شکی نیست که می تواند آنها را حل کند. حل مسائل در دسترس متقاضیان هست. در حقیقت مسائل متقاضی به شکلی (که حال تا اندازه ای خواهیم فهمید، و بعداً تا به حد کامل)، جزء قصد و برنامه خدا است که برای خیریت او در حال انجام گرفتن است. این مسائل (وقایع) تصادفاً ایجاد نشدند؛ مفهومی دارند. نقشی را از جانب خدا دارند، که برکت به متقاضی برسانند و جلال را به خدا آورند. چگونه این جریان رخ می دهد همیشه برای ما روشن نیست، اما قبول داشتن موضوع لازمه کار است. مشاوران باید حاکمیت خدا را در همه نوع وقایع زندگی، بیاد داشته باشند، تا بتوانند به درستی حقایق را باز کرده و راه حل را بجویند (۱۳). خلاف باور "الیس" که جریان همین است که هست و آن را باید قبول کرد، مسیحیان باور دارند که جریان همین است چون خدا خواسته، و در مشیعت خدا همه چیز را برای خیریت فرزندان خواهد ساخت.

در نتیجه خدا نخواهد گذاشت حضورش در جلسات مشاوره مسیحی نادیده گرفته شود. او مافوق آن است؛ با این وجود، نفوذ کامل خود را دارد. هر گونه فلسفه ای که باور دارد "خدا برای مردم زمان قدیم بد نبود، ولی حال مسائل پیچیده تر شده و نمی توان راه های قرن های گذشته را ادامه داد"، باید با قاطعیت رد شود. ما هدیه ای از خدا داریم که نهایت ندارد، و وابسته به زمان خاصی نیست. این قدرت را در کلامش، از طریق روح القدس بدست آورده ایم، که نه تنها به ما فهم آیات را می دهد:

اول یوحنا ۲

۲۰: اما شما مسیحی از آن قدوس یافته اید و همگی دارای معرفت هستید.

۲۷: اما درباره شما باید بگویم آن مسح که از او یافته اید،

در شما می ماند و نیازی ندارید کسی به شما تعلیم دهد،

بلکه مسح او درباره همه چیز به شما تعلیم می دهد.

آن مسح، حقیقی است، نه دروغین.

پس همان گونه که به شما تعلیم داده است، در او بمانید.

بلکه قدرت اطاعت به آن را نیز می دهد:

۱۳: قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می بخشد.

حقیقت خدا در جسم انسان، مفهوم بسیار مهمی دارد. خدا دستگاه یا قدرت بی نهایتی نیست که بتوان به سود خود از آن استفاده کرد. شخصی است که همه چیز را آفرید و در مشیعت خود همه چیز را برای خواست خود نظم داده و نگاه داشته است. عالم هستی عقلانی و منطقی است. مانند پرز برق نیست که هر وقت بخواهیم به آن وصل کرده و از آن نیرو بگیریم. و نه خدمت کاری است که هر وقت بخواهیم، او را صدا کنیم. او دستفروش کیهانی نیست که با سکه های دعا، آنچه بخواهیم را بما بدهد. او شخصی است که حاکم بر زندگی ما است. زندگی ما از او و در او است، و این فرق عمده ای را در مشاوره ایجاد می سازد.

خدا آنچه می خواهد را انجام می دهد. آن را در زمان و مکان و به طریقی که خود می خواهد انجام می دهد. دعا های ما به او دستور نمی دهند. او بما دستور داده که از او بخواهیم، اما بما گفته که دریافت خواهیم کرد (برکت خواهیم یافت). همه در فیض او است، و آنچه دریافت می داریم نیز جوابی است که او می خواهد بدهد. ممکن است جواب بله، کمی بله، نه، صبر کن، یا چیز دیگری باشد. ما وظیفه داریم با خواسته های او مطابقت نمائیم، نه او با خواسته های ما. آنچه فکر می کنیم برای ما درست است همیشه بهتر نیست. متقاضیان دائماً از ”منا“ ایراد می گیرند و طالب گوشت می باشند. اگر خدا گوشت را می رساند، به آن دلیل است که می خواهد از شکایت دست برداریم. مشاوران باید دلیل دعا کردن و روحیه صحیحی که در مقابل خدا باید داشت را آموزش دهند. فراموش نکنید: خدا کسی است که حاکم بر زندگی است، نه ما، یا محیط، و یا شرایطی که در آن قرار داریم.

افکار خدا افکار ما نیست و راه های خدا راه های ما نیست.

اشعیا ۵۵

۸: خداوند می فرماید:

«افکار من افکار شما نیست،

و نه راههای من، راههای شما.

۹: زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است،

راههای من نیز از راههای شما

و افکار من از افکار شما بلندتر است.

این حقیقتی است که بخاطر گناه و محدودیت هایی که داریم در کار می باشد. متقاضیان را باید با این حقیقت آگاه کرد. در مشاوره مسیحی، افکار و راه های متقاضی باید عوض شده با افکار و راه های خدا مطابقت کند. خدا شخص است؛ شخصی است جدا ناپذیر از زندگی متقاضی. متقاضی باید بفهمد همانقدر که نمی تواند بدون نفَس کشیدن زنده بماند، بدون خدا نیز نمی تواند ”زنده“ بماند. خدا محیط زیست اوست. و بعنوان شخصی که حاکم بر زندگی اوست، خواسته هایش را به او دستور می دهد. آن تغییری که در افکار و رفتار متقاضی لازم می باشد تا مطابق با خواست خدا گردد آشکار می گردد. این مخصوصاً در جایی که مشاوره معلوم کرده افکار و رفتار متقاضی مخالف خواست خدا است. باید در آغاز، کاملاً روشن شده باشد که خدا است که حاکم بر متقاضی، مشاور، و جلسات مشاوره است. او حکمت خود را بخاطر همساز شدن با حماقت انسان، رها نخواهد کرد. محبت خود را بخاطر خشم و تنفر متقاضی رها نخواهد کرد. تقدس خود را بخاطر نادیده گرفتن

امیال نا مقدس متقاضی کنار نخواهد گذارد. متقاضی است که باید محیط زیست خدا را بشناسد و خود را موافق آن گرداند، نه عکس آن.

خدا پشت درب بهشت نه ایستاده تا با حرکات مذهبی ما، درب را باز کرده هدیه ای را به ما ارزانی دارد. او قدرت ماورای طبیعی نیست، که باید بی آموزش چگونه با افکار مثبت از آن بهرمند گردیم. خیر، او خدا ایست که به ما می گوید چکار بکنیم و چکار نکنیم. نه تنها خدای "باید ها" است، بلکه خدای "ضرورت ها" نیز هست.

خدا است که ما را نگاه می دارد. بدون او موجودیتی از خود نداریم. ما را در کف دست خود دارد (اشعیا ۴۹: ۱۶). هر تپش قلب ما، از ازل حکم گردیده بود.

۱۷ اعمال

۲۸ الف: زیرا در اوست که زندگی و حرکت و هستی داریم؛

استقلالی که کارل راجرز Carl Rogers صحبت از آن کرده، اگر بخاطر نَفَسی که خدا به او نداده بود، به زبان نمی آمد. انسان با تمامی وجود، وابسته به خدا است.

حال که چنین بینشی از خدا و انسان داریم، می بینیم که فرق بزرگی در دنیا است. اگر انسان را در صدر قرار بدهیم (بگونه ای که انسان پرستان humanist گفته اند)، یا اگر عالم هستی را اساس کار بشماریم، و بگوئیم که هست و لازم است با آن کنار بیائیم (بگونه ای که دنیا پرستان secularist گفته اند)، همه چیز عوض می شود. در نهایت، بطوری که پولس می گوید (رومیان ۱) انتخابی است که باید میان خالق و مخلوق صورت بگیرد. اگر انتخاب خدا نباشد، نهایتاً خود را باید انتخاب کند. این آخرین گزینه ای است که وجود دارد، چون اگر شخصی مقصودی که در مکاشفه خدا هست را رد کند، آنچه از زندگی و هستی می داند بستگی به خودش خواهد داشت. همه چیز مربوط به او می گردد، و در نتیجه باید به خود متکی بوده و بخود حساب پس دهد. معیاری را باید برای خود انتخاب کند و آن را در محیطی که دائماً در حال تغییر و تحول می باشد، حفظ کند!

حال بنگریم به کسانی که مشاور این افرادند. اگر قرار باشد هر کسی معیار خودش را داشته باشد، چه متقاضی و چه مشاور، از کجا بدانیم کدام متقاضی است و کدام مشاور؟ تازه هر کدام می داند که محدودیتی دارد و معمولاً اشتباه می کند! عجب وضع پیچیده ای!

چه کسی جز خدا، توانائی باز کردن داستان پیچیده زندگی ما را دارد؟ کیست که بتواند نظم و ترتیبی به آن بدهد؟ دولت؟ ملت؟ سیاست مدار؟ روانشناس؟ همه آمدند و کارشان را دیدیم و کاری نتوانستند بکنند. روزگار اگر فرق نکرده، بدتر نیز شده. چه فایده اگر تنها بتوانیم گلیم خود را از آب در آوریم؟ ما که خدا را چشیده ایم، می دانیم که خدا اینگونه عمل نمی کند. خدا نه تنها ما را نجات داد، بلکه زندگی ما را از نو ساخت، و حکمت اداره آن را در دست ما گذاشت. شناخت آفریدگار برای انسان حیاتی است. "مشاور" خدا است، و از طریق کلام و روح و فرزندش، با دیگران نیز می خواهد مشورت کند.

اسکینر مصداق درستی از زندگی و حیات ندارد. مردم را دسته یا گله شمردن چه احتیاج به مشاور دارد؟ در حقیقت مخالف آن است. بشر را به دسته و گله های اجتماعی پرورش دادن، با محبتی که سرچشمه از خدا دارد، فرق بسیار دارد. در حقیقت مخالف یکدیگرند. اتفاقاً به همین خاطر است که اسکینر خودش کسی را درمان نمی کرد.

در جلسات مشاوره، یک نفر جلوی نفر دیگر می نشیند و می گوید، "من مشاور شما خواهم بود". چه حقی دارد چنین حرفی بزند؟ اگر توکلش به خودش باشد، نشانه کمال گستاخی و تکبر است. اگر توکلش به فروید باشد، او نیز مردی مثل مردان دیگر بود. ضمناً اگر توکلش به فروید است، در

حقیقت توکلش به برداشتی است که از برداشت فروید دارد. این ها همه دنبال خود سیاه رفتن است (۱۴).

آیا فکر می کنید اسکینر، هارپس، یا مورر مسئله خود را حل کردند؟ فروید چطور؟ تاریخچه زندگیشان (زندگی نامه) را بخوانید. اعتیادی که فروید به کوکائین بدست آورد نشانگر ناتوانی کمک بخودش است. عجیب است که مسیحیان با این حقایق آشنا نیستند.

خدا شخصی است که همه جواب ها را دارد و توانائی فهم و درک و حظم آن را بما می دهد تا یار حیات ما باشد. اگر این کار را نکرده (بگونه ای که بی ایمانان تصور کرده اند)، پس چرا مردم را فریب می دهند و می گویند خود راه را می شناسند؟ اگر هر کسی راه خود را دارد و باید خودش آن را پیدا کند، پس این روانشناس بازی ها و جمع بندی های مردم چه فایده دارد؟ این چه ”درمانی“ است!

عدالت خدا

ما تا اینجا قدری از وجود خدا، ملکوت (کمی) و طبیعت او صحبت کرده ایم. اما باید به موضوع مهم دیگری نیز بپردازیم. بخاطر رابطه ای که با مشاوری مسیحی دارد، لازم است موضوع عدالت را باز کنیم.

معمولاً برداشتی که با عبارات مختلف متقاضیان می کنیم این است که می گویند ”این منصفانه نیست“. در دو مزمور که می توان به خاطر سپرد چون شماره یکی عکس دیگری است (مزمور ۳۷، ۷۳)، داوود و آساف نیز این افکار را پذیرا بودند. موضوع هر دو مزمور بی عدالتی خدا است که در آن خدا پرستان رنج می برند و خدا نشناسان کامیاب می گردند. و پایان هر دو مزمور نیز، فواید ماورای عصر حاضر را برای خداشناسان اعلام می دارند. ابدیت را در مقابل زمان حال، و نادیدنی ها را در مقابل دیدنی ها قرار داده اند. بهشتی که در دل هر انسان هست را بازگو می کردند. یک موضوع حاکم بر هر دو می باشد: خدا در کار است و بی عدالتی که ”بنظر“ می رسد، تنها به چشم می خورد. عدم تعادلی که بنظر می رسد، موقتی است. زمینه، بزرگتر از آنچه بنظر می رسد است. و این موضوع تمام کتاب مقدس است. در حقیقت این موضوع اصلی صلیب است. مار، پاشنه ناجی را گاز می گیرد (که ”بنظر“ پیروز شده) در حالی که سرش زیر پای او خورد می شود (پیدایش ۳: ۱۵). عیسی مسیح با مرگش، بر مرگ پیروز شد. و این را در دنیائی که خدا در آن حکومت می کند روزانه می بینیم.

شهادت آساف آموزنده است. آن بی عدالتی که بنظرش آمده بود، چنان او را خشمگین کرده بود، که نزدیک بود ایمانش را از دست بدهد. اما وقتی روی به خدا کرد، دوباره از خدا شنید و قدری عمیق تر راجع به آنچه دیده بود فکر کرد، و متوجه اشتباهش شد. و همان گونه، متقاضیانی که دچار این مسئله شده اند، لازم است پیام این مزمور را بشنوند:

(۱) به شریران حسادت موز؛

(۲) از عدم توازن در این دنیا نگران مباش؛

(۳) به درازمدت بنگر (۱۵)؛

(۴) بدان که خدا عادل است و اهمیت می دهد.

عدالت خدا موضوع وسیعی از کتاب مکاشفه است. شهدائی که بخاطر ایمانشان جان دادند، فریاد می زنند ”تا به کی؟“

مکاشفه ۶

۱۰: اینان بانگ بلند برداشتند که:

«ای سرور مقتدر، ای قدوس، ای برحق،

تا به کی از داوری زمینیان

و گرفتن انتقام خون ما از آنان باز می ایستی؟»

۱۱: آنگاه به هر یک از آن نفوس،

ردایی سفید داده شد و به آنان گفته شد

که پاسی دیگر بیارمند تا شمار همدیگان و برادرانشان

که می باید چون آنان کشته شوند، کامل گردد.

۱۲: و هنگامی که ششمین مهر را گشود،

من ناظر بودم که ناگاه زمین لرزه ای عظیم روی داد

و خورشید سیاه شد، چون پلاسین جامه ای از موی بز؛

و ماه، یکپارچه به رنگ خون گشت.

فریادشان بخاطر بی عدالتی است؛ برای تغییر اوضاع است. خدا می گوید همه در ”وقت“ خود انجام خواهد شد؛ قدری بیشتر صبر کنید (آیه ۱۱). نهایتاً وقت فرا می رسد.

مکاشفه ۶

۶: و به او که تا ابد زنده است

و آسمان و هر چه را در آن است آفریده

و زمین و هر چه را در آن است

و دریا و هر چه را در آن است، سوگند خورد و گفت:

«دیگر بیش از این تأخیری در کار نخواهد بود.

۷: بلکه در آن ایام که هفتمین فرشته آهنگ نواختن شیپورش کند،

سِرّ خدا تحقق خواهد یافت،

آن گونه که بشارتش را به خادمان خود، انبیا، داده است.» (۱۵)

کتاب عیوب نیز راجع به همین موضوع صحبت می کند، و موضوع را در نبوت های دانیال نیز می بینیم.

عدالت خدا را پولس اینگونه تشریح کرد:

دوم تسالونیکیان ۱

۳: ای برادران،

ما باید همواره خدا را به خاطر وجود شما شکر گوئیم،

و سزاوار نیز همین است،

زیرا ایمان شما هر چه بیشتر رشد می کند

و محبت هر یک از شما به یکدیگر فزونی می یابد.

- ۴: از این رو،
ما در کلیساهای خدا به خاطر پایداری و ایمان شما در تحمل آزارها و سختیها،
به وجودتان افتخار می کنیم.
- ۵: اینها همه نشان دآوری عادلانه خداست،
و ثمرش این است که شما شایسته پادشاهی خدا شمرده خواهید شد
که در راهش رنج می برید.
- ۶: زیرا این عادلانه است
که خدا آنان را که شما را رنج می دهند، به رنج عوض دهد،
۷: و شما را که رنج می برید با ما آرام بخشد.
این زمانی واقع خواهد شد که خداوند عیسی
همراه با فرشتگان نیرومند خویش
با آتشی فروزان از آسمان ظهور کند.
- ۸: او خدانشناسان و نافرمانان به انجیل خداوند ما عیسی را کیفر خواهد داد.
۹: جزای ایشان هلاکت جاودانی
و دوری از حضور خداوند
و محرومیت از جلال قدرت او خواهد بود،
۱۰: در آن روز که او می آید تا در مقدسان خود تمجید شود
و در میان همه آنان که ایمان آورده اند، مایه شگفتی گردد.
این شامل شما نیز خواهد بود،
چرا که به شهادت ما ایمان آورده اید.

عدالت اجرا خواهد شد. کی؟ ”این زمانی واقع خواهد شد که خداوند عیسی همراه با فرشتگان نیرومند خویش با آتشی فروزان از آسمان ظهور کند“ (آیه ۷). مجدداً، درازمدت مد نظر است. این نظر را دائماً در کلام خدا می بینیم.

متأسفانه خلاف آنچه متقاضیان دوست دارند بشنوند، عدالت خدا دراز مدت است. البته منظور نادیده گرفتن بی عدالتی در این دنیا نیست، چون خدا عدالت بر دنیا را خود محدود کرده، ولی منظور این است، که بخواید مانند خدا، محدود بر این زمان باشید، تا بتوانید مفهوم عدالت را نیز دریابید. بله، مزمور می گوید که مدت زمانی شرارتشان بطول می انجامد و چون علف و گیاه سبز، می رویند و زندگی خواهند کرد. اما طول نمی کشد که از میان می روند. در این مدت البته توازن بر علیه ماست، و تحملش برای ما بسیار مشکل خواهد بود.

مزمور ۳۷

- ۱: به سبب بدکاران خویشتن را مکرر مساز،
و بر ستمکاران حسد مبر؛
- ۲: زیرا چون علف، زود می پژمرند،
و چون گیاه سبز، خشک می شوند.
- ۳: بر خداوند توکل نما و نیکویی کن؛
در زمین ساکن باش و امانت را بپرور!

۴: از خداوند لذت ببر،

و او مراد دلت را به تو خواهد داد.

۵: راه خود را به خداوند بسپار،

و بر او توکل کن، که او عمل خواهد کرد.

۶: او پارسایی تو را همچون نور، تابان خواهد ساخت،

و حقانیت تو را، چون آفتابِ نیمروز.

۷: در حضور خداوند آرام باش،

و صبورانه انتظار او را بکش!

به سبب آنان که در راههای خویش کامرانند،

و نقشه‌های پلید خود را به اجرا درمی آورند،

خویشتن را مُکدّر مساز!

۸: از خشم بازایست و غضب را ترک نما!

خویشتن را مُکدّر مساز،

که جز به شرارت نمی انجامد.

۹: زیرا که بدکاران بریده خواهند شد،

اما منتظران خداوند زمین را به میراث خواهند برد.

۱۰: پس از اندک زمانی، دیگر شریری نخواهد بود؛

و هرچند او را بجویی، یافت نخواهد شد.

۱۱: اما حلیمان وارث زمین خواهند شد،

و از فراوانی سلامتی لذت خواهند برد.

مگر ما مسیحیان با ایمان زندگی نمی کنیم؟ ایمان امیدش به آینده است، نه به آنچه در میان است. مد نظر دراز مدت است، که از خدا است. خدا کاملاً واضح این را در کلامش گفته (عبرانیان ۱۱). هر یک از مسیحیان لازم است این موضوع را درک کند، تا دست خدا را در زندگیش ببیند. متقاضیان تشنه عدالتند. به عیسی پناه آوردند و حال نیاز به خوراک از خدا دارند. خدا محبت است و محبتش شامل همه باید بشود. جانهای بسیاری باید نجات یابند. طول می کشد تا آنگونه که به ما رسید، به همه برسد. همه یک روزه پیام این محبت را نخواهند شنید. به همین خاطر تا آن روز برسد، بی عدالتی ها ادامه خواهد داشت. خدا این مزبور ها را به این دلیل داده تا گول ظاهر زندگی خود را نخوریم. ایمان ما باعث باز شدن چشمان ما خواهد شد. آنچه در ما است از خدا است، و او محدود بر زمان ما نیست. اما ما، در محدوده زندگی این دنیا، شریک عمده ای از ملکوت خدا هستیم، و سهم بزرگی در نقشه خدا داریم. اگر عیسی مسیح جانث را برای ما داد، یقیناً ارزشی در کار بود که خدا این کار را کرد. و اگر در ما چیزی نبود که خدا را خوشنود کند، پس به چه دلیل خدا یگانه

پسر خود را برای ما داد. چون خدا ابدی است و محدود به زندگی این دنیا نیست. ما ایمانداران به عیسی مسیح، پس از تولد تازه خود پای در ملکوت خدا گذاشته ایم، و نه تنها در این دنیا، بلکه تا ابد با خدا خواهیم بود. روح القدس روح ما را پر کرده. خدا از جسم ما استفاده می کند و به این دلیل است که در این دنیا برکت نیز می گیریم. اما حیات ما در خدا، محدود به این دنیا نیست.

یوحنا ۶

۴۰: زیرا خواست پدر من این است

که هر که به پسر بنگرد و به او ایمان آورد،

از حیات جاویدان برخوردار شود،

و من در روز بازپسین

او را برخوام خیزانید.»

زمانی که ایماندار می گوید «این منصفانه نیست»، زندگیش محدود به این دنیا است و معیاری که در آن است. لازم است مزامیر را بخواند و حکمت آن را دریابد. سلامتی را روح القدس از طریق کلامش می سازد.

خدا عادل است. ایمانداران اهمیت زیادی برای خدا دارند و خدا از آنها نگهداری خواهد کرد. با این حال، ایماندارانی می گویند «من در این غربت حلاک شدم»، و یا «من از زندگی خود راضی نیستم». حال سؤال این است - آیا این انصاف است؟ آیا عیسی مسیح جاننش را برای آن داد که ما در دنیا غریب نباشیم؟ اگر از دیدگاه زندگی محدود خود در دنیا بنگریم، بله! اما خدا می گوید همین افراد ممکن است روزی همراه عیسی مسیح به دنیا باز گردند:

اشعیا ۲

۲۶: «هر که غالب آید و خواست مرا تا به آخر انجام دهد،

او را بر قومها اقتدار خواهم بخشید،

۲۷: «با عصای آهنین بر آنان حکم خواهد راند؛

و آنان را چون کوزه سفالین خرد خواهد کرد،»

همان گونه که من این اقتدار را از پدرم یافته ام.

حال منظور از انصاف را می بینید. آنچه با جان عیسی مسیح در ما بوقوع پیوست، و درب بهشت را برای ما باز کرد، حقی است که به همه داده خواهد شد. بهشت است که منظور و مقصود و محل خدا است، و خدا انسان را می خواهد نجات داده و در آن شریک کند، حال چه در این حیات و چه خارج از آن. این انصاف خدا است که به همه تعلق خواهد گرفت. نتیجتاً حال که در این بدن پژمرده گشته و از میان خواهیم رفت، بهتر است هدایتی که خدا در کلامش داده را بکار ببریم.

مزمور ۳۷

۸: از خشم باز ایست و غضب را ترک نما!

خوشتن را مکدر مساز،

که جز به شرارت نمی انجامد (۱۶)

و چگونه چنین کاری (امری) اجرا می گردد؟ با شناخت پدر ابدی. با بحث و کشف نقش، و راه زندگی که در ملکوت پدر داریم. هر ایمانداری باید زندگی خودش را در دراز مدت ببیند (نقش خود را کشف کند)، تا بتواند خواست خدا را به اجرا گذاشته، از وسوسه های روزانه این دنیا در امان بماند، و ”غالب آید و خواست مرا تا به آخر انجام دهد“ (۲۶). تا زمانی که این دنیا به دنیای آخرت (خدا) می چرید، خواسته هایش بسختی انجام خواهند گرفت. خواست خدا نجات مردمش است، نه چیز دیگر.

متی ۲۸

۱۹: پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید
و ایشان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید
۲۰: و به آنان تعلیم دهید
که هر آنچه به شما فرمان داده ام، به جا آورند.
اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم!»

نتیجتاً مشاوران مسیحی لازم است با موضوع دو جانبه زندگی مسیحیان آشنا بوده و شرایط را کاملاً روشن کنند. هم تشویق لازم است و هم هشدار. وسوسه های دنیا می باشند که انسان را از خدا دور کرده اند، و می توانند بر فرزندان خدا نیز نفوذ کنند (۱۷). معمولاً نیز سر آغاز آنها را نمی بینیم و بی گمان، به آن مبتلا می شویم. به این خاطر است که در کلام، هشدار نیز به آنها داده شده، و قدرت مبارزه با آن نیز داده شده. این کلام، خود راه را نشان می دهد و قدرت بجای آوردن آن را نیز فراهم می سازد. روی این حساب است که خواهیم گفت: ”من در این غربت حلاک شدم“، و یا ”من از زندگی خود راضی نیستم“. بجای آن به خدمت خدا می پردازیم و خدا را شکر می کنیم.

تثلیث

عقاید و اعتقادات بسیاری راجع به تثلیث وجود دارد. هر یک نیز تصور و تجمل خود را دارد. من خیال ندارم به این گرایش ها بی افزایم و جوانب مشاوره آن را بیازمایم. اما، حقایقی هست که لازم است به آنها توجه کرد.
ابتدا موضوع خود خدا است، که امکان ندارد قبل از دیدن روی او بتوان او را کاملاً شرح داد. بسیاری می پرسند ”چگونه می توان خدائی را که نمی توان دید، شناخت و به او ایمان آورد“. اما عیسی مسیح به شاگردش گفت:

یوحنا ۲۰

۲۸: توما به او گفت: «خداوند من و خدای من!»
۲۹: عیسی گفت:
«آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟»
خوشا به حال آنان که نادیده، ایمان آورند.»

چگونه ایمان آوردیم. با دیدن ایمان نیاوردیم، بلکه با ایمان به خدا است که ایمان آوردیم. ایمان تقویت نیز می شود، اما امکان دارد ضعیف نیز بشود. چگونه ضعیف می شود؟ فکر کردن به آنچه مربوط

به عصر ما نیست. خدا جسم پوشید و میان ما راه رفت و راه را بما نشان داد. حال چگونه این اتفاق افتاد به ما گفته نشد. اما آنچه گفته شد برای ما کافی است. بیش از آن برای ما مضر خواهد بود. مکاشفات خدا هر یک مربوط به عصر خودش می باشند و بخاطر عصر خودش داده شده اند.

اشعیا ۴۹

۸: خداوند چنین می فرماید:

«در زمان لطف خود، تو را اجابت کردم،
و در روز نجات، یاری ات دادم؛
تو را حفظ خواهم کرد، و عهد برای قوم خواهم ساخت،
تا این سرزمین را آباد سازی،
و آن را منیانشان تقسیم کنی؛

۹: تا به زندانیان بگوئی: «به در آید!»

و به آنان که در تاریکی اند،

که: «خوشتن را بنمایانید!»

«آنان در کنار راهها خواهند چرید،

و بر همه ارتفاعات خشک، چراگاه خواهند یافت.

۱۰: گرسنگی و تشنگی نخواهند کشید،

و باد سوزان و آفتاب داغ آسیبی بدیشان نخواهد رساند.

زیرا او که بر ایشان شفقت دارد رهبریشان خواهد کرد،

و نزد چشمه های آب هدایتشان خواهد نمود.

اما، آیا خدا به ما گفته چگونه بر درون ما کار می کند؟ آیا گفته روح القدس چگونه کار می کند؟
نتیجتاً سؤالات بسیاری هست که از آن منشعب می شود:

۱. آیا راه حل همه مسائل بشر به ما داده شده؟

۲. آیا می توانیم امید بی کرانی در متقاضیان داشته باشیم؟

۳. یا اینکه این ها راز خدا است که در روز خداوند برای هر یک از ما مکشوف خواهد شد.
اگر اینطور است، پس برداشتی که در این عصر داریم کفاف افشای حقیقت را نمی دهد و
در نتیجه می تواند مسائل بی شماری را برای ما ایجاد نماید.

خدا بی نهایت است و ما محدود، و در محدوده خود نمی توانیم آنچه در بی نهایت می گذرد را
بشناسیم. متقاضیان باید این حقیقت را درک کنند، تا بتوانند در محدودیت خود، خواست خدا را بجای
آورند. ولی در این محدودیت راز خدا افشا خواهد شد، اما بخاطر مقاصد و برنامه هائی که خدا در
زندگی ایماندار دارد. آنچه داریم از خدا است، مال خدا است، و خدا از آن استفاده خواهد کرد. اما
بجای نشستن و فکر کردن راجع به آنچه مربوط به دنیای دیگر است، خدا می خواهد از آنچه داده
برای پیشبرد نام و جلالش بکار ببریم. اگر نبریم، به گناه کشیده می شویم. کلام خدا می گوید:

تثنیه ۲۹

۲۹: چیز های مخفی از آن یهوه خدای ماست
و اما چیز های مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است،
تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم.

وسوسه، ایماندار را به اندیشه و تصویری می کشاند که در محدوده امکانات او نیست. مشاوران مسیحی لازم است این حقایق را برای متقاضیان باز کنند تا دستخوش بطالت و بی هوذگی نشوند. پولس می گوید این شخص:

اول تیموتائوس ۶

۴: مست غرور شده است و هیچ نمی فهمد.
چنین کس عطشی بیمارگونه به جرّ و بحث و مجادله بر سر کلمات دارد،
که از آن حسد و نزاع و ناسزاگویی و بدگمانی برمی خیزد
۵: و موجب کشمکش دائمی میان افرادی می شود
که فکرشان فاسد شده است و از حقیقت منحرف گشته،
گمان می کنند دینداری وسیله ای است برای سود جویی.
۲۰: ای تیموتائوس،

امانتی را که به تو سپرده شده است، حفظ کن.
از یاوه گویی های دنیوی و عقاید مخالفی که به غلط،
معرفت نامیده می شود، دوری گزین؛
۲۱: برخی که ادعای برخورداری از آن داشته اند،
از ایمان منحرف شده اند. فیض با تو باد.

و پولس در جای دیگر می گوید،

اول قرنتیان ۱۵

۱۹: اگر تنها در این زندگی به مسیح امیدواریم،
حال ما از همه دیگر آدمیان رقت انگیزتر است.

اما بسیاری هستند که جویای همین می باشند. و معمولاً نیز بطوری که در تثنیه ۲۹: ۲۹ خواهیم دید، سرچشمه از گناهی گرفته که نمی خواهند به آن رسیدگی کنند. و بسیاری نیز دستخوش آن نوع از کنجکاو شده اند که ابتدا باعث اولین گناه در باغ شد. گناه انسان از آنجا سرچشمه می گیرد که می خواهد شبیه خدا بشود - از همه چیز واقف گردد:

پیدایش ۳

۵: بلکه خدا می داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود.»

انسان گناه کار نمی تواند زندگی که محدود به معیار خدا است را بپذیرد و زندگیش را بر اساس آن ادامه دهد. به این منظور است که باید به تثنیه ۲۹: ۲۹ باز گردیم:

تثنيه ۲۹

۲۹: چیز های مخفی از آن یهوه خدای ماست
و اما چیز های مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است،
تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم.

- (۱) شناخت خاصی از خدا هست که در این مرحله از حیات ما امکان پذیر نیست.
- (۲) شناختی از خدا هست که از طریق کلامش، برای ما مکشوف شده.
- (۳) چیز های مخفی از خداست، و اگر بخواهیم به آن بی اندیشیم، دچار وسوسه گناه خواهیم شد.
- (۴) آن شناختی که به ما داده شده را باید بازگو نمائیم (از خودمان آغاز می شود و به فرزندان و همسایگان ما منتهی می گردد). این شناخت به قدر کافی وقت و زحمت دارد، و نیاز به افسودن به آن ندارد.
- (۵) اما این شناخت به منظور علم و تصورات داده نشده. قصد آن اجرای آن در زندگی شخصی خودمان است. کلام خدا شامل حقایقی است، که در اجرای آن، در زندگی هر ایماندار مکشوف خواهند شد ("تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم").

تثلیث خداوند موضوعی است که تصور و اندیشه بسیاری را بخود جلب کرده. متقاضیان بسیاری دستخوش دانستن راز های پنهان خدا شده اند، و به این شکل از خواست خدا در زندگیشان بدور مانده اند. وقت و افکارشان بجای آنکه چگونه کلام را روزانه بکار برند، دستخوش اندیشه و تصورات باطل شده اند. باید بیاموزند چگونه "جمیع کلمات این شریعت را به عمل" آورند. آنچه برای زندگی خدایسندانه به ما داده شده، کفاف انجام خواست خدا را می دهد. خدا بما نگفته چگونه هم یک شخص است و هم سه شخص، یا چگونه عیسی مسیح هم انسان بود و هم خدا. آنچه کفاف دانش ما را در این دنیا می دهد این است که مرگ عیسی مسیح قربانی بود که کفاف آمرزش تمام گناهان برگزیدگان خدا را داشت. تقوی خدا با حضور او در وجود ما، توازن مطلوبی را بجای آورد. عظمت خدا را در الوهیت و انسانیت عیسی مسیح مشاهده می کنیم که:

عبرانیان ۴

- ۱۴: پس چون کاهن اعظمی والامقام داریم که به آسمانها رفته است،
یعنی عیسی پسر خدا،
بیائید اعتراف خود را استوار نگاه داریم.
- ۱۵: زیرا کاهن اعظم ما چنان نیست که نتواند با ضعفهای ما همدردی کند،
بلکه کسی است که از هر حیث همچون ما وسوسه شده است،
بدون اینکه گناه کند.
- ۱۶: پس آزادانه به تخت فیض نزدیک شویم
تا رحمت بیابیم
و فیضی را حاصل کنیم
که به هنگام نیاز یاریمان دهد.

این حقایق برای ما مکشوف شده اند. حال چکار می توان با آن ها کرد؟ مسیحیانی هستند که به کمک نیاز دارند ولی می ترسند جویای آن شوند. این آیات به ایشان می گوید که دست از ترس بردارند

(کلمه "آزادانه" در آیه ۱۶ معنی "اطمینان" و "شهامت" را نیز دارد)، چون فیض خدا در دسترس ایشان است.

یعقوب ۱

۵: اگر از شما کسی بی بهره از حکمت است، درخواست کند
از خدایی که سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می کند،
و به وی عطا خواهد شد.

۶: اما با ایمان درخواست کند
و هیچ تردید به خود راه ندهد،
زیرا کسی که تردید دارد،
چون موج دریاست که با وزش باد به هر سو رانده می شود.

او ما را ملامت نخواهد کرد، بلکه در دعا با ما همدرد خواهد شد و به ما کمک خواهد کرد. این کار، راز خدا است که در ایمان فاش می گردد، و هر ایماندار لازم است در دعا و صبر، از خدا بخواهد برایش مکشوف نماید. این تشویقی برای کاربرد کلام در زندگی شخصی ایمانداران است. و نه تنها بخاطر خدمت کلام، بلکه مقاومت در برابر وسوسه های گناه. او می داند چه باید در این رابطه بدانیم و بکنیم، چون خود زندگی بدون گناهی را گذراند. ممکن است سؤال کنند، "خوب او گناه نکرد، پس چگونه می تواند به من گناه کار کمک کند. من محتاج کسی هستم که مانند من گناه کرده و شکست را چشید باشد". اما خودشان این کار را در زندگی انجام نمی دهند. هیچکسی موسیقی را از کسی که آن را بلد نیست، نمی خواهد یاد بدهد. مربی که فوتبال را نمی شناسد برای خود انتخاب نمی کند، یا شخصی که خود دو بار طلاق گرفته را مشاور ازدواج خود نمی شناسد. اما به ما، عیسی داده شد که تمام فشار هائی که متقاضیان متحمل می شوند را چشید (و بیشتر)، و شکست نخورده. او بهتر می تواند راه موفقیت را نشان دهد. او می تواند و می خواهد به متقاضیان کمک کند. او می خواهد، "آزادانه به تخت فیض نزدیک شویم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که به هنگام نیاز یاریمان دهد" (عبرانیان ۴: ۱۶). او "کاهن اعظم" ما است. در نتیجه دلیل ندارد که از گناهان خود بترسیم و آنها را در خفا پنهان داریم. شیطان است که می ترساند، نه خدا. می گوید نزدیک به او نشو، ضرر خواهی کرد. اگر به ترس ادامه دهد، خدا نیست که مسئول است، خودش مسئول است. امید بسیاری داده شده چون شرارت ها نیز بسیارند. مشاوران باید با این حقایق آشنا شوند تا بتوانند کمک مؤثری را بکنند. راجع به تثلیث در فصل های بعد که مربوط به موضوع های دیگر می شود صحبت خواهیم کرد. خصوصاً در جائی که صحبت از کفاره گناهان می کنم و ارتباطی که با رستگاری انسان دارد. آنچه در این قسمت می خواهم به آن تاکید کنم، جوانب عملی اصول تثلیث می باشد، و دست برداشتن از تصورات و دخالت های باطل.

فهرست زیر نویس های فصل چهارم

- (۱) مزمور ۸ و ۱۹. آفرینش همه جا صحبت از خدا می کند. برای کسانی که گوش شنیدن آن را ندارند، مبهم است و معنی ندارد.
(۲) مزمور ۲۹: ۳ تا ۹ (خصوصاً ۹).

(۳) کلام خدا این بیگانگی و وهشت را روشن ساخته. عبرانیان ۲: ۱۵ می گوید، ”و آنان را که همه عمر در بندگی ترس از مرگ به سر برده اند“. همچنین اول قرن‌تین ۱۵: ۵۵ تا ۵۷ می گوید ترس از مرگ ”نیش مرگ“ kentron است. آنچه این نیش را به مرگ می دهد (ترسی که حاصل از آن است) قضاوتی است که درب ورودی آن را ساخته. مردم کم و بیش می دانند که روزی مورد قضاوت قرار خواهند گرفت (عبرانیان ۹: ۲۷)؛ می دانند که نخواهند توانست در مقابل این قضاوت بایستند (مزمور ۱: ۵)، و ”افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است“ (عبرانیان ۱۰: ۳۱). اما عیسی برای کسانی که به او ایمان دارند این نیش را برداشت و همراه ترسی که در بر دارد (اول قرن‌تین ۱۵: ۵۴ و ۵۷؛ عبرانیان ۲: ۱۴ و ۱۵). گم گشتگی که مردم دارند بخاطر رابطه شکسته ایست که با هم دارند، ولی بیشتر از آن رابطه شکسته با خدا است (افسیان ۲: ۱۲پ).

(۴) این وضع کماکان ادامه دارد (با تمام اثراتی که دارد)، چون کلام توضیح می دهد و پریشانی را بر می دارد. روح القدس فیض را می بخشد تا بر اثرات لعنت قالب شویم (رومیان ۵: ۲۰)، و به ایماندار قدرت تحمل درد را می دهد (رومیان ۸: ۱۸ تا ۲۳).

(۵) همچنین به ایوب ۱ و ۲؛ دانیال ۱۰: ۱۰ تا ۳۱؛ افسسیان ۶: ۱۲؛ اول یوحنا ۵: ۱۹ مراجعه کنید.

(۶) من با این مسئله در چهار قاره مختلف روبرو شده ام. می توان گفت مسئله اصلی مشاوره مسیحی است.

(۷) می گوید این راه من است. برای او مذهب و دنیا بی طرفند.

(۸) در صورتی که کلام خدا هر روز را روحانی می شمارد. خدا در همه جا هست و همه روز را مقدس کرده. نتیجتاً، یکشنبه ها را می توان گفت «سرور» روز ها.

(۹) مشاوران لازم است این موضوع را گشوده و باز کنند تا برداشت متقاضی بکلی تغییر کند. مسیحیانی که نوع زندگیشان به شکل ”روز خدا / روز های خود“ بوده، به مسائل نیز اصولاً با دیدگاه دنیوی می نگرند (فکر می کنند ربطی به کلیسا ندارد!). نتیجتاً لازم می شود به این مسئله توجه بشود و آن را برایشان روشن کنند.

(۱۰) Rational Emotive Therapy

(۱۱) قضاوت ارزی را تقریباً بلا می شمارد.

(۱۲) اول قرن‌تین ۱ و ۲.

(۱۳) اول قرن‌تین ۱۳: ۹ تا ۱۲

(۱۴) نخود سیاه را در هیچ دکان یا فروشگاه‌ای نمی توان یافت چون ابتدا باید آن را خورد کرده در آب بریزند تا به شکل لپه درآید و آنوقت از آن استفاده کنند. دنبال نخود سیاه رفتن یعنی دنبال چیزی رفتن که وجود ندارد.

(۱۵) و از منافع بی شمار کوتاه مدت نیز غافل نباشید (مزمور ۱۰۳: ۲). بسیاری از بی کفایتی های موقتی که متقاضیان از آن شکایت می کنند را می توان با سخاوتمندی و تحمل بی نهایت خدا نشان داد (متی ۲۰: ۱۵؛ دوم پطرس ۳: ۹ و ۱۰).

(۱۶) برای بحث بیشتری راجع به مکاشفه به کتاب من ”وقت آن رسیده“ The Time is at Hand مراجعه کنید.

(۱۷) تاکید بر کسانی است که ملزم شده اند انتقام خود را بگیرند. من کتابی در این مورد نوشته ام به نام ”چگونه بر شرارت مقابله کنیم“ (این کتاب به زبان فارسی ترجمه شده است)، که آیات رومیان ۱۲: ۱۴ تا ۲۸ را بررسی می کند.

فصل پنجم

نام خدا در مشاوره مسیحی

اصول خدا (ادامه)

کسانی که مسائل و مشکلات زندگی را بدوش کشیده و بدبختی و بیچارگی می کشند، احتیاج به مرجع قاطعی دارند تا به آن تکیه کنند. در سراسر کلام، خدا خود را با نامی نشانگر به آنچه فرزندانش نیاز به آن داشته اند، افشا کرده. زمانی که ابراهیم مبهوت و بلاتکلیف از آنچه خدا در سن پیری از او می خواست، مانده بود، این را از خدا شنید:

پیدایش ۱۷

۱: چون ابرام نود و نه ساله بود،
خداوند بر او ظاهر شد و فرمود:
«من هستم خدای قادر مطلق؛
پیش روی من گام بردار و کامل باش.

توجه کنید، ابرام در کمال ضعف و نادانیش صدای خدا را شنید که می گوید «من هستم خدای قادر مطلق». چه را شنید؟ نشانه آنچه خوراک و رضایت او را برآورده می کرد. ابرام لزومی نداشت تکیه به خود یا اوضاع و احوال کند. «قادر مطلق» دقیقاً آنچه ابرام (و ریش سفیدان قوم) احتیاج داشت (برداشت لازم برای پیشبرد خواست خدا) را به او داد. بسیاری از متقاضیان نیز لازم دارند این را بشنوند که خدا می گوید، «من هستم خدای قادر مطلق». مسیحیان شکاک و ضعیف در ایمان، لازم است دوباره با خدا آشنا شده و او را بگونه ای که خدا تا بحال عمل کرده، دریابند. شاید لازم است متقاضی خدا را به نام «یهوه» بشناسد. درست است که خدا قادر است، ولی برای متقاضی که ضعیف و هراسان است، این موضوع همیشه وارد مسئله متقاضی نمی شود. لازم است دوباره با خدای «وفادار» آشنا و روبرو گردد. یهوه، نامی است که بعنوان - «وفادار به عهد» خود، از جانب قومش شناخته شد. خدا با این نام خود را به موسی و قوم خود آشنا کرد:

خروج ۳

۱۵: و خدا باز به موسی گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو،
یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب،
مرا نزد شما فرستاده، این است نام من تا ابدالابد،
و این است یادگاری من نسل بعد نسل.

این نام ۶۸۰۰ بار در عهد قدیم بکار برده شده. در عهد جدید، در عنوان یونانی کوریوس Kurios برای عیسی بکار برده شد. این کلمه در حقیقت نوعی فعل «بودن» است که به «هستم آنکه هستم» (خروج ۳: ۱۴)، و «من هستم» (یوحنا ۸: ۵۸) در کلام ترجمه شده. نویسنده های عهد جدید معنی آن را اینگونه، «آنکه بود و هست و خواهد بود» بکار برده اند. یهوه «همانی که بود هست و خواهد بود». منظور این است که میتوان بر او حساب کرد. این نام می خواهد ایمانداران را اطمینان بخشد که خدا به عهد خود وفا خواهد کرد. آیا متقاضی می تواند اعتماد داشته باشد که به وعده اش وفا کند؟ البته! این حرفی است که خدا گفته - خدائی که خود وعده داده قدرت انجامش را نیز دارد.

خدا اطلاعاتی راجع به طبیعت و شخصیت خود در نامش نداده، اما از طریق خادمینش نام هائی را بکار برده که تعدادی از خصوصیاتش را ابراز می کنند. این نام ها نیز می توانند کمک بزرگی به مشاوران کنند. مضافاً بر اینکه نام ها را خدا در دنباله صحبت خود راجع به مسائل و مشکلات زندگی افشا نمود، تا خصوصیات خدا بکار برده شوند. لازم است توجه نیز داشت که نام ها را خدا مکشوف ساخته (از طریق روح القدس) چون می خواهد متمرکز بر او باشند. منظور این است که هر نامی باید تفسیر شده و رابطه آن با مسئله متقاضی روشن شده باشد تا متقاضی خود شخصاً خدا را در مسئله ببینند. خدا بود، که به وسیله روح القدس این نام ها را در کلامش ثبت کرد، و به این دلیل لازم است جوانب عملی این نام ها را سنجید:

۱. یهوه شمه - خدا آنجا است.

حزقیال ۴۸

۳۰: و محیطش هجده هزار (نی) می باشد و اسم شهر از آن روز یهوه شمه خواهد بود.

خدا را، در شهری که پس از اسارت باید ساخته شود، خواهند یافت. زمانی که مطابق با خواست خدا عمل کنیم، خدا را در آن خواهیم دید (در حال تغییر، پاکسازی) که دارد ما را هدایت و برکت می دهد، و در آخر راه نیز، ایستاده و انتظار ما را می کشد. این «خدائی است که آنجا است». خدا طوری ایماندار را هدایت می کند تا او را بسازد، و در آخر نیز، او را در حضور خود بپذیرد. این کاری است که برای همه فرزندان می کند. از همان مسائل و مشکلات (اسارت ها) استفاده کرده، ضعف های روحانی را جبران می کند، و فرزندش عیسی را در متقاضی جلوه می دهد. خدا را شکر. عظمت کارش را نمی توان در این عصر بیان کرد.

۲. یهوه یاره - خدا فراهم خواهد کرد.

پیدایش ۲۲

۱۴: پس ابراهیم آن مکان را

«خداوند فراهم خواهد کرد» نامید.

و تا امروز نیز گفته می شود: «بر کوه خداوند، فراهم خواهد شد.»

متن آنچه این آیه در آن جای گرفته و موقعیت و نامی که فاش کرده را آشنا هستیم و احتیاج به صحبت ندارند. با این وجود، تأثیری که در تاریخ داشته، نشانه قوت و قدرتی است که خدا در راه های بنظر مشکل، مبهم، مشکوک، آسیب پذیر، و کلاً امکان ناپذیر، مصرف نموده است. دلها به خداوند باز گردید و قربانی هائی که باید در راه داده می شد را خدا خود با گوسفندی که ابراهیم لازم داشت؛ گوسفندی که هر یک از ما بر صلیب لازم داشتیم، فراهم ساخت. احتیاجات فرزندان را بر طبق نقشه نجاتش که از ازل در دست داشت فراهم ساخت. نترسیم و با اطمینان به سوی او گام برداریم. ایمان ما است که زیربنای کار روح القدس را فراهم می سازد.

۳. ال رؤی - خدا مرا می بیند.

پیدایش ۱۶

۱۳: هاجر نام خداوند را که با او سخن گفته بود،
«تو خدایی هستی که مرا می بینی» خواند،
زیرا گفت: «آیا براستی در اینجا او را که مرا می بیند، دیدم؟»

امروزه نیز حاجر های بسیاری هستند که در همان شرایط سردرگم و سرگردان بسر می برند، و نیاز به اطمینانی دارند که خدا از طریق همین شهادت فراهم ساخته است. پدران و مادران طلاق گرفته، که خود را تنها و بدون تکیه گاهی یافته اند، و دچار بلاتکلیفی، تردید، و خطرهای زندگی شده اند، باید بدانند که فرزندان خدا هیچ وقت، تنها نخواهند بود. خدا آنها را «می بیند». همه را می بیند. اما، به فرزندان روح القدس را داده که از آن طریق عمل نیز بکنند. آنچه در پیش است را خدا می بیند و با ایشان همراه می شود. با جرعت و تکیه بر او که «می بیند» قدم بر داریم.

۴. صخره.

تثنیه ۳۲

۴: او صخره است و اعمال او کامل.
زیرا همه طریقه های او انصاف است.
خدای امین و از ظلم مبرا. عادل و راست است او.

خدا محکم، کامل، با انصاف، امین، عادل و راست است، و بیشتر از آن (به تمام خصوصیات خدا آشنا نشده ایم). زمان و مکان و مسئله، هر چه باشد، در او حل می گردد، چون او صخره محکمی است. خدا می داند چگونه به آن رسیدگی کند. در بعضی مواقع ساکت است، اما در سکوت، صبر و بینش روحانی لازم را نیز می دهد. هیچ ایمانداری نیست که حضور او را برداشت نکرده باشد. همه با ایمان نجات یافتیم. و این نجات، کلام را نیز باز می کند که همه به آن محتاجیم. همان خدائی که متقاضی را نجات داد، حال حاضر است در این مسئله نیز او را نجات دهد.

۵. یهوه نسی - پرچم ما.

خروج ۱۷

۱۵: و موسی مذبحی بنا کرد و آن را یهوه نسی نامید.

مردم می خواهند موفق شوند. وعده خدا نیز چیزی کمتر از آن نمی باشد. شکی نیست، اگر فرزندان خدا او را بجوید، او را پیدا خواهد کرد و نیازی که دارد را بدست خواهد آورد. خدا را در اعماق مسائل و مشکلات می توان یافت. در مقابل وسوسه های گوناگونی که همه را هدف ساخته می توان یافت. راه کدام است؟ با مبارزه زیر پرچم (مذبح) خدا. به عبارت دیگر، غیرت است که نیاز به کار کردن دارد. وقتی چاره دیگر، که چیزی جز خورد شدن زیر پای شیطان نمی باشد را در نظر بگیریم، می بینیم که حقیقتاً جنگی در میان است، غیر قابل انکار، و ما در مرکز آن قرار داریم و چاره ای نیست جز اینکه باید بجنگیم. اما، همچنین باید تنها از ایزاری استفاده کنیم که او داده. پرچم خدا در جایی که کلامش اطاعت شده به پرواز در می آید. میوه خدا از کشت کلامش بارور می شود.

فصل ششم

اصول خدا (ادامه)

مشاوره مسیحی و دعا (بخش ۱)

در پیش نویس این کتاب راجع به اصول مکتبی خدا (Systematic Theology)، گفتم که راجع به آن و رابطه ای که با مشاوره مسیحی دارد، صحبت نخواهم کرد. و تا بحال سعی کرده ام این نکته را حفظ کنم.

اما اینجا لازم می بینم راه را کج کنم، چون جنبه ای در اصول مکتب وجود دارد که تا بحال در کتاب های منتشر شده، نادیده گرفته شده (با وجود اهمیتی که دارد و کوتاهی که در کشت و کار آن صورت گرفته است). این اصولی است که در دعا موجود می باشد.

کتاب هائی که راجع به دعا نوشته شده اند، عمدتاً تشویق کننده اند، یا اصولی هستند، اما هیچ یک اصولی که بتوان در مشاوره بکار برد را عنوان نکرده اند. این کاری است که می خواهم بگونه ابتدائی در اینجا آغاز کنم^(۱).

جای دعا در مشاوره مسیحی

دعا، مکان عمده را در مشاوره مسیحی دارد، چه از جانب مشاور و چه از جانب متقاضی. آن مکتبی که ادعا ندارد خدا قدرت تغییر متقاضی را دارد، مسیحی نیست. نتیجتاً دعا باید جای عمده را داشته باشد، چون هر دو مشاور و متقاضی لازم خواهند داشت (در تمام مراحل) از خدا کمک بگیرند. و به این دلیل دعا لازم است. مشاوران انسانی (که اعتقاد به فرضیه های مردمی دارند، یا مردمی هستند با ظاهر مسیحی) ضعف خود را به این شکل نشان می دهند، چون دعا در کارشان نیست، حال هر نامی که بخواهند بر خود بگذارند. آن حکمتی که خدا را جویا نمی شود آفریننده را رد کرده و پیرو آفرینش شده، افکار و عقایدش انسانی است، و دردی را درمان نمی کند.

دعا یعنی از خدا خواستن: حکمت، کمک، اصلاح، و برکت برای آنچه در پیش است. بدون دعا نمی توان انتظار داشت خدا از طریق روح القدس کار کند. (البته منظور این نیست که خدای حاکم نمی تواند، یا حتی نمی خواهد، بدون آنکه دعا کنیم کار کند. او قصد خود را بگونه ای که خود می خواهد فراهم می سازد. اما از نظر مشاور می توانیم بگوئیم که بدون دعا، انتظار برکت را نمی تواند داشته باشد).

نتیجتاً، اولین موضوعی که راجع به دعا می توان ذکر کرد (بقدری واضح است که لازم به توضیح ندارد) آن است که مشاور باید برای خود و متقاضی دعا کند، و از خدا بخواهد به کلامش در جلسه برکت دهد، و حکمت لازم را در انتخاب، تشریح، و استفاده آیات بدهد. و از خدا بخواهد تا دل متقاضی را آماة دریافت کلام بنماید. مشاوران معمولاً این دعا را قبل از جلسات می کنند، خصوصاً برای آنچه در جلسه مطرح خواهد بود^(۲). همچنین می توانند از یادداشت های خود بمنظور دعای شخصی استفاده کنند^(۳).

دعا در جلسات

دلایل بسیاری برای دعا هست. قبل از آنکه تصمیم مهمی گرفته شود، یا زمانی که متقاضی مقاومت قوی نسبت به کلام نشان می دهد، یا بعد از شنیدن خبر خوش، غم انگیز، تکان دهنده، یا زمانی که تصمیم می گیرد دلش را به خدا بدهد، زمانی هستند که دعا لازم است. همچنین زمانی که گشایشی برای متقاضی ایجاد شده، یا نیاز خاصی برآورده شده، درخواست ها، ستایش و اعتراف ها، زمانی هستند که دعا لازم می گردد. دعا در هر لحظه، در تمام جلسات مناسب است، خصوصاً وقتی طبیعتاً و بی اختیار صورت می گیرد.

دعای بی اختیار را نمی توان در کتابی نظیر این توضیح داد. اگر زندگی متقاضی شامل هوشیاری از وجد خدا بوده، و صحبت با خدا در مراحل مختلف روز کاری عادی بوده، لازم نیست تعلیمی در خصوص دعا داد. اما معمولاً اینطور نیست.

معمولاً متقاضیان شناختی از دعا ندارند، و به این دلیل در جلسات لازم است دعا به زبان آورده شود. اما توجه داشته باشید، اگر متقاضی بی ایمان است، و امکان دارد در دعا حالتش مغشوش گردد (۴)، شاید بهتر باشد دعا را در سکوت (دل) انجام داد. ولی در بیشتر مواقع، چه مشاور در دعا پیش قدم شود (استفاده از ”ما“ می کند)، یا دعا برای شخص دیگر بکند (استفاده از ”من“ یا ”او“ می کند)، لازم است با صدای رسا انجام گیرد.

دلایل بسیاری هست برای چنین کاری. معمولاً مشاوران می خواهند توکل به خدا را در زندگی متقاضی گسترش دهند و بکار ببرند. در مواقع دیگر، لازم خواهد بود متقاضی را به جانب اعتراف به خدا هدایت کنند، تا ”نام خدا را بخواند“، یا بپرستند، یا خدا را بخاطر آنکه هست و آنچه انجام داده شکر نمایند.

تا اینجا من دو مورد از نیاز به دعا را نام برده ام: قبل از هر جلسه (و ناخداگاه)، و در طول جلسات زمانی که لازم است. مورد سوم نیز هست: در ابتدا و پایان جلسات. در چنین مواقع دعای شکر گذاری برای وجود خدا در جلسات، سرسپردگی به او، و هر آنچه آشکار شده نیز لازم خواهد بود. دعا را باید در چنین مواقع خط مشی شمرد، چون اوست که می خواهیم اجرا نماید.

دعای متقاضی

خوب است متقاضی را تشویق کرد دعا کند، چه در جریان جلسات، چه آغاز یا پایان جلسات، برای مشاور، و یا برای خودش. و به دنبال آن لازم است دعا و عبادت خانوادگی را جزء تکالیف خانگی (۵) ارائه داد، که شامل باز شدن کلام برای متقاضی است (۶)، چون هر چه شناخت و صحبت با خدا بیشتر باشد، کار مشاوره ساده تر خواهد شد.

قسمتی از زندگی با انضباط که لازمه حل مسائل است، با دعا و مطالعه منظم کلام صورت می گیرد. نتیجتاً لازم است این تکلیف را همان جلسه اول داد تا بنای آن هر چه زودتر آغاز گردد. از همان ابتدا لازم است متقاضی را متکی به خدا کرد. کلام و روح اوست، که تغییرات لازم را بوجود می آورند. جریانی است که باید هر چه زودتر آغاز شده و مورد تشویق قرار بگیرد. هیچ راه و برنامه دیگری نیست که بتواند رابطه منظم و سازمان یافته ای را با خدا ایجاد کند، جز جلسات عبادت خانوادگی (۷).

زمانی نیز در طول جلسات از متقاضی خواسته می شود دعا کند (البته بدون هیچ فشاری). خصوصاً زمانی که شامل گشایش روحانی بوده (یا کمکی به او شده). به این شکل منشأ کمک و برکت، به

خدا واگذار می شود و نقش مشاور در این رابطه تنها بعنوان راهنما معلوم می گردد. از این طریق است که متقاضی با خدا و نقشه ای که برای او دارد آشنا می گردد. این گشایش ها نیز در طول جریان جلسات ایجاد می شوند، اما زمانی که به اعتراف منجر می گردند (”من تصمیم گرفته ام از مشروب، مواد مخدر، همجنس بازی، و غیره دست بردارم“؛ ”حال فهمیدم که باید با زنم آشتی کنم و مسئولیت محبت را عهده دار شوم“)، لازم است منشأ و حذف آن کاملاً روشن شود. در مقابل خدا است که مسئول هستیم و به اوست که جواب پس می دهیم. وقتی پس از سرسپردگی نسبت به هر تصمیمی که گرفته می شود، دعا صورت بگیرد، زمینه را برای روح القدس فراهم می سازد تا کار خود را انجام دهد.

در مجموع، آنچه اتفاق افتاده را خدا در دعا با متقاضی هم فکر و همکار می گرداند، و توکل را نه به مشاور، نه به محیط موجود، بلکه به خدای خالق می سپارد. این بینشی حیاطی است که در خدمت مشاوره مسیحی باید ایجاد گردد.

شکر و سرسپردگی، بگونه ای که دیده ایم، دو دلیل عمده ایست برای دعوت متقاضی به دعا. اما در دعوت به دعا احتیاط نیز لازم است. معمولاً در رابطه با درخواست کمک از خدا، متقاضیان هنوز آماده چنین کاری نیستند (بعنوان مثال ”آنگاه نیز که درخواست می کنید، نمی یابید، زیرا با نیت بد درخواست می کنید تا صرف هوسرانیهای خود کنید“ (یعقوب ۴: ۳). نتیجتاً لازم است مشاور دعا را ابتدا انجام دهد تا نمونه آن برای متقاضی فراهم شود(۸).

دعای اعتراف و نجات نیاز به صحبت بیشتری دارند. در اینجا فشار نادرست می تواند باعث ایجاد مسائلی گردد. زمانی که متقاضی بخاطر موردی که شکر گذار شده می تواند دعا کند، لزومی به فشار نخواهد بود چون فشار خودبخود در حال وارد شدن بر درون متقاضی هست که نیاز به زبان آوردن دارد. همچنین متقاضیانی که به اراده خود مدعی سرسپردگی شده اند مشکلی با دعا ندارند. نتیجتاً، چون نمی خواهیم فشاری که باعث دورویی می شود وجود آید (فشار از بیرون و نه از درون)، باید اطمینان بدست آورد که سرسپردگی ایجاد شده بخاطر خدا است، و نه به خواست مشاور. اگر نیاز به دعا با اراده خود متقاضی ایجاد نشده باشد (”من می خواهم به عیسی مسیح ایمان آورم“، یا ”آیا لازم هست به خاطر این از خدا طلب بخشش کنم؟“)، مشاور می تواند از متقاضی بپرسد (به شکل سؤال و نه فشار)، ”چرا به زبان خود از عیسی مسیح نمی خواهید منجی و خدای شما بگردد. اگر بخواهید می توانید این کار را همین حال انجام دهید. من می توانم شما را هدایت کنم“، یا، ”آیا می خواهید بخاطر این موضوع از خدا طلب بخشش کنید؟“).

اما زمانی نیز پیش خواهد آمد که باید بگوئید، ”شما بنظر من هنوز آماده این سرسپردگی نیستید. البته باید دعا را انجام بدهید، و تاخیر در آن گناه است. اما حال ممکن است حرفی بزنید که آماده انجام آن نیستید، و آن نیز گناه خواهد بود. امیدوارم در جلسه بعد بتوانید بهتر راجع به این موضوع با خدا صحبت کنید“. این کار، خطر عقب انداختن رابطه با خدا را ابراز می کند و از دورویی جلوگیری خواهد کرد.

زمانی نیز ممکن است چنین پیش آید (سرسپردگی خاص انجام نشده و به ناچار نمی توان به مشاوره ادامه داد، یا اعتراف نشده، بخشش انجام نگرفته، یا تغییر لازم ایجاد نشده) که مشاور باید بگوید، ”تا زمانی که این مسئله حل نشده نمی توانیم به جلسات ادامه دهیم. هر وقت آماده این کار شدید، با منشی من تماس بگیرید و قرار جلسه بعد را بگذارید؛ این مانع کار شده“. فشار به انجام کاری که خدا خواسته باید صورت بگیرد (عبرانیان ۳: ۷ تا ۴: ۱۳)، همراه هشدار های قوی نسبت به عوارض کوتاهی در آن؛ با این وجود، آمادگی متقاضی به انجام کار اولویت دارد.

چون متقاضیان با یکدیگر فرق دارند، خصوصاً در رابطه با کسانی که تشویق زیادی لازم دارند (”کم جرئتان را تشویق کنید؛ . . .“ اول تسالونیکیان ۵: ۱۴ب)، بسادگی نمی توان دانست چه مقدار

فشار را به چه کسی وارد آورد. اما ممکن است بقیه آیه (”... با همه بردبار باشید“) کمک کند. اگر تردید دارید، بردباری خود را بیشتر کنید. با این وجود نباید از یاد ببرید، متقاضیانی هستند که خجالت زده و کمرو می باشند و نیاز به فشار ”تشویق کننده“ دارند. برداشت از سؤالاتی که متقاضی به زبان می آورد نیز می تواند نشانگر آن باشد که فشار تشویق کننده لازم هست یا نیست. در مواقعی می توان سریحاً پرسید، ”سعید خان، آیا لازم هست شما را به طریقی تشویق کنم؟“. البته در صورتی که واکنش تند و پرخاش گرانه باشد، آن نشانه خجالت و کمروئی متقاضی نمی تواند باشد، و در نتیجه زمان آن رسیده که عقب نشینی کرد. سؤالاتی نظیر، ”چطور انجام دهم؟“ یا اعتراضی نظیر، ”اما من نمی دانم چه بگویم“، معمولاً حرفی است که به عبارت دیگر می گویند، ”من خجالت می کشم چون تا بحال این کار را نکرده ام؛ کمک لازم دارم“. شیوه های طفره گرانه نیز نشانه موردی است که جلوی سرسپردگی به خدا را گرفته. تعویق انداختن (معمولاً همراه خجالت) ممکن است نشانه کمروئی باشد تا مورد دیگر. به هر حال همه گونه دعا را باید تشویق کرد، نه به عنوان حلال مسائل، بلکه بعنوان ترویج روابط با خدا، و کمک به برداشت صحیح متقاضی از کلام. مورد جانبی دیگر نیز هست، و آن اطلاعات زیادی است که می توان از طریق دعای متقاضی، و محتویات آن بدست آورد، اما هیچ گاه نباید از متقاضی خواست به این منظور دعا کند.

اصول دعا

در دوران مادی گرای امروز، امکان زیادی دارد که سؤال شود ”دعا یعنی چه؟“ و نه تنها در لحن تمسخر آمیز. نسل های بسیاری بوده که شناختی از دعا نداشته و در دعا نبوده اند. و حتی در میز شام نیز، دعا تبدیل به آداب و رسومی شده که معنی ندارد. کدام فرزندی را می شناسید که آموخته باشد چگونه مسائش را پیش خدا بیاورد. فرزندان در خانه و آموزشگاه، به گونه ای رشد می کنند تا متکی بخود باشند (حتی مذهبشان آنها را به انجام کارشان متکی می دارد)، و سرانجام به خود محوری و خود خواهی و جسارت به یکدیگر خاتمه می یابد. بدون دعای مسیحی، خدا مد نظر نیست، با وجود آنکه عکس او و صلیبش در همه جا دیده شود. بدون دعای مسیحی، رابطه حیاتی با خدا نمی تواند وجود داشته باشد؛ اعتراف و توافق، ستایش، پرستش، و دریافت چیزی از خدا وجود نخواهد داشت. ارتباط با خدا ایجاد نگردیده و در نتیجه برداشت نیکویی حاصل نخواهد شد. اما حتی میان ایماندارانی که دعا می کنند (همه مسیحیان دعا می کنند؛ دعای مسیحیان بیشتر در دل انجام می گیرد تا به زبان آورده گردد)، عموماً نظرشان این است که دعا مشکل ترین کار بوده است. و نتیجتاً بخاطر هر دو مورد، این سؤال پیش می آید، ”دعا یعنی چه؟“ برداشتی که از کلام بدست می آوریم کمک خواهد کرد جواب این سؤال مهم را دریابیم.

بسیاری می گویند، ”همه می دانند دعا یعنی چه“، ولی حرفشان هم درست است و هم غلط. تصویر شخصی که رویش را پائین گذاشته را عموماً نشانه دعا می شمارند. ولی این تصویر نیز توسط جنبش ”کاریزماتیک“ ها charismatic دارد از میان می رود، و حال همه دست ها را بالا و بسوی آسمان قرار می دهند. و جنبش ”کلیسای یگانگی“ Unity Church (که التقاط را به نهایت رسانده) را نمی توان ناگفته گذاشت؛ می گویند انسان دعا را بخود می کند، چون همانقدر خداست که دیگری خداست! حال متوجه می شویم که نمی توان گفت ”همه می دانند دعا یعنی چه“. معلوم است که نظرات مختلفی در مورد دعا وجود دارد، چه در محتوا و چه در اجرای آن، و بعضی مشخص است کاملاً مخالف یکدیگرند.

برداشت های غلط در مورد دعا

بهتر است از نظراتی که باید از میان برد، چون خلاف کلام خدا می باشند، آغاز کرد. دو ساختمان مختلف را نمی توان در یک جا بنا کرد. یکی را باید خراب کرد تا دیگری جانشین آن شود. اصل تلقین بخود کردن را باید مردود شناخت. ظهور روانشناسی توام با خارج کردن خدا از صحنه، باعث چنین گرایشی شده. این برداشت را بگونه ای در تمام فرضیه های انسانی می توان یافت. بر اساس خصوصیات این فرضیه، دعا بخود آرامش می دهد، بینش عمیقتری را بدست می آورد، و یوق را از دوش بر می دارد. و البته آنچه صورت می گیرد کلاً بر درون انسان است. اما تماسی با خدا انجام نمی گیرد، اگر خدائی در واقع وجود داشته باشد. این اشخاص، بقدری بخود تلقین می کنند تا باور کنند خدا با آنها رابطه دارد. اما با این وجود، چون آرامش می گیرند، دعایشان را نمی توان بیهوده شمرد. دعا تا زمانی که انسان بی نتیجه نمانده و نا امید نشده خوب است.

البته فراموش نکنید که این برداشت، در مقابل آنچه خدا فرموده "بدانید که خداوند سرسپردگان را برای خود جدا کرده است و چون او را بخوانم، خداوند خواهد شنید" (مزمور ۴: ۳) را رد می کند. در دعای مسیحی، ایماندار مستقیماً با خدا صحبت می کند، و خدا خود فرموده که می شنود و پاسخ را نیز می دهد. رابطه حقیقتاً بر قرار می شود، نه خیالی؛ از آن برکت حاصل می گردد، نه فایده زود گذر. منافعی جسمانی که در جواب دعا بدست می آیند، برداشتی ثانوی می باشند. برداشت اصلی، خیریت خدا است. مسیحیان بخاطر آرامش دعا نمی کنند. علاوه بر این، آرامشی که بر اساس دعا بدست آید همیشه در حال رشد است، نه زود گذر. آرامش مسیحیان از آنجا بر می خیزد که در حضور خدائی می باشند که همه چیز را آفرید، و نیاز هایشان را "او" برآورده می کند. زمانی که مسیحیان توکلشان به دعای ظاهری است (یا اثری که حس می کنند)، بجای خدائی که به او دعا می شود به "خود" دعا می کنند. مشاوران لازم است به این مورد توجه کنند و الهام از خدا بگیرند. کسی که به او دعا می شود را باید اول شناخت، آنوقت به او دعا کرد. از جانب دیگر، خواست خدا شباهتی است که فرزندان به عیسی مسیح دریافت می کنند، و نیازشان به این خاطر است، و به این دلیل به حضور خدا آمده اند (مسیح حل مسائلمان می باشد). دعائی که این حدف را نداشته باشد نمی تواند مورد قبول خدا باشد. هتماً بخاطر امیال نفسانی است.

فلسفه دیگری که باید رد کرد این است که دعا، ایماندار را تنها از درون تغییر می دهد، و کاری با آنچه خارج بر او است ندارد. بر این اساس، برداشتشان این است که ایماندار می تواند اعتقاد داشته باشد خداوند جواب دعایش را خواهد داد، اما تنها بگونه ای انجام می رساند که او را از درون تغییر می دهد. فرهنگ سرایان نمی توانند تصور کنند که مسیحیان می توانند برای باران دعا کنند. فرضیه ایست که از جانب التقاط گرایان سر چشمه گرفته. ولی این فرضیه آنچه عیسی گفته را، "نان روزانه ما را امروز به ما عطا فرما" (متی ۶: ۱۱) غیر ممکن می سازد (۹). البته کلام خدا می آموزد که خدا در جواب به دعا از درون، شخص را تغییر می دهد. من صحبتم خلاف آن نیست، ولی می خواهم توجه را به اشکالی هدایت کنم که انسان را حدف می سازد. خواست خدا همیشه خواست ما فرزندان نیست. ما هستیم که باید موافق او گردیم، نه او موافق ما. نظر دیگری نیز در همین رابطه رواج دارد که می گوید "دعا خواستن و بدست آوردن است". می گویند "دعا کنید" و بدست خواهید آورد. "هر چه از او بخواهید را دریافت خواهید کرد"! گویا خدا صندوق اعانه ملی است. این را کلیسای "مسیحی"، کاریزماتیک charismatic می گوید و یا پافشاری می کنند که هتماً باید به زبان ها دعا کرد. کسی از ایشان نپرسیده چرا حال که خدا کلامش به زبان ما ترجمه شده و از این طریق با ما صحبت کرده، لازم شده به زبان دیگری با او صحبت کنیم؟ خدا اگر زبان ما را قبول نداشت، چگونه درخواست نجات ما را پذیرفت؟ و اگر مد نظر رشد روحانی است، کلام بطور واضح به زبان ما

صحبت کرده. حال چرا در کلام خدا راجع زبان ها صحبت شده، موضوع دیگری است. فرضیه دیگری می گوید دعا تفکر و تعمق است. عیسی مسیح را قبول ندارد، ولی خصوصیتی که در دعای مسیحیان هست را برای پیش برد مقاصد خود بکار می گیرد. باید به آنها گفت که مسیحیان در دعا:

- (۱) تفکر و تعمق نمی کنند (هر چند ممکن است تبدیل به دعا گردد).
- (۲) تفکر و تعمق مسیحیان (خلاف تعمق مذاهب هندی transidental meditation) بر آیاتی است که در کلام است، و بر رابطه ایست که با ما دارد (مزمور ۱)؛ هیچ وقت بخاطر ارضاء امیال نفسانی نیست.

این دو، فرق بزرگی را آشکار می سازند. یکی تمرکز بر خود و امیال خود دارد، و دیگری تمرکز بر خدا. مسیحیان در ملکوت خدا زندگی می کنند و او مالک ایشان است. فرضیه دیگری که خلاف کلام است، از کلیسای کاتولیک سرچشمه گرفته. دعا در نام مقدسین و مریم نشانه:

- (۱) عدم پذیرش خدا در نام عیسی مسیح (تنها واسطه (۱۰)) و
- (۲) نسبت دادن خصوصیات خدا به انسان های معروف (دانای همه چیز، حاضر در همه جا، و بعضی از آنها حتی قادر مطلق).

مریم را ”پناه گاه گناهکاران“ می شمارند. کسی که می توان از او خواست ”هدایت“ کند و ”تعلیم“ دهد، و ”هیچ گاه استغاثه را رد نمی کند“، و کسی است که ”دعا ها را می توان ابراز کرد“ و کسی که ”تنها نامش آسایش می رساند“! اوست که مسائل مربوط به باران و خشک سالی، قحطی و بلا را حل می کند (اقتباس از کتاب ”فرزند کاتولیک در زانوی مادر“ (۱۱)). در صفحه ۶۴۳ این کتاب می خوانیم:

”متأسفانه، شما عیب های بی شماری دارید که نمی گذارند فرزند دیندار و وظیفه شناسی که خدا می خواهد باشید. اگر بخواهید شفا یابید، باید از باکره برکت یافته تقاضا کنید“.

در برابر این بت پرستی چه می توان گفت؟ این فرضیه مریم را در جای خدا می نشاند. حتی بنظر می رسد که خدا به مریم وکالت داده جواب دعا ها را، او بدهد. آنچه نیاز به گفتن دارد این است:

- (۱) هیچ جایی از کلام نمی توان چنین نظری را یافت. در هیچ جای کلام دیده نشده کسی به مریم دعا کند، و هیچ نشانی به این عنوان به او داده نشده. در حقیقت آیات کلام می گویند تنها به خدا دعا کنیم و آن را در نام عیسی مسیح ابراز کنیم. هیچ نشانی از دعا به شخصی یا فرشته ای نیست. آنچه کلام خدا می گوید با آنچه کلیسای کاتولیک می گوید فرق بزرگی دارد.

- (۲) وقتی به شخصی دعا می کنید، تمام خصوصیات خدا را به او نسبت می دهید. بعنوان مثال، وقتی به او دعا می کنید، تصور بر آن دارید که او در همه جا

حاضر است و به این شکل توانائی جواب دعا را دارد. ”همه جا حاضر“ از خصوصیات خدا است. همچنین آنکه توانائی جواب ها را دارد باید قادر مطلق نیز باشد چون نیاز ها گوناگون است. او باید توانائی جواب همه را داشته باشد. ”قادر مطلق“ خدا است. البته وقتی مریم را ”مادر“ خدا نام می برند، تعجب ندارد که انسان را خدا بشمارند.

اصول دعای مسیحی

پس از صحبت کوتاهی راجع به نظرات غلطی که در مورد دعا هست، لازم است به آنچه کتاب مقدس می گوید بپردازیم. من نمی توانم مطالعه جامعی از دعا را اینجا انجام دهم، و در نتیجه صحبت از آنچه کتاب مقدس در این مورد گفته خواهم کرد، و بعد تعدادی را عمیقاً بررسی خواهم کرد. ابتدا کلمات یونانی که در عهد جدید بکار برده شدند را لازم است بشناسیم. این کلمات، بنیاد آنچه کلام خدا در مورد دعا گفته را فراهم می سازند.

اولین کلمه ”پروسوچه“ *proseuche* است. دامنه این کلمه وسیع است، و شامل همه کلمات دیگر می شود. از آن بیشتر از کلمات دیگر استفاده شده و معنی عمومی ”صحبت با خدا“ را دارد.

کلمه ”اوچه“ *euche* را (اقتباس از *proseuche*) در یعقوب ۵: ۱۵ می بینیم، و به همان گونه نیز ترجمه شده است. اساس آن در واقع پهناورتر از ”پروسوچه“ می باشد، ولی چون تنها ۳ بار مصرف شده، در مقایسه با ”پروسوچه“ *proseuche* که ۳۳ بار مصرف شده، نمی توان آن را اساس، جامع، و در میدان وسیع عهد جدید، نام برد. شکی نیست که در زمینه استفاده و معنی، ”پروسوچه“ *proseuche* رتبه اول را دارد.

ترنچ Trench می گوید (۱۲) معنی ”پروسوچه“ *proseuche* این است: ”دعای عمومی“ و ”دعای همیشگی به خدا“. در اعمال ۱۶: ۱۶ از آن استفاده شده. در آنجا دعا را بگونه جامع (دعا های گوناگون)، و در مکانی که اختصاص به آن داده شده می بینیم. به این خاطر است که ”پروسوچه“ را کلمه دعا همگانی می شناسیم. کلمه ایست که در آن، ”مکان دعا“ را برای اظهار نیت دعا می بینیم، و متوجه می شویم که نیت تعدادی از افراد چنین بوده، و نتیجتاً دعای عمومی را اظهار می کند. تمام کلمات استفاده شده به عبارت از دعا، شامل جنبه ای از ”پروسوچه“ می شوند. افسسیان ۱: ۱۶ نشانگر چنین استفاده ایست، ”از شکرگزاری برای وجود شما باز نایستاده ام، بلکه پیوسته شما را در دعاهای خود یاد می کنم“. شکر و التماس هر دو را در ”پروسوچه“ پولس می بینیم. کلمه دیگر ”دئیسس“ *deisis* است. این کلمه تمرکز بر موضوع خاصی دارد، با وجود آنکه معمولاً آن را پیوسته به ”پروسوچه“ *proseuche* می بینیم. خصوصاً در ”دعا و تمنا“ (افسسیان ۶: ۱۷) و ”دعا و استغاثه“ (فیلیپیان ۴: ۶).

ترنچ دو فرق را میان ”دئیسس“ *deisis* و ”پروسوچه“ *proseuche* نشان داده:

(۱) *proseuche* ”پروسوچه“ جامع و پهناور است اما ”دئیسس“ *deisis* مربوط به

درخواست های خاصی می باشد. به عبارت دیگر، ”دئیسس“ *deisis* تنها درخواست است، و هیچ گاه بخاطر شکر گذاری یا اعتراف مصرف نشده. در خواست بخصوصی است.

(۲) ”پروسوچه“ *proseuche* همیشه جانب خدا را دارد، در صورتی که ”دئیسس“

deisis، بخاطر درخواست های خاصی از مردم نیز استفاده شده. درخواست هائی که از این طریق به خدا شده نیز همه جانب خاصی را دارند، در صورتی

که ”پروسوچه“ دعای عمومی است. اما درخواست های خاص، ”دئیسیس“ deisis نام دارند.

کلمه دیگری که در عهد جدید بکار برده شده ”انتوکسیس“ enteuxis می باشد. این کلمه معنی زیادی دارد، ولی بندرت از آن استفاده شده. معمولاً آن گونه استفاده شده که درخواست شخصیت کوچک تر را از برتر خود عنوان می کند (درخواست شهروندی از امپراتور). در آن خصوصیات بی باکی، دسترسی، و اطمینان را می بینیم. کسی در عبرانیان ۴: ۱۶ فرمانبرداری می کند، در حال انتوکسیس enteuxis می باشد.

کلمه دیگر ”اوکاریستا“ eucharista است، و عنوان ”شکرگذاری“ را دارد. از آن برای ابراز شکرگذاری از خدا استفاده شده. فرق آن با ”دئیسیس“ deisis این است که، بجای تمرکز بر آینده، به عقب نگاه کرده و بیاد می آورد. جزئیات خاصی ندارد و تنها برای شکرگذاری بکار برده شده. مسیحیان در زندگی هم خوشنود و سپاس گذارند، و هم غم و اندوه را می چشند. زمانی که یک مسیحی ضرر مالی می بیند، یا محبوبی را از دست می دهد، کلام خدا غم و اندوه را جایز شمرده (اما در امیدی که به ماتم منجر نمی شود، اول تسالونیکیان ۴: ۱۳)، اما بخاطر وعده ای که در رومیان ۸: ۲۸ (و آیات دیگر) داده شده، شکرگذاری را نیز لازم شمرده، حتی اگر دلیل واضحی برای آن در دست نبوده باشد (حال شاید نه، ولی روزی درک خواهیم کرد). فرمانده سپاهیان نقشه خود را در دست دارد و برای خیریت سپاهیان بکار گرفته است. آزمایش و سختی های زندگی، خود قسمت عمده برنامه پدر آسمانی برای فرزندان است، که منجر به سلامتی دائم آنها می گردد. دعای سپاس گذاری آن را تایید می کند. شرط دعای شکرگذار، بجای شک و نگرانی (فیلیپیان ۴: ۶)، حاکمیت خدا را در زندگی مسیحیان بیاد می آورد. تنها کسی که زندگیش را در پرتو مشیت خدا می بیند، توانائی آن را دارد که در میان غم و اندوه، شکرگذار نیز باشد. و به این شکل از بند آن خلاص شده و آزاد گردد. همچنین، امکان آن را می دهد تا آزمایشی که پیش آمده را در صلح و آرامش بررسی کند، و نقطه آغاز آن در زندگیش مکشوف گردد. اینگونه بررسی ها آزادی بیشتری را برای متقاضیان ایجاد می کند و خدا را جایگزین مسائل و مشکلاتشان می نمایند (بجای تلقین و دورویی).

متقاضی حق شناس، حتی پس از دریافت حل مسائل، شکرگذار نخواهد بود. و تا زمانی که نیاموخته شکرگذار باشد، حتی شیرین ترین میوه ها بر دهانش طعم خوشی نخواهد داشت. هر که دچار ناشکری بوده، زندگیش پر از آشوب و ناهماهنگی بوده. مشاوران مسیحی باید از عوارض بسیاری که ناشکری دارد، آگاه باشند، و با محبت زیادی که خدا دارد با آن مواجه شوند. کلمه ”اوکاریستا“ eucharista، ۳۳ بار در عهد جدید به شکل فعل استفاده شده و ۱۵ بار به شکل نام. اهمیتی که دارد را در تعداد باری که از آن استفاده شده می توان یافت.

و نهایتاً دو کلمه دیگر را باید نام برد: ”ایتما“ aitema، و ”هیکتریا“ hiketeria. ”ایتما“ aitema کلمه ایست که تنها دو بار در عهد جدید برای عنوان درخواست و دادخواست از خدا استفاده شده (۱۳). هر دو بار (فیلیپیان ۴: ۶ و اول یوحنا ۵: ۱۵) بگونه جمعی از آن استفاده شده. هر اندازه ”پروسوچه“ proseuche باشد، یقیناً ”ایتما“ aitema های فراوانی وجود خواهند داشت. در دعای عیسی مسیح، بسیاری تعداد هفت ”ایتما“ aitema را یافته اند (۱۴). لغت نامه بری (۱۵) Berry، ”دئیسیس“ deisis و ”ایتما“ aitema را یک نوع خوانده. تنها موردی که فرق را میانشان می گذارد، نیاز است که همیشه جزء ”ایتما“ aitema می باشد.

”هیکتریا“ hiketeria کلمه دعا است که در تواضع و فروتنی انجام می گیرد. در عهد جدید تنها یک بار از آن استفاده شده (عبرانیان ۵: ۷ که همراه با ”دئیسیس“ deisis کار برده شده). آن را می توان ”تضرع“ یا ”تقاضا در فروتنی“ بشمار آورد.

کلمات نام برده، بر آورد خوبی از ترکیبات دعا می باشند. مشاوران مسیحی باید خود را با این کلمات و ترکیبی که دارند آشنا سازند، چون دائماً از آن استفاده خواهند کرد. البته خدا دانای همه چیز هست، اما از فرزندانش خواسته (فرمان داده) که دعا کنند (متی ۶: ۸). روح القدس است که زمینه را در دست می گیرد. خدا است که به این وسیله کار می کند. نیازمندی ها، عمومی یا خصوصی، همراه با شکرگذاری، اشتیاق، و فروتنی، اساس دعا را می سازند. ما هستیم که از آن بهره می گیریم. خدا نیاز به اطلاع ما ندارد. ما هستیم که او را در خود کامل می سازیم. حال اگر دو خاصیت دیگر را به خصوصیات نام برده اضافه کنید، سیمای کاملی از دعا را خواهید داشت: اعتراف و پرستش.

حرف یونانی اعتراف، ”هومولوگیا“ homologia می باشد، و معنی تکرار مورد را دارد. عمده ترین آیه ای که در آن بکار برده شده در اول یوحنا ۱: ۹ است. اعتراف نیز، تکرار آنچه خدا در مورد ما گفته می باشد. توافق و یکدلی با خدا است. در مسیر پاکسازی جای گرفته و جزء میوه توبه می باشد (”متانویا“ metanoia یعنی تغییر افکار که باعث تغییرات دیگری در زندگی می شوند). اعتراف نشانه آزادی از گناه را نیز بخود می گیرد. و به این دلیل، اعتراف باید از دل آغاز شده و به زبان آورده شود.

لزوم اعتراف را در امثال ۲۸: ۱۳ می بینیم(۱۶):

امثال ۲۸

۱۳: هر که گناه خود را بپوشاند،

کامیاب نخواهد شد،

اما هر که آن را اعتراف کند

و ترک نماید،

رحمت خواهد یافت.

مثال های خوبی از اعتراف را می توان در مزمور ۵۱، عزرا ۹، و دانیال ۹ بدست آورد. پرستش بیشتر جنبه اجرائی دارد تا فکری. مثال خوبی از آن را می توان در مزمور ۱۰۳: ۲۰ تا ۲۲ بدست آورد. نویسنده این مزمور خدا را بخاطر آنچه هست و آنچه کرده می ستاید. پرستش، یعنی شکر خدا برای نوعی که هست. بخاطر نوعی که هست، کارهایش نیز از نوع اوست. در پرستش خدا است، که می گوئیم ”آبا پدر“. معنی آن باید برای متقاضی روشن شده باشد تا با دل بگوید ”آبا پدر“.

رومیان ۸

۱۵: چرا که شما روح بندگی را نیافته اید تا باز ترسان باشید،

بلکه روح پسرخواندگی را یافته اید

که به واسطه آن ندا در می دهیم: «آبا، پدر.»

دعائی که محدود بر نیازمندی ها و امیال انسانی است، مسیحی نیست. مسیحیان خواهان کمالی می باشند که تنها در خدا است. به این خاطر است که اعتراف و شکرگزاری و پرستش صورت می گیرد. حذف خدا است، و راه اعتراف و شکرگزاری و پرستش در او است. اصل موضوع خدا است، نه آنچه از او بدست می آوریم.

مشاوران مسیحی باید اساس پرستش خدا را برای متقاضیان شرح بدهند تا بتوانند آنها را همراه خدا گردانند. معمولاً متقاضیان تنها خواهان حل مسائلشان هستند و در نتیجه همراه با خدا نیستند. زمینه کار برای روح القدس فراهم نشده. خواست خدا است که زمینه را فراهم می سازد. باید خدا را خواست تا روح القدس خصوصیات (برکات) خدا را شامل ما بگرداند. خود خواهی است که سد راه می باشد (و معمولاً باعث مسائل می گردد). خود خواهی را باید به خدا خواهی تبدیل کرد. این کار نیز محتاج شناخت خدا و طریقی است که در فرزندانش کار می کند. خدا در همه، یک جور کار نمی کند. و به این دلیل است که از ما خواسته طالب او باشیم. چون در اوست که زندگی ما نهفته است.

متقاضی زمانی خدا را خواهد پرستید که او را شناخته باشد. این شناخت البته شامل حل مسائل متقاضی می شود، ولی به شرط آنکه حل مسائل، او را در راه خدا هدایت کرده و در آن نگاه دارد. در این راه است که متقاضی به توبه (تغییر افکار و تغییر رفتار) هدایت می گردد. در نتیجه توبه است که منجر به برکات خدا می گردد. زمانی که متقاضی از خدا برکت دریافت کند، آنوقت به راستی می تواند شکرگذار باشد. قدری از خود خالی شده و از خدا پر شده است. خدا را چشیده که چقدر نیکوست. و حال موقع آن رسیده که از شکرگزاری به پرستش خدا قدم بردارد، چون زمینه برای آن فراهم شده. شکرگزاری بخاطر کار هائی است که خدا انجام داده. البته باید شکرگذار بود، ولی کار خدا تمام نشده. زندگی آینده متقاضی نیز در دست خدا است. خواست هائی که خدا برای متقاضی دارد فراوان است، و پرستش خدا است که متقاضی را پذیرای خواست های دیگر او می گرداند. متقاضی را باید متوجه کل زندگی کرد. همه درخواست ها، آنگونه و زمانی که طالب آن بوده ایم، پاسخ دریافت نمی کنند. آنچه رضایت ایمانداران را فراهم می سازد این است که خدا "وعدۀ" داده، و به وعده هایش همیشه وفادار است. خدا کار را انجام می دهد، ولی نمی توان نوع کار و زمان و طریق انجام آن را به خدا تحمیل کرد. خدا است که فرزندانش را می سازد.

در نتیجه تجربه از کار خداست (شناخت از طریق کاربرد کلامش)، که زمینه را برای پرستش خدا فراهم می سازد. و پرستش اوست، که راه را برای خدا باز نگاه داشته ایماندار را در او محفوظ می دارد. مسیحیان در پرستش، خدا را بخاطر وجودش می پرستند، نه بخاطر کاری که کرده یا نکرده. پرستش خدا، خودخواهی را با مرور زمان از میان بر می دارد، و خدا را جانشین آن می کند. اما، یافتن خدا در زندگی، نیاز به رشد نیز دارد. و در زندگی آینده متقاضیان نیز خدا در حال کار خواهد بود. نتیجتاً، پرستش است که زمینه را باز نگاه می دارد تا تمام خواست های خدا، یکایک به اجرا گذاشته شوند. پرستش خدا شامل برکات او نیز خواهد بود. طول نخواهد کشید که پرستش خدا، اثرات بسیار مؤثری از خود بجای خواهند گذاشت. و این دقیقاً آنچه متقاضیان لازم دارند می باشد.

فهرست زیر نویس های فصل ششم (بخش ۱)

- (۱) امیدوارم پس از این، مشاوران مسیحی کتاب های پر ثمری را در این رابطه فراهم سازند.
- (۲) برای اطلاع بیشتر راجع به براداشت یادداشت و بایگانی اطلاعات، به ”راهنمای مشاوران مسیحی“، فصل ۲۵ مراجعه کنید.
- (۳) تنها برای استفاده شخصی مشاور، چون این یادداشت ها نباید در دست شخص دیگری بی افتد.
- (۴) بعنوان مثال، ممکن است مشاور نخواهد در حال حاضر راجع به موضوعی که با خدا در میان گذاشته صحبت کند.
- (۵) برای صحبت بیشتر راجع به تکالیف، به فصل های آن در کتاب ”راهنما“ مراجعه کنید.
- (۶) من کتابچه عبادتی به نام ”چهار هفته با خدا و همسایه خود“ را برای متقاضیان فراهم ساخته ام تا مکمل مشاوره باشد.
- (۷) کتابچه ”چهار هفته“ تاکید بر انضباط و تغییر دارد؛ این دو مطلب لازمه مشاوره می باشند.
- (۸) البته در این زمینه استثنائی نیز وجود دارد. امکان دارد زمانی پیش آید که پس از تعلیم دعا، از متقاضی خواست دعا کند.
- (۹) یا خواست دیگر عیسی مسیح ”ما را در آزمایش میاور“.
- (۱۰) اول تیموتاوس ۲: ۵
- (۱۱) The Catholic Child at the Mothers Knee
- (۱۲) Synonyms of the New Testament صفحه ۱۸۹
- (۱۳) و یکبار در لوقا ۲۳: ۲۴ بعنوان درخواست از مردم استفاده شده.
- (۱۴) Synonyms صفحه ۱۹۱
- (۱۵) Greek English Lexicon of the NT صفحه ۱۲۱
- (۱۶) من راجع به اعتراف بعداً صحبت خواهم کرد.

فصل ششم اصول خدا (ادامه) مشاوره مسیحی و دعا (بخش ۲)

موضوع اصلی دعا

پس از سالها استفاده از جزوه "اطلاعات شخصی ایماندار" (۱۷)، آنچه دیده ایم یکنواخت بودن جواب متقاضیان به سؤال های صفحه آخر آن است. این سؤال ها چنین عنوان شده اند:

- (۱) مشکل خود را بطور خلاصه توضیح دهید؟
- (۲) چه اقدامی در مورد آن کرده اید؟
- (۳) ما چه می توانیم بکنیم (چه انتظاری از ما دارید)؟

در جواب به سؤال شماره ۲ (چه اقدامی در مورد آن کرده اید؟)، معمولاً یک جواب داده شده: "دعا". البته دعا اقدام صحیحی می باشد و شکی در آن نیست. اما مسئله اینجاست، که تنها کاری است، که صورت گرفته.

دعا به تنهایی به ندرت مسئله ای را حل کرده. ولی آنچه معمولاً شنیده می شود این است که "در مورد آن دعا کردم اما اتفاقی نیافتاد". در چنین موقعی مشاور لازم است بگوید، "آیا دعا نیز کردید خدا به شما بگوید چکاری نیز بکنید؟" یا "خوب، پس از دعا دیگر چکار کردید؟" "منظورتان از چکار کردید چیست؟! خوب دعا کردم و حال خدا است که باید کار را انجام بدهد". "درست، ولی او قدم اول را برداشته. در کلامش گفته چکار باید بکنید. خدا در دعا به شما کمک می کند تا آنچه در کلامش گفته را نیز انجام بدهید". در بسیاری از این موارد از این مثال استفاده کرده ام:

"آیا شما دعای عیسی مسیح را در کلام خدا خوانده اید؟"

"بله".

"در متی ۶: ۱۱، عیسی مسیح می گوید نان روزانه ما را امروز به ما عطا فرما. درست است؟"

"بله".

"خوب پس از آن، آیا منظور آن است که می توان زیر سایه درخت نشست تا نان از آسمان بر دامن ما سرازیر شود؟"

"نه".

"چرا....؟ مگر برای آن دعا نکردید؟ مگر حال نوبت خدا نیست که نان را به دستتان برساند؟"

"نه. چون در جای دیگری خواندم که اگر کار نکنیم نباید بخوریم. پس منظور این است که علاوه بر دعا باید کار نیز بکنیم؟"

"اینطور بنظر می رسد".

"حال برگردیم به مسئله ای که دارید. خدا راه حل همه مشکلات را در کلامش داده و باید به آن رجوع کنیم".

"اما در جای دیگری مگر نگفته که در دعا خدا به شما آرامش خواهد داد؟" پس این آرامش به خاطر چیست؟

”بله در فیلیپیان ۴: ۶ و ۷ خدا می فرماید: ”برای هیچ چیز نگران نباشید، بلکه در هر چیز با دعا و استغاثه، همراه با شکرگزاری، درخواستهای خود را به خدا ابراز کنید. بدین گونه، آرامش خدا که فراتر از تمامی عقل است، دلها و ذهنهایتان را در مسیح عیسی محفوظ نگاه خواهد داشت.“ اما این آیات شامل متنی نیز می باشد که معنی حقیقی آن را بیان می کند. آیه ۶ می گوید بجای نگرانی دعا کنید. و همچنین گفته چگونه دعا کنید. دعایتان باید در موارد خاصی باشد (”درخواستهای خود“)، نه جوانب کلی که مربوط به آن می شود. و می گوید شکر گذار نیز باشید. منظور این است که خدا مسئله شما را می داند و هتماً جواب خواهد داد، ولی می خواهد طالب خودش باشید تا پس از آن نیز آنچه خواهید خواست مطابق خواست او نیز بوده باشد. خدا شما را می شناسد و بهتر می داند در هر موقع، چیست که لازم دارید.“

تا اینجا، متقاضی متوجه می شود که خدا دعا را مشروط ساخته.
”سپس در آیه ۸ می فرماید: ”در پایان، ای برادران، هر آنچه راست است، هر آنچه والا است، هر آنچه درست است، هر آنچه پاک است، هر آنچه دوست داشتنی و هر آنچه ستودنی است، بدان ببینید. اگر چیزی عالی است و شایان ستایش، در آن تأمل کنید.“ منظور این است که تمام نگرانی ها و اندیشه های بدی که داشته اید را دور بی اندازید، و جای آن را با آنچه خدا گفته پر کنید. اگر این کار را نکنید، افکار قبلی به شما باز خواهند گشت. افکار غلط باید جایشان را به افکار صحیح بدهند. اگر این کار انجام نگیرد، درب بر روی خدا هنوز باز نشده است.

حال می توان برآوردی از آنچه تابحال راجع به دعا گفته شده بکنیم. ابتدا افکار صحیح باید جای افکار غلط را بگیرند، و دعای صحیح نیز باعث انجام آن خواهد شد.

”اما بعد در آیه ۹ می گوید: ”آنچه از من آموخته و پذیرفته اید و هر آنچه از من شنیده و یا در من دیده اید، همان را به عمل آورید، که خدای آرامش با شما خواهد بود.“ آنچه باید ”به عمل آورید“ را خدا در کلامش مشخص کرده. پس از آن، ”آرامش با شما خواهد بود.“ توجه داشته باشید، زمانی که ”عمل“ می آورید نیست که ”آرامش با شما خواهد بود“، بلکه پس از آنکه عمل آورید، آرامش را خواهید یافت.
خدا می گوید:

اشعیا ۵۵

۸: زیرا خداوند می فرماید

افکار من افکار شما نیست

و طریق های شما طریق های من نی.

۹: زیرا چنانکه آسمان از زمین بلند تر است

همچنان طریق های من از طریق های شما

و افکار من از افکار شما بلند تر می باشد.

حال می بینید که نه تنها افکار ما لازم است مطابق کلام خدا بگردد، بلکه رفتار ما نیز باید مطابق کلام بگردد. شکی نیست که دعا لازم است، ولی قدم اول، از سری اقداماتی است که باید انجام گردند. همیشه تمام آنچه کلام گفته را مد نظر بگیرید. دعائی که مطابق کلام می باشد معمولاً شامل عمل نیز می باشد.

”پس چرا کسی این ها را قبلاً بمن نگفت؟“

”اما حال که گفته شد، موقع آن رسیده آنچه کلام راجع به مسئله ای که دارید گفته را بررسی کنیم، و با کمک روح القدس به مرحله اجرا در آوریم.“

آموزشی که دعا را بدون عمل لازم می‌دارد، کار را انجام نشده باقی می‌گذارد. تنها در فکر است و خیال، و قدرت انجام کار را ندارد. در صورتی که کلام خدا دعا را قبل از هر اقدام، واجب می‌داند. اقدام نیز معمولاً انجام کاری را شامل می‌گردد. دعا باید نتیجه خاصی را به متقاضی برساند، اگر نه، فایده زیادی ندارد (۱۸).

صحبت بیشتری می‌توان راجع به دعا و نقشی که در مشاوره مسیحی دارد بکنیم، اما چون موضوع وسیعی است، امیدوارم در آینده کتاب خاصی در این رابطه عرضه کنم.

جواب دعا

بسیاری از مسیحیان فکر می‌کنند خدا به دعایشان جواب نداده. این موضوع مهمی است که احتیاج به بررسی دارد. شکی نیست که خدا همه دعاها را می‌شنود، ولی امکان دارد توجه و اقدامی برای آن نکند، و اگر بکند، در دراز مدت انجام بدهد. فکر آنکه خدا صدای کسی را نمی‌شنود صحیح نیست (۱۹). خدا همه جا هست و همه چیز را می‌بیند و می‌شنود. بجای “نشنیده” بهتر است بگویند “قبول ندارد” (۲۰). و اگر قبول ندارد، اشکال از خدا نیست. پس اشکال در خودشان باید باشد. ابتدا باید بتوانند قبول داشته باشند که خدا اشکالی ندارد، و اشکال در خودشان است.

نتیجاً می‌توان گفت، خدا می‌خواهد با قبول نکردن دعایمان، ما را به اشکالی که بر درون داریم هدایت کند. خدا می‌خواهد نظر بر درون خود بی‌اندازیم و خود را بسنجیم. درخواست ما در دعا نیز باید مربوط به آن باشد. نتیجتاً می‌توان گفت اشکال، خواست بخصوصی بوده که در دعا داشته ایم. در این رابطه نیز، اشکالاتی که (در دعا) معمولاً باعث بی‌اعتنائی خدا می‌شوند را کلام خدا نام برده. من به آنچه مربوط به مشاوره می‌شود را مورد نظر قرار داده‌ام.

۱. خدا دعای دلی که دورویی در آن است را قبول نمی‌کند. وقتی ایمان‌داری نظرش، با آنچه در دعا به زبان آورده یکی نمی‌باشد، دورویی اوست (مزمور ۶۶: ۱۸). در این آیه “بدی را در دل منظور داشتن”، شرارتی است که در دل دارد. لازم است هر موضوعی را به درستی قبل از دعا شرح داد تا بتوان اطمینان داشت که دورویی ایجاد نخواهد شد.

۲. خدا دعای دلی که اطمینان ندارد را قبول نمی‌کند. البته منظورم این نیست که خدا در فیضش اقدام به کاری که ما به آن شک داریم، نمی‌کند؛ زمانی هست که آن را کرده است (اعمال ۱۲: ۱-۱۶). اما، بطوری که یعقوب می‌گوید، “زیرا کسی که تردید دارد، چون موج دریاست که با وزش باد به هر سو رانده می‌شود. چنین کس نپندارد که از خداوند چیزی خواهد یافت” (یعقوب ۱: ۶ و ۷). در آیه ۵ همان فصل می‌گوید “اگر از شما کسی بی‌بهره از حکمت است، درخواست کند از خدایی که سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می‌کند، و به وی عطا خواهد شد”. آن حکمتی که صحبت از آن می‌کند چیست؟ جواب را در آیه ۱ این فصل می‌بینیم، “ای برادران من، هر گاه با آزمایشهای گوناگون روبه‌رو می‌شوید، آن را کمال شادی بینگارید!” منظور تفحص درونی است، که لازم است تا آنچه تطبیق با کلام ندارد افشا گردد و راه مطابقت با آن نیز بدست آید. این حکمتی است که دورویی را از میان بر می‌دارد و جایش را با ایمان پر می‌کند. تا زمانی که متقاضی شناختی از اشکال خود ندارد، دعایش باید تنها مربوط به اشکالش باشد. حال می‌بینیم که دعا مشروط بر اوضاع درون دل است. اگر دل ناراحت و پر جوش است، اشکالی در دل است و اول باید دعا برای رفع اشکال انجام شود. اگر شکی در کار است، باید مورد آن افشا گردد، و دعا بخاطر آن باشد. دعا، ورد جادو گری نیست. حقیقت دارد.

۳. خدا دعای دل رنجیده و خشمگین را قبول نمی کند. مثال آن را در مرقوس ۱۱: ۲۵ می بینیم که عیسی می گوید، «پس هر گاه به دعا می ایستید، اگر نسبت به کسی چیزی به دل دارید، او را ببخشید تا پدر شما نیز که در آسمان است، خطاهای شما را ببخشد». منظور این است که ابتدا موضوع را با شخص مورد نظر در میان بگذارید، و صلح و آشتی را بجای آورید. بخشیدن، نادیده گرفتن نیست (۲۱). بخشیدن حل و فصل مسئله است. دعا باید برای حل و فصل و ایجاد صلح و آشتی باشد نه چیز دیگر. منظور اولویتی است که در دعاست. کینه، خشم و تنفر، زندگی بسیاری از ایمانداران را تحت نفوذ خود قرار داده و موضوع روزانه مشاوره مسیحی است. همچنین می دانیم که خشم و تنفر، خود ریشه گناهان دیگری نیز می گردند. متقاضی باید بخشش را در دل خود جویا شود. باید بتواند ببخشد. چرا؟

۱. بخاطر عیسی مسیح که آن را خواسته.
۲. بخاطر کلیسا که نیاز به صلح و یکدلی اعضایش دارد.
۳. بخاطر شخصی که مرتکب خطا شده.
۴. بخاطر خودش که می خواهد رابطه با خدا را حفظ کند.

ایمانداری که یوغ خطای وارده را بتواند از دوش خود رها کند، خواهد توانست صلح و صفا را نیز با خطا کار بر قرار سازد.

۴. خدا دعای دل فریسی نما را قبول نمی کند. در این مورد، کلام دو اشکال را نام برده:

- الف. فریسیان قالباً دعایشان برای خودنمایی به دیگران بود (متی ۶: ۵ و ۶). کسی که دلش با خودش می باشد، نه با خدا، دعایش نیز دورویی خواهد بود. اشکال از دل است که لمس لازم را دریافت نکرده است.
- ب. افرادی هستند که می خواهند فضیلت خود را در دعا نشان دهند (لوقا ۱۸: ۹ تا ۱۴). شاید کمبودی دارند و می خواهند با کارهایی که می کنند یا شناختی که از کلام دارند جبران سازند. مقایسه را پیش می کشند و خود را واجد شرایط می خوانند.

مشاوران لازم است توجه به این افراد بکنند و اشکال را در پرتو محبت برادرانه حل نمایند (۲۲). این روحیه می تواند شکل دیگری را نیز بخود بگیرد. شوهری ممکن است در دعا خود را برتر از همسرش نشان دهد، یا حرفی بزند که به آن اعتقاد ندارد. نه تنها به این گونه دعا ها توجه نمی شود، بلکه دشمن می تواند از آن ها استفاده نیز بکند.

۵. خدا دعای دلی که خودمحور است را قبول نمی کند. یعقوب بطور واضح از آن صحبت می کند، «آنگاه نیز که درخواست می کنید، نمی یابید، زیرا با نیت بد درخواست می کنید تا صرف هوسرانیهای خود کنید» (یعقوب ۴: ۳). البته درخواست از خدا بد نیست، ولی آنچه تنها مصرفش برای خود است، و محبت به دیگران را شامل نمی گردد را خدا قبول نمی کند. عیسی مسیح می گوید، «بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و انجام اراده او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد» (متی ۶: ۳۳). اصل «پادشاهی خدا و انجام اراده او» است نه چیز دیگر. یعقوب «نیت بد درخواست» را خودخواهی و خود محوری شمرده. در نتیجه، پادشاهی و

اراده خدا لازم است جای خودخواهی و حاکمیت بر خود را بگیرد. منظور نیازی است که لازم به برآورده شدن دارد. وقتی پادشاهی خدا بر متقاضی حاکم گردد، آنوقت اراده خدا نیز در دعا منظور خواهد شد. زمانی که متقاضی درک کند، خدا بهتر از خودش او را می شناسد و نیازهای او را بهتر می داند، آنوقت دعایش جانب خدا را خواهد گرفت. عیسی مسیح نیز قبل از صلیب گفت، «ای پدر، اگر اراده توست، این جام را از من دور کن؛ اما نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود.» (لوقا ۲۲: ۴۲). در حقیقت این گونه دعا هاست که جواب را همیشه بدست می آورند، چون هر چه واقع شود، اگر خواست خدا باشد انجام می گردد، و اگر خواست خدا نباشد انجام نخواهد گرفت. به این شکل است که خدا زندگی متقاضی را هدایت می کند. به این شکل است که فراز و نشیب های زندگی متقاضی، در دست خدا قرار می گیرند. باید اطمینان بدست آورد که خدا بهتر می داند چه برایش خوب است و چه برایش خوب نیست. اگر این حقیقت برایش مسلم نگردیده باشد، دورویی و خود خواهی یقیناً سرافش خواهند آمد.

موضوع دیگری که در «ملکوت خدا» نهفته است، دلالتی است که در خداست. متقاضی جایش در ملکوت خدا تضمین شده، و دلیل آنچه در زندگی او رخ می دهد تنها بخاطر خود متقاضی نیست. دلیل خواست خدا است که خدا می خواهد در زندگی او انجام شود. ممکن است کاملاً مطابق با کلام دعا کرد و جواب نگرفت. دلیل آن نیست که خدا نشنیده. دلیل آن است که خواست خدا چیز دیگری بوده. عیسی مسیح دعا کرد که «جام» را از او دور کند، ولی خواست خدا چیز دیگری بود. ملکوت خدا یعنی مالکیت خدا (یا شامل مالکیت خدا). خدا مالک زندگی متقاضی شده و او را در راه تنگ و باریکی که خدا برایش ساخته هدایت می نماید. خدا می گوید، «اما اگر از آن سبب رنج می برید که مسیحی هستید، شرمسار مباشید، بلکه خدا را تمجید کنید که این نام را بر خود دارید» (اول پطرس ۴: ۱۶). در جای دیگر می گوید، «و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم ارث با مسیح. زیرا اگر در رنجهای مسیح شریک باشیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود» (رومان ۸: ۱۷). جلال فرزندان خدا در این زندگی، با وجود آنکه معمولاً بدست می آید، جنبه ثانوی دارد، و تنها بخاطر تشویق به جلال آوردن به خدا است. اصل، جلال خدا است که راه را تنگ و باریک می نماید. جلال اصلی فرزندان خدا زمانی صورت می گیرد که مسیح ظهور کند، «چون مسیح که زندگی شماست، ظهور کند، آنگاه شما نیز همراه او با جلال ظاهر خواهید شد» (کولسیان ۳: ۴) (۲۳). نتیجتاً، نکته حیاتی که در این دعاست، دانش و اطمینانی است که خدا صاحب زندگی متقاضی شده، و زندگی او را آنگونه هدایت خواهد کرد که خدا می خواهد، و آنچه راه را برای خدا و انجام کارش باز نگاه می دارد، همدلی متقاضی (پذیرا بودن) با خدا است. زمانی که این موضوع باعث درک متقاضی شود، آنوقت دعای متقاضی نیز همدلی او را با خدا هموار خواهد نمود (۲۴).

۶. خدا دعای دلی که مطابق با کلام نباشد را قبول نمی کند. عیسی مسیح می گوید، «اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، هر آنچه می خواهید، درخواست کنید که برآورده خواهد شد» (یوحنا ۱۵: ۷). اما این وعده شرط «اگر» را نیز دارد. ابتدا می گوید، «اگر در من بمانید». معنی آن این است که خدا تنها دعای ایمانداران به عیسی مسیح را قبول دارد (۲۵). کسانی که در او بمانند، جلال یافتگان و مقدسین خواهند بود. این اصل ثابت قدمی مقدسین خدا است. همه مقدسین حقیقی ثابت قدم خواهند ماند، و در نتیجه، همه ثابت قدمان مقدس خواهند بود.

اما شرط دومی که نام برده شد لازم به صحبت بیشتری دارد. دعا باید سرچشمه از عیسی مسیح و مطابق با کلامش باشد (که امروزه آن را در کتاب مقدس در دست داریم). «کلام من» (یوحنا ۱۵: ۷) (۲۶)، لازم است چند بار خوانده شود و در دل متقاضی سکونت کرده باشد تا متقاضی

بتواند “در من” بماند. کلامش وقتی در دل جای گرفت، محرک و هدایت کننده او خواهد شد (مزمور ۱۱۹: ۱۱)، و نه تنها او را از گناه دور نگاه خواهد داشت، بلکه دعایش را نیز هدایت خواهد کرد. معمولاً می توان یکی از اناجیل مسیح را در یک هفته خواند (و اگر لازم شود دو هفته خواند). این کار به مشاور اطمینان خواهد داد که آنچه در خصوص مسئله متقاضی می خواهد مطرح شود، واجد شرایط کار روح القدس خواهد گردید. دل متقاضی در مسیر عیسی مسیح واقع خواهد شد و دعایش نیز موافق کلام خدا خواهد بود. این حقایق است که لازمند، تا دعای دل، مطابق با کلام گردد و مورد قبول خدا قرار گیرد.

از جانب دیگر، همه مشاوران مسیحی می دانند که دعای دل نباید شامل آنچه خدا منع کرده باشد. اما نباید فراموش کرد که اکثر متقاضیان آنچه خدا منع کرده را نمی شناسند. به این خاطر نیز، لازم است کلام مسیح در دل متقاضی جای گرفته باشد تا بتوان مسئله او را در مسیر تنگ و باریک خدا حل کرد. کلام خدا، مثال و تشابح ها را نیز فراهم ساخته، که در مواقعی که لازم شد از آنها استفاده کرد (۲۷). بعنوان مثال ممکن است در دعا بشنوید، “خدایا، تصمیمی که هفته قبل گرفتم را برکت بده”. هیچ جایی در کلام چنین دعائی را نمی بینیم. دعا را می توان قبل از تصمیم، یا در حال تصمیم گرفتن انجام داد (و تنها بعد از تصمیم گرفتن دعای برکت را بجای آورد)، ولی نه آنکه بدون دخالت خدا بخواهیم برکتی را بما بدهد. اگر دانش کلام بقدر کافی وجود داشته باشد، دعای متقاضی نیز مطابق آن خواهد بود. اما اگر نباشد، نخواهد بود.

۷. خدا دعای دلی که خطاب به خود باشد را قبول نمی کند. دعا چه جانبی را دارد؟ آدرس روی پاکتی که دعا را به بهشت می رساند کدام است؟ دعا باید در “نام” عیسی مسیح صورت بگیرد (۲۸). اما این “نام” چه معنی دارد. در کلام خدا، “نام”، نشانه شخص است، همراه با تمام خصوصیات که دارد. در نتیجه شناخت عیسی مسیح است که شرط لازم را برای استفاده از “نام” او فراهم می سازد.

دعائی که منظور و مقصودش مطابق با شخص و خصوصیات عیسی مسیح نباشد، در “نام” عیسی مسیح نمی تواند باشد. شناخت عیسی مسیح است که “نام” او را برای متقاضی فاش می کند. متقاضی ابتدا باید با “ماهیت” نام عیسی مسیح آشنا شده باشد تا بتواند در “نام” عیسی مسیح دعا کند. نتیجتاً باید پرسید، چیست که باعث می شود تا خدا دعای دلی که در نام عیسی مسیح ابراز شده را قبول کند؟

۱. دعای دلی که می شناسد عیسی مسیح کیست و چه کار کرده، و

۲. دعای دلی که عیسی مسیح را حذف و نافع قرار می دهد.

خدا همه دعا ها را می شنود، اما دعای ایمانداران است که قبول می کند، خصوصاً به دعائی که در نام عیسی مسیح ارائه شود. چون نجات از گناه در او آغاز می شود (عبرانیان ۲: ۱۰؛ رومیان ۱۱: ۳۶) و گناه است که در مقابل خدا ایستاده. دعای ایماندار، باید با روحیه ای باشد که می گوید، تمام درخواست هایم بخاطر رابطه پاکتی است، که در عیسی مسیح دارم.

این ۷ شرط فهرست کاملی نمی باشند، ولی گمان دارم از عمده شرایط دعا محسوب می شوند. متقاضیان غالباً یک یا دو مورد از آنها را به زبان می آورند که نشانه صحیحی از کمبودی که دارند، می شوند. به این دلیل لازم است مشاوران مسیحی با این شرایط آشنا بشوند تا بتوانند خدمت مؤثر تری را انجام دهند.

در آخر باید دوباره تاکید کنم که خدا با ندادن جواب به دعای فرزندان، با ایشان صحبت می کند. بخاطر آن نیست که با ایشان مخالف است. بخاطر آن است که ”او“ می داند در هر زمان چه نیازی را دارند. او خود حیات است و کمبود های آن را تنها او می شناسد. منظور این است که باید دلیل آنکه به دعا جواب داده نشده را تا جایی که امکان دارد پیدا کرده و به آن رسیدگی کرد. جوابی که خدا داده این است که اشکالی در دعا وجود دارد. در مسیر خدا نبوده. و این هفت مورد زمینه را برای تفحص اشکالی که هست فراهم خواهند کرد.

خلاصه

در دنبال صحبت هایم راجع به دعا، لازم می دانم آنچه قبلاً در مورد محیط زیست فرزندان خدا گفتم را، دوباره تکرار کنم. خدا محیط زیست ایمانداران را تشکیل می دهد. بخاطر آن است که شناخت محیط زیست ایمانداران، از خدا آغاز می شود و به او خاتمه می یابد (اگر خاتمه ای وجود داشته باشد). دعای ایماندار، او را با محیطش هماهنگ می سازد و خدا را شریک می شمارد. متقاضی از طریق دعا با خدا صحبت می کند، و خدا از طریق کلامش با او صحبت می کند. این رابطه هر چه نزدیکتر بشود، قویتر نیز می گردد، و خدا جلال بیشتری را خواهد یافت.

فهرست زیر نویس های فصل ششم (بخش ۲)

- (۱۷) نمونه این جزوه را در کتاب ”راهنمای مشاوران مسیحی“ خواهید یافت.
- (۱۸) البته خدا نیازی به کمک انسان ندارد تا کارش را انجام دهد. اما این از مسئولیتی که در قبال انجام احکام خدا داریم کم نمی کند.
- (۱۹) مزمو ۳۹: ۱؛ ۵۴: ۱؛ ۵۵: ۱ و ۲؛ ۵۹: ۷؛ ۶۶: ۱۸؛ ۱۰۲: ۱؛ اشعیا ۱: ۱۵؛ ارمیا ۱۱: ۱۴؛ ۱۴: ۱۲؛ حزقیال ۸: ۱۸.
- (۲۰) البته به سادگی نمی توان فرق میان قبول کردن و جواب گرفتن را شناخت. وقتی خدا به دعائی ”گوش“ می دهد، معلوم است که پسندیده او بوده و توجه به آن کرده است. اما ممکن است در مشیت روحانی خود عطا نفرماید، یا بگونه ای که خواسته شده عطا نفرماید. در نتیجه، جواب دعائی که در شکل ”نه“ بوده، مساعد درخواست کننده نبوده است (دوم قرننیا ۱۲: ۸ و ۹).
- (۲۱) متقاضی باید دائماً موضوع را مورد توجه شخص دیگر قرار دهد تا روحیه ایجاد شده و صلح و آشتی در میان آید.
- (۲۲) مرقوس ۱۲: ۳۰؛ یوحنا ۱۳: ۳۵؛ یوحنا ۱۵: ۱۳؛ اول قرننیا ۱۳: ۳ تا ۷؛ غلاطیان ۵: ۱۴؛ اول پطرس ۴: ۸؛ اول یوحنا ۲: ۱۵؛ اول یوحنا ۴: ۷ و ۸ و ۲۰.
- (۲۳) همچنین اول پطرس ۵: ۱۰.
- (۲۴) هر چه افکار و رفتار مطابق با کلام گردد، اوقات بیشتری را همدل با خدا خواهد گذراند.
- (۲۵) در حقیقت کلام عکس آن را می گوید (امثال ۲۸: ۹).
- (۲۶) همچنین یوحنا ۱۴: ۱۳ و ۱۴؛ ۱۶: ۲۴ و ۲۶.
- (۲۷) در خصوص مثال ها و تشابحی که در کلام وجود دارد به فصل سوم این کتاب مراجعه کنید.

فصل هفتم

اصول خدا (ادامه)

مشاوره مسیحی و اصل تثلیث

در شماری از کتاب هایم به موضوع مهم شاگردسازی اشاره کرده ام^(۱). اعتقاد من بر این بوده و هست، که روش شاگردسازی (آموزشی) که برای مشاوران مسیحی فراهم کرده ایم، شایسته و مناسب مسیحیان است، چون برابر با کلام خدا است. آن را مقابل و مخالف طریق علمی (که از یونانیان به ارث برده ایم) قرار داده ام، و آن را کاملتر و مؤثرتر نشان داده ام^(۲).

من شیوه آموزش مسیحی را از کودکان تا مدرسه مکتب خدا در نظر داشته ام، و دیدم که نتوانسته اند، استدلال روش شاگردسازی کلام خدا را دریابند، و در تمامی مراحل آموزش مسیحیان بکار برند. راجع به آن با آموزگاران صحبت کرده ام و اکثراً موافق بوده اند. با این وجود، تا بحال قدمی که شیوه سنتی و رسمی شاگردسازی را پشت سر بگذارد و راهی که کلام خدا نشان داده را اختیار کند را ندیده ام. اگر قرار است صورت بگیرد، حال موقع آن است. شاید از طریق مشاوران و آموزگاران مشاوره مسیحی (خصوصاً، چون مشاوران خود با این شیوه آموزش یافته اند)، پیشرفت بزرگتری ایجاد گردد و فواید آن به دیگر قسمت های آموزش مسیحی برسد.

این روش شاگردسازی چیست؟ اساساً می توان گفت، این روش آموزش یعنی ”همراه بودن“. وقتی عیسی مسیح شاگردانش را انتخاب کرد^(۳)، کلام نمی گوید آنها را خواند تا به موعظه هایش گوش کنند (با وجود آنکه بعضی مواقع تنها همین کار را کردند)، بلکه از آنها خواست ”همراه وی باشند“:

مرقس ۳

۱۴: او دوازده تن را تعیین کرد

و آنان را رسول خواند، تا همراه وی باشند
و آنها را برای موعظه بفرستد،

منظور چیست؟ چرا لازم بود شاگردانش با او باشند؟ در لوقا جواب را می خوانیم به صورتی که فلسفه آموزش عیسی را نیز تعریف می کند:

لوقا ۶

۴۰: شاگرد، برتر از استاد خود نیست،

اما هر که تعلیم و تربیتش به کمال رسد،
همچون استاد خود خواهد شد.

می گوید دانشجو، در صورتی که به درستی تعلیم یافته باشد، ”همچون استاد خود خواهد شد“. این حرف عجیبی است برای استادان امروزه که هیچ وقت چنین فکری را بخود راه نخواهند داد. می گویند هر کس باید خودش باشد نه ”همچون استاد خود“.

ممکن است بپرسید چرا لازم است استادی پیش از آنکه اطلاعات لازم را بدهد، خود نیز باید وارد عمل به آن گردد؟ اما توجه کنید، عیسی نمی گوید هر که تعلیم و تربیتش به کمال رسد، همچون استاد خود فکر می کند. البته این قسمتی از آنچه خواهان آن است می باشد، اما فراتر از آن، ”همچون استاد خود خواهد شد“ (البته منظور از ”همچون استاد“، شباهت عیسی مسیح است). برتری عمده

ای که برای مسیحیان هست را در اینجا می بینیم. کسی که ”همچون“ استادش می شود البته مثل او فکر خواهد کرد، اما به صورت های دیگری نیز مثل او می گردد، مانند روحیه، فنون زندگی، و غیره. به این شکل تمام شخص تاثیر بر شخص دیگر می گذارد، و این حذف مسیح بود و حذف روش شاگردسازی است. آیا کار می کند؟ در اعمال ۴: ۱۳ می خوانیم:

اعمال ۴

۱۳: چون شهادت پطرس و یوحنا را دیدند
و دانستند که افرادی آموزش ندیده و عامی هستند،
در شگفت شدند و دریافتند که از یاران عیسی بوده اند.

کلمه ”یاران“، در زبان اصلی یونانی معنی ”همراه“ و ”با“ را نیز می دهد. به عبارت دیگر می توان گفت، ”با“ یا ”همراه“ عیسی مسیح، بوده اند. این شیوه تعلیم مشاوره مسیحی را نیز ما در مؤسسه نوتتیک (۴) بکار برده ایم. صحبت زیادی می توان راجع به آموزش و شاگردسازی مسیحیان کرد که در این کتاب جایز نیست (در اینجا است که مطالعات و نوشته های پر ثمری لازم است) ، اما لازم می دانم نکات اصلی آن را دوباره بازگو کنم:

۱. شاگرد، همچون فرزندی است که از پدرش آموزش می گیرد، و عیسی این گونه راجع به شاگردسازی صحبت کرد که در محور پدر- پسر جای دارد، و آن را در انجیل یوحنا مشاهده می کنیم. فرق بزرگی میان آن، و روش های یخ و بی جان ”علمی“ این دنیا وجود دارد. در روش شاگردسازی عیسی مسیح، تمرکز نه تنها بر محتوی است (شناختی که در لحظات زندگی از او بدست می آید)، بلکه بیشتر بر شخص آموزگار می باشد و جلالی است که از طریق او به خدا می رساند.

۲. شاگرد، تعلیمات آموزگار را می شنود، مانند روش های علمی، اما علاوه بر این در آنچه مربوط به اجرای آن می شود نیز تعلیم می گیرد.

۳. شاگرد همچنین، می بیند آموزگارش چگونه آنچه به زبان آورده را ”انجام“ می رساند (در صورت نیاز به آن). آموزگار خود نمونه برای شاگردش می گردد، نه تنها بعنوان کسی که راجع به موضوع صحبت می کند، بلکه در حال انجام آن نیز او را می بیند. تعلیم به سبک خیالی و فکری، جایش را به برداشت عملی از آنچه به طریق علمی دریافت شده، می دهد.

۴. شاگرد می تواند علاوه بر آنچه شنیده، راجع به آنچه دیده نیز سؤال کند. نه تنها سؤالات بیشتری بخاطر آنچه دیده ایجاد خواهند شد، بلکه طبیعت سؤالات فرق خواهد کرد و جوانب عملی (حقیقی) خود را در محدوده زندگی شاگرد پیدا خواهد کرد.

۵. شاگرد آموزش عملی خود را زیر نظر و سرپرستی آموزگارش بدست خواهد آورد. هیچ آموزش دیگری این کار را انجام نمی دهد. سال های بسیاری بخاطر آزمون و خطای شاگردان علم مسیحی تلف شده، در صورتی که ظرف چند روز می توانستند آموزش عملی بدست آورند.

البته این پنج مورد ترکیب کاملی از شاگردسازی را نشان نمی دهند؛ اما هر یک اهمیت خود را دارند. اگر توجه جدی به دلالتی که در امر شاگردسازی دارند داده شود، فرق عمده را نشان خواهد داد.

حال ممکن است بپرسید چرا در فصلی بنام تثلیث این مبحث را پیش کشیده ام. سؤالی است بجا. اما بگذارید نکته دیگری را به شما عنوان کنم و بتوانم جواب سؤال شما را بدهم. موضوع «تعلیم متقاضیان» برای مشاوران مسیحی اهمیت زیادی دارد، چون کارشان جزء خدمات کلام خدا است. این خدمت نیز طبیعتاً تعلیم را شامل می گردد (هم برای متقاضی و هم برای مشاور). به عبارت دیگر، هر دو باید طالب علم و فن آن باشند(۵). مشاوران مسیحی خدمتشان به کلام خدا، در هر دو زمینه علمی و تجربی است. از کلیسایشان شروع می شود و شامل کشیش، مشایخ و شماسان نیز می گردد. تعلیم، کار اصلی مشاوره مسیحی است، و این تعلیم شامل اطلاعات بسیاری است که نه تنها علم روحانی را به زبان می آورد، بلکه جوانب عملی آن را نیز در مسیحیان به مرحله اجرا می گذارد. خدمتی است که مکمل پاکسازی متقاضی و رشد او (و مشاور) در ملکوت خدا می گردد. به این دلیل است که باید به آن اهمیت زیادی داده شود.

بحث راجع به این موضوع را من به میان کشیدم چون شیوه راه آموزش خداوند برای مسیحیان انتخابی یا اختیاری نیست. اگر بخواهیم مطابق با کلام خدا زندگی کنیم و خدمت کنیم، راه تعلیم دیگری جز شیوه علمی/تجربی کلام وجود ندارد. اساساً آموزشی که هر دو مراحل را نداشته باشد از خدا نیست.

حال ممکن است دلیل صحبت از شاگردسازی را در فصلی به نام تثلیث شناخته باشید. دلالتی که شیوه علمی/تجربی کلام دارد، بخاطر طبیعت خدا است که در تثلیث افشا شده. مکتب خدا جنبه تجربی دارد. انجیل یوحنا بطور واضح، رابطه ای که عیسی با پدر داشت را افشا نموده و برای ما نمونه ای نیز بجای گذاشته. عیسی در حالی که میان مردم بود، با پدر نیز بود. عیسی در تمام لحظات زندگیش با پدر بود. پدر را در کار و زندگی مردم شریک می کرد. در شادی و گرفتاری هایشان با آنها سهیم می شد. در تمام لحظات، هم با پدر بود و هم با مردم. افکار و رفتارشان در تمام روز از پدر بود و او را شریک زندگی مردم می نمود. تنها در کلیسا نبود. در کار و زندگی مردم بود، و پدر را جلال می رساند. کار مشاوره نیز قسمتی از آن بود. کل زندگی عیسی مسیح شامل پدر بود. هر چه به آن دست میزد، بکار می برد، زبان می زد و با چشم می دید، به پدر ربط می داد،

متی ۲۱

۱۹: در کنار راه، درخت انجیری دید و بسوی آن رفت،

اما جز برگ چیزی بر آن نیافت.

پس خطاب به درخت گفت:

«مباد که دیگر هرگز می وه ای از تو به بار آید!»

در همان دم درخت خشک شد.

در جای دیگر عیسی مسیح می گوید،

یوحنا ۵

۱۹: پاسخ عیسی چنین بود:

«آمین، آمین، به شما می گویم که

پسر از خود کاری نمی تواند کرد

مگر کارهائی که می بیند پدرش انجام می دهد؛

زیرا هر چه پدر می کند، پسر نیز می کند.

فرزند خدا "هیچ" کاری را بدون دخالت و ارتباط با پدر نمی کند. و در میان صحبت هایش راجع به ارتباطی که در لحظات زندگیش با پدر داشت، می گوید:

یوحنا ۱۴

۹: عیسی به او گفت:

«فیلیپس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا نشناخته ای؟

کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛

پس چگونه است که می گویی "پدر را به ما بنما"؟

۱۰: آیا باور نداری که من در پدرم و پدر در من است؟

سخنانی که من به شما می گویم از خودم نیست،

بلکه پدری که در من ساکن است،

اوست که کارهای خود را به انجام می رساند.

نتیجتاً، می بینیم که پدر از طریق فرزندش، در تمام لحظات زندگی او دخالت می کند و او را رهبری می کند. این قدرتی است که عیسی مسیح از جانب روح القدس به ما نیز بخشید. روحی که از پدر در او بود، وارد ما گشته و ساکن گردیده. این روح القدس است که می خواهد پدر را در ما جلوه داده و جلال پدر را نمایان سازد. عیسی مسیح می گوید، "کسی که مرا دیده، پدر را دیده است". عیسی مسیح همت کرد و پدر را در تمام لحظات زندگیش (خانه، کار، راه و رفتار گوناگون روزانه) جلوه داد و بسیاری ایمان آوردند. عیسی مسیح شاگردسازی می کرد تا محیط را عرصه وجود پدر سازد. پدر حتی در عهد قدیم نیز در زندگی مردم دخالت داشت و در تثنیه ۶: ۴ - ۹ و ۱۱: ۱۸ - ۲۱، آموزش فرزندان را در پدر، امر نمود.

پولس نیز خادمی بود که مشاوره و تعلیم را، جزء ناگسستنی از خدمت خود شمرد:

کولسیان ۱

۲۸: ما او را و عظ می کنیم،

و هر کس را با کمال حکمت پند می دهیم و می آموزیم،

تا همه را کامل در مسیح حاضر سازیم.

کولسیان ۳

۱۶: کلام مسیح به دولتمندی در شما ساکن شود؛

و با مزامیر، سرودها و نغمه هایی که از روح است،

با کمال حکمت یکدیگر را پند و تعلیم دهید؛

و با شکرگزاری و از صمیم دل برای خدا بسرایید.

دخالت پدر در لحظات زندگی، جلال زیادی را ایجاد می کند. برکات پدر جزء میوه روح القدس می باشند. میوه روح القدس نیز صلح و صفا و نشاط بی اندازه را شامل می گردد. به این دلیل نیز، فرزندان خدا که چشیده اند که او نیکوست، شکر گذارند و از صمیم دل می سرایند، خدا نیکوست. امروزه چگونه خدا را در زندگی خود می سرائیم؟ آیا با کمال حکمت یکدیگر را پند و تعلیم می دهیم تا در همه چیز شکر گذار شویم؟ شاید مهم ترین کاری که ما به عنوان مشاوران مسیحی می توانیم بکنیم، این است که گروهی را دعوت به همکاری کنیم (کشیشان، شماسان، و متقاضیان قبلی خود) تا متقاضیانی که نیاز به دیدن کسانی که مسئله خود را از طریق کلام خدا حل کرده اند، ”با“ و ”همراه“ ایشان مدتی را بگذرانند و تعلیم خود را دریافت کنند. مثال های بسیاری از شاگردسازی در کلام خدا دیده می شود:

تیتوس ۲

۳: به همین سان، زنان سالخورده باید شیوه زندگی محترمانه ای داشته باشند.

نباید غیبت گو یا بنده شراب باشند،

بلکه باید آنچه را که نیکوست تعلیم دهند،

۴: تا بتوانند زنان جوانتر را خرد بیاموزند

که شوهر دوست و فرزند دوست باشند

۵: و خوشتن دار و عفیف و کدبانو و مهربان و تسلیم شوهر،

تا کلام خدا بد گفته نشود

همچنین در خصوص جوانانی که تجربه بدی در خانواده خود داشته اند، می توان اطاقی در منزل خانواده باتجربه ای (در صورتی که مایل باشند) به ایشان داد، تا مدتی را در خانه مسیحی زندگی کنند و به این شکل، تجربیات لازم خود را بدست آورند. امکانات شاگردسازی بی حد است. همه از همت خادمین آغاز می شود و در محیط زیست مسیحیان به جریان می افتد. همه مسیحیان به گونه خود، مشاور مسیحی هستند. حال زمان آن رسیده که مشاوران ”آموزش دیده“ (شاگردسازی شده) مسیحیان جوان را نیز شاگردسازی کنند تا کلیسای عیسی مسیح حیات تازه خود را بدست آورد. به این شکل نیز بجای عقیم ماندن و شکایت کردن اعضای کلیسا، به کار خدا مشغول شده و از برکات آن بهر مند خواهند شد.

فهرست زیر نویس های فصل هفتم

(۱) آخرین فصل کتاب ”شایستگی مشاور مسیحی“ Competent to Counsel.

(۲) ولی نه بخاطر دلیل ”عمل گرایی“.

(۳) انتخابی که شده اهمیت دارد، و نشان می دهد استاد مسئول کسی است که آموزش می دهد.

(۴) [www. nouthetic.org](http://www.nouthetic.org)

(۵) Matters of Concern for Christian Counselors صفحه ۵۰.

(۶) همچنین این آیات را در نظر بگیرید: یوحنا ۳: ۳۲ و ۳۴؛ ۵: ۱۹ و ۲۰ و ۳۰.

فصل هشتم

اصول انسانی

مشاوره مسیحی و زندگی انسان (بخش اول)

آنچه در این فصل صحبت از آن می‌کنم شاید برای مشاوران از مهمترین موضوع‌ها باشد. این را می‌گویم، نه بخاطر آنکه فکر می‌کنم مطالعات انسانی مهمتر از مطالعه خدا است. خیر، دلیل آن است که زمانی که در آن زندگی می‌کنیم بقدری انسانگرا است که اهمیت آن آشکار می‌باشد. توجهی که در قرن گذشته به طبیعت انسان و حل مسائل او شده (نه تنها در میان نویسندگان بی‌ایمان، بلکه همچنین میان نویسندگان مسیحی)، بیش از هر موضوع دیگری بوده. و متأسفانه بخاطر این تمرکز، اشتباهات زیادی شده و اصطلاحات گمراه‌کننده نیز ساخته شده^(۱).

مسائلی که اشاره به آنها می‌کنم بقدری حائز اهمیت می‌باشند، و وسعت سوالات بقدری زیاد است که تنها می‌توانم به حد اقل این سوالات (آن هم بگونه سطحی) رسیدگی کنم و به جوانب پهنایی که این اشکالات در خصوص مشاوره دارند اشاره نمایم. کتاب هائی تنها راجع به هر یک از مسائلی که نام می‌برم (بعضی را تنها می‌توانم اشاره به آن‌ها بکنم) لازم است نوشته شود. علاوه بر این، کتاب‌های بی‌شمار دیگری راجع به مسائلی که جرات نمی‌توانم بکنم در این کتاب نام ببرم لازم است نوشته شود. نتیجتاً امیدوارم مشاوران نوتتیک Nouthetic آینده، این رویا را بدست آورند و پس از انجام مطالعات لازم در کلام، آنچه لازمه کمک مؤثرتر می‌باشد را ارائه دهند. کمبودی که من بگونه نحیف در اینجا آشکار می‌کنم، امیدوارم چنین کاری را برانگیزد و شاید راهنمای خوبی برای آنچه نیاز به آن است را فراهم سازد.

دو دلیل عمده برای آنکه مشاوران تکیه بر انسان‌شناسی کرده‌اند وجود دارد:

۱. گرایش‌های انسان‌صفتی، که راجع به آن صحبت می‌کنم (و همه مشاوران مسیحی نیز از آن مصون نبوده‌اند)، نظر را تنها بر انسان گذارده‌اند. انسانگرایی مسئله خطرناکی است (سدوم و گمراه را به خاطر می‌آورد)، چون انسان را برتر از خدا می‌شمارد. انسان معیار همه چیز می‌گردد.

۲. جانبی که مشاوره دارد در جهت انسان است. موضوع مشاوره کمکی است که به متقاضی می‌شود تا تغییری در او ایجاد نماید. اما کسانی که از بند گناه آزاد نشده‌اند، نمی‌توانند مسائل انسانی را در محور آفرینش، سقوط، و رستگاری ببینند. گناه کاران همیشه محورشان خودشان است. میزان را بر قضاوت خود بنا می‌سازند، و این کار را باید روزانه در محیطی که هر روز در حال تغییر است، بگونه صحیح انجام رسانند! اما دلیل بر آن نیست که موجه نیز می‌باشد. و گرایشی که مسیحیان نیز به انسانگرایی و علوم انسانی داشته‌اند را نیز نمی‌توان انکار کرد^(۲). این وضع رقت‌بار تازگی است که مواجه با مخالفت اساتید و نویسندگان مسیحی شده و قدم در راه صحیح برداشته شده، اما تطهیر عقاید التقاطی بکلی صورت نگرفته و کلام خدا هنوز در برابر حملات فرایض انسانی قرار دارد.

حال چه کار می‌توان کرد تا این مسئله کاملاً آشکار شده و ریشه آن بکلی از میان برداشته شود (حد اقل در میان فرزندان خدا).

با وجود گرایش وخیمی که انسان به دنیا دارد و کاری که خدا برای رفع مسئله کرده، تعجب است که مسیحیان نیز جلب چنین گرایی شده اند. و نه تنها در خدمت مشاوره، بلکه در علوم انسانی که شامل مدرک و جواز کاری است که «دولت» در اختیارشان می گذارد. درآمد زندگیشان از این راه تامین می شود. کتاب ها و رساله هائی می نویسند و در اختیار مردم می گذارند تا خود را تبلیغ کرده درآمدشان را رونق دهند. البته در نظر دنیا اشکالی در این کار نیست، چون می گویند به مردم کمک می کنند و درآمد خود را نیز در می آورند. اما از نظر ما مسیحیان اشکال هست. ممکن است اصول و فرضیاتشان قوی و علمی بوده باشد، اما عملی نیست، چون عمل نمی کند، اگر می کرد، وضع بهتر می شد، نه بدتر.

مشاوران انسان گرا و انسان پرست بودند که تحقیق و مطالعه را آغاز کردند. ولی کسی نبود صحبت از خدا کند، چه آنکه مطالعه و کتابی راجع به آن منتشر کرده باشد. البته اختلاف برداشت میان مسیحیان کم نیست و خود موضوع خوبی برای حمله مخالفین مسیح نیز شده است. حال اگر بخواهیم در میان این منبع عظیم انتشار یافته، مسیری را برای خود انتخاب کنیم، از کجا شروع کنیم؟ من معتقدم از ابتدای انسان (آدم) قبل از سقوطش آغاز کنیم. آنچه مربوط به سقوطش می باشد را پس از آن مطالعه می کنیم و نجات را نیز پس از آن.

اما ابتدا لازم می دانم اعلام کنم که پس از مطالعات تفسیری و مکتبی خدا، اعتقاد من بر این است که انسان موجودی تکامل یافته (از موجود دیگر) نیست، بلکه خود خلقتی نو است. همچنین معتقدم که «آدم» انسانی واقعی بود، و حوا را خدا در خواب از آدم بیرون آورد. حوا نیز خلقتی نو بود. جوانب تفسیری و اخلاقی مربوط به این وقایع را در این جا مورد بحث قرار نخواهم داد، چون نیازی به آن نیست و نویسندگانی چون E. J. Young و John Murray راجع به آن کتاب های خوبی نوشته اند). ترجیح می دهم توجهم را متمرکز بر طبیعت «آدم» کنم، که به صورت موجودی بی عیب و کامل خلق شده بود.

طبیعت آدم

وقتی به طبیعت بی گناه آدم فکر می کنیم، و شباهتی که با آدم دوم یعنی عیسی مسیح داشت اما کماکان بی گناه ماند، می بینیم که می توانیم مقدار زیادی از آن بی آموزیم. شباهات، و اختلافاتی که میان این دو بود اطلاعات با ارزشی را در زمینه انسان شناسی می رسانند، و قواعدی برای زیست انسان بگونه ای که در فرمان های خدا صادر شده، در دست می گذارند. قواعد زیست انسان را همه سنجی های جامعه شناسان ایجاد نمی کنند، عیسی مسیح ایجاد می کند.

حال لازم است عباراتی که استفاده کرده ام را تعریف کنم، تا مشکلی از نظر برداشت نادرست ایجاد نگردد. باید مشخص کرد طبیعت یعنی چه، و گناه یعنی چه؟ راجع به طبیعت در این قسمت صحبت خواهم کرد و راجع به گناه در فصل های آینده.

منظور من از طبیعت؛ عیسی مسیح، آدم، و انسان های دیگر می باشند. منظور من از طبیعت آفریده شده، این است. و سپس سؤالاتی نظیر «انسان چگونه است؟»، «فرق میان انسان و خدا چیست؟»، «فرق میان انسان و دنیا چیست؟»، «فرق او با سایر موجودات چیست؟» و اصولاً «انسان از چه ترکیب یافته؟» پیش می آیند. جواب این سؤالات نیز می توانند نشان دهند انسان چیست. در رومیان ۱: ۲۶ و ۲۷ و افسسیان ۲: ۳، کلمه «طبیعت» استفاده شده از کلمه یونانی phusis گرفته شده، و نشانه آنچه انسان از آن ساخته شده را بیان می کند؛ منظور آنچه به ارث برده شده و جوانب ژنتیک اوست. نتیجتاً «طبیعت»، آنچه انسان از آن ترکیب یافته می باشد (سواى آنکه با آن چه می کند).

منظور آن نیست که به عبارتی می گوید، “آن شخص طبیعتاً خوش است”. این استفاده از کلمه طبیعت، مطابق با کلام نمی باشد و مربوط به مزاج یا حالتی است که زمانی (یا زمان هائی) از آن شخص مشاهده می گردد. جنبه خاصی در کلام ندارد(۴). حال لازم است بپردازیم به آنکه آدم چگونه بود و از چه ساخته شده بود.

در مورد گناه، منظورم نابرابری یا خلاف کلام خدا است. به عبارت دیگر، گناه انجام کاری است که خدا در کلامش منع کرده، و یا انجام ندادن کاری است که کلامش خواسته. حال با شناخت این دو واژه می توانیم به مطالعه عمیق تر ادامه دهیم.

آدم قبل از سقوطش

آدم (و حوا) قبل از سقوطش چگونه بود؟ در اوایل کتاب پیدایش اطلاعات زیادی وجود دارد. من سریع به کلام خدا روی می آورم چون مجرای دیگری برای کشف حقیقت آن وجود ندارد. عجیب است که هیچ راه دیگری اهمیت به وضع پیشین انسان (قبل از سقوط) نداده است؛ تنها مسیحیان هستند که به آن فکر می کنند (و متقاسفانه، اکثراً آموزش نادرستی را که مطابق با کلام نیست بدست آورده اند)(۵).

فکرش را بکنید، راهی برای زندگی انسان که توجه به زندگیش در آغاز خلقت ندارد، به کجا سر خواهد آورد. در حقیقت اکثر راه های انتشار یافته اهمیتی به وضع پیشین انسان (قبل از سقوط) نمی دهند. یا راه “تکامل” را پیش می گیرند و می گویند انسان قبلاً مانند میمون، طبیعتی غیر انسانی داشت (بجای طبیعت خدائی که کلام افشا کرده)، یا آنکه انسان کم و بیش همین گونه بوده و خواهد بود. هر دو این فرضیات نیز تبدیل به اشتباهات دیگری در مسیر مسائل امروزه انسان، راه حل آنها، و اهدافی که مشاوره دارند می شوند.

نتیجاً لازم است ابتدا توجه به حقایقی که کلام خدا راجع به طبیعت انسان، در زمان خلقتش گفته، بنمائیم. اما قبلاً بگذارید دلیل اهمیتی که دانستن این حقایق دارند را بررسی کنیم. جواب های مختلفی برای این سؤال هست. وقتی بدانیم طبیعت انسان قبل از گناه چگونه بوده، اطلاع از حیاتی که خدا برای انسان منظور داشته (انسان طبیعی) را بدست خواهیم آورد. عقیده و مفهومی که انسان از کار های خود دارد، از طبیعت او سرچشمه می گیرد؛ خدا او را در دنیا با امکانات، ماهیت فکری، انجام امورات خاص، و حفظ روابط خود کرده است. هر کتاب روانشناسی و مشاوره ای که با موضوع وضع عادی انسان مشکل دارد، نهایتاً نتیجه می گیرد که نمی تواند بگوید عقیده و رفتاری “عادی” می باشد یا “غیر عادی”. با این وجود، نویسندگان های آن کماکان از این واژه استفاده می کنند و رفتاری را عادی یا غیر عادی می شمارند. معمولاً چنین برداشت ها بر اساس نمونه برداری و امار گیری ها بدست می آیند. نتیجتاً، اگر افراد کافی، در زمان خاص و مکان خاصی، همجنس باز باشند، همجنس گرایی باید عادی شمرده شود(۶). اگر جامعه شناسانی در شهر سدوم نیز وجود داشتند، افرادی که همجنس گرا نبودند را، یقیناً غیر عادی (غیر طبیعی) اعلام می داشتند. نظر به اینکه بسیاری استمناء (خود ارضائی، جلق) می کنند، همان وضعیت دوران سدوم بر ما امروزه واصل شده است(۷).

در یکایک کتابها (چه مسیحی و غیره) به ما گفته می شود که چنین عملی عادی است. هر که خلاف آن را بگوید نیز برابر با اشخاصی خواهد بود که فکر می کردند استمناء جنون ایجاد می کند. حتی نویسندگان مسیحی که دستخوش نظر جامعه شناسان شده اند (کینزی Kinsey را معیار قرار داده اند، نه کلام خدا) با سادگی دنبال روی “متخصصین” می گردند. اما اگر جلق عملی عادی است، پس

آدم نیز قبل از سقوطش، و عیسی مسیح، آن را انجام می دادند! اگر سر شماری معتبری بود، دروغ گفتن را نیز عادی و قابل قبول می شمرد!

مسیحیانی که ایمانشان تنها استوار بر کلام خدا است، آنچه جامعه شناسان عادی می شمارند را قبول نمی کنند. جامعه شناسی حقیقی که استوار بر پیش فرض های کلام خدا دارد، می تواند آداب و رسوم جامعه ای را در برحه زمان خاصی، تعریف نماید^(۸)، اما بیش از آن مصرفی ندارند.

چون همه گناه کارند (رومیان ۳: ۲۳)، این کیفیت، آنها را عادی نمی سازد. کیفیت عادی انسان پارسائی است، نه گناهکاری؛ مسیحیان آن کیفیتی که در زندگی عیسی مسیح بود را عادی می شمارند. درست است که می گوئیم همه در زندگی اشتباه می کنند، اما کسی که می خواهد کمک کند تا اشتباه از میان برود نمی تواند آن را ”عادی“ بشمارد (در فصل اول رومیان می خوانیم که اشتباه بخاطر گناه است)؛ اشتباه در زندگی عمومیت دارد، اما آنچه عمومیت دارد نباید لزوماً عادی نیز شناخته شود. کلام خدا می گوید، ”پارسائی و قدوسیت حقیقی“ است که زندگی انسان را عادی (طبیعی) می سازد. خدا طبیعت را از طریق کلامش ایجاد کرد، و چنین حقی را به انسان (و حتی جامعه شناسان) نداد. طریق زندگی عادی را خدا ابتدا با ده فرمان، به انسان ابلاغ کرد و سپس در شخص عیسی مسیح آن را آشکار نمود.

اگر بخواهیم بدانیم محبت عادی چیست، باید به عیسی مسیح بنگریم و به او گوش دهیم. و این شامل هر رفتار و روحیه ای است که در انسان می باشد. هر چه آدم لازم بود انجام دهد را عیسی مسیح انجام داد. جامعه شناسی، با همه پیش فرض ها، اهداف، و روش هایش، نمی تواند به حد کلام خدا انسان را بشناسد. اشکال کار با انسان گناه کار و ”غیر عادی“ است. خیر، خدا چیزی کمتر از کمال (بی نهایت) را بجای نمی گذارد.

حال سؤال این است که چرا لازم است راجع به زندگی عادی انسان اطلاع داشته باشیم؟ به این خاطر که مشاور مسیحی باید اهداف مشخص و ترکیب یافته را داشته باشد تا بتواند به جانب آنها پیش رود. این موضوع را به گونه ای در سخنرانی که به پائند روشناس در دانشگاه وین (اتریش) ارائه دادم، انجام رساندم. عنوان صحبت من ”تغییرشان بدهیم، ولی به چه؟“ بود، و قسمتی از آن را اینجا اضافه می کنم.

مشاوره مسیحی روشی کاملاً تازه است، و با آنچه تابحال در آمریکا عرضه شده فرق بزرگی دارد. چرا توافق در زمینه کار افرادی که می خواهند کمک کنند زندگی مردم عوض شود، وجود ندارد؟ بسیاری نتیجه گرفته اند که اشکال آنست که معیاری برای انجام کار (الگو) وجود نداشته است. ممکن است بگوئید جامعه معیار را بنا می سازد، یا بگوئید آنچه عملی است خود معیار است، یا خود متقاضی معیار را فراهم می سازد. اما وقتی آنچه ظاهراً استتار بوده را کنار بگذارید و نهایتاً به ریشه مطلب برسید، می بینید که روشناس است که معیار را اتخاذ می کند. مشکل درک ذهنی بیداد می کند. ضابطه ای خارج از شخص مشاور و شخص متقاضی لازم می گردد. بنیادی به مراتب محکمتر از افکار و امکانات انسان لازم می گردد....

حال ببینیم چه احتیاجی به داشتن معیار و قاعده هست. در خلاصه باید گفت، چون کار مربوط به تغییر دادن زندگی انسان است. چه شخصی حق (یا امکان) آن را دارد به فرد دیگری بگوید، ”اشکال شما این است. آنچه برای شما درست می باشد نیز آن است، و من طریقه رسیدن به آن را میدانم“؟ افرادی هستند که فکر می کنند می توانند خود را خارج از محدوده ارزش های انسانی بشمارند. فکر می کنند خود

را دور از مسائل اخلاقی نگاه داشته اند. ولی حقیقت این است که هیچ کس نمی تواند خود را دور از جوانب اخلاقی (معنوی) زندگی بشمارد. هر قدر که بخواهید، خود را مصون از نفوذ ارزش ها و اخلاق ها نخواهد کرد، چون کارش با مردم و زندگی آنها است. وقتی سعی می کنید فرقی را در کسی ایجاد کنید، به آن معنی که ارزش ها، عقاید، رفتار، روحیه، و روابط او را می خواهید عوض کنید، آیا حاضر هستید به او بگوئید، ”من فکر می کنم آنچه عقیده، رفتار، روحیه، و غیره را که باید داشته باشد را بهتر از شما می دانم“ یا به او بگوئید ”شما باید اینگونه باشید“. فکر می کنید چنین حرفی را خواهید زد؟ مگر آنکه شخصی نادان یا متکبر باشید، قبل از گفتن آن یقیناً تأمل خواهید کرد.

با این وجود، این وضع از سر آغاز مسئله بوده. اینطور نیست؟ هیچ معیار جامع و ثابتی در کار نبوده و نیست تا توافق و رضایتی را ایجاد نماید

معیار ثابتی برای انسان وجود ندارد. البته بعضی اوقات در انتشارات مشهور می خوانیم ”روانشناسان می گویند“ یا ”روانکاو گفته“. اما تمام کسانی که اطلاع از اقتشاش و پریشانی هائی که پشت پرده هست دارند، این فرضیه ها را بجای آنکه جدی بگیرند، جنبه بامزگی به آن ها می دهند. اصل موضوع این است که توافقی در زمینه ابتدائی قضیه وجود ندارد، یعنی انسان عادی چگونه می باشد؟ معیار عادی را از طریق مطالعات جامعه شناسی نیز نمی توان بدست آورد، چون تنها معادل متوسطی از روحیه و رفتار مردم، در زمان و مکان خاصی را در دست می گذارد. و فکر نمی کنم، من و شما بخواهیم مردم را در شباهت کسانی مثل من و شمائی که امروزه هستیم در آوریم. از نوعی که جنگ و جدال های بشر را ایجاد کرده، در آوریم. منظورم این است که لازم است معیار، قالب، یا نمونه ای برای ما بوده باشد که بر استناد آن هر دو بتوانیم ببینیم و بشناسیم انسان عادی چگونه باید باشد. ضوابطی باید وجود داشته باشد. لازم است اول بدانیم انسان چگونه باید باشد، تا بتوانیم او را شبیه به آن در آوریم. از کجا می توان چنین شخص یا الگویی را پیدا کنیم؟ این سؤالی است که بسیاری از کشیشان آمریکا، ظرف چهارده سال گذشته با آن سر و کار داشته اند، و گفته اند که جواب را بدست آورده اند.

می گویند مردم باید شباهت عیسی مسیح را عهده دار شوند! می گویند نه تنها کلام خدا شرح آنچه انسان باید باشد را داده، بلکه عیسی مسیح نیز الگوی (مدل، نمونه) اشخاص است. در حقیقت، بر خلاف اختلافی که میان روانشناسان هست، در آمریکا بطور قطعی ثابت شده که توافق و رضایت، زمانی ایجاد می شود که معیار جامعی در دست باشد.

لازم است قدری با کلیسا های آمریکا آشنا شوید. ما در آمریکا کلیسای مرکزی نداریم. کلیسا های ما آزادند، و نوع های مختلفی را داریم. در خصوص اصول اصلی اکثراً توافق داریم، ولی در مورد جوانب جزئی اختلاف هست. ولی حال جالب آن است که میان اکثر فرقه و منسب های مختلفی که وجود دارند، یک نوع رویه جدیدی رواج یافته که از طریق آن مشاوره کاملاً بر اساس و پایه کلام خدا

صورت می گیرد. نه تنها کشیشان کلیسا های مختلف به این کار مشغول شده اند، بلکه هزاران تعداد از اعضای کلیسا ها نیز وارد چنین خدمتی شده اند. این افراد بر اساس توافقی که نسبت به کلام خدا دارند، به طریق مشاوره ای که بر اساس کلام خدا بنا شده، توافق نیز یافته اند.

حال این حرکت جدیدی که بتازگی در کلیسا های آمریکا مؤثر بوده، تاثیر بر جامعه آمریکا نیز گذاشته است. و محدود به آمریکا نیز نشده، بلکه کلیسا های بسیاری از کشور های دنیا این رویه را اتخاذ کرده اند، که بعنوان مثال، من (به نمایندگی از این نظریه) در کشور های ایرلند، برزیل، زلاند نو، استرالیا، مکزیک، آلمان و سوئیس، صحبت کرده ام.

این نظریه جوانب عمیقی را نیز در متقاضیان دارد. تنها تمرکز بر جوانب ظاهری ندارد، بلکه اعتقاد دارد روحیه و رفتار انسان لازم است بنیاد جدیدی را بدست آورد، تا آن ارزش های مورد نظر بخاطر جهشی که از انگیزه او سرچشمه می گیرد، بوجود آیند. کلام خدا این قدرت را در دل انسان نام می برد. بخاطر دلش می باشد که انسان مسئله پیدا می کند. نتیجتاً، قدرتی خارج از او برایش لازم می گردد تا به اهداف مشاوره مسیحی پی ببرد. نمونه و الگویی که نیز برایش آشکار می گردد، عیسی مسیح است. به عبارت دیگر، اساس کار، تغییر و تبدیلی است که از پذیرش کلام خدا آغاز می گردد. اگر متقاضی مسیحی نیست، لازم است ابتدا رابطه اش با خدا تغییر کند. به جایی باید برسد تا بتواند بر حقیقتی که در کلام خدا هست پی برده، و اهمیتی که برایش دارد را بشناسد. این پیامی قدیمی است در کلام خدا که می گوید، عیسی مسیح بجای انسان گناه کار مرد تا آزاد گردد، و این آزادی در اعماق دل او ایجاد گردد تا نهایتاً تبدیل به تغییر ظاهری او نیز بی انجامد. مشاوره مسیحی عمق دارد، چون وارد بنیاد مسئله انسان می شود.

این پیام دیرینه، به تازگی نشان داده که می تواند قدرت حیاتی را برای زندگی انسان فراهم سازد. شاید شما مانند بسیاری از مردم دنیا با لقب "حیات نو" آشنا بوده باشید. این دقیقاً آنچه صحبت از آن می کنیم می باشد. در این رویه مشاوره، از خدا است که می خواهیم به متقاضی حیاتی تازه بدهد، همراه با زندگی که متکی بر قدرت و کلام او دارد. این نوع مشاوره از حکمت خدا که در کتاب مقدس برای انسان آشکار گردیده برداشت می کند، تا با قدرتی که از روح خدا سرچشمه می گیرد، خواست خدا را بجای آورد. حال اگر متوجه شده باشید، دو کار است که صورت می گیرد؛ ابتدا چشمان متقاضی به معیار زندگی که خدا نشان داده، باز می شود، و خدا نیز خود توانائی لازم را به او می دهد تا برای بار اول به آن معیار دست رسی پیدا کند. و این در خلاصه، کل مسیحیت را ابراز می نماید

وقتی به موضوع معیار و الگو می رسیم، به اساس آنچه مربوط به مشاوره مسیحی است، می رسیم. مسائلی که نهایتاً به انسان مربوط می شود را تنها خالق و نجات دهنده او می تواند حل نمایند.

اگر در افکار خود جدی باشید، پس از آنکه راجع به همه چیز دیگر صحبت کرده اید، با موضوع معیار نیز مواجه خواهید شد. از شما خواهش می‌کنم به سادگی از این موضوع نگذرید. تا زمانی که این موضوع کاملاً برای شما باز نشده، نخواهید توانست کار درستی انجام دهید. شما در نظر دارید به مردم کمک کنید؛ بسیار خوب. ولی آن نیاز به تغییر آنها دارد. سؤال تنها در چگونگی کار نیست، بلکه به چه تغییر خواهند یافت؟ مسیحیان می‌گویند، ”به شباهت عیسی مسیح“. آیا جواب دیگری هست؟^(۹)

به این دلیل است که صحبت از ”عادی بودن“ و ”معیار کار“ در مشاوره می‌کنم. همه مشاوران دنیا اعتقاد به تغییر دارند، اما آیا می‌توانند (یا جرات آن را دارند) مشاوره را بدون حل مسئله آنکه انسان ”عادی“ چگونه است، انجام رسانند؟ موضوع، رابطه انسان با خدا است که این مسئله را حل می‌کند. و با تفسیر بسیار نیز حل می‌نماید.

حال دوباره به سؤالی که مطرح شد بر گردیم، ”آدم قبل از سقوطش چگونه بود؟“ مشاوران مسیحی لازم است با آن آشنا باشند، چون متقاضیان گناه کار با وجود آنکه نجات یافته اند، به تمام امکانات خود در مسیح دست رسی نخواهند داشت، و معمولاً از اهداف و معیاری که وجود دارد بی‌خبرند و نهایتاً با معیاری پست‌تر از معیار خالقشان سازش می‌نمایند. کار مشاور مسیحی آن است که متقاضی را آشنا و سرسپرده معیاری که در کلام خدا است بنماید، و به آنها کمک کند تا به اهداف کلام خدا در زندگیشان برسند. به عبارتی می‌توان گفت که مشاوره مسیحی به مسیحیان کمک می‌کند تبدیل به انسانی عادی، بگردند^(۱۰).

آدم در آفرینش

۱. آدم آفرینشی جسمانی داشت.

در جایی که کلام خدا می‌گوید، ”آدم را از خاک زمین بسرشت“ (آفرینش ۲: ۷)، شکی در طبیعت جسمانی آدم نمی‌توان داشت. آدم از خاک زمین ساخته شد، و همسازی، همزیستی، و هویتش در دنیا بود. انسان خاکی است، و نام ”آدم“ که بر او است، معنی ”گل سرخ“ دارد که نشانه دیگری از این حقیقت می‌باشد^(۱۱). فرضیه ای که جسم انسان را از خدا نمی‌شمارد (Gnostic) را باید رد کرد. خدا نه تنها آفرینش جسمانی خود را ”نیکو“ نامید، بلکه انسان را نیز از آن ساخت. کلام خدا نیز فرضیه ای که آفرینش جسمانی را گناه می‌شمارد را رد کرده است. در کولسیان ۱: ۱۹؛ ۲: ۹؛ اول یوحنا ۱: ۴؛ ۲: ۵؛ ۶-۸). به این دلیل است که پولس در بحث خود راجع به مرگ، خواهان بدن تازه ای برای خود بود (او می‌خواست پس از مرگ صاحب بدن جسمانی باشد؛ دوم قرنتیان ۵). مرگ، کیفیتی غیر طبیعی است برای انسان. بدن او (شامل روح)، به قدری جزء وجود اوست که بدون آن (حتی به مدت کوتاه)، او را به این حد ناراحت کرده بود. برای ما مسیحیان، قیام عیسی مسیح در بدن جلال یافته، اهمیت زیادی دارد. ما برادران و خواهران او نیز (ایمانداران)، در بدنی جلال یافته رستائیز خواهیم کرد.

دوم پطرس ۳

۱۳: اما ما بنا بر وعده او

مشتاقانه در انتظار آسمان و زمینی جدید هستیم
که منزلگه پارسایی است.

این آیه علاوه بر "آسمانی جدید"، صحبت از "زمینی" جدید نیز می کند. و ما را در بدنی جلال یافته در این زمین جدید، منزلگاه می سازد (زمین جدید، "منزلگه پارسایی" رستخیز کنندگان خواهد بود).

حال ببینیم این مطالب چه ربطی به خدمت مشاوره مسیحی دارد. هر گرایشی که انسان را نیازمند بدن جسمانی نمی کند را باید رد کرد. بسیاری فکر می کنند که پس از مرگ، روحشان به آسمان نزد خدا می رود و برای عبد در روح بسر خواهند برد. به این شکل نیز، بدن را منشع مسائل و مشکلات خود می شمارند و اهمیت لازم را به بدن نمی دهند. در صورتی که خدا انسان را با بدن آفرید و خواست های خود را از طریق بدن او به اجرا می رساند. کسانی که نسبت به امکانات بدنی خود مایوس شده اند، دچار وسوسه بهانه گیری و نامستول گرائی می شوند. خدا هیچ گاه کاری را از فرزند خود نمی خواهد که قبلاً امکانات لازم را فراهم نکرده باشد. البته منظور نادیده گرفتن ضعف های جسمانی نیست، چون تاثیر مستقیمی بر روحیه انسان دارد. اما، برای ما مسیحیان، روح القدس است که قدرت انجام کار خدا را می رساند. اگر شناخت صحیحی از وجود خدا داشته باشیم، و عشق خدا وجود ما را فرا گرفته باشد، خواهیم دید که خدا قوت انجام همه کار که از ما خواسته را تا بحال او به ما داده، و در آینده نیز خواهد داد. اما تنبلی و بهانه جوئی، روحیه ای است که مخالف آن است، و نهایتاً بدبختی انسان (چه مسیحی یا غیر مسیحی) را در نظر دارد (اول قرنیتان ۹: ۲۶ - ۲۷). مسیحیان با امکانات بهتری زندگی می کنند (۱۲).

درست است که آفرینش مادی (پس از گناه آدم) دچار لعنت گردید، و طبیعتی که در آن زندگی می کنیم همراه با جسم عادت کرده به گناه، ما را تحت فشار و زحمت بسیار قرار می دهد. اما، این به دلیل جسمانی بودن دنیا و بدن ما نمی باشد. بیاد داشته باشید که جنبه روحانی (غیر جسمانی) طبیعت انسان نیز (بعداً راجع به آن صحبت خواهد شد) تحت نفوذ گناه قرار گرفته، و نباید چون جسمانی نیست، آن را نیکتر (یا بی گناhter) شمرد. قسمت جسمانی بشر را نباید جانب پستتر طبیعت انسان شمرد (بطوری که بعضی چنین برداشتی را داشته اند). جانب جسمانی و روحانی آفرینش، هر دو خوب و حائز اهمیت محسوب شدند، چون از خدا و برای او بودند (در خصوص جسم به اول قرنیتان ۶: ۱۴ رجوع نمایند). اما هر دو نیز بخاطر گناه آدم فاسد شدند.

بسیاری معتقدند (اشتباهاً) که روح از خدا است و جسم از شیطان. فراموش کرده اند که شیطان خود روح است و وجودش در عالم روحانی است، نه جسمانی (یهودا ۶).

اعمال ریاضت کشی که بدن را بخاطر جسمانی بودنش آزار می رسانند را باید رد کرد. کلام خدا جسم ایماندار را معبد روح القدس شمرده، و از جایی که عیسی مسیح در بدن ظاهر شد و جانش را در بدن برای ما داد، هر گونه بی حرمتی نسبت به جسم انسان را باید رد کرد. گناه است که نیاز به ریاضت کشی را ایجاد می سازد (کولسیان ۲: ۲۳). نتیجتاً مشاوران مسیحی باید وجود چنین برداشت ها را که مسائل اصلی متقاضیان را بغرنج (مرکب) می سازد، تفحس نمایند (۱۳).

وقتی متقاضی از بدن خود شکایت می کند (البته نه از اثراتی که گناه در بدن او گذارده)، و می گوید "کاش باری که این بدن عاجز بر من گذاشته را نداشتیم"، لازم است نظر او را تصحیح کرد. بسیاری فکر می کنند که گناه تنها در جسمشان است و باید درک کنند که منشاء گناه در دل می باشد (متی ۱۵: ۱۹). اگر متقاضی وجود گناهی که در بدن دارد را بهانه می گیرد، مشاور لازم است تذکر

بدهد که گناه همانقدر در منظر روحانی است که در منظر جسمانی است. در حقیقت، دل (انسان درونی) معطوف به گناه است، که جسم را آلوده و عادت به گناه می سازد (رومیان ۶). و باید به او نشان داده شود که بر این عادت جسمانی می توان از طریق جهت صحیح روحانی چیره شود، و در برابر خدا مسئول هر دو (گناه و از میان بردن آن) نیز می باشد. اگر بگویید اثرات گناه روح و جسم او را ناتوان ساخته، البته ضعف ایجاد شده را باید تصدیق کرد. اما، روح القدس را محدود نمی کند. روح القدس است که افکار را تغییر می دهد (افسیسیان ۴: ۲۳). نکته مهمی که باید روشن شود آن است که "... جایی که گناه افزون شد، فیض پی نهایت افزونتر گردید" (رومیان ۵: ۲۰). این اختلال ها هیچگاه خود باعث ایجاد گناه نمی شوند یا شخص مسیحی را از خدمت به عیسی مسیح باز نمی دارند. فیض خدا باعث می شود تا ایماندار بر درد و نقص جسمانی غلبه کند. این به گونه ای، دلیل نامی است که بر این کتاب گذاشته ام (بیش از رستگاری) (۱۴). وقتی امکان تغییر کردن وجود داشته باشد، امید و مسئولیت نیز بیشتر می شود (۱۵).

حال ببینیم اهمیتی که مکتب صحیح مشاوره مسیحی در خصوص بدن و آفرینش جسمانی انسان دارد چه اندازه است. اما بطوری که قبلاً اشاره کردم، جنبه جسمانی تنها نصف قضیه است، و نصف دیگر مربوط به جنبه روحانی است:

۲. آدم آفرینشی روحانی داشت.

من لازم داشته ام این دو جنبه اصلی آفرینش آدم را کنار یکدیگر قرار دهم چون هر یک وابسته به "خلقتی" است که خدا در انسان آفریده است. آدم از خاک زمین ساخته شد، اما از طریق نفس خدا (روح)، صاحب حیات شد و موجود زنده ای گردید (۱۶). موجود زنده چیز تازه ای نبود. در پیدایش ۱: ۲۱-۲۷ همان عنوان را می بینیم که به موجودات دیگری جز انسان داده شد. آنچه مورد نظر نویسنده می باشد، روحی است که از جانب خدا باعث "حیات" بدن گردید. صحبت از جوانب روحی می کند که مستقیماً بر جسم تاثیر گذارده و آن را بار دار می کند. فرق عمده ما با دیگر موجودات زنده خدا این است که خدا برای بار دوم صحبت از نفس حیات کرده که در "بینی او نفس حیات دمید و آدم، موجودی زنده شد" (پیدایش ۲: ۷). این صحبت از روحی می کند که مانند خدا جاودانی است و در انسان جای گرفته بود. نتیجتاً آدم جسمانی را می بینیم که توسط روح بهشتی، حیات را بدست آورد.

دمیدن روح، نشانه آن است که انسان تنها جسمانی نیست. منشاء تحرک و مسیر زندگی آدم روح خدا بود. به همین دلیل است که نویسنده جامعه به اقتباس از پیدایش ۲: ۷ می گوید "و خاک به زمین برگردد به طوری که بود. و روح نزد خدا که آن را بخشیده بود رجوع نماید" (جامعه ۱۲: ۷) (۱۷). خلاف حیوانات، آدم از خاک، و عنصری که مستقیماً از خدا سرچشمه می گرفت، ساخته شد. در پایان حیات، این دو عنصر به جایی که از آن سرچشمه گرفته بودند باز می گردند. نویسنده جامعه نیز روشن ساخته که فرق حیات انسان با حیوان در منشاء و ترکیب عناصری است که از آن ساخته شده است (۱۸).

اینجا نیروی محرک و جان دار روح برای هر دو انسان و حیوان بکار برده شده، اما فرق میانشان نیز گفته شده: روح انسان بالا به جانب خدا که آن را داده بود باز می گردد، و روح حیوان پائین به جانب زمینی که از آن سرچشمه گرفته باز می گردد (۱۹). روح انسان در موقع مرگ از جسم جدا می شود و به خدا باز می گردد، اما روح حیوان (قوای محرک) متصل به جسم او است و هر دو در مرگ به زمین باز می گردند.

ارتباطی که طبیعت دوگانه انسان با مشاوره دارد بحدی است که نمی توان همه را نام برد. این خود موضوعی است که لازم است کتابی (یا کتاب هائی) راجع به آن نوشته شود. اما قبل از آنکه وارد این موضوع بشویم، لازم است صحبت بیشتری راجع به طبیعت دوگانه انسان بکنیم. موضوع دوگانگی انسان در علوم و فرهنگ بسیاری از نویسندگان به دو قسمت ”تقسیم“ شده. بطوری که بتوان انسان را تقسیم کرد تا بتوان بهتر به آن رسیدگی کرد. ولی کلام خدا تقسیم نمی کند بلکه بعکس، جمع می کند (نباید اصل موضوع را فراموش کرد). به همین دلیل بجای قسمت های مختلف، صحبت از ”دوگانگی“ می کنیم. چون انسان، بدون روح، یا بدون جسم، مرده است. روانشناسان صحبت از دو قسمت (یا حتی سه قسمت) بودن انسان سواستفاده کرده اند تا بگویند بدن را طبیب معالجه می کند، روح را کشیش معالجه می کند، و نفس را ”روانشناس“! انسان را به سادگی قسمت کردن کار صحیحی نیست، و کلام خدا هیچ تاکیدی بر آن نمی کند (۲۰). کلام خدا امکان فرضیه سه گانگی انسان را نمی دهد، و در حقیقت تمام کلام از پیدایش ۲: ۷ تا بعد، هر وقت (کراهاً) صحبت از قسمتی (”اعضای“ بدن، تاکید بر یگانگی دارد) از انسان کرده، دو عنصر را نام برده که با هم می پیوندند، و دو (و تنها دو عنصر در مرگ) موقتاً از هم جدا می شوند. علاوه بر آنچه یاد گردیده (بیاد داشته باشید که پیدایش ۲: ۷ تنها اجازه دو عنصر را می دهد) این را نیز در نظر بگیرید:

متی ۱۰

۲۸: از کسانی که جسم را می کشند اما قادر به کشتن روح نیستند، مترسید؛ از او بترسید که قادر است هم روح و هم جسم شما را در جهنم هلاک کند.

البته موضوع این آیه آن است که رنج و عذابی که در بدن متحمل می شویم قابل قیاس با آنچه در جهنم می باشد نیست. مسائل و مشکلات برای همه هست، چه ایماندار و چه بی ایمان، اما کسی که روح خدا را دارد از عذاب آن در امان است (خدا عذاب نمی کشد). برداشتی که مربوط به موضوع صحبت ماست این است، که انسان بی ایمان، با هر دو قسمت جسم و روح جسمانی خود، به جهنم می رود (بی ایمان به بهشت نمی رود). نتیجتاً در ایمانداران وجود دو روح جلال یافته و از جلال افتاده را می بینیم که در مرگ، روح خدا به خدا باز می گردد و روح و جسم او به زمین که از آن ترکیب یافته بود. اما، تنها دو قسمت است، نه سه قسمت. یعنی روح ایماندار و جسم ایماندار. دیگر صحبتی از روح جسمانی (از جلال افتاده) نمی باشد.

اول قرننیاں ۷

۳۴ب: زن مجرد و یا باکره، نگران امور خداوند است، نگران اینکه چگونه در جسم و در روح، مقدس باشد؛

دوباره در اینجا تمامیت انسان را می بینیم (کل)، که مورد نظر است. خدا هر دو روح و جسم انسان را پاک می سازد. همچنین می توانیم در دوم قرننیاں ۷: ۱ آن را به بینیم:

دوم قرننیاں ۷

۱: پس ای عزیزان،

حال که این وعده ها از آن ما است،

بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزداییم

و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم (۲۱).

کلمات ”هر ناپاکی“ نشان می دهند که ناپاکی کامل (هر ناپاکی) انسان مورد نظر است. این آیات کاملاً سه گانگی انسان را رد می کنند. حال ممکن است پرسیده شود راجع به عبرانیان ۴: ۱۲ و اول تسالونیکیان ۵: ۲۳ چه باید گفت.

عبرانیان ۴

۱۲: زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است
و بُرنده تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ
که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می کند،
و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است.

آیا این آیه و آیه بعدی صحبت از سه گانگی انسان نمی کنند؟ جواب خیر می باشد. کسانی که مدعی سه گانگی انسان هستند با اشاره به این آیه می گویند، ”اگر کلام خدا امکان تقسیم روح و نفس را می دهد، پس ما نیز چنین امکانی را می توانیم داشته باشیم“. اما اشتباهی که می کنند در برداشت از آیه است. منظور جدا کردن این عناصر از یکدیگر نیست، بلکه باز کردن هر کدام بخاطر ”سنجشگر افکار و نیت‌های دل“ می باشد. ضمناً باید گفت که صحبت از دو دسته جسمانی (مفاصل و مغز) و روحانی (نفس و روح) شده، نه سه دسته. همانگونه که افکار و نیت‌ها را نمی توان از هم جدا ساخت، بلکه آمیخته در هم است که خود را نشان می دهند (چون قبل از آنکه نیتی در کار باشد (خواسته ای)، فکر مربوط به آن باید وجود داشته باشد)، روح و نفس نیز نام برده شده اند تا نشان دهند که هیچ عنصری در انسان نیست که تحت تاثیر کلام خدا قرار نگیرد (۲۲).
وقتی این آیه را بدون برداشت اشتباه تقسیم روح و نفس از یکدیگر در نظر می گیریم، متوجه استفاده زیادی می شویم که مشاوران و واعظان می توانند از آن بکنند. متوجه می شویم که آیه ۱۳، راه انجام آیه ۱۲ را فراهم ساخته. نویسنده می خواهد نشان دهد که کلام خدا، درون انسان (دل) را عمیقاً شرح داده است:

عبرانیان ۴

۱۳: هیچ چیز در تمام آفرینش از نظر خدا پنهان نیست
بلکه همه چیز در برابر چشمان او که حساب ما با اوست،
عریان و آشکار است.

آدم سعی خود را کرد؛ بسیاری از متقاضیان نیز از آن زمان تا بحال سعی خود را کرده اند. مشاوران نه تنها لازم است معنی این آیه را بدانند، بلکه قدرتی که در آن هست را بکار برند. در مورد اول تسالونیکیان ۵: ۲۳ نیز می توان همین را گفت. به عبارت دیگر، منظور آیه این نیست که نشان دهد انسان از چند قسمت مختلف تشکیل یافته و چگونه می توان آن ها را جدا کرد. منظور تمامیت انسان است:

اول تسالونیکیان ۵

۲۳: خدای آرامش، خود شما را به تمامی تقدیس کند
و روح و جان و تن شما تا آمدن خداوندان عیسی مسیح،
بی عیب محفوظ بماند.

پولس در این آیه تقسیم نمی کند؛ جمع می کند. حال ممکن است بپرسید، ”آیا دو را با یک جمع نمی کند، و آن سه می شود؟“ خیر. اگر اینطور باشد پس اگر عیسی مسیح دل، جان، فکر و قوت را جمع می کند (و توجه کنید تن و روح را در اینجا نام نبرده است)، ما باید چهار را بدست آوریم. آیا در این صورت باید قوت و فکر و دل را به گروه اول تسالونیکیان ۵: ۲۳ اضافه کرده و به شش قسمت تقسیم کنیم؟ البته خیر!

کلام خدا معمولاً عبارات مختلفی را با هم نام می برد (بعضی مواقع دو، بعضی مواقع سه، بعضی مواقع چهار؛ بعضی مواقع ترکیبی از آنها، و مواقعی ترکیبی دیگر) تا بتواند تمامیت را عنوان کند، همانگونه که ما در صحبت های معمول خود می کنیم. تمامیت را با بیان تعدادی از اعضایش ابراز می کنیم، اما در هیچ موقع خیال نداشته ایم تمامیت را به قسمت های مختلفش تقسیم کنیم. این برداشت از کلام خدا به منزلت تحریف آن در خواهد آمد چون از منظور و هدفی که دارد خارج شده است. بگذارید برداشت نادرست کسانی که فکر می کنند انسان از سه قسمت تشکیل شده را با این سؤال نشان بدهم، ”با اشاره های گوناگونی که کلام خدا از دل کرده، چکار می کنید؟“ چرا به این موضوع مهم توجه لازم داده نشده؟ دل جانب غیر مادی طبیعت انسان را نیز بیان می کند. آیا دل از جان (نفس) و روح جدا است، یا باهمند؟

در حقیقت مبحث دل در ارتباط با کلام خدا برای مشاوران مسیحی از اهمیت زیادی برخوردار است، و تا زمانی که کاملاً با آن آشنا نشده اند، نمی توانند شناخت درستی از طبیعت انسان بدست آورند (خصوصاً جنبه روحانی آن). نتیجتاً در این قسمت صحبت راجع به این مبحث مهم را آغاز خواهیم کرد.

ابتدا لازم است دیدگاهی که کشور های غربی از دل دارند را اکیداً خلاف کتاب مقدس اعلام کرد. این دیدگاه (برداشت) از فرهنگ قدیم روم سرچشمه گرفته و نمونه بارز آن ”روز عشاقان“ valentines day می باشد. از نظر افکار عمومی فرهنگ غرب، دل منبع احساسات و عواطف بشمار می رود. افکار ”مدرن“ امروزه، دل را برابر با احساس و عواطف می خواند. دل در اذهان امروزه نقش گلهای زیبا و فرشتگان آسمانی را بخود گرفته و نتیجتاً این برداشت در موعظه ها و نوشته ها رسوخ کرده و دو برداشت مختلف ”ذهنی (فکری)“ و ”برداشت از دل“ را بوجود آورده. برداشت فکری را عقلانی در نظر می گیرند و برداشت دل را احساسی. ولی چنین فرقی را در کلام خدا نمی بینیم (۲۳). احساس در کلام خدا از دل سرچشمه نمی گیرد بلکه از اعماق درونی انسان (۲۴).

دلیل آنکه دل و افکار در کلام خدا از یکدیگر جدا نیستند آن است که در واقع دل جنبه خردمندی را نیز شامل می باشد (ایوب ۱۲: ۲۴؛ ۳۶: ۱۳؛ ارمیا ۱۷: ۹ و ۱۰؛ ۲۳: ۲۰؛ حزقیال ۱۱: ۵؛ هوشع ۷: ۱۱؛ متی ۱۳: ۱۵؛ مرقوس ۷: ۱۹ تا ۲۳؛ ۱۱: ۲۳؛ لقا ۵: ۲۲؛ اعمال ۵: ۴؛ دوم قرنتیان ۹: ۷؛ عبرانیان ۴: ۱۲، یعقوب ۱: ۲۶؛ این نمونه ها نشانگر همفکری نویسندگان بسیاری است راجع به این موضوع؛ در زمان های مختلف). در کلام خدا، انسان با دل هم حرف می زند، فکر می کند، نقشه می کشد، برداشت می کند، شک می ورزد، اشتباه می کند، و غیره.

برای آنکه معنی دل را از نظر کلام خدا بهتر بشناسیم، به بینیم چیست که با دل فرق دارد. جواب همیشه انسان بیرونی است (ظاهری نه باطنی). پرستشی که انسان به زبان می آورد (شنیدنی، آشکار) در جایی که دلش (پنهانی، نارسا) با خدا نیست، نمونه خوبی از این فرق می باشد (متی ۸: ۱۵) (۲۵). کلام خدا می گوید انسان ”به ظاهر می نگردد“ ولی ”خدا به دل می نگردد“ (اول سموئیل ۱۶: ۷). بدون آنکه نیاز به مرجع های متعدد باشد، می توان گفت هر جا کتاب مقدس کلمه دل را بکار برده، صحبت از انسان درونی (یا بگونه ای که پطرس می گوید ”انسانیت باطنی قلبی“ (۲۶)) کرده است. واضح است که دل در کلام خدا مکانی است که انسان زندگی درونیش را، تنها در حضور خودش و خدا انجام می رساند، و از نظر دیگران پنهان می باشد (۲۷).

درست است که بعضی نویسندگان دل را با وجدان برابر خوانده اند (عبرانیان ۱۰: ۲۲؛ اول یوحنا ۳: ۱۹ - ۲۱). در دل است که احمق (مزمور ۱۴: ۱) یا غلام شریر (لوقا ۱۲: ۴۵) با خودش حرف می زند. در دل است (گنجینه ای که کلمات و اعمال انسان از آن بر می خیزد) که گناه ظاهر می شود (متی ۱۵: ۱۸؛ مرقوس ۷: ۱۹ - ۲۳؛ لوقا ۶: ۴۵). شخص می تواند در دلش گناه بکند، بدون آنکه آن را ظاهر نماید (متی ۵: ۲۸). در نتیجه، در دل است که باید "شسته" شود:

عبرانیان ۱۰

۲۲: بیائید با اخلاص قلبی

و اطمینان کامل ایمان

به حضور خدا نزدیک شویم،

در حالی که دل هایمان از هر احساس تقصیر زوده

و بدنهایمان با آب پاک شسته شده است.

"پاکدلان" هستند، که برکت می یابند:

متی ۵

۸: خوشا به حال پاکدلان، زیرا آنان خدا را خواهند دید.

"به زبان" اعتراف کردن، و "در دل" ایمان آوردن است که شخص را آزاد می گرداند:

رومیان ۱۰

۹: که اگر به زبان خود اعتراف کنی «عیسی خداوند است»

و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان بر خیزانید،

نجات خواهی یافت.

۱۰: زیرا در دل است که شخص ایمان می آورد

و پارسا شمرده می شود،

و با زبان است که اعتراف می کند و نجات می یابد.

زمانی که انسان درونی، با انسان ظاهری تطبیق می یابد، آنگاه از هر بندی که در آن باشد، خلاص می گردد. دو روئی و دو دلی دیگر در کار نخواهد بود؛ ایمان به خدا، خالص و اصیل گشته است (۲۸). راجع به دل صحبت بیشتری می توان کرد، ولی آنچه گفته شد کفایت برداشت معنی (یا محتوای) آن را از نظر کلام خدا می نماید. کلاً می توان گفت، دل نشانگر شخص درونی ما است. شامل کل زندگی که درون خود داریم می شود. این کامل ترین و وسیع ترین مفهومی است که کلام خدا از انسان معنوی (جنبه روحی) داده است. آن افرادی که هنوز پایبند دیدگاه سه جانبی طبیعت انسان هستند، لازم است توجه داشته باشند که تمام آنچه راجع به نفس و روح گفته شده، راجع به دل نیز گفته شده (۳۰). هر دو مکان، جایی است که در آن ها نشاط، زحمت، غم، اندوه، و غیره، ایجاد می کردند.

در نتیجه چه فرقی میان نفس و روح وجود دارد؟ چرا از دو کلمه استفاده شده تا یک موجود را نام ببرد، و چه رابطه ای با دل دارد؟ بطوری که تابحال دیده ایم، دل جانب نامرئی زندگی درونی است که در خود داریم. از این نظر شباهت نزدیکی با نفس دارد. اما تقریباً همیشه جایی که دل بکار برده

شده، صحبت از مغایرتی است که میان زندگی درونی و آنچه بیرون و آشکار است، موجود می باشد (حتی اگر ناچیز بوده باشد). اما نفس، کلمه ایست نشانگر انسان کامل (روح و جسم با هم)، بگونه ای که در مزمور ۳: ۲؛ ۶: ۳ (نفس و جان یکی می باشند) آمده است. از طرف دیگر، روح همیشه صحبت از جنبه غیر مادی طبیعت انسان می کند. روح جزئی از طبیعت انسان هست، اما با وجود آنکه بدن دارد، نیاز به آن ندارد. روح را کلام خدا همیشه بگونه جاودانی خوانده که وابسته به جسم یا بدن نیست. جسم می پوشد و آن را نیز در می آورد، چون وابسته به آن نیست. در جایی که عیسی مسیح خدا را روح خطاب می کند (یوحنا ۴: ۲۴)، تاکید او بر آن است که پرستش خدا تنها شامل جمعی از حرکات بدنی یا زمزمه جملات تکراری نیست (بیش از نشان های ظاهری است)؛ خدا را باید در روح و راستی پرستش کرد. وقتی عیسی مسیح صحبت از روح کرد، آن را چنین تعریف کرد: ”شبح گوشت و استخوان ندارد (لوقا ۲۴: ۳۹). روح، شخصی است که بدن ندارد. نتیجتاً، همانگونه که نفس همیشه جانب غیر مادی طبیعت انسان را مجسم می نماید اما نیاز به بدن دارد، روح جانب غیر مادی را نشان می دهد که نیاز به بدن ندارد (۳۷). اما دل، صحبت از جنبه غیر جسمانی انسان می کند که با جسم در تضاد است. این فرقی است که میان این سه نام وجود دارد. با این وجود، هر سه اشاره به یک هویت می کنند: جانب غیر جسمان انسان.

حال به کلمه ”فکر“ در کلام خدا (یا بهتر بگوییم ”کلمات“ مربوط به فکر) است که باید در نظر بگیریم. این کلمه (یا کلمات) به دو شکل در کلام دیده می شوند:

۱. کلماتی که جزء گروه فرن phren می باشند. این گروه کلمات، تمرکز بر جنبه عقلانی انسان (فهم، افکار، استدلال، شیوه، حکمت، غیره) می کند. فروئو Phroneo معنی ”فکر کردن، در نظر داشتن“ را دارد. افرونئو Aphroneo خلاف آن است و معنی ”غیر منطقی، نا معقول“ را دارد. فرونیموس Phronimos معنی فهم را می دهد که منجر به ”احتیاط و ملاحظه“ می گردد. فرونما Phronema یعنی ”فکر یا تمایل، موضع“، و فرنس Phrenes معنی ”روحیه درونی“ را دارد. فرن phren را بعنوان مثال در اول قرن نهم تا ۱۴: ۲۰ می بینیم که بصورت جمع مصرف شده، و معنی ”مغز، فکر، ادراک“ را دارد.

۲. نام هایی که جزء گروه نوس nous می باشند. این کلمه نیز مانند گروه فرن phren تمرکز بر جوانب عقلانی و خردمندی طبیعت انسان دارد، اما با فرق آنکه وسعت بیشتری دارد و شامل روحیه، برداشت، ادراک، فهم، احساس، قضاوت و تصمیم نیز را دارد. نوس عبارتی است که شامل تمام این معانی می شود. دیانویا Dianoia کلمه دیگری در این گروه است، که معنی ”تفحص نمودن“ را دارد. منظور، فکر و اندیشه ایست بر بازتاب آنچه پیش می رود. انویا Ennoia را در اول پطرس ۴: ۱ می بینیم که معنی ”فکر بمنظور قصد یا نیت“ را دارد.

فکر در کلام خدا، همراه لغاتی چون دل، نفس، و روح نیز بکار برده شده. بعضی مواقع فکر مانند دل، خلاف انسان ظاهری (بیرونی) نشان داده شده (رومیان ۶ تا ۸). فکر در خود موجودیتی (مانند مغز (۳۱)) ندارد، و زندگی عقلانی (درونی) انسان را نشان می دهد (فکرکردن، دانستن، احساس، و غیره).

فهرست زیر نویس های فصل هشتم (بخش اول)

- (۱) من کتابی راجع به زبان مشاوره مسیحی نوشته ام. این موضوعی است که تابحال نادیده گرفته شده. (این کتاب تابحال ترجمه نشده است)
- (۲) راجع به این موضوع صحبت بیشتری در کتاب ”راهنمای مشاوران مسیحی“ کرده ام.
- (۳) نمی توان این آیات را از یاد برد: مزمو ۱۱۹: ۹۹ و ۱۰۰؛ متی ۱۱: ۲۵.
- (۴) جالب است که کلام خدا هیچ صحبتی از حالت یا خلق و خوی (روحیه) نمی کند. اگر اهمیتی داشت، بگونه ای که بسیاری از آن صحبت کرده اند، یقیناً کلام خدا صحبت از آن کرده بود. معمولاً آنچه در دست است، از مکاتب یونان قدیم بجای مانده است.
- (۵) بعنوان مثال، می گویند طبیعت خشونت آمیز انسان از ناتمام بودن تکامل تدریجی پدید می آید. خصوصاً فرضیات اسکینر در خصوص تکامل انسان که نه عمقی دارد و نه فایده.
- (۶) چند سال پیش، انجمن روانشناسان آمریکا همجنس گرایی را از صورت امراض روانی قابل درمان حذف کرد.
- (۷) راجع به موضوع استمناء (جلق) به راهنمای مشاوران مسیحی، فصل ۳۵، صفحه ۸ رجوع نمائید.
- (۸) مکاشفه ۲: ۷
- (۹) به کتاب من ”به چه تغییرشان بدهیم“، صفحات ۱۰ تا ۱۸ رجوع نمائید.
- (این کتاب تابحال به زبان فارسی ترجمه نشده) Change Them? - Into What?
- (۱۰) راجع به موضوع خوشنودی و رضایت به کتاب ”شایستگی مشاور مسیحی“ Comptant to Counsel، صفحات ۷۳ تا ۷۷ رجوع نمائید. رضایت و خوشنودی ایماندار، جریان کاری است که به واسطه آن، شباهت خدا در انسان باز یافته می گردد (و شخص مورد نظر را عادی می کند).
- (۱۱) ابتدا نام ”آدم“ به زبان عبرانی انتشار یافت، و هر چند در زبان های مختلف جهان نام و نشان های دیگری یافته، جسمانی بودن آدم را نباید نادیده گرفت.
- (۱۲) البته منظور این نیست که تنها در بدن فعالیت بهتری می کند؛ و در دنباله صحبت هایمان به جوانب روحانی نیز خواهیم پرداخت.
- (۱۳) دعا های طولانی شبانه که منجر به کم خوابی می شوند (راجع به این مسئله به کتاب راهنمای مشاوران مسیحی، فصل سی و چهارم، صفحه ۴ رجوع نمائید).
- (۱۴) راجع به این موضوع بعداً صحبت بیشتری خواهم کرد.
- (۱۵) در مورد وابستگی که مسئولیت و امید به هم دارند به کتاب ”مسیح و مشکلات شما“ رجوع نمائید. (این کتاب به زبان فارسی ترجمه شده است)
- (۱۶) به آن معنی که نَفَس خدا همان روح است که انتقال می یابد. کلمه نَفَس به زبان عبرانی (neshemah) نَشِما است، و در هر دو مورد نفس و روح، بکار برده شده. از (ruach) راج نیز به همین عنوان استفاده شده (امثال ۲۰: ۲۷؛ تثنیه ۲۰: ۱۶). ”کیتل“ در کتاب لغت نامه روحانی خود (Kittel Theological Dictionary of the NT) نوشته، فلسطینی های یهود کلمه neshemah را بعنوان آنچه ما امروزه ذات می نامیم، می شمردند.
- (۱۷) کلمه استفاده شده در این آیه ruach است که واژه مترادف با neshemah می باشد.
- (۱۸) در هر دو مورد از ruach استفاده شده است.
- (۱۹) توجه به فرق میان منشاء روح بکنید، چون این نشانه سمت بازگشتی است که هر یک دارند.

- (۲۰) فرضیه خطرناک دیگری از برداشت سه گانگی انسان وجود دارد که می گوید، روح انسان می تواند برداشت ”روحانی“ را مستقیماً از روح القدس بدست آورد. می گویند این جدا از افکار، فهم و ادراک می باشد. به این دلیل نیز می گویند انسان می تواند مکاشفه مخصوص و مستقیم را از خدا بدست آورد. گوئی آنچه خدا تا بحال برای ما فراهم ساخته کامل نمی باشد. کلام خدا هشدارهای زیادی در این رابطه به ما داده تا از چنین گرایش های خطرناک برحذر باشیم؛ امثال ۳۰: ۶، مکاشفه ۲۲: ۱۹، تثنیه ۴: ۲، دوم پطرس ۱: ۳.
- (۲۱) در اینجا می بینیم که روح ناپاک در انسان بی ایمان وجود دارد (روح جسمانی).
- (۲۲) روح و نفس، عناصری می باشند که می توان از یکدیگر تمیز داد (بطوری که بعداً خواهیم دید)، ولی جدا از هم نیستند.
- (۲۳) از این برداشت ها باید دوری کرد، چون افکار شنوندگان را مغشوش می کند و آن را به گونه غلط وارد کتاب مقدس می نماید.
- (۲۴) کلمه یونانی آن splagchnon می باشد (لوقا ۱: ۷۸؛ دوم قرنتیان ۶: ۱۲؛ ۷: ۱۵؛ فیلیپیان ۱: ۸؛ کولسیان ۳: ۱۲؛ فیلمون ۷، ۱۲، ۲۰؛ اول یوحنا ۳: ۱۷).
- (۲۵) در صورتی که عملی که از دل بر می خیزد لزوماً همراه با احساس نمی باشد، بلکه واقعی و بی ریا است (اعمال ۲: ۳۷؛ ۷: ۵۴). ”دلریش“ شدن یعنی حقیقتاً متأسف بودن و توبه گر شدن.
- (۲۶) اول پطرس ۳: ۴ و دوم قرنتیان ۴: ۱۶.
- (۲۷) زندگی درونی، یا زندگی که انسان بر درون خود دارد.
- (۲۸) عیسی مسیح تنها انسان کامل می باشد، چون تنها کسی است که همیشه زبانش با دلش یکی است. اگر فروید می خواست تظادی که در انسان موجود است را کشف کند، می توانست از اینجا شروع نماید.
- (۲۹) تثنیه ۱۱: ۲۳؛ متی ۲۲: ۳۷؛ داوران ۱۰: ۱۶؛ اول پادشاهان ۸: ۴۸؛ اول تواریخ ۲۲: ۱۹؛ امثال ۱۹: ۲؛ اعمال ۴: ۳۲؛ سوم یوحنا ۲؛ ایوب ۱۵: ۱۳؛ مزبور ۳۲: ۲؛ ۱۰۶: ۳۳؛ جامعه ۳: ۲۱؛ مرقوس ۱۴: ۳۸؛ ۸: ۱۲؛ اول قرنتیان ۲: ۲۰؛ افسسیان ۴: ۲۳؛ عبرانیان ۴: ۱۲، ۱۳؛ اول پطرس ۳: ۴؛ مزبور ۶۴: ۶؛ ۱۳: ۲؛ ایوب ۳۸: ۳۶.
- (۳۰) فرق میان این دو حقیقی است، اما زیاد نمی باشد. یک موجود است که بسته به رابطه ای که با بدن دارد، به دو شکل برداشت می گردد.
- (۳۱) کلمه مغز در عهد قدیم و جدید کلام خدا بکار برده نشده. مغز را باید قسمتی از بدن شناخت که اطلاعات را ذخیره و دسته بندی می کند تا بعداً باز یافته شود و همچنین کار قسمت های دیگر بدن را تنظیم می نماید. مانند دل (در جایی که منظور جسم نیست)، فکر نیز جنبه عملی انسان (نه جسمانی) را شرح می دهد. در حقیقت می توان گفت در بسیاری از آیات، فکر = دل می باشد.

فصل هشتم

اصول انسان

مشاوره مسیحی و زندگی انسان (بخش دوم)

۳. آدم موجودی با اخلاق آفریده شد

من تابحال سعی کرده ام صحبت از شباهت خدا در انسان نکنم، نه بخاطر آنکه ربطی به موضوع ندارد (رابطه حیاتی دارد)، بلکه لازم بود ابتدا آنچه گفته شد زمینه را فراهم سازد تا بتوانم بهتر از آن صحبت کنم.

انسان در شباهت (و شکل) خدا آفریده شد:

پیدایش ۱

۲۶: آنگاه خدا گفت:

«انسان را به صورت خودمان و شبیه خودمان بسازیم،
و او بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر چارپایان
و بر همه زمین و همه خزندگانی که بر زمین می خزند،
فرمان براند.»
۲۷: پس خدا انسان را به صورت خود آفرید،
او را به صورت خدا آفرید؛
ایشان را نر و ماده آفرید.
۲۸: خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان فرمود:
«بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید.
بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان
و بر هر جاندارى که بر زمین حرکت می کند،
فرمان برانید.»

مفسران در مورد معنی آنچه در این آیات گفته شده برداشت های مختلفی را عنوان کرده اند، اما دو اصل وجود دارد که همه با آن موافقت:

۱. شباهت انسان به خدا است که فرق میان او و حیوانات را ایجاد می سازد.
۲. انسان شخصی است (اگر کلاً نباشد، تا حدی) با هوش، و صاحب مسئولیت اخلاقی.

تعدادی اعتقاد دارند فرقی میان شباهت و شکل وجود دارد، و برخی اعتقادشان این است که فرق ندارند (من معتقدم فرقی در میان نیست، و از طرف دیگر کلام خدا هیچ فرقی را قائل نمی شود و هر یک بگونه ای استفاده شده اند که قابل تعویض می باشند^(۳۲)).
در اینجا لازم است راجع به اصول یاد شده قدری بیشتر صحبت کرد، چون برای مشاوران مسیحی از اهمیت زیادی برخوردار است.

امروزه اکثر “روشنفکران” این دنیا اعتقاد دارند، مسئولیت جزء طبیعت انسان نیست. اسکینر می گوید انسان تحت کنترل محیطش می باشد، و می توان او را با تغییر عواملی در محیطش (همراه پاداش/تنبیه) به جهاتی که نیاز به آن هست هدایت نمود. فروید می گوید انسان ضمیر نامعقول و ناخودآگاهی دارد که توسط آن تشویق و کنترل می شود، و قسمت ناچیزی که معقول است (و از طریق آن رفتار نامعقول خود را معقول می شماریم)، بصورتی می باشد که تصمیمات را عقلانی می شمارد و گزینه های جوابگوی دیگر را حذف می دارد.

از جانب دیگر، اطراف ما را در هر سو، روحی نامعقول احاطه کرده. احساسات بر همه چیز غلبه کرده. ادیان خاور دور، احساس گرائی های راجرز Rogers، اخلاقیات نسبی، و صد ها جنبش دیگر این شعار را می دهند، “اگر احساس خوبی نسبت به آن داری، انجامش بده”. یکایک این جنبش ها مسئولیت انسان را بعنوان مخلوقی با اخلاق در دنیا نادیده می گیرند.

بخاطر همین منحصر بودن انسان در میان مخلوقات است، که به او حمله ور شده است. اسکینر، فروید، و راجرز، فرقی میان انسان و حیوان نگذاشته اند. اما سنگ و گربه به گوشه ای پناه نمی برند چون مرتکب گناهی شده اند. به حیوانات حکم نشده به خدا و حیوانات دیگر محبت کنند. خدا قوانین اخلاقی به حیوانات نداده.

این دو منطق روحانی اساس ویژگی طبیعت انسان را بنا می سازند.

افسیان ۴

۲۴: و انسان جدید را در بر کنید،
که آفریده شده است تا در پارسایی و قدوسیت حقیقی،
شبيه خدا باشد.

کولسیان ۳

۱۰: و انسان جدید را در بر کرده اید،
که در معرفت حقیقی هر آن نو می شود
تا به صورت آفریننده خویش در آید.

پولس در افسسیان صحبت از باز سازی شباهت خدا می کند (عطف به پیدایش ۱: ۲۶ تا ۲۸). این را در کولسیان نیز می بینیم، مضافاً بر آنکه، شناخت کلی خدا را اساس این شباهت می شمارد (ضمناً توجه داشته باشید که شباهت و صورت در این آیه به شکل تبادل پذیر مورد مصرف قرار گرفته اند).

این دو آیه همچنین این حقیقت را افشا می کنند که شباهت و صورت خدا، پس از سقوط آدم تحریف شد (با وجود آنکه قدری از آن را نگاه داشته اند یعقوب ۳: ۹)، و لازم است “دل و فکر” انسان تغییر کند:

افسیان ۴

۲۳: باید طرز فکر شما نو شود،

علم کاملی که از طریق قدوسیت و نیکوکاری بدست می آید، نشانه آن قدوسیت و نیکوکاری می باشد که در خدا است، و در نتیجه بدون شک عناصری هستند که شباهت و صورت خدا را در انسان بنا می سازند (۳). این شباهت نیز واضح است که اخلاق و اندیشمندی را (استدلال) در بر دارد.

تنها در اشخاص مسیحی است که شباهت خدا را می توان به معنی واقعی شناسائی کرد. تنها مسیحیان هستند که اصول اخلاقیشان مورد قبول خداست. تنها مسیحیان هستند که افکارشان را خدا قبول دارد (از دیدگاه خدا است). این خصوصیات را نیز، نه بخاطر آنکه خود بدست آوردند یا بگونه ای سزاوار آن بوده اند بدستشان رسید، بلکه بخاطر فیضی است که خدا در مشیت خود عطا فرمود. نتیجه می گیریم که تنها با مسیحیان است که می توانیم مشاوره کنیم. چیزی کمتر از کوشش در راه بازسازی شباهت خدا در انسان قابل قبول نخواهد بود، چون هدفی که خدا برای انسان دارد شباهت او به خداست. به همین خاطر است که تنها مشاوره مسیحی (که نجات و پاکسازی را هدف قرار داده) مناسب می گردد. تنها در کسانی که تجدید حیات یافته اند، می توان تغییری را ایجاد کرد

افسسیان ۴

- ۲۲: شما آموختید که باید به لحاظ شیوه زندگی پیشین خود،
آن انسان قدیم را که تحت تاثیر امیال فریبنده دستخوش فساد بود،
از تن به در آورید.
۲۳: باید طرز فکر شما نو شود،
۲۴: و انسان جدید را در بر کنید،
که آفریده شده است تا در پارسائی و قدوسیت حقیقی،
شبيه خدا باشد.

به همین خاطر است که نمی توان با بی ایمانان مشاوره کرد. بی ایمان را می توان کمک کرد از موقعیتی که در آن است در آید، یا او را با مسیح آشنا کرد، اما نه مشاوره. هر چیزی کمتر از این؛ هر راهی که منجر به از تن درآوردن گناه، و در بر کردن دانش و پارسائی نگردد، سزاوار نام مسیح نیست، و بی ایمانان را گمراه کرده خدا را بد نام می کند. خدا بد نام می شود چون او را بد جلوه می دهند؛ خدا کارش اصلاح کردن نیست، کارش بازسازی شباهت خود در انسان است. خدا نمی خواهد مشاورانش به بی ایمانان کمک کنند تا راه گناه آلودی را با راه گناه آلود دیگری تعویض کنند. او ما را خوانده در خدمت آشتی و بازسازی حقیقی باشیم.

شباهت خدا (علاوه بر موارد دیگر)، اشاره به مسئولیت انسان در رفتارش نیز می کند (۳۴). خدا خواست خودش را توسط کلامش برای ما آشکار کرده و ما را مسئول هر سرپیچی از آن نیز کرده (انسان است که دچار عذاب شیطان شده). گناه یعنی عدم اجرای خواست خدا در زندگی انسان. همه گناه کرده اند (جز عیسی). در نتیجه همه مسئول گناه نیز می باشند (آنچه از آدم به ارث بردند و آنچه در زندگی به آن افزودند). کسی که نجات نیافته نمی تواند پاسخگوی خواست خدا گردد، چون روح القدس را ندارد. نمی داند خواست او چیست، چون نشنیده و یا آن را رد کرده است. به این دلیل مشاوره مسیحی تنها برای ایمانداران است. بشارت لازمه بی ایمانان می باشد.

پس از آنکه شباهت خدا تحریف شد، ظرفیت دانش و تقوی انسان نیز به تباهی کشیده شد. حیات نو است که ظرفیت تازه ای را برای شناخت خواست خدا ایجاد می کند (روح القدس). این همان بازسازی است که صحبت از آن کرده ایم. کسانی که دو بار به دنیا آمده اند، ظرفیت اخلاقی را بدست آورده اند (برداشتشان روزانه بیشتر می شود)، و می توانند خدا را روزانه خوشنود سازند. بی ایمانان ایده نادرستی از اخلاق دارند، و طبیعتاً دستخوش شیطان می گردند. اخلاق بی ایمان نهائاً تبدیل به شریعت گرایی می شود (کسانی که فکر می کنند با اعمال خوبشان خدا را خوشنود می کنند) و خدا را بدنام می کند (رومیان ۳: ۲۳؛ ۸: ۸) (۳۵). اخلاقی که نجات نیافته بر اساس نیت های (انگیزه های) نا درست استوار شده که منشأ آن ها تحریف خدا است. این واقعیت ها برای مشاوران

مسیحی اهمیت زیادی دارد، چون نه تنها بخاطر آنکه دائماً راجع به اخلاق است که صحبت می کنند، بلکه باید ظرفیت تازه متقاضیان را نیز در نظر بگیرند. هر کسی که حقیقتاً حیات تازه را دریافت کرده، چون روح القدس را دریافت کرده، توانای شناخت کلام خدا و عمل به آن را دارد، و در نتیجه امکان انجام تمام آنچه خدا از او می خواهد را نیز خواهد داشت. در آنکه این حقیقت دارد بحثی نیست، اما کمتر کسانی هستند که به ظرفیت کامل خود دسترسی پیدا کرده باشند. همه می دانیم که ظرفیت، همیشه در حال رشد است، و به این خاطر است که ما در شباهت خدا رشد می کنیم. باز سازی به تدریج بنا میشود،

دوم پطرس ۳

۱۷: پس شما ای عزیزان، حال که این را می دانید،
به هوش باشید مبدا به راه نادرست بی دینان گمراه شوید
و پایداری تان را از کف بدهید،
۱۸: بلکه در فیض و شناخت خداوند
و نجات دهنده ما عیسی مسیح نمو کنید،
که او را از حال تا ابدالابد جلال باد! آمین.

ضمناً، چون هنوز گناه در وجود ما هست، این باز سازی تدریجی ما نامرتب بنا می گردد، تا زمانی که بطور کامل، از گناه آزاد شده در حضور خدا کامل شویم. به این خاطر، مشاور مسیحی این امکان را دارد به بسیاری از جوانب زندگی متقاضی رسیدگی کند.
حال سؤال اینجا است؛ چگونه مشاور می داند زمان مشاوره پایان یافته؟ از لحاظی می توان گفت مشاوره هیچ وقت پایان نمی گیرد. جواب را نمی توان در تعداد مسائل و مشکلات متقاضی یافت، چون آنگاه:

- (۱) مشاوره هیچ وقت پایان نخواهد یافت (چون همیشه مسائل و مشکلات هست)، یا
- (۲) زمانی که بطور اختیاری پایان می یابد (اما چه کسی است که بگوید پایان چیزی در اختیار من است)

پایان مشاوره بستگی به کیفیت مسائل حل شده دارد و تا اندازه ای به عوامل دیگر. مسائلی که ظاهراً مشخص می باشند (یا در طی مشاوره مشخص می شوند) و متقاضی را از پای در آورده اند، اولویت دارند. و بطوری که نمی توان (و نه باید) همه کارها در مشاوره انجام بگیرند، جلسات ممکن است پس از حل این مسائل پایان پذیرند. اما این کار به تنهایی بنظر کافی نمی آید.
آیا مشاور نباید توجه به مسائلی کند که ممکن است متقاضی فردا با آن ها مواجه شود؟ آیا کارش علاوه بر اصلاح و باز آموزی، شامل اقدامات پیش گیرانه نیز نمی باشد؟ یقیناً مسائل آینده نیز تا اندازه ای مشخص می باشند که نباید نادیده گرفته شوند. اما، این کار ممکن است باعث شود مشاوره سال ها طول بکشد و متقاضی را وابسته به مشاور نیز بکند. در نتیجه چه کار باید کرد؟
جواب اینجاست که مشاور نه تنها تمرکز بر مسائلی می کند که به او ارائه شده (و افشا شده)، بلکه پس از حل مسائل، همراه متقاضی مروری از چگونگی حل شدن آن ها می کند تا او با طریق حل مسائل از طریق کلام آشنا شود و اصول بدست آمده را برای حل مسائل آینده استفاده کند. علاوه بر آموزش طریق پیش گیری مسائل (و طریق حل آن ها اگر نتوانست پیش گیری کند)، مشاور مسیحی می خواهد اصول کلام خدا و طریق استفاده از آن را نیز آموزش دهد تا رشد روحانی ادامه یابد.

این موضوع از آنجا سر چشمه می گیرد که خدا با ما می کند. کلام خدا فهرستی از مسائلی نیست که ممکن است اتفاق بی افتند و چگونه می توان حلشان کرد. کلام خدا مجموع کتاب هائی است که شامل اصول مربوط به کلّ زندگی می باشند، همراه موقعیت هائی که نشان می دهند چطور این اصول ربط پیدا می کنند و چگونه می توان از آن ها استفاده کرد^(۳۶). بعضی مواقع موقعیتی که متقاضی در آن واقع شده با تفصیل صحبت از آن شده (بعنوان مثال، روش زندگی زنی که شوهرش بی ایمان است - دوم پطرس ۳). مواقع دیگر، لازم خواهد شد از استدلال، اصول کلی، و مثال هائی که عنوان شده استفاده کرد. مشاور باید بیاموزد چگونه از قیاس و تشبیه و استدلال و غیره، استفاده نماید.

متقاضیان نیز لازم است شیوه تحلیل کلام خدا را در موقعیت های مختلف زندگی بیاموزند^(۳۷). مشاور زمانی می داند مشاوره به پایان رسیده که متقاضی اصول کلی جریان کار حل مسئله ای که داشته را، از ابتدا تا پایان کار، به خوبی درک کرده و می داند چگونه این تجربه را در مسائل آینده خود بکار برد (گفتنش طولانی است، اما انجام کار نه چندان). زمانی که متقاضی با استفاده از کلام آشنا شد، آنوقت مشاوره پایان یافته است. در خلاصه می توانیم بگوئیم پایان:

- (۱) زمانی است که مسائل اصلی متقاضی (و آنچه در طول مشاوره افشا شده)، از طریق کلام خدا حل شده اند؛
- (۲) زمانی ایست که متقاضی، اصولی که در شناخت و حل مسئله اش در کار بوده را آموخته، و در حل مسئله دیگری بکار برده است؛
- (۳) زمانی است که متقاضی آموخته چگونه از مسائل پرهیز کند، و اگر نتوانست، چگونه و از کجا درخواست کمک نماید.

این شرایطی هستند برای آنکه بتوانیم خواست خدا را در هر مورد بر آورده کنیم. حال به مورد دیگری بپردازیم.

قبلاً صحبت از مسئولیت انسان بعنوان "مخلوق با اخلاق" کردیم، و نشان دادیم چگونه فلسفه فروید و اسکینر این مسئولیت را باطل می سازند. موضع این افراد به حدی مخالف مسئولیتی است که خدا به انسان داده، که یگانگی انسان را در میان مخلوقات رد می سازد. فرق چندان با سایر مخلوقات نمی گذارند و در نتیجه، شباهت به خدا نیز وجود ندارد. در هر دو صورت، انسان موجودی با اخلاق نیست؛ موجودی بهتر از یک حیوان نیست. او را آلت دست اوضاع و احوال، مردم، و محیطی بی طرف می شمارند که انگیزه تصمیم هایش دستخوش فشار های کاملاً غیر عقلانی است. اما می پرسند، "پس راجع به پیشگزینش سرنوشت انسان توسط خدا ("خدا همه چیز را از قبل تعیین کرده") چه می گوئید. مگر نتیجه نهائی همان نخواهد بود؟" (۳۸). خیر.

"چرا؟"

بگذارید توضیح دهم. پیشگزینش (از پیش تعیین شده) کار خدای دانا، با اقتدار، و منطقی می باشد، نه تعدادی پیش آمد های غیر مترقبه. همین کل فرق را بوجود می آورد.

"چطور؟"

به دو گونه خاص:

(۱) خدا نه تنها با اقتدار و منطقی است، بلکه دانا نیز می باشد. در نتیجه نه تنها می تواند نقشه آینده (آینده همه آفرینش و مخلوقات) را بکشد، بلکه بگونه ای این کار را انجام دهد تا اختلافی با تصمیم گیری آزادانه هر یک ایجاد نکند. به راستی می توان گفت، این همان “آزادی شخصی” است (آزادی اندرونی). انسان نمی تواند “آزادانه” آنگونه که نیست، باشد (آزادی او در محور آنچه هست می باشد). خدا نیز خود (بگونه ای که ما هستیم) محدود به آنچه هست می باشد (چون بی نهایت است، گمان می برند نا محدود نیز هست). بعنوان مثال، او نمی تواند خارج از شخصیت خود عمل نماید. نمی تواند آنچه خلاف طبیعتش هست را انجام رساند. در نتیجه وقتی می بینیم پولس در اول تیطوس می نویسد “.... خدای منزّه از هر دروغ”، او محدود به شخصیت راستی می باشد که در اوست. محدودیت شخصی انسان نیز (محدود به آنچه خود هست)، نشانه آزادی کاملی است که در آن محدوده برایش موجود می باشد. این آزادی (در محدوده زندگی)، چنان است که می تواند آنگونه که می خواهد باشد و عمل نماید (که در خصوص خدا بی نهایت است، و در خصوص انسان محدود به شخصیتی است که دارد). با پیشگزینش عملکرد هر انسان، خدا بگونه ای آن را به ثمر می رساند تا آزادی که برای او فراهم ساخته حفظ گردد. این فرمان را به گونه ای انجام می رساند تا نه تنها خلاف شخصیت انسان آزاد واقع نگردد، بلکه از شخصیت او استفاده می کند تا انجام بگیرد. نه تنها خدا عاقبت ها را تعیین کرد، بلکه ابزار کار را نیز تعیین کرد. یکی از ابزار نیز حق انتخاب است.

نمونه دیگری از این گزینش را در الهام کلام خدا می بینیم. نویسندگان کلام خدا مانند منشی نبودند که آنچه به ایشان دیکته می شد را بنویسند (البته بعضی مواقع چنین بود). این نویسندگان به سبک و واژگان خود، آنچه فکر می کردند مناسب مردم و کلیسا بود را می نوشتند. اما روح القدس نظارت و هدایتشان می کرد (با تکوین سبک، واژگان، افکار، و مطابق با وضعیتی که به آن اشاره می کردند) و آنچه می نوشتند، در همان حال، آن بود که خدا می خواست بنویسند. او بگونه ای همه چیز را در دست داشت تا (۱) شخصیت و آزادی نویسنده حفظ گردد، و از آن استفاده کرد تا (۲) کتابی (یا کتاب هائی) بی خطا را تولید نمایند که دقیقاً مطابق با خواست اوست. بعنوان مثال، انجیل یوحنا هم نوشته یوحنا بود و هم کلام خدا بود. به همین صورت، پیشگزینش رفتار و تصمیم های انسان به هیچ عنوان مانع آزادی حق انتخاب، و مسئولیتی که در برابر آن دارد، نیست.

(۲) خدا خود شخص است، و انسان را در شباهت خود آفرید (جسم پوشید). یکی از جوانب شخصیت، اخلاق می باشد. خدا موجودی است با اخلاقی (نمی تواند دروغ بگوید؛ درست و غلط، خطا و حقیقت برایش اهمیت دارند. او معیار آن ها را بر طبق طبیعت خود فراهم ساخت). نتیجتاً، بر خلاف اعتقاداتی که مدعی هستند نیروئی “غیر شخصی” (از بیرون)، پایه انگیزه و انتخابات انسان می شود (مانند فروید، اسکینر، و غیره)، آیات کلام صحبت از خدا می کنند که شخصی است، با اخلاق و منطقی، که از قبل همه آنچه می گذرد را تعیین کرده است. این خدای شخصی و نیکو منش، مصمم است خواست خود را، نه با نادیده گرفتن حق انتخاب انسان، بلکه با استفاده از آن، به انجام رساند. پیشگزینش او در نتیجه، دقیقاً همان است که رفتار با اخلاق و مسئول گرانه انسان را حفظ می نماید.

غیر ممکن است خدا بر خلاف نقشه و اهداف خود، نقشه ای را برای اداره انسان اجرا کند که مسئولیت اخلاقی آن ها را پایمال می کند. خیر، خدا این گونه رفتار نکرد و نمی کند؛ در عوض، آن ها را در شباهت خود آفرید. بگونه ای که هنوز برای ما آشکار نیست، او هم زندگی

انسان را از قبل تعیین نمود و هم آنها را مسئول زندگی که دارند نمود، و می نماید. این تعادلی است که هر مشاور مسیحی باید در دست داشته باشد.

حال ببینیم این موضوع چه ربطی به مشاوره دارد. در حقیقت ربط زیادی دارد. مهمتر از هر چیز، مشاور می تواند مسئولیت انسان را در هر جا که کلام تاکید کرده، خود نیز تاکید نماید (به هر صورت مقابله با شیطان خواهد بود). علاوه بر این، تاکید باید استوار بر این اعتقاد باشد، که خدا انسان را مسئول رفتارش می دارد (یعنی با آنچه دریافت کرده تطبیق می نماید). و در خلاصه به این صورت است که پیشگزینه، اصل مسئولیتی که انسان در مقابل رفتارش دارد را، با تنها مرجع با اقتداری چون خواست خدا برای انسان، به صحنه می آورد. نه فرضیه تکامل اسکینر، و نه فرضیه اجتماع گرای فروید امکان حقیقت را در خود دارند، چون مخالف با آنچه خدا در سر تا سر کلامش گفته می باشند - خدا انسان را آفرید و او را شخص مسئولی می شمارد (حد عقل حفاظت از جان خود).

”پس اشخاصی که هنوز ایمان نیافته اند و نمی توانند اصول اخلاقی خدا را به جای آورند چه؟“

فرقی نمی کند. توانائی فعلی ایشان، معیار مسئولیتی که عهده دارند را تعیین نمی کند. بی ایمانان را نباید بگونه ای برداشت کرد که پیشگزینه خدا خلاف تصمیمات و طبیعت آن ها است. آن ها نیز طبق طبیعت خود رفتار می کنند (خدا می گوید طبیعت گناه کار). اما مانند مرد ثروتمند، کسانی که توبه کار نخواهند بود، خدا را بی انصاف نخواهند شمرد، با وجود آنکه در جهنم عذاب می کشند (حقیقت را نمی توان انکار کرد). بعکس، مانند او اذعان مسئولیت خود را خواهند کرد (لوقا ۱۶).

هیچ شخص بی ایمانی اجبار ندارد آنگونه که زندگی می کند و تصمیم می گیرد باشد و برای همیشه آنگونه بماند.

هر گناهی که می کند، نمی شود مطابق با خواست خودش نباشد. نهایتاً لازم خواهد شد این حقیقت را تصدیق کند (خود را نمی تواند از جریان زندگی خودش مصون بشمارد). پیشگزینه خدا هیچ کس را مجبور نمی کند، نه گناه کار را که گناه کند و نه ایماندار را که اطاعت نماید. این به همان دلیلی است که قبلاً اشاره کردیم؛ خدا نه تنها عاقبت را تعیین می کند بلکه وسیله ایجاد آن را نیز فراهم می سازد.

۴. آدم موجودی اجتماعی آفریده شد

آدم ساخته نشده بود که تنها باشد و در انزوا زندگی کند. از ابتدا، ظرفیتش، در زبان آوردن و رفت و آمد و سخنش با خدا در خنکی روز، و آنکه تنها نماند،

پیدایش ۲

۱۸: یهوه خدا فرمود:

«نیکو نیست آدم تنها باشد،

پس یآوری مناسب برای او می سازد»

همه گواه آشکاری است که انسان موجودی اجتماعی است. این جنبه اجتماعی او نیز تنها با مصاحبت با خدا و یا تنها با انسان دیگر ارضا نمی گردید (مگر با داشتن عطیه مخصوص - متی ۱۹ و اول قرنیتان ۷). خدا انسان را چنان آفرید که هم رابطه با خدا داشته باشد و هم انسان. آدم می توانست شفاهاً ارتباط برقرار نماید و محبت به دیگران بکند و محبت از دیگران دریافت نماید. انسان آفریده شد تا خدا و همسایه خود را محبت نماید. با وجود آنکه گناه همه این صفات خوب اجتماعی را فاسد، تحریف شده، و به تباهی کشانده است، هیچ یک از این صفات آنقدر از میان نرفته که نشانی از آن باقی نمانده باشد. بی ایمانان به شکل پیچیده ای نیز خواستار تماس با دیگران هستند و سعی نیز می کنند ارتباط برقرار کنند. و حتی کسانی که "بدسیرت" هستند (توجه کنید عیسی مسیح آنکه رابطه سالمی با خدا ندارد را چگونه خطاب کرده) می دانند "که باید به فرزندان خود هدایای نیکو بدهند"،

لوقا ۱۱

۱۳: حال شما با همه بدسیرتی تان می دانید

که باید به فرزندان خود هدایای نیکو بدهید، چقدر بیشتر
پدر آسمانی شما روح القدس را به هر که از او بخواهد،
عطا خواهد فرمود.

اما با این حال، بهترین تلاش هایشان در قبال آنچه خدا طراحی کرده بود ("هدایای نیکو")، نحیف و کوتاه می انجامد. ارتباط، مصاحبت، و محبتشان به یکدیگر، همه فاصله بسیاری با معیار کلام خدا دارد. با این حال، "طبیعت اجتماعی" انسان را می توان در این نیاز و کوشش ها دید. تنها مسیحیان هستند که با رابطه ای که با خدا و همسایه خود دارند، و با هم نشینی که با دیگر اعضای کلیسا دارند، و محبتی که به همسر خود دارند، توانائی آغاز تجربه آنچه انسان اجتماعی "قرار بود" داشته باشد را داشته باشند. و تنها در "آسمان و زمینی جدید" که "منزلگاه پارسایی است" (دوم پطرس ۳: ۱۳)، خواهند توانست به راستی روابط خود را تجربه نمایند. وظیفه مشاور آنست کمک کند تا فرایند رشد مسیحی "تا حد امکان افزایش یابد".

دوم پطرس ۳

۱۳: اما ما بنا بر وعده او

مشتاقانه در انتظار آسمانی جدید

و زمینی جدید هستیم

که منزلگاه پارسایی است.

جنبه اجتماعی ایمانداران برای مشاوران مسیحی بحدی وسیع می باشد که نمی توان در اینجا مطرح کرد. مبحث عظیم محبت به خدا و به همسایه خود، هم نشینی و مصاحبت با اعضای کلیسا، و ازدواج و روابط خانوادگی در این جا همه مطرح می باشند، بعلاوه رابطه مسیحیان با بی ایمانان. اگر بخواهیم به همه آن ها رسیدگی کنیم نیاز به نوشتن چندین جلد کتاب خواهد بود (نه تنها یک کتاب). نتیجتاً واضح است که این کار فراتر از حوزه مقدرات ما در اینجا است. اما کاری که می توانم بکنم این است، که به کتاب هائی چون "زندگی در خانواده مسیحی" (که به موضوع های مختلف مربوط به ازدواج و خانواده کرده ام)، و "چگونه بر شرارت غلبه کنیم" (که راجع به رابطه ایماندار با بی ایمانان، بگونه ای که پولس در رومیان ۱۲: ۱۴ تا ۲۱ مطرح کرده، صحبت کرده ام) (۳۹) اشاره کنم. در کتاب های دیگری که نوشته ام (خصوصاً "راهنمای مشاوران مسیحی") به موضوع های دیگری

نیز رسیدگی کرده ام. در نتیجه، اینجا کاری که می توانم بکنم (بدون ترتیب خاصی) این است که بعضی از جوانب مربوط به موضوع اجتماعی مسیحیان را که تابحال در جای دیگری عنوان نکرده ام مطرح کنم.

در آغاز، همه گونه ریاضت طلبی که رابطه مسیحیان با بی ایمانان را محدود یا منع می سازد را باید، اکیداً رد کرد. فرمان دوم خدا، ”همسایه ات را همچون خویشتن محبت کن“ مانع هر نوع انحصار گرایی می گردد (چه روحانی چه اجتماعی) (۴۰). در اول قرننیا ۵: ۹ - ۱۱، فرمول حفظ رابطه با دیگران را مشاهده می کنیم. علاوه بر این، نمک دنیا بودن (نفوذ حفاظت کننده) و نور جهان بودن (نفوذ راهنما کننده) هر دو، نشانگر فرمان محبت به همسایه می باشند که نیاز به همنشینی با دیگران را مجسم می سازند.

اول قرننیا ۵

۹: در نامه پیشین خود، به شما نوشتم که با بی عفتان معاشرت نکنید.

۱۰: اما مقصودم به هیچ روی این نبود

که با بی عفتان این دنیا یا با طمع ورزان یا شیادان یا بت پرستان معاشرت نکنید، زیرا در این صورت می بایست دنیا را ترک گوئید.

۱۱: اما اکنون به شما می نویسم

که با کسی که خود را برادر می خواند،

اما بی عفت، یا طماع یا بت پرست یا ناسازگار یا میگسار و یا شیاد است، معاشرت نکنید و با چنین کس حتی همسفر مشوید.

نور کسی که خود را صومعه نشین یا در راهبه خانه منزوی کرده نمی تواند بر دنیا منعکس شود. روابط اجتماعی لازم است تا بتوان امور مربوط به ملکوت خدا را انجام رساند، و شخص با محبتی که عیسی مسیح می خواهد، گردید.

روابط اجتماعی (خارج از خانواده) برای رفاه خودمان نیز لازم می باشد. حتی عیسی مسیح خواستار ستایش خدا همراه با دیگران بود. یکی از مشکلاتش تنهائی بود، چون دیگران او را درک نمی کردند.

لوقا ۲۲

۱۵: آنگاه به ایشان گفت:

«اشتیاق بسیار داشتم پیش از رنج کشیدنم، این پَسَح را با شما بخورم.»

اشتراک، درجات مختلف را در روابط اجتماعی دارد. عیسی مسیح برای جماعت موعظه می کرد (و توجه و علاقه به ایشان نشان می داد، و علاوه بر این، تعلیم، شفا، و خوراک به ایشان می داد). در سطح کوچکتر، رابطه نزدیکتری با دوازده شاگردش داشت (این ها مسیح را در ابعاد شخصی برداشت می کردند). این اشخاص را ”دوست خود“ نام برد،

یوحنا ۱۵

۱۵: دیگر شما را بنده نمی خوانم،
زیرا بنده از کارهای اربابش آگاهی ندارد.
بلکه شما را دوست خود می خوانم،
زیرا هر آنچه از پدر شنیدم،
شما را از آن آگاه ساخته ام.

توجه داشته باشید که مسیح دوست را، شخصی می خواند که با او همدل و همراه می شود. و در سطح کوچکتر از آن نیز، رابطه مستقیمی با پطرس و یعقوب و یوحنا داشت. این سه نفر بودند که همراه او به بالای کوهی که در آنجا سیمای او دگرگون شد رفتند، و شاهد شدند. تنها آنان بودند که همراه او در آن شب آخر به باغ جتسمانی رفتند. و در میان این سه، یوحنا نزدیکتر از همه به او بود. کلام می فرماید:

یوحنا ۱۹

۲۶: چون عیسی مادرش و آن شاگردی را که دوست می داشت در کنار او ایستاده دید،
به مادر خود گفت: «بانو، اینک پسر».

نتیجتاً، برای کشیشان (و مسیحیان دیگر)، اشکال ندارد درجه های مختلف دوستی و رفاقت را داشته باشند (در صورتی که کاربرد صحیحی را به خرج بدهند). عیسی مسیح خود این نمونه از رابطه اجتماعی را در زندگی خود داشت. کسانی که دوست و رفیقی را ندارند، (یا تنها دوستان ظاهری دارند)، به کمک نیاز دارند. مشاوران لازم است به جنبه دوستان متقاضیان رسیدگی نمایند، و به کسانی که مشکلی در این رابطه دارند، کمک های لازم را بنمایند.

کلام عیسی مسیح در یوحنا ۱۵: ۱۵ در رابطه با دوست، شامل رابطه ای می باشد که خواستار شریک شدن در آنچه در دل می گذرد است، و این اهمیت زیادی برای مشاوران دارد. در پرسشنامه های مشاوره مسیحی، یا در جمع آوری اطلاعات، مهم است این گونه سؤالات مطرح شوند، «آیا دو یا سه نفر را دارید که آنقدر نزدیک به شما هستند که می توانید حقیقت دلتان را به آن ها بگوئید؟». در واقع می توان این را دستور کار مشاور شمرد؛ شخصی که چنین افرادی را در زندگیش ندارد، دچار مشکل خواهد شد.

با این حال، کمک به شخصی که مشکل اجتماعی دارد ممکن است با شخص دیگر فرق داشته باشد. دلایل مبنی بر مسئله او ممکن است فرق زیادی با متقاضی دیگر داشته باشد؛ مسائل بسیاری هستند که باعث زندگی تلخ می شوند. یک متقاضی بخاطر «غرور» (ظناً این مسئله زیر بنای بیشتر آنچه خجالت نامیده می باشد است)، ممکن است از شریک شدن امتناع ورزد (مثلاً در آموزش کلام). وقتی صحبت از آن می شود احساس شرم می کند، می توان آن را شناخت (البته ممکن است «راز تقصیری» را داشته باشد که نمی خواهد افشا گردد). متقاضی دیگری ممکن است از رابطه نزدیک با دیگران امتناع ورزد چون تجربه بدی از کسی که راز او را به همه افشا کرده (یا برای نفع خود استفاده کرده) داشته است. مزه تلخ آن را یک بار چشیده و می گوید «نمی خواهم دوباره دنبال در دسر بگردم». شخص سوم، ممکن است بقول معروف «دست و پا چلفتی» باشد و در پیدا کردن و نگاه داشتن دوست کند بی تجربه باشد (این فرق نمی کند مسیحی باشد یا بی ایمان).

ممکن است نداند،

- (۱) دوست یعنی چه،
- (۲) کجا دوست را پیدا کند،
- (۳) چگونه دوستی را به مرحله اجرا بگذارد یا
- (۴) دوست را نگاه بدارد.

در نتیجه، در جایی که مسئله اشتراک اجتماعی موجود می باشد (همراه آثار مضرری که دارد)، دلیل مشترکی برای همه وجود ندارد. هر موردی، دلیل (یا مجموع دلایل) خود را دارد که باید از طریق جمع آوری اطلاعات، و برداشت عمقی از تکالیف انجام شده، بدست آید. افشای دلیل، خود راه حل را نشان خواهد داد (و ابعاد کلام مربوط به مورد بخصوص معلوم خواهد شد).

اما مهم ترین موردی که امروزه مربوط به مسئله اجتماعی ایمانداران می باشد، مصاحبت مسیحیان، و ازدواج مسیحیان است. در دنیائی زندگی می کنیم که بیشتر صحبت از غربت و بیگانگی می باشد. می گویند انسان فردی اجتماعی است، و فاقد دوستی با کسی. بسیاری از مسائل اجتماع امروزه نیز مربوط به جدائی اشخاص از یکدیگر است. کوشش های متعددی در این زمینه شده تا شکاف وارده را از میان بردارد (گروهک های امداد شخصی، گروه های امداد و پشتیبانی از ازدواج، و غیره). البته مشاوران مسیحی می دانند که جواب در مصاحبت سالم مسیحیان است، و ازدواجی که عملکرد صحیحی را داشته باشد. و در این جاست که شراکت نزدیک لازم می باشد. ایمانداران تازه ایمان، هتماً در هر دو مورد کمبود هائی دارند که نیاز به رسیدگی به آن ها است. آن نشاطی که از تجربه روابط اجتماعی روحانی بر می خیزد، نشانگر آنچه در ابدیت است خواهد بود، و آنچه همین امروز می توان آغاز به تجربه نمود.

حال مثالی را در نظر بگیریم. امروزه زمانی را می گذاریم که آن را جامعه "محرک" می خوانند. سهولت حرکت از جایی به جای دیگر باعث چنین وضعیتی شده (چه به اجبار و چه به خواست). بسیاری مدت محدودی را در جایی که به دنیا آمده اند سپری می کنند، و سپس به جای دیگر انتقال می یابند. این حقیقتاً عامل تکان دهنده برای بی ایمانان باید بوده باشد. چه نوع زندگی خواهند داشت؟ چه دوستان و مشارکت های جدیدی را خواهند داشت؟ چقدر طول خواهد کشید؟ اما مسیحیان لازم نیست به جایی بند باشند، همه جا هستند و فامیل یکدیگرند، هر جای دنیا که باشند. هر جا بروند، می توانند فوراً به کلیسای محل رفته و با مسیحیان روابط جدیدی را برقرار کنند. خداست که نظارت می کند.

مصاحبت مسیحیان در دوران عهد جدید کلام موضوع مهمی بود. رسولان غالباً سلام و تعارفات خود را در نامه هایشان به دیگر مسیحیان و کلیساها عنوان می داشتند تا آن ها را تشویق به مصاحبت کنند. از جایی به جای دیگر می رفتند تا ایمانداران آنجا را تقویت کنند، و بعضی از نامه هایشان کلاً مربوط به مهمان نوازی بود (دوم و سوم یوحنا).

آدم فردی اجتماعی بود و نسل بعد از او نیز اجتماعی بوده است. در رابطه با مسیحیان، آفریننده شان آنچه لازم دارند را در جمع فراهم کرده است. مسیحیانی که در تنهایی بسر می برند باید تشویق و ترویج شوند تا با دیگر ایمانداران رابطه ایجاد کنند (ترس نشانه شیطان است). مشاوران تا به حال، به اهمیت این موضوع پی نبرده اند. باید توجه به آن کنند، موضوعی است که در زمینه های مختلفی از کلام، از آن صحبت شده (به خصوصیات که در آیات مربوط به "یکدیگر" و "همدیگر" نام برده شده رجوع کنید). انزوا نتیجه گناه است. این انزوا و جدائی آدم از آدم را در صورتی می توان فهمید، که نگاه به جدائی بی ایمانان از خدا کرد (جنگ و جدال همان گناه خود خواهی می باشد). اما میان مسیحیان که با خدا همدل و همروح شده اند، نباید دلیلی برای انزوا در کار باشد؛ اگر خود را جدا و

دور از همه احساس می کنند، تقصیر با خودشان است. شاید لازم است احساس خود را در قدم های اولیه نادیده بگیرند، تا پس از مدت کوتاهی احساسشان نیز تمایل به آن گیرد. خدا امکانات بی نهایتی را برای دوستی و رفاقت فراهم ساخته است. شکست های اولیه را (مانند دوچرخه سواری) باید تحمل کرد تا نتیجه نیکو را بدست آورد.

حقایق دیگری هست در این رابطه که شاید لازم شود به متقاضیان اعلام کرد. اگر شخص مسیحی آنچه دریافت کرده را در خود پنهان نگاه دارد، گناه می کند. گناهِش به خدا، بنده او، و همچنین خودش می انجامد (فرمان دوم خدا محبت به دیگران است). تنهایی معمولاً تبدیل به مسائل بزرگتری نیز می شود. تاکید به ایجاد دوستی و همبستگی را نمی توان نادیده گرفت. خصوصاً در مورد جوانان، و نقشی که در خصوصیات زندگی آنان دارد.

در زمینه روابط اجتماعی، ازدواج مسیحی نزدیکترین و عمده ترین رابطه می باشد. هیچ جای دیگری نیست که بتواند به آن اندازه، امکان نزدیکی و همدلی باهم را فراهم سازد. ولی متأسفانه، ازدواج مسیحیان نیز این نزدیکی و همدلی را کمتر نشان می دهد. ازدواج در کشور های صنعتی غرب در حال آشفتگی است (و به دیگر نقاط جهان نیز سرایت کرده). آن شناخت و صمیمیتی که در ”عهد“ میان طرفین بود، دارد از میان می رود (و خود محوری جای آن دارد پر می کند). این در حالی است که کلام خدا ازدواج را ”یار“ و ”یاور“ همدیگر نامیده،

پیدایش ۲

۱۸: یهوه خدا فرمود:

«نیکو نیست آدم تنها باشد،

پس یآوری مناسب برای او می سازم».

امثال ۲

۱۷: که شریک جوانی خویش را ترک کرده

و پیمانی را که در حضور خدای خود بسته،

از یاد برده است.

ملاکی ۲

۱۴: اما شما می گوئید: «چرا نمی پذیرم؟»

از آن سبب که خداوند در میان تو و همسر ایام جوانی ات شاهد بوده است، ه

مسری که تو به وی خیانت ورزیده ای،

با آنکه او همدم تو و همسر هم پیمان توست.

وقتی تنها همین آیات را در نظر بگیریم، می بینیم ازدواج ”عهد و پیمان یاری است“ (۴۱).

نتیجتاً، اساس رابطه میان زن و شوهر را لازم است، زیر عنوان ”یار“ و ”یاوری“ برداشت کرد. این رابطه نیز بعلت آنکه امری تازه است که باید میانشان باشد (از فکر به عمل آید)، لازم است کشت و کار بشود تا موفق گردد. چیزی نیست که خود بخود با گذاشتن دو نفر زیر یک سقف بوجود آید. وجه اشتراکی باید میانشان باشد تا بتواند رشد کرده و میوه آورند. تنها نیروئی که دوام لازم را دارد (یا نیروئی که احتیاج به آن دارند)، ایمانی است که هر دو به عیسی مسیح و کلام خدا دارند.

خدا اساس ازدواج را بر پایه زاد و ولد طراحی نکرد. حیوانات بدون نیاز به چنین نهادی موفق به زاد و ولد بوده اند. البته نسل انسان نیز با زاد و ولد تکثیر می گردد. اما، فرق در این است که حیوانات جفت گیری می کنند، ولی انسان ازدواج می کند. در جفت گیری، الزام دیگری جز رضای نیاز های جنسی خود، وجود ندارد (با وجود آنکه بعضی حیوانات تمایلات خانوادگی نیز دارند). اما، خدا با بنیان گذاری ”عهد“ یاری (۴۲)، چیزی فراتر از رابطه جفت گیری را برای انسان منظور داشته است. در ازدواج، طرفین متعهد می شوند که صمیمیت و نزدیکی (که یقیناً شامل روابط جنسی نیز می باشد) را میانشان ”نگاه“ بدارند (در ملاکی ۲: ۱۴ و امثال ۲: ۱۷ می بینیم هر دو به وسیله ”پیمان“ با یکدیگر، خدا را شاهد وصلت خود قرار می دهند؛ و در اول قرن تیان ۷: ۴ تسلاوی مسئولیت را در قبال این مشارکت می بینیم). این صمیمیت و نزدیکی را خدا چنان ترتیب داده بود که حتی لباس نمی توانست آن ها را از هم جدا سازد (پیدایش ۲: ۲۵) و بگونه ای تغییر می کردند که گویی ”یکتن“ می باشند،

پیدایش ۲

۲۴: از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده،
به زن خویش خواهد پیوست
و یک تن خواهند شد.
۲۵: آدم و زنش هر دو عریان بودند و شرم نداشتند.

اصطلاح یکتن شدن را بسیاری اشتباه برداشت کرده اند چون فکر می کنند منظور اشتراک جنسی است. البته یک جنبه آن رابطه جنسی هست، ولی عامل اصلی، اهمیت بیشتری از آن دارد،

افسیان ۵

۲۸: به همین سان، شوهران باید همسران خود را همچون بدن خویش محبت کنند.
آن که زن خود را محبت می کند،
خویشتن را محبت می نماید.
۲۹: زیرا هرگز کسی از بدن خود نفرت ندارد،
بلکه به آن خوراک می دهد و از آن نگاهداری می کند،
همچنانکه مسیح نیز از کلیسا مراقبت می نماید؛
۳۰: زیرا اعضای بدن اوئیم.

کلام خدا این رابطه نزدیک را چگونه معرفی می کند، که هر چه شوهر برای زن خود می کند، در حقیقت برای خود می کند. در پرتو این تفسیر از عهد جدید کلام، در پیدایش ۲: ۲۴، بجای ”یک تن“ می توان ”یک نفر“ تفسیر کرد. و زمانی که واژه های عبرانی را مطالعه می کنیم (در جایی که یکتن استفاده شده)، می بینیم که دقیقاً همین معنی را دارا است (پیدایش ۶: ۱۷؛ ۷: ۲۲، که در آن کلمه عبرانی אֶחָד به زبان فارسی ”ذی جسد“ ترجمه شده و نه یک بدن، چون منظور تنها جسم نیست). چه در عهد جدید یا قدیم، منظور از ”جسد“ تنها جسم نیست. همچنین در یوئیل ۲: ۲۸ (که در اعمال ۲ از آن نقل قول شده)، אֶחָד به زبان فارسی ”بشر“ ترجمه شده. در نتیجه، معنی آنکه هر دو ”یکتن“ می شوند این است، که رابطه میانشان بقدری نزدیک و صمیمی است که می توان گفت این پیوند، آن ها را تبدیل به ”یک نفر“ کرده است (۴۳).

چاره مسئله بیگانگی اجتماعی (که کلام خدا آن را "بی کسان" نامیده؛ مزمو ۶۸: ۶)، در صمیمیتی است (هر طبقه اجتماعی در خصوصیات خود) که در جماعت مسیحی و ازدواج وجود دارد. دل باز بودن در خصوص روابط^(۴۴)، و علاقه ای که ماورای هر گونه رابطه دنیوی است، برای مسیحیان موجود می باشد. مشاوران باید این امید را برای متقاضیان زنده نگاه بدارند، و اهداف لازم را بشناسند (حفاظت و خدمت).

مصیبت زمان ما در این است، که قدرت هائی از همه سوی، سعی دارند ازدواج میان زن و مرد را پست و تضعیف نمایند. در نتیجه مشاوران مسیحی باید تمام کوشش خود را بکنند تا ایمانداران به مسیح، ازدواج سالم و خوشبختی را بدست آورند. به این شکل است که نمک برای سایر مسیحیانی که ازدواجشان چاشنی و مزه خود را از دست داده، خواهند گردید. ازدواج استوار و محکم مسیحی، رابطه صمیمانه ایست که میان عیسی مسیح و کلیسایش وجود دارد (الگوی رابطه ازدواج مسیحی که در افسسیان ۵ تشریح شده، و نیاز به باز کردن دارد). برای مطالعه کلام در مورد ازدواج، می توانید به کتاب "زندگی در خانواده مسیحی"، و در مورد روابط جنسی، به کتاب "راهنمای مشاوران مسیحی" رجوع نمایید.

حال عنوان "پیش از رستگاری" این کتاب، بصورتی برجسته می گردد (اگر چه راجع به آن بیشتر در فصل اصول رستگاری صحبت خواهیم کرد). وقتی مشاوران مسیحی به داستان های مصیبت بار ازدواج های درممانده متقاضیان گوش می دهند، امید زیادی را می توانند ارائه دهند. به مسیحیان^(۴۵) می توانند بگویند:

"من می دانم وضعیت شما ناگوار است، و من نمی خواهم به هیچ اندازه آن را دست کم بگیرم. اما راه حلی که می دانم در عیسی مسیح هست، به مراتب قوی تر از مسئله ایست که شما دارید. نه تنها مسئله ای نیست که نتواند حل کند، بلکه (۱) او می خواهد آن را برای شما حل کند، و (۲) می خواهد ازدواج شما را حتی به جای عالی تری از گذشته برساند. من خدمت وصله سازی یا تعمیر ازدواج نیست. هدف من تنها ازدواجی است که می درخشد. و این دقیقاً همان است که بدست خواهید آورد، اگر با عیسی مسیح جدی باشید. خدا در کلامش می فرماید در "جایی که گناه افزون شد، فیض بی نهایت افزونتر گردید"^(۴۶) و این همان است که من و شما می خواهیم".

در نتیجه کلام خدا امیدی را برای ازدواج گذشته بار می آورد (ازدواج خوب یا بد) که به مراتب عالی تر از هر چه قبلاً بود. شادی خدا در این است که می تواند صلیب ها را تبدیل به تاج کند و قبر ها را خالی کرده و بدن ها را جلال رساند. او مصیبت را تبدیل به پیروزی می کند. امیدوارم مشاوران همیشه چنین موضعی را پیروی کنند. خواست خدا از ایشان همین است. در خاتمه این قسمت، لازم است دوباره تاکید کنم (و مسیحیان باید این حقیقت را نشان دهند) که آدم موجودی اجتماعی بود.

۵. آدم موجود شاغلی آفریده شد

تا این قسمت دیده ایم که آدم انسانی جسمانی، روحانی، اخلاقی، و اجتماعی بود. اما حال که مردم همه فاسد شده اند (گرچه نه کاملاً از هر لحاظ)، باید توقع داشته باشیم که در همه جوانب زندگی مسئله نیز خواهند داشت. تا بحال ما تعدادی از این مسائل را در مقابل ضوابط خدا در آدم، قرار داده ایم. یکی دیگر از این مسائل، کار است.

کار کردن نتیجه گناه نیست. خدا کار می کند. آدم قبل از سقوطش خوانده شده بود حوا را محبت کند، باغ را آذین کند، حیوانات را نام برده و بر آن ها حاکم شود، بر دنیا چیره شود، و نسل انسان را منتشر سازد. این ها همه کار بود، و قصد آن ایجاد لذت و شادمانی بود، نه زحمت. البته اگر گناه نمی کرد، شاد نیز می بود.

خدا به آدم کار های مختلفی داد. کار های مختلفی که ما با بکار بردن فکر و جسم انجام می دهیم. کار آدم شامل رابطه با انسان و با آفرینش غیر انسانی بود. او با همه گونه جاندار و بی جان، کار داشت.

آدم این کارها را لازم بود در صحنه ای ایده آل و با محبت انجام می رساند (۴۶). پول در آن زمان در میان نبود (و ضمناً توجه داشته باشید که پول باعث رضایت از کار نمی شود)، و وقتی زمینه کار هائی که خدا به او محول کرده بود را در نظر می گیریم، متوجه می شویم که بسیاری از کارها شمارش پذیر (قابل اندازه گیری) نبودند و نیستند (به لحاظ فرهنگ اقتصادی امروز ما). در جامعه امروزه ما چنین مطلبی را باید تذکر داد؛ کار، لزوماً به خاطر تامین معاش نیست.

ضرورت انجام کار (انجام با ابتکار (۴۷) و ثمربخش) در انسان نهفته است. آدم را دیدیم که کار می کرد. نیاز انجام کار بر درون او نهفته شده بود (انسان بدون حرکت از میان خواهد رفت). امروزه نیز، این نیاز و حس کنجکاوی را در جامعه به شکل علم و دانش و صنعت می بینیم، و می توانیم بگوئیم همان نیاز به کاری است که آدم در ابتدا در وجودش داشت.

کار برای انسان ضروری است. البته کار وقت خود را دارد و اسایش و استراحت وقت خود. اما، هیچ زن و مرد و بچه ای نباید شش روز در هفته بدون کار باشد (بازی کردن برای بچه های کوچک کار است، و مدرسه برای بزرگ سالان). خدا چنین منظوری را دارد. زمانی که انسان کار نمی کند (و این مسئله در بسیاری از متقاضیان هست، خصوصاً کسانی که افسرده اند)، از خودش ناراضی می گردد، و آنوقت خورده گیری و شکایت می کند (دوم تسالونیکیان ۳: ۸، ۱۰، ۱۲). این ناخوردگی از دو ریشه، که لزوماً سوای هم نمی باشند، سرچشمه می گیرد:

(۱) جسمانی. نویسندۀ جامعه می گوید: «خواب کارگر شیرین است»، ... (جامعه ۵: ۱۲). اگر کار نکنیم، تنبل و بی حال می شویم، و مسائل دیگری نیز بدست می آوریم. در سر تا سر امثال راجع به تنبلی تذکر داده شده، و پولس در دوم تسالونیکیان می گوید اگر کسی کار نکند، نخورد.

دوم تسالونیکیان ۳

۱۰: زیرا حتی زمانی که با شما بودیم این حکم را به شما دادیم که

«هر که نمی خواهد کار کند، نان هم نخورد».

۱۱: شنیده ایم در میان شما برخی کاهلی پیشه کرده اند.

اینان کار نمی کنند، بلکه در کارهای دیگران فضولی می نمایند.

و می گوید از آنکه «کاهلی» می کند دوری کنید (چون روح کاهلی واگیر است).

دوم تسالونیکیان ۳

۱۴: هر گاه کسی از تعالیم ما در این نامه اطاعت نکند،
او را نشان کنید و باوی معاشرت ننمائید تا شرمنده شود.
۱۵: ولی او را دشمن بشمارید
بلکه همچون برادر به وی هشدار دهید.

مشاوران باید آنچه باعث کاهلی شده را در متقاضیان پیدا کنند، تا بتوانند ریشه آن را شناخته و از میان بردارند.
شخصی می پرسد،

”چرا روزی که کاری انجام نداده ام، خسته ام؟“، یا
”چرا پس از آنکه خواب راحتی کردم، خسته از خواب بیدار می شوم؟“.

معمولاً جواب نیز این گونه است:

”چون عکس آنچه فکر می کنید، شما کار زیادی را انجام داده اید. اگر پس از روزی که کار نکرده اید به خواب بروید، شاید مثل آنکه کوهی را کنده باشید، کار کرده اید. شبانگاه، عصبی، نگران، خشمگین، و ناراضی از خود خواهید بود، چون روزتان را با اتلاف وقت گذرانده اید و انرژی روزانه شما مورد مصرف قرار نگرفته است. و این انرژی مصرف نشده، در خواب باعث تحریک ماهیچه ها و منقبض شدن آن ها گردید. چون حرکت جسمانی در قبال تحریکات عضلانی نبود (چون در خواب بود)، انرژی موجود (مصرف نشده) رها نشد و باعث احساس خستگی شما گردید (حتی ممکن است باعث کوفتگی بدن نیز بگردد). به همین خاطر پس از ساعت ها فکر و تحریکات عضلانی، تمام شب بدن شما در حال کار (بی حاصل) بوده! وقتی در روز کار جسمانی می کنید (۴۸)، انرژی عضلانی را مصرف می کنید. به این خاطر در موقع خواب عضلات شما آرام می گردند، و به این دلیل است کلام می گوید: ”خواب کارگر شیرین است“. او خسته و آرام، با احساس پر ثمری از روز خود به خواب می رود. نگران نمی باشد و وجدان راحتی دارد. این فرقی است که در اشخاص خسته و راضی وجود دارد (جامعه ۵). خسته و ناراضی را در ”کاهلان“ دیدیم. حتی کسی که در بند صندلی چرخدار است (یا تخت بیمارستان) می تواند آن انرژی ساخته شده در عضلاتش را بکار گیرد و (با خواندن، یا نوشتن) خسته به خواب رود.

(۲) ناراضاتی از خود. وقتی از کلامی که می گوید ”بار خود را“ خود حمل کنیم سرپیچی می کنیم، گناه کرده ایم (غلاطیان ۶: ۵ و دوم تسالونیکیان ۳: ۱۰)

غلاطیان ۶

۴: هر کس باید اعمال خود را بیازماید.
در آن صورت فخر او به خودش خواهد بود،
بی آنکه خود را با دیگران مقایسه کند.
۵: زیرا هر کس بار خود را خواهد برد.

آنگاه وجدان ما احساس بدی را در جسم ظاهر می سازد (افکاری که باعث تحریک عضلات می شوند)، و به این شکل نیاز دادن ترتیب اثر به آن را ایجاد می سازد. علاوه بر نیاز کار کردن که خدا بر درون هر شخص نهفته است، مسئولیت های مالی هست که امروزه همه به آن وابسته می باشیم، و سرپیچی از هر یک از آن ها موجب رنج و فلاکت ما می شوند،

امثال ۱۰

۴: دستان کاهل، فقیر می سازد،

دستان کاری،

دولتمند.

۵: عاقل است پسری که در تابستان گرد می آورد،

اما پسری که در فصل درو می خوابد،

شرمسار می سازد.

بازنشستگی (به صورتی که کار، کنار گذارده می شود و وقت و زمان صرف سرگرمی و خوش گذرانی می شود) در مسیح معنی ندارد. اما، اگر منظور تعویض کار با کار دیگری بوده باشد (بعنوان مثال خدمتی در راه مسیح)، رضایت خدا را همراه خواهد داشت. وقتی خدا صحبت از کار می کند و می گوید،

خروج ۲۰

۹: شش روز کار کن

و همه کارهایت را انجام بده،

منظورش تنها، کاری نیست که بتوان از آن بهره برداری کرد. کار برای ما مسیحیان هم بهره در این دنیا دارد و هم در آسمان پیش خدا. کار های خیریه همیشه بلا عوض بوده و خواهند بود.

فهرست زیر نویس های فصل هشتم (بخش دوم)

(۳۲) این دو، هر یک دیگری را توضیح می دهند.

(۳۳) افسسیان ۴: ۲۴؛ کولسیان ۳: ۱۰.

(۳۴) خدا انسان را مسئول رابطه ای که با دیگران دارد نیز می شمارد:

(پیدایش ۹: ۶؛ یعقوب ۳: ۹)

(۳۵) بعنوان مثال، کتاب مزامیر ترکیب اخلاقی فرزندان خدا را نشان می دهد، و شخصی که نجات را دریافت نکرده نمی تواند از آن استفاده کند. حتی بی ایمانان باید احتیاط کنند آن را با زور خود بکار نبرند.

(۳۶) البته کلام خدا بیش از این است، اما شامل این نیز می باشد. معمولاً اصول مورد نظر در موقعیت هایی که نام برده شده جای گرفته اند.

- (۳۷) برای کمک به انجام این کار به کتاب های: The Use of the Scriptures in Counseling “استفاده از کلام خدا در مشاوره مسیحی” و Four Weeks with God and Your Neighbor “چهار هفته با خدا و همسایه خود” رجوع کنید. (این کتاب ها تا بحال ترجمه نشده اند)
- (۳۸) پیشگزینش یکی از اصول کلام خدا است. کلمه proorizo که بار ها در کلام خدا استفاده شده، معنی “از قبل تعیین شده” دارد. (اعمال ۴: ۲۸ ؛ ۸: ۳۰-۲۹ ؛ افسسیان ۱: ۵ ، ۱۱ ؛ اول قرنتیان ۲: ۷).
- (۳۹) این کتاب ها به زبان فارسی ترجمه شده اند.
- (۴۰) راجع به موضوع محبت به خود، به فصل ۱۵ کتاب “راهنمای مشاوران مسیحی” رجوع نمائید.
- (۴۱) دو جنبه معرفی شده اند؛ “عهد” و “یاری”. هر دو با هم، خواست خدا را فراهم می آورند. ضمناً توجه داشته باشید که در پیدایش ۲: ۱۸، هوا بخاطر نیازی که آدم داشت آفریده شد: “نیکو نیست که آدم تنها باشد”.
- (۴۲) عهدی که خدا را شاهد می گرداند، توافق صادقانه ایست که شامل تحریم هائی می گردد اگر شکسته شود، و برکاتی اگر نگاه داشته گردد.
- (۴۳) آنچه در پیدایش ۲: ۲۴ و اول قرنتیان ۶: ۱۵ و ۱۶ آمده (تنها آیاتی که مربوط به روابط جنسی است) ممکن است بنظر خلاف برداشتی باشد که من دارم. در صورتی که اینطور نیست. پولس همچنین صحبت از رابطه نزدیک با مسیح می کند (“با او یک روح است” آیه ۱۷) که با تفروشی از میان می رود و “با او یک تن می شود” آیه ۱۶. توجه نیز داشته باشید که “یک تن” با “یک روح” یکی نمی باشند. و سپس پیدایش ۲: ۲۴ را مطرح می کند (در محدوده وسیعتر: نزدیکی که در یکن بودن هست، آن نزدیکی که در روابط جنسی موجود است را شامل می گردد).
- (۴۴) همچنین به کتاب زندگی در خانواده مسیحی، فصل ۳ (ارتباط) مراجعه کنید.
- (۴۵) به غیر مسیحیان می توانند امید را در طرف مقابل در ارائه دهند. تا زمانی که شخص به عیسی مسیح (در) ایمان نیاورده، امیدی برایش وجود ندارد.
- (۴۶) رومیان ۵: ۲۰ ب. توجه کنید که مشاور نباید مسئله را کوچک بشمارد، بلکه منجی را بزرگتر از مسئله جلوه دهد.
- (۴۷) گناه آدم بطور واضح نشان می دهد که عصیان علیه خدا را نمی توان بخاطر اشکالات موروثی (ژنتیک) یا شرایط محیطی برداشت نمود. هر دو شرایط کاملی را می داشتند.
- (۴۸) البته ابتکاری که بر اساس آفرینش خدا بود (تنها خدا است که از هیچ همه چیز را ساخت)، و مایع جلال او می شد.
- (۴۹) کار فکری که حاصلی را در نظر دارد، جسمانی نیز هست؛ کالری بدن را مصرف می کند.

فصل نهم

اصول انسان (ادامه)

مشاوره مسیحی و گناه انسان

آنچه در این فصل صحبت از آن خواهم کرد، موضوع غمناکی است. در حقیقت دلیل وجود مشاوره (باز سازی) همین است (بیاد داشته باشید که انسان موجودی وابسته، به دنیا آمد «حتی قبل از گناه آدم». وابسته به اوامر خدا، هدایت خدا، و نصایح پیشگیرانه او). چنین مشورتی را در باغ عدن دیدیم که چگونه آدم از مصاحبت و ارتباط با خدا استفاده کرد و آن را بکار برد. بله زندگی انسان وابسته به کلام خدا است.

اما همچنان که کار، تبدیل به رنج و درماندگی گردید، مشورت نیز پس از سقوط، ابعاد دیگری بخود گرفت که قبلاً نیازی به آن نبود. حال نیاز توبیخ، اصلاح، و غیره را باید به مشاوره اضافه کرد (۱). شناخت گناه و اثراتی که بر انسان دارد، کارگیری عظیمی است که لازم به کتاب های بسیاری دارد (شاید از آنکه این حرف را تکرار می کنم خسته شده باشید، اما لازم می دانم نه تنها به کیفیت کم این فصل هشدار دهم، بلکه همچنین تقاضای کمک از خوانندگانی بکنم که توانائی همکاری علمی و عملی آن را دارند).

بگذارید در آغاز، از تصور غلط افرادی که می گویند مشاوره مسیحی نوتتیک (Nouthetic Counseling) تمام مسائل انسان را مستقیماً نتیجه گناهانشان می داند، رد نمائیم. از ابتدا گفته ایم (کتاب شایستگی مشاور (Competent to Counsel)) که همه مسائل متقاضیان بخاطر گناهان خودشان نیست. در کتاب شایستگی مشاور، راجع به دو مورد ایوب و مردی که نابینا دنیا آمده بود صحبت کرده ام (ایوب ۹: ۱) (۲).

از آنجا که همه رنج و درماندگی های انسان - بی چارگی، بیماری، و غیره، از گناه آدم سرچشمه گرفته اند، چگونه می توان گفت رنج و درماندگی هر متقاضی به گناه خودش مربوط است. و نه آنکه تمام رنج و درماندگی هائی که سزاوار آن می باشد را، تنها در این دنیا بدست می آورد. رنج و زحمت در دنیائی که پر از گناه می باشد، برای همه پیش می آید، و آن از چشم خدا بدور نیست. اما، این تنها حرفی است که بتوان راجع به آن زد. موضوع هائی که در فهم ما نیست (تابحال به ما مکشوف نشده) را تنها در محور مشیت خدا می توان حلّی کرد. ما تمام آنچه نیاز به آن داریم را دریافت کرده ایم. نتیجتاً، کار مشاور این است به متقاضی کمک کند:

۱. اعتماد به مشیت خدا داشته باشد (اول پطرس ۲: ۲۳؛ ۴: ۱۹)، و
۲. برداشت صحیحی از رنج و درد (در ماندگی) بدست آورد (که با مقایسه درد این دنیا در مقابل جلال ابدی، بدست می آید - دوم قرنطیان ۴: ۱۷ و رومیان ۸: ۱۸)

فساد

کلام خدا می فرماید بخاطر گناه آدم، نسل انسان محکوم و فساد شد. این فساد نیز کامل بود. اما وقتی صحبت از فساد می کنیم، منظور این نیست که هر شخصی به حدی که امکان دارد فاسد شده. منظور از کامل این است که شخص در تمام ابعاد زندگیش فاسد شده. هیچ جنبه ای از زندگی انسان از نفوذ گناه در امان نبوده. وقتی می گوئیم شخص درونی انسان (یا دل) فاسد، یا متقلب شده (پیدایش ۶: ۱۱)

؛ افسسیان ۴: ۲۲ ؛ ارمیا ۱۳: ۱۰ ؛ ۱۶: ۱۲ ؛ ۱۷: ۹، ۱۸: ۱۲ ؛ ۲۳: ۱۷ ؛ ۴۹: ۱۶)، مانند عیسی مسیح می گوئیم، دل انسان (شخص درونی) همچون خزانه ایست:

متی ۱۲

۳۵: شخص نیک،

از خزانه نیکوی خود نیکوئی بر می آورد
و شخص بد،
از خزانه بد دل خود، بدی.

که از آن رفتار های (طریق/الگوی رفتار) گناه آلود سرچشمه می گیرند:

متی ۱۵

۱۸: اما آنچه از دهان بیرون می آید،

از دل سرچشمه می گیرد،

و این است آنچه آدمی را نجس می سازد.

۱۹: زیرا از دل است

که افکار پلید، قتل، زنا، بی عفتی، دزدی، شهادت دروغ و تهمت
سر چشمه می گیرد.

اگر بگوئیم گناه ربطی با اخلاق ندارد، از حقیقت باز می مانیم، چون این فساد درونی در طبیعت
خود شخص نهفته است:

افسسیان ۲

۳: ما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می زیستیم،

و از هوای نفس خود پیروی می کردیم

و خواسته ها و افکار آن را به جا می آوردیم؛

ما نیز همچون دیگران، بنا به طبیعت خود

فرزندان غضب بودیم.

به این دلیل است که خدا می فرماید، از دل است که شرّ بر می خیزد (پیدایش ۶: ۵). آن توفان زمان نوح، نتایج اولیه فساد دل را از میان برد، ولی در مشیت خدا بود که تعدادی نجات یافتند. اغتشاش و در هم شدن زبان ها در برج بابل نیز (که همچنین باعث برخورد فرهنگ ها گردید) شامل فیض خدا گردید، چون مانع آمیختگی شرارت انسان شد. مردم شریر علیه یکدیگر، چون زبان هم را نمی فهمیدند، از توسعه شرّ جلوگیری می گردید.

موضوع اینجاست، کسانی که فساد روحی انسان را در اخلاق نمی شمارند (۳)، باید بدانند:

۱. نشانه ای از آن در کلام خدا نیست، و

۲. علیه تمام آنچه کلام خدا راجع به آن گفته (که وضعیت آنقدر خراب شده که نیاز به دلی تازه می باشد)، مخالفت می کنند:

حزقیال ۳۶

۲۵: آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد.
من شما را از همه ناپاکیها و از همه بتهایتان طاهر خواهم ساخت.
۲۶: و دلی تازه به شما خواهم بخشید
و روحی تازه در اندرونتان خواهم نهاد
و دل سنگی را از پیکر شما در آورده،
دلی گشتین به شما خواهم داد.
۲۷: روح خود را در اندرونتان خواهم نهاد
و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید،
و شما قوانین مرا نگاه خواهید داشت
و آنها را به جا خواهید آورد.

آنچه از کلام خدا برداشت می کنیم این است که دل (کلّ زندگی درونی انسان)، بطور کامل فاسد شده بود. گفتن آنکه جائی در طبیعت انسان وجود دارد که گناه آلود نیست، یا ایجاد کننده گناه نیست (در فصل بعد خواهیم دید که حتی بدن گناه آلود، اعمال گناه آلود را ایجاد می کند - رومیان ۶: ۱۶ - ۱۹) بسیار خطرناک است. انسان در دنیا بطور کل تحت تاثیر گناه قرار گرفته و گناه در حال رشد است. دل، آن قسمت غیر جسمانی درونی انسان، کاملاً و بدون اثتننا فاسد شده و انسان نیاز به دلی نو دارد. قبل از دریافت "دل نو" (۲۶) که جانشین دل سنگی گذشته می گردد (زمانی که روح القدس وارد زندگی درونی می شود و آن را تغییر می دهد - (۲۷)؛ رومیان ۵: ۵؛ ۸: ۱۰)، امکان ندارد کلام خدا را بتوان فهمید و از آن اطاعت کرد (اول قرنثیان ۲). آن دل نو است که این امکان را ایجاد می سازد، و امکان ان را می دهد تا مابقی عمر را در این دنیا، بدور از امیال انسانی، و پیرو خواست خدا، ادامه دهیم:

اول پطرس ۴

۲: در نتیجه باقی عمر را در جسم، نه در خدمت امیال پلید بشری، بلکه در راه انجام ارده خدا می گذرانند.

از این فساد درونی است که همه رفتار و گفتار های مخرب بر می خیزند. انسان گناه کار نیست، چون گناه می کند، گناه می کند چون گناه کار است. طبیعتاً (۴) گناه کار است (افسیان ۲: ۳). اینگونه تولد یافته (مزمور ۵۱: ۵؛ ۵۸: ۳). در مزمور ۵۱: ۵ داود می گوید:

مزمور ۵۱

۵: برآستی که تقصیر کار زاده شده ام، و گناهکار،
از زمانی که مادرم به من آبستن شد!

منظور این نیست که خدا او را چنین آفرید. داود می گوید من این گونه در رحم مادرم سرشته شدم. در پیدایش ۸: ۲۱ خدا می گوید، "هر چند که نیت دل انسان از جوانی بد است" (naar = کودکی/ جوانی؛ در این زمینه تنها کودکی است که می تواند معنی داشته باشد). امثال ۲۲: ۱۵ نیز در این زمینه می گوید حماقت در دل کودک لانه (۵) کرده (لازم نبود بدی را بی آموزد).

فساد کامل شخص، خصوصاً آن زندگی که درون خود دارد (بدور از چشم دیگران)، اساس موضوع ایست که هر مشاور باید بر آن شناخت خوبی بدست آورد. بطوری که قبلاً گفته شد، تغییری که کلام خدا ایجاد می‌سازد، تنها در دل باز یافته انجام پذیر است. اما از طرفی، مشاور باید توجه به امکانات عظیمی که دل نو دارد نیز داشته باشد. از هیچ ایماندار باز یافته ای نباید دلسرد و یا منصرف شود (یا کسانی که تنها بخاطر اعتراف به ایمانشان، باید فرض بر آن داشته باشد)؛ آنها ظرفیت شناخت و اطاعت از خدا را دارند (حزقیال ۳۶: ۲۷). روح القدس ساکن، این امکان را می‌دهد. موضوع را به درستی شناسائی می‌کند. مشاوره یا امکان پذیر هست یا نیست. فاصله ای در میان نیست. جایی ای در بی ایمان نیست که آلوده گناه نشده باشد. به عبارت دیگر، جایی ای نیست که مشاور بتواند از آن استفاده کند. از هر جا شروع کند، نهایتاً به گناه سر در می‌آورد. البته می‌تواند راجع به گناه و عواقبی که دارد صحبت بکند و نیازی که به منجی دارد، و دعا کند تا خدا دل او را باز کرده و ایمان آورد.

تقصیر

انسان با وجدان زخم دیده به دنیا می‌آید. گناه آدم، بنیان گذار آن بود (رومیان ۵). به این شکل نیز همه مقصر شمرده شدند (رومیان ۵: ۱۹). حتی اطفال نیز مقصر شمرده شدند (رومیان ۵: ۱۴). یک شخص (آدم) از طریق یک گناه (توجه داشته باشید آیات ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، همه صحبت از یک شخص و یک گناه می‌کنند)، کل نسل انسان را نه تنها به فساد کشید، بلکه مقصر نیز نمود.

کلام خدا در رومیان ۶: ۲۳ می‌فرماید “مزد گناه مرگ است” (و این شامل همه نوع مرگ روحانی و جسمانی می‌باشد)، اما نوزادان، حتی به دنیا نیامده، می‌میرند. اینها دیگر چه گناهی کردند؟ این افراد مقصر به گناه آدم شمرده می‌شوند. عیسی مسیح نمی‌توانست بمیرد (بی گناه بود)، مگر بعنوان کفالت از گناهان دیگران (اول پطرس ۲: ۲۴؛ اشعیا ۵۳). آدم نیز قبل از سقوط نمی‌توانست بمیرد. مرگ در نتیجه گناه بوجود آمد (پیدایش ۲: ۱۷؛ مکاشفه ۲۰: ۱۴).

حال، اینجا لازم است راجع به فرق میان کسانی که مقصرند و کسانی که احساس تقصیر را دارند، صحبت کنم. در زبان روانپزشکان و روانکاوان معمولاً فرقی میان این دو وجود ندارد. کشیشان لازم است به این موضوع توجه داشته باشند. در گذشته، تقصیر همیشه معنی جرم را همراه داشت، اما حال در عرصه روانشناسی معنی “احساس تقصیر” را بخود گرفت. روانشناسان بندرت کسی را مجرم می‌شمارند و در نتیجه نیازی به نجات (و نجات از تقصیر) نمی‌بینند. در نتیجه مشاوران مسیحی باید از همان ابتدا به اصول حاکم بر مشاوره مسیحی تکیه نمایند (کلام).

تقصیری که از بنیاد گناه، یعنی آنچه از آدم به ارث رسیده سرچشمه می‌گیرد را تنها بنیاد بخشش، یعنی عیسی مسیح که کفاره گناهان شد، از میان بر می‌دارد. گناهی که خود شخص مسیحی مرتکب می‌شود را بخشش پدران، که از طریق روح القدس به جریان می‌افتد (پاکسازی) فراهم می‌سازد و شباهت خدا را پرورش می‌دهد (۶). البته ناگفته نماند که تقصیر (احساس نشده) و احساس تقصیر، از یک جا یعنی گناه، سرچشمه می‌گیرند.

در ادبیات روانشناسی (بطوری که قبلاً اشاره کردم)، راجع به تقصیر (یعنی احساس تقصیر - مانند احساس تقصیر فروید (تقصیر کاذب))، و “فرضی” که خسارت وارد می‌سازد، صحبت های زیادی شده.

از آنجا که امکان دارد (در واقع امکان زیادی دارد) گناهی که توبه نشده و بخشش را دریافت نکرده، اگر بجای خود بماند واکنش جسمانی را نیز وارد می سازد (۷)، ولی، احساس آن به خودی خود خسارتی وارد نمی سازد. وجدان است که تحریک شده. در حقیقت، درد و رنجی که از وجدان سرچشمه می گیرد (خارج شدن از معیار شخصی خود)، منظورش هشدار دوستانه است، که اشکالی ایجاد خواهد شد. دردی که از دست زدن به اجاق داغ ایجاد می شود، هشدار است که خطر سوختن در پیش است. خود درد، خسارتی را ایجاد نمی آورد، بلکه خساراتی که وارد خواهند آمد. همان گونه که بخاطر رفتار یا گفتار نادرستی از خود بدمان می آید، به منظور خطاری است که باید تغییری در روحیه و رفتار خود ایجاد کنیم. وجدان نیز خسارتی بار نمی آورد، بلکه هشدار است (احساس تقصیر) نسبت به خسارتی که در پیش می باشد. حال ببینیم این ”هشدار“ چگونه کار می کند.

از آنجا که هر گونه فشاری که بر جسم وارد گردد، امکان ایجاد تنش زیادی را دارد (و در نتیجه صدمه بیشتری وارد سازد). اگر تنش مدت طولانی در جای بماند (همان گونه که انگشت را مدتی طولانی روی اجاق داغ بگذاریم خواهد سوخت)، صدمات زیادی نیز (بخاطر ترتیب اثر ندادن به هشدار) وارد خواهند شد. اما این برداشتی نیست که روانشناسان دارند، و می گویند تقصیر با دشمنی است اندرونی که باید از میان برده شود (از طریق مُسکن، آرامبخش، و غیره). این برداشت بگونه ایست، که بگوئیم لازم است اعصاب دست را قطع کرد تا درد آن از میان برود. اشکال، در وسیله هشدار (اعصاب دست) نیست. درد یار ما است. احساس تقصیر منظور نفعی را نیز دارد. دردی که بوسیله ای وارد ما می گردد، با شناخت آنکه هشدار است و باید ترتیب اثر به آن داد، اگر در زمینه این قبیل داروها واقع گردد، بی حس می شود، و اصل موضوع پنهان می گردد.

بجای آنکه به درد حمله کند، مشاور حکیم (مسیحی) معتقد است احساس تقصیر (تجاوز از حریمی که برای خود داریم، حریم معیار های خود) از جانب ”تقصیری واقعی“ (تخلف) سرچشمه می گیرد، و با ترتیب اثر صحیح به آن است، که بطور مناسب از میان برداشته می شود. سر پوش گذاشتن بر آن نفعی ندارد. اما با این حال، قسمت عمده ای از طب و دارو و مشاوره انجام شده امروزه، دقیقاً همان بی حس کردن از طریق آسیب رساندن، ضعیف کردن، یا از میان بردن هشدار ها صورت می گیرد.

اینجا لازم می دانم نکات مهمی را عنوان کنم. ابتدا، همان طور که قبلاً گفتم، تجاوز به حریم معیار های خود، شخص را مقصر به گناهی واقعی در برابر خدا می گرداند. این حقیقت است، حتی اگر معیار مسیحی نبوده باشد. در نتیجه، احساس تقصیر برداشتی است حقیقی و مناسب (خلاف نظر فروید کاذب نمی باشد) در قبال گناه،

رومیان ۱۴

۲۳: اما کسی که درباره خوردن خوراکی دچار تردید است،

اگر آن را بخورد محکوم می شود،

زیرا با ایمان نخورده است

و آنچه از ایمان نباشد، گناه است.

ضمناً اگر معیار نادرست باشد، وظیفه مشاور مسیحی نه تنها این است که به گناه بپردازد، بلکه برداشت نادرستی که از کلام خدا بوده (معیار) را نیز تصحیح نماید. در چنین شرایطی مشاور باید:

(۱) از متقاضی بخواهد توبه کند (به این طریق تقصیر را واقعی خوانده و احساس تقصیر را نیز بجا شمرده) و،
(۲) باید کمک کند متقاضی معنی آنچه کلام گفته را درک کند، تا ایمانش را قوی نماید(۸).

در نتیجه، وقتی مشاور مسیحی صحبت از تقصیر می کند، منظورش این است که هر گناهی جرم خود را (نتیجه) دارد. این جرم نیز (نتیجه)، ممکن است بخاطر گناه اولیه آدم باشد یا گناه خود متقاضی. اما به هر صورت، وقتی صحبت از احساس گناه می کند، صحبت از احساس ناگواری می کند که از وجدان سرچشمه گرفته و در جسم ظاهر شده است. ممکن است صحبت از معیار های نادرست نیز بکند (یا ”وجدان ضعیف“ که بخاطر ضوابط غیر اخلاقی فعال شده است)، اما آنچه قبول نخواهد کرد، تقصیر کاذب است.

گناه

در اوایل این کتاب راجع به گناه گفتم، آن عدم انجام خواست خدا است یا انجام دادن آنچه خواست خدا نیست. در نتیجه می توان گفت گناه بی قاعدگی است (اول یوحنا ۳: ۴). گناه نافرمانی از خدا است. این کاملاً مخالف آنچه روانشناسان راجع به گناه نوشته اند می باشد. می گویند گناه میان مردم دنیا است (نه در خود شخص)، یکی بر علیه دیگری. صحبتی از خدا نیست. در صورتی که خدا است که گناه را برای ما شناسائی کرد. گناه اهانت به خدا می کند (مخصوصاً). شخص می گوید (بخودش یا دیگری)، ”من آنچه دلم می خواهد را می خواهم انجام بدهم، صرفنظر از آنچه دستور داده شده باشد“.

تا اینجا دیدیم که گناه جوانب زیادی را دارد. این را می گویم چون کلام خدا گناه را در ابعاد زیادی معرفی کرده (بعنوان مثال، در کلام خدا بیش از ۱۷ اصطلاح مختلف برای گناه بکار برده شده). خدا خود آمد تا تمثال درستی از گناه، و عواقبی که دارد را برای ما فراهم سازد. بعضی ها می گویند چرا آنقدر تمرکز بر گناه می کنید؟ در جواب می گویم چون سرور سلامتی ما به آن تمرکز کرده. حال نظری بر این ۱۷ کلمه بی اندازیم و ببینیم چه می توانیم بی آموزیم.

کلمات گناه در عهد قدیم

۱. آوا (Avah)، یعنی کج شده - به نظر کلید کج شده ای می ماند که به قفل نمی خورد. همین طور آدم که در شباهت به خدا و برای مقاصد او خلق شده بود، بوسیله گناه کج شد، و به جایی رسید که دیگر توانائی خوشنودی خدا را نداشت (رومیان ۸: ۸). علاوه بر این، جسم انسان کج شده به دنیا می آید، افکارش منحرف شده و حال هیچ انسانی نیست که طبق نقشه اولیه ای که خدا برایش داشته رفتار نماید. مشاوره مسیحی کمک می کند ایماندارانی که کج شده اند، دوباره آنگونه که خدا می خواهد فکر و رفتار کنند. می توان آن را بازسازی نیز نام برد (در غلاطیان ۶: ۱ کلمه Katartizo بکار برده شده که در زبان فارسی باز یابی و بازسازی معنی دارد).
۲. را (Ra)، یعنی شکسته شدن - تباه شدن. نموداری است از فنا. منظور این است که آنچه خدا آفریده، از طریق گناه به تباهی کشیده شده. معمولاً معنی دردسری را می دهد که وضع موجود را پیش آورده. گناه از طریق شکست عهد ازدواج، انهدام فامیل، و بی ثمر ساختن حرفه، دردسر

ایجاد می کنند. عمل گناه و فاجعه ای که بار می آورد، هر دو مد نظر این کلمه می باشد. همه چیز در دنیای گناه آلود در حال فرسودگی است (این در ضمن قانون دوم ترمودینامیک نیز می باشد). از دوران آدم تا بحال، انسان مشغول فاسد کردن دنیا و یکدیگر بوده است. مشاوره مسیحی می خواهد این وضع را تغییر دهد. کلام خدا راه حل های سازنده ای را برای حل مسائل و مشکلات انسان فراهم ساخته (بعنوان مثال، افسسیان ۴: ۲۹ می فرماید، ”دهانتان به هیچ سخن بد گشوده نشود، بلکه گفتارتان به تمامی برای بنای دیگران به کار آید و نیازی را برآورده، شنوندگان را فیض رساند“).

۳. پاشا (Pasha)، یعنی شورش علیه صاحب اختیار- انقلاب. گناه خیانت است. خیانت به خدا، به شریعت و ملکوت او. مشخص است آنچه در باغ رخ داد بمنظور سرنگون ساختن خدا بود. خدای روشنائی جایش را به خدای تاریکی داد. در این کلمه، اصل موضوع فاش می گردد. می گوید، ”اراده تو انجام نگیرد، اراده من انجام بگیرد!“ امروزه کوشش زیادی می شود تا انسان استقلالش را بدست آورد. این نیاز به هر شکلی که باشد، باید رسیدگی به آن بشود و از میان برداشته گردد.

۴. راشا (Rasha)، یعنی جار و جنجال آفرین - آشفته. این کلمه نشانگر شخصی است که آرام نمی ماند، دائم در حال حرکت است و همه را تحریک می کند. اصل موضوع آشفتگی است. شخصی است که سراسیمه به اینسو و آنسو می رود، چون نمی داند کجا برود (اشعیا ۵۷: ۲۰ و ۲۱ می فرماید، ”اما شریران چون دریایی متلاطمند که آرامی نتواند یافت، و موجهایش گل و لجن بر می آورد. خدای من می گوید: «شریران را سلامتی نیست»“). مشاوره مسیحی راهنمایی و هدایت خواهد کرد. هدف آن، ساختمانی است بر اساس کلام خدا، که صلح و آرامش بجای می گذارد. وقتی معیاری در کار نباشد، انسان گم و گیج خواهد شد.

۵. مآل (Maal)، یعنی اعتبار از دست دادن - خیانت - بی وفائی. یهودا اسخریوطی - همسر زناکار - گناه عَغان (یوشع ۷: ۱؛ ۲۲: ۲۰)، همه نشانگر آنچه در این کلمه هست می باشند. این کلمه، وخامتی که صدمه به ایمان وارد می سازد را نشان می دهد. خارج از مسیر تنگ و باریک و شکست عهد با خدا و همسایگان را نشان می دهد. گناه، زنا ی روحی است. در روح القدس خواست خدا نهفته است، نه آنکه مطابق با زندگی شخص، تغییر کند. از ازل خواست خدا برای تک تک ما ثابت بوده، و اگر خارج از خواست او رفتار کنیم، ثمرش از جانب شیطان خواهد بود. وقتی مشاوران مسیحی صحبت از گناه می کنند، لازم است برای درک این مطلب وقت کافی صرف نمایند. پیش آوردن این مطلب، تا بحال باعث اعتراف و توبه بسیاری شده.

۶. آون (Aven)، یعنی پوچ و بی فایده - ابراز غرور. برداشت از این کلمه گویای زحمتی است که بی فایده مصرف شده؛ بی فایده / بی معنی. ”آون“ نتیجه زندگی می باشد که در گناه است (امثال ۲۲: ۸). هستی گرایان این دنیا ”existentialist“، صحیح گفته اند که زندگی ”مضحک“ است. اما نمی دانند به چه دلیل مضحک است. مشاوران کمک می کنند مسیحیان در ”بطالت ذهن“ رفتار نکنند (افسسیان ۴: ۱۷)، بلکه با نیت صحیح و ”طرز فکر نو“ (افسسیان ۴: ۲۳) رفتاری مسئول گرانه داشته باشند.

۷. آشام (Asham)، یعنی تقصیری که بخاطر نادانی یا بی توجهی ایجاد شده. زمانی که شخصی ”آشام“ شناخته می شد، لازم بود جریمه را بپردازد (قربانی جبران). هیچ گناهی نباید نادیده گرفته شود. به همه باید رسیدگی کرد، حتی اگر بخاطر نادانی بوده باشد.

۸. چاتا (Chatha)، یعنی انحراف شدن از راه - به حدف نرسیدن - کم آوردن. مانند قرینه عهد جدید آن ”حامارشیا“ hamartia، ”چاتا“ نیز معنی همه نوع گناه را دارد. هر دو کلمه (عهد قدیم و

عهد جدید)، مفهوم کم آوردن یا انجام ندادن خواست خدا را دارند. منظور سزاوار تقصیر است، ولی تمرکز بر عمل گناه انجام شده می کند تا وضع درونی گناه کار. همه متقاضیان از معیار خدا کم آورده اند، اگر چنین نبود احتیاجی به مشاوره نبود.

۹. آمال (Amal)، یعنی زحمت - اندوه. به یاد لعنت وارد بر آدم و حوی می اندازد. درد و رنج، و کلاً تمام مسئله ای که شرّ ایجاد می کند را در این کلمه می بینیم. دردسر، جان کندن، خستگی، عناصر "آمال" می باشند. به این خاطر مشاوران مسیحی آنچه عیسی مسیح فرمود را تکرار می کنند: "یوغ مرا بر دوش گیرید زیرا ملایم و افتاده دل هستم". راه دنیا راه گناه است و چیزی جز مصیبت و بدبختی همراه ندارد.

۱۰. آوال (Aval)، یعنی نا منصفانه - نا عادلانه. عکس آن را در ملاکی ۲: ۶ می بینیم. خود محوری که زیربنای گناه می باشد را نشان می دهد. وظیفه مشاور آن است که تمرکز متقاضی بر خدا و همسایه اش بگردد. وقتی تمرکز از خود خارج شد، این گونه مسائل از میان خواهند رفت.

کلمات گناه در عهد جدید

۱. هامارشیا (Hamartia)، یعنی به حذف نخوردن. اصطلاحی است در رابطه با تیر و کمان. شباهت زیادی با همپای عهد قدیم خود، چاتا (Chatha) دارد. تیر به طریق صحیح نشان گیری نشده. حذف کسب نشده. کسی که گناه می کند، از مقصود زندگی خود محروم می ماند. در کلام خدا است، که معیار آفریدگارمان را بدست می آوریم. اندازه و میزان را باید کلام خدا فراهم سازد (رومیان ۳: ۲۳؛ توجه به اندازه "کوتاه" در این آیه بکنید). مشاور مسیحی نه تنها حذف را در کلام نشان می دهد، بلکه طریق انجام آن را نیز از کلام برداشت می کند. آنها را می توان معلمان کمانداری نام گذارد (آن گونه که پولس بود، اول تیموتائوس ۶: ۲۰ و ۲۱).

۲. پاراباسیس (Parabasis)، یعنی از مرز خارج شده. تجاوز به حریم خدا است. خدا مرز را نشان داد، ولی انسان از آن خارج شد. خدا در باغ عدن حساری دور درخت وسط باغ نهاد و علامت "ورود ممنوع" را بر آن گذاشت. اما انسان آن را نادیده گرفت. استفاده از کلمه را در رومیان ۴: ۱۵ می بینیم، "زیرا شریعت به غضب می انجامد؛ اما جایی که شریعت نیست، تجاوز از شریعت هم نیست". طبیعت گناه آلود بشر می خواهد ابتدا بداند چرا، بجای آنکه ابتدا به آن گوش دهد تا بعد بفهمد چرا. این نیاز منحرف که می خواهد کار خودش را بکند، در مشاوره مسیحی زیاد دیده شده است.

۳. آنومیا (Anomia)، یعنی بی قانونی. همه متقاضیان قانون شکنند. استفاده از آن را در داوران ۲۱: ۲۵ می بینیم، "در آن روزگار، پادشاهی در اسرائیل نبود، و هر کس هر آنچه در نظرش پسند می آمد، می کرد". بزرگترین حقه ای که انسان بخود می زند این است که قوانین زندگی خود را خود تعیین می کند. مشاوران لازم است به این موضوع توجه داشته باشند. مشکل زمانی ایجاد می شود که متقاضی قوانین خدا را ناپسند برداشت کند. لازم است درک کند که خواست خدا برای زندگی بهتر است.

۴. پاراکو (Parakoe)، یعنی ناطاعتی. مادری پسرش را صدا می زند، ولی پسر جواب نمی دهد. همین گونه انسان به ندای خدا گوش نمی دهد. استفاده از آن را در دوم قرنتیان ۱۰: ۶ می بینیم، "و در حال آماده باش هستیم، تا وقتی اطاعت خود شما کامل شود، هر ناطاعتی را به مجازات

رسانیم.“ مشاوران تا جایی که بتوانند ندا های خدا را برای متقاضیان آشکار می کنند. ابتدا متقاضیان باید بخواهند ترتیب اثر بدهند، تا مشاوران بتوانند نشان دهند چگونه ترتیب اثر بدهند. ۵. پاراپتوما (Paraptoma)، یعنی افتادن بجای ایستادن. شخصی است که کارش به زمین خورده. منظور بی اعتبار شدن در مقابل خدا است. خواست خدا وفاداری، امانت داری، و استقامت را است. مشاور سعی می کند این خصوصیات را با بکار بردن کلام خدا، در متقاضی بوجود آورد. ۶. آگنواپما (Agnoema)، یعنی ندانستن آنچه باید انجام داد. ندانستن قوانین خدا بهانه نمی باشد. گناه آسیب خود را چه دانسته یا ندانسته، وارد می سازد. جهنم مکان بسیاری از کسانی است که ندانسته گناه کرده اند. اول پطرس ۳ : ۱۸ می فرماید، ”زیرا مسیح نیز یک بار برای گناهان رنج کشید، پارسایی برای بدکاران، تا شما را نزد خدا بیاورد.“ عیسی جاننش را برای کسانی که نمی دانستند نیز فدا کرد. از جانبی، اهمیت دانستن را نیز می بینیم. نه تنها اهمیت خواندن کلام خدا را می بینیم، بلکه اهمیت باز کردن معنی آیات را نیز می بینیم. اکثر مسائلی که در مشاوره با آن برخورد می کنیم بخاطر نادانی است.

۷. هتِما (Hettema)، یعنی ناقص / نا تمام. زمانی که تنها قسمتی از زندگی خود را بدست خدا می سپاریم، ایمانمان را قسمت بندی می کنیم، و به این خاطر زمین می خوریم. تنها به کلیسا آمدن کافی نیست. ناقص و ناتمام می گردد. خدا تمام زندگی ما را می خواهد، نه قسمتی از آن را. التقاط گرائی آن را ناقص می گرداند. زمانی ایجاد می شود که راهی جز راه خدا ترجیح می گردد. مشاوران مسیحی لازم است کمک کنند تا متقاضیان با تمامی دل، با تمامی جان، با تمامی قوّت و با تمامی فکر خود، خدا را محبت نمایند.

تا اینجا دیدیم که گناه اشکال مختلفی دارد. تعدادی از این لغات صحبت از عمل گناه می کنند، و بقیه از آثار آن. بعضی نیز بنظر می آید صحبت از هر دو می کنند. مشاورانی که به عمق معانی گناه در کلام خدا آشنا هستند، می توانند مسئله را از جوانب مختلفی که دارد بنگرند. بعنوان مثال، وقتی متقاضی می گوید ”خوب، من که کاری نکردم“، معمولاً گناه را خطای شخص دیگر می داند (pasha)، یا کاری بسیار بد (avah). در جواب، مشاور ممکن است بگوید، ”خوب موضوع همین است، کاری نکردید، در صورتی که از شما انتظار می رفت آن را انجام برسانید“ (اینجا asham / paraptoma / hettema یا حتی agnoema صدق می کنند، و بستگی به شرایط اوضاع دارد). در وضعیت دیگری، hamartia (یا chatha) ممکن است واجد شرایط باشند، ”کافی نیست بهترین آنچه در توانائی خود دارید را انجام دهید، خدا کمال مطلوب را می خواهد، و شما از آن کوتاه مانده اید“. مشخص است که مشاور (که با گناه به اشکال مختلفی که دارد کار می کند) باید با وضعی که بدست گرفته آشنا بوده باشد.

عذاب

تعدادی از کلماتی که صحبت از آن ها شد، جوانب مختلف عذابی که گناه ایجاد می کند را نیز تعریف می کنند. من آنچه قبلاً در کتاب ”شایستگی مشاور مسیحی“ Competent to Counsel نوشتم را نمی خواهم اینجا تکرار کنم. کافی است دو زاویه دیگر از موضوع را بررسی نمایم. عذاب انسان نه تنها عوارض گناه را دارد، بلکه قضاوت خدا را نیز در بر دارد. در باغ عدن قبل از سقوط عذابی در کار نبود. غم، درد، و دیگر عذاب های زندگی انسان نتیجه لعنت وارد شده بود و می باشد.

عذاب را می توان در پرتو کار بررسی کرد. قبل از گناه، انسان کار می کرد، اما کار همراه نشات بود. کام آور و رضایت بخش بود. هیچ وقت باعث زحمت نبود،

پیدایش ۱

۲۸: خدا ایشان را برکت داد، و خدا بدیشان فرمود:

«بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید.

بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان

و بر هر جاندارى که بر زمین حرکت می کند،

فرمان برانید.»

زمانی که لعنت ایجاد گردید، شیطان دنیا را ضد بشر ساخت. البته انسان کماکان می توانست از طریق کار، امرار معاش خود را بگذراند، اما کار همراه رنج و زحمت بود (پیدایش ۳: ۱۷، ۱۹). تیغ و خار در میان آمد تا جلوی تلاش انسان را بگیرد (بر حسب اتفاق، از خار استفاده شد تا مسیح درد و رنج را بعنوان حامل گناهان بشر بکشد). کار گرانبار گردید، و رضایت و نشات آن محو شد. اما خدا رضایت از بهره برداری را کاملاً از میان نبرد، (جامعه ۵: ۱۲).

واضح است که درد و رنج، تنها قسمتی از عذابی می باشند که لعنت شیطان در زندگی آدم بجای آورد. حکم مرگ، تنها جزای خوردن از میوه ممنوعه نبود، بلکه شامل تمام درد و مصیبت های همراه آن نیز، بود (هیچ کس از سلامتی نمرده). برای بی ایمانان (و بعضی مسیحیان برداشت نکرده)، مرگ نیش بر زندگی می باشد و ترسی است، که از میان نمی رود (اول قرننیان ۱۵: ۵۶؛ عبرانیان ۲: ۱۵). لعنت شامل بی گانگی از خدا و از یکدیگر بود (پیدایش ۳: ۸، ۱۰). عذاب سومین پیامد گناه آدم بود.

درد را در نظر بگیرید. در دنیائی که خدا آفرید، وجود درد را نمی توان تصور کرد، مگر آنکه گناه آدم در نظر گرفته شود. تقصیری که بر گردن آدم وارد شد، به تنهایی می تواند دلیل وجود درد باشد. اگر از این زاویه به سر نگاه کنیم، می بینیم که سه عقیده مختلف برای وجود درد در دنیا وجود دارد:

۱. وجود درد و رنج را انکار کنید. کلیسای کریستین ساینس (Christian Science) وجود

درد را طبق نقطه نظر "پانتئون"، رد می کند. می گویند، اگر همه چیز خدا است، و خدا همه چیز است، در نتیجه ما قسمتی از خدا هستیم. خدا درد را احساس نمی کند. در نتیجه ما نیز درد را احساس نمی کنیم. مسیحیان به خاطر دلائل بسیاری این عقیده را رد می کنند. دلیلی که برای همه آشنا است این است، که درد و رنج عیسی مسیح بر روی صلیب بخاطر گناه هان را رد می کند.

۲. وجود درد و رنج را قبول کنید، ولی بخود بگوئید خدا می خواهد کمک کند ولی نمی

تواند. این عقیده خدا را بعنوان خالق و نگاه دارنده عالم هستی نمی شناسد. فرض بر آن دارند (دانسته یا ندانسته) که قدرت دومی وجود دارد به عظمت خدا. این عقیده را نیز مسیحیان رد می کنند چون مطابق کلام خدا نیست (منشاء این عقیده از مذهب زرتشتی است). خدا خالق است و اختیار همه چیز را در دست دارد (حتی شیطان و کار های او). خدا را نباید با آنچه او ساخته یکی دانست. او دریاچه را ساخت، اما دریاچه نیست. او شیطان را ساخت، اما شیطان نیست. لازم نیست خود را پایبند فلسفه "دو بی نهایت" کنیم تا بتوانیم خدای با محبت را بشناسیم.

۳. وجود درد و رنج را قبول کنید، ولی بگوئید خدا از این طریق شما را شبیه خود می سازد. این عقیده مسیحی است. با وجود آنکه به تمام دلایل این حقیقت پی نبرده ایم، می توانیم به آن توکل کنیم. می دانیم که با سقوط آدم، خدا انسان را با درد و بدبختی لعنت کرد (او را از باغ بیرون کرد). مصیبت انسان جزای بحقی بود.

دو عقیده اول را معمولاً به اشکال مختلف در متقاضیان مشاهده می کنیم. می گویند ”آیا خدا واقعاً اهمیت می دهد؟“ یا ”آیا واقعاً خدا کنترل را در دست دارد؟“ یا ”فکر می کنید خدا اگر می توانست کاری بکند، می گذاشت چنین مصیبتی وارد شود؟“.

انکار کامل از وجود درد کمتر در دنیا مشاهده می شود، اما متقاضیانی که می خواهند در مقابل آن سر سختی نشان دهند، یا آن را به نحوی به حد عقل برسانند (”خوب بد هست، ولی می توانست از این هم بدتر شود“) نزدیک به آن دو نیز می شوند. کلام خدا انکار وجود درد و رنج را به هیچ وجه تصدیق نمی کند (چه کلی یا جزئی). وجود درد را باید با تمام رنج هایی که ممکن است ایجاد کند واقعی شناخت (چون اعلان خطر می کنند). مشاوران لازم است این موضوع را برای متقاضیان روشن کنند (خدا نمی خواهد خود را فریب بدهیم). کسانی که سعی می کنند درد خود را پنهان کنند (خلاف منظوری که عیسی مسیح در کنار قبر لازارس داشت) اشتباه می کنند و لازم است دلیل آن به آن ها توضیح داده شود. عیسی مسیح گریه کرد. اطرافیانی که او را این چنین می دیدند فکر نمی کردند بخاطر کم ایمانی اوست، بلکه بخاطر محبت کاملی که در او می دیدند. و محبتی این چنین، زمانی ابراز می گردد که از صمیم قلب و نامحدود باشد.

در مقابل مصیبت های گرانبار و همه نوع غم و دردی که در زندگی وجود دارد، شخص مسیحی دیدگاه تازه و قویتری دارد. بخاطر امید به رستگاری بدن ایمانداران (نه امیدوارم تو خالی)، غم و اندوه او شامل ناامیدی نمی گردد.

در ۱۹۷۷ میلادی، صدّ توکافالز (در آمریکا) شکست و دانشگاه مسیحی توکافالز را قرق در آب کرد. ۳۹ نفر جانیشان را از دست دادند که بسیاری از آن ها کودک بودند. دولت روانشناسانی را ارسال کرد تا به بازماندگان آن فاجعه کمک کنند. اما کمک آن ها پذیرفته نشد و آن را ناخواسته و غیرضروری دانستند. یکی از روانشناسان گزارش داد که آن تجربه برداشت محققین دولت را نسبت به فجایع مصیبت بار تغییر داد. او در ادامه گفت، مسیحیانی که در این حادثه عزیزانشان را از دست داده بودند، . . . در سلامتی روانی بهتری از دیگران بسر می بردند، با وجود آنکه آسیب بیشتری را از آن ها دیده بودند.

او می گوید:

سرسپردگی محکم دینیشان، درک، و توجیه آنچه بر سرشان آمده بود را داد، در صورتی که آسیب دیدگان دیگر کاملاً از پای در آمده بودند. به این خاطر لازم شد نظرم را نسبت به واکنش روانی مردم در قبال فجایع مصیبت بار را، تغییر دهیم و ارزش های سنتی را اضافه کنیم^(۹).

ادامه می دهد،

زمانی که بازماندگان دانشگاه مردگان خود را دفن می کردند، می گفتند به شکلی این جزء نقشه خدا بود^(۱۰). این روانشناس می نویسد با مردم توکافالز ساده تر می شد صحبت کرد تا مردم شهر های دیگری که صدمه خورده بودند. ما تعجب کرده بودیم چرا مسیحیان گریه و زاری چندانی نمی کنند^(۱۱). اعضای آن کلیسا حتی اعانه جمع کردند تا کمک به

کسانی که لازم بود بکنند. در خاتمه می نویسد، ”دانشگاه توکافالز وضع روانی خوبی را دارد“.

به این شکل است که برای مسیحیان، قبول کردن عمق درد و رنج با منظور و مشیت پدر آسمانی ساده می گردد. عقیده آنکه خدا می خواهد ولی نمی تواند، چه کمکی برای مردم رنج دیده می کند؟ عقیده مسیحیان به آنکه همه چیز در مشیت خدا است، و او می تواند هر چه را برای خیریت فرزندانش تغییر دهد، کمک بزرگی است. فاجعه که وارد شد، زندگی را پوچ و مضحک نگردانید، بلکه معنای حیاتی به آن داد.

دلیل وجود بدبختی گناه است. ولی بخاطر رستگاری که در عیسی مسیح وجود دارد، درد و رنج ایماندار، وسیله تقدیس خدا می گردد (از جهنم بیرون و پرواز در بهشت). در حالی که جرم، درد و رنج را پشت پرده دارد، مسیحیان می دانند که خدا شکل برتری را به آن داده، و همین باعث کُند گشتن نیش آن می گردد. این تجربه توکافالز بود. این موضوع مهمی است که راجع به آن بیشتر صحبت خواهم کرد، بطوری که نام این کتاب را چنین گذاشته ام (بیش از رستگاری). اینجا لازم است دو نکته دیگر را عنوان کنم.

حال که موضوع جرم واضح شده و هیچگاه نباید از بحث خارج گردد، آنچه از کتاب ایوب برداشت می شود این است که درد و رنجی که شخص می کشد، مطابق با گناهانی که خود مرتکب شده نیست (همچنین یوحنا ۹: ۱). ایوب درد و بلا را خودش بر سر خود نیاورد. پس چه شد؟ آنچه شد، مربوط به احداف خدا است که ما تنها شمه ای از آن را دیده و میزان نحیفی از آن را فهمیده ایم. می دانیم آنچه شد، تنها جنبه دنیوی نداشت (هر چند که سود و زیان زیادی را برای ایوب فراهم ساخت). از جانب دیگر نیز، درد و رنجی که هیتلر کشید، برابر با جنایاتی که کرد، نبود.

خدا از درد برای منظور های بسیاری استفاده می کند. بعنوان مثال، خدا از طریق درد ما ایمانداران را به یاد می آورد که درد تنها مربوط به این مرحله از زندگی است، ولی زندگی تنها در این مرحله نیست، ادامه دارد. به یاد می آورد که چشمانمان را باید به زندگی دیگر بدوزیم (در کنار خدا)، هر وقت که زمان آن برسد (رومیان ۸: ۱۸ تا ۲۵). از جانب دیگر، درد برای آموزش و پاکسازی ما بکار می رود،

عبرانیان ۵

۸: هر چند پسر بود،

با رنجی که کشید

اطاعت را آموخت.

از وظایف مشاوران مسیحی این است که موضوع درد را (از جانب کلام خدا) برای متقاضیان بخوبی بگشایند (بد و خوب را بشناسند)،

دوم قرنتیان ۴

۱۷: زیرا رنجهای جزئی و گذرای ما

جلالی ابدی برایمان به ارمغان می آورد

که با آن رنجهای قیاس پذیر نیست.

“قیاس پذیر نیست”. درد در مقابل نشاط زوری ندارد. با انجام مقایسه، هر قدر درد و رنج شدید باشد، ضعیف و موقت خواهد گردید. همچنین لازم است نشان داد چگونه دیگران نیز با موفقیت آن را انجام رسانده اند (اول پطرس ۱: ۹؛ اول قرنتیان ۱۰: ۱۳). راه، تمرکز بر ایمان و اطاعت از خدا است (اول پطرس ۲: ۲۳؛ ۴: ۱۹). اگر خدا می گوید می توانیم، و شهادت کافی از موفقیت های دیگران داده، پس دیگر بهانه ای برای ناتوانی نیست. اصولاً درد و رنج بهانه برای روحیه و رفتار نمی باشد. بطوری که این عقیده در دنیا رواج پیدا کرده، لازم است مشاوران وقت کافی برای درک این مطلب صرف کرده باشند. لازم است از کلام استفاده کنند، و اول پطرس کفایت این کار را می دهد. در خصوص همین مطلب، کتانچه ای برای مشاوران و واعظین (بر اساس اول پطرس) به نام توکل و اطاعت “Trust and Obey” فراهم ساخته ام.

موضوع درد و رنج برای بسیاری از مسیحیان، خصوصاً مسیحیان نوزاد، مسئله بغرنجی است. برایشان پذیرفتن آنکه مسیحیان همان قدر درد و رنج می کشند که بی ایمانان می کشند، برایشان آسان نیست. می گویند “اگر خدا با ما است، پس چطور درد و رنج زندگی برای ما و آن ها یکی است؟” “اگر آفرینش نو یافته ایم، چطور است که درد رنج باقی مانده است؟” “چرا باید درد های قبل از ایمانمان را در حیات جدید نیز داشته باشیم؟”. جواب های گوناگونی برای این سؤالات (و شبیه آن ها) وجود دارد. آموزش و رشد مسیحی معمولاً همراه با درد و رنجی می باشد، که در نتیجه گذار از نا بسامانی زندگی دنیوی، به نظم و ترتیب خدا، بر زندگی ایماندار واقع می گردد. کلیسا باید پاک گردد. خدا می خواهد نشان دهد که نجات او چه تغییری در زندگی آدم می کند (مانند تجربه توکافالز). اما نهایتاً، دلیل آنکه چرا خدا این کار را می کند، در ردیف مشیت خدا است که در تنبیه ۲۹ عنوان گردیده،

تنبیه ۲۹

۲۹: امور نهان از آن یهوه خدای ماست،
اما امور مکتوف تا ابد از آن ما و فرزندان ماست،
تا تمام کلمات این شریعت را به جای آوریم.

ممکن است بخواهیم گمان پردازی کنیم، ولی این کار درستی نیست؛ دزدی است - این اطلاعات به ما مربوط نمی باشد؛ مال خدا است.
حال به این نتیجه رسیدیم که مشاوران باید نوع سوم را انتخاب کنند که می گوید:

- (۱) درد و رنج حقیقتاً وجود دارند، و منظوری که خدا دارد را بوجود خواهند آورد، و
- (۲) مسیحیان درد و رنج را آنگونه که اهالی توکافالز سپری کردند، سپری می کنند.

اما مسیحیان (اکثراً) مانند اهالی توکافالز عکس العمل نشان نمی دهند. خدا را در مقابل مردم جلال نمی دهند. امکان زیادی دارد که مشاوران مسیحی با این گونه افراد سر و کار داشته باشند. سرکشی آنها، علت عمده ای است که به مشاوره نیاز دارند (۱۲). در چنین موقعیت ها، وظیفه مشاور آن است که شک و نا رضایتی از مشیت خدا را بردارند، و جوانب عملی عقیده سوم (عکس العمل مسیحیان توکافالز در برابر مصیبت) را بنا سازند.

چگونه باید با سرکشی (گناه) متقاضیان، رفتار کرد؟ جواب، مخالفت دلسوزانه (عاطفانه) (۱۳). البته دلسوزی اهمیت خود را دارد (مشاور لازم دارد عمیقاً وارد درد و رنج متقاضی بگردد)، ولی

هیچگاه (حتی یک ثانیه) نباید بی اطاعتی و نافرمانی را قبول بدارد. نهایتاً لازم خواهد شد، متقاضی حقیقت را از طریق کلام بشناسد و آن را گناه بشمارد (توبه). از جانب دیگر، لازم است مشاور نشان دهد چگونه درد و رنج همراه با روحیه ناسالم بیشتر می شود (آنچه ممکن است بر متقاضی وارد شود).

در خلاصه، چاره دیگری نیست جز آنچه خدا در جواب به ایوب گفت:

ایوب ۳۸

۱: آنگاه خداوند از میان گرد باد ایوب را پاسخ داده، گفت:

ایوب ۴۰

۲: ”آیا آنکه با قادر مطلق مجادله می کند، او را اصلاح کند؟
بگذار آن که خدا را نکوهش می کند،
او را پاسخ گوید.“

خدا دهان ایوب را بست. از او می خواهد بخاطر روحیه و کلماتی که مصرف کرد، توبه (تجدید نظر) کند.

رومیان ۹

۲۰: اما ای انسان، تو کیستی که با خدا مجادله کنی؟
«آیا مصنوع می تواند به صانع خود بگوید چرا مرا چنین ساختی؟»

این آخرین حرف خدا راجع به این موضوع بود. و تنها واکنش مناسب متقاضی نیز آخرین حرف ایوب می باشد:

ایوب ۴۰

۳: آنگاه ایوب در پاسخ خداوند گفت:
۴: ”اینک من ناچیز هستم؛
تو را چه پاسخ گویم؟
دست بر دهان خویش می گذارم.
۵: یک بار سخن گفتم،
و دیگر نخواهم گفت؛
بلکه دو بار، و دیگر نخواهم افزود.“

ایوب ۴۲

۶: و از این رو از خویشتن کراهت دارم،
و در خاک و خاکستر توبه می کنم.“

راه دیگری برای مقابله با سرکشی نیست. ”اما“، می گوئید، ”پس با درد و رنجی که متقاضی من می کشد چکار کنم؟“. من تنها جوابی که دارم این است که درد و رنج ایوب را به یاد آورید. و نهایتاً

به یاد داشته باشید، هیچ چیزی بهتر از روحیه وابسته به کلام نیست، که به رفع درد و رنج عمل کند (و خدا آن را برکت خواهد داد). البته ناگفته نماند که هر روحیه ای غیر از آن نیز درد و رنج را بیشتر می کند.

متقاضی شما باید کاملاً درک کند تا زمانی که سرکشی (نافرمانی) از میان نرفته، موضوع رنج درد هیچ وقت حل نخواهد شد. سرکشی چنان مغز انسان را تیره می کند تا تنها ابعاد منفی زندگی را ببیند. درد و رنج مسیحیان را همیشه می توان تبدیل به برکت کرد، اگر آنگونه که خدا فرموده بکار برده شوند (بجای مقاومت و خورده گیری).

اول قرنیتان ۱۰: ۱۳ می آموزد که لازم است متقاضیان بدانند چگونه دیگران با غم و اندوه مواجه شده اند. بطور مثال، پولس را در نظر بگیرید. زیر فشار شدید (دوم قرنیتان ۴؛ ۲۳: ۱۱ تا ۲۸)، هیچ وقت خدا را بخاطر مصیبت و بی عدالتی مقصر شناخت، با وجود آنکه بیش از همه ما برای مسیح رنج کشید. این را بخاطر برداشتی که از رنج و زحمت داشت، توانست تحمل کند (دوم قرنیتان ۴؛ اعمال ۱۶: ۲۲، ۲۳، ۲۵). در نامه اش به کلیسای فیلیپیان، گفت آنچه درد و رنج می کشد را جزئی از کار انتشار انجیل می داند. به این شکل می توانست در اجرای اهداف خدا حاضر باشد (شیوع انجیل میان نگهبانان - فیلیپیان ۱: ۱۳؛ شهادت پولس در برابر قیصر، اعمال ۲۷: ۲۴). شکی نیست که چنین برداشتی بر تحمل رنج و زحمت (و غیره)، تاثیر زیادی دارد. وقتی پولس با آنها مواجه می شد، ابتدا به یاد می آورد که برای خدا زندگی می کند، و سپس با استقامت پیش رفته جلال را به خدا می آورد (به این شکل قدرت از خدا می گرفت). روح القدس بر احساس او غلبه کرد، و نتجتاً توانست از امکانات جدیدی که برایش ایجاد می گردید استفاده نماید.

مشاوران باید با جوانب روحی درد و رنج آشنا باشند تا بتوانند مسائل را از جانب خدا حل کنند (آنگونه که او هدایت می کند)، و همچنین متقاضیان را با راه حل آن ها آشنا بگردانند. وقتی مکتب روحانی مشاوران ضعیف باشد، بگونه ای که کلاً منکر وجود آن باشند، یا فکر کنند خدا توانایی از بین بردن آن را ندارد، بر می گردند به آنچه باعث درد و رنج شد. مشاورانی که با این مباحث آشنا نیست، ضعف شناخت و درک خود را به متقاضی منتقل می کند، و باعث می شود در گناه و سردرگمی بماند و وضع بد تری را بدست آورد. حال می بینیم که شناخت مسئله گناه، از دیدگاه کلام خدا، چه قدر مهم است. بزرگترین کمکی که مشاور مسیحی می تواند به متقاضی بکند این است که به او نشان دهد که پشت پرده مصیبت، خدای نیکوئی ایستاده که خیریت او را می خواهد، و با فیض او همه کار امکان پذیر است.

فهرست زیر نویس های فصل نهم

- (۱) حال اگر آدم گناه نکرده بود، نیازی به مشورت انسانی بود یا نبود بحثی است جداگانه. امکان آن بوده که آدم با همسرش مشورت کند و فرزندانشان را نیز پند و نصیحت داده باشد. اما امکان خدمت مشاوره (مانند خدمت موعظه) وجود نداشت (ارمیا ۳۱: ۳۴ صحبت از دوران پاکی می کند که نیازی به مشاوره نمی باشد).
- (۲) همچنین به کتاب من What about Nouthetic Counseling صفحه ۲۹، رجوع نمائید.
- (۳) و نه کوچکترین اشاره ای به جانب غیر جسمانی دیگری، علاوه بر دل (جانب روانی)، که آن را در زندگی با اهمیت می شمارند، در کلام خدا وجود دارد. اگر بقدری که نرَمور Narramor آن را برای زندگی با اهمیت می شمارد (کتاب روانشناسی برای زندگی "Psychology for Living")، کلام خدا صحبت از آن کرده بود. از نظر کتاب مقدس، کلام خدا برای زندگی لازم است.
- (۴) آنچه در تولد به ارث برده (قسمتی که آموخته نشده).
- (۵) تصویری از کودکی است که با حماقت به دنیا آمده. حماقت بر دل او متصل می باشد. قسمت جدا نشدنی دل کودک می باشد که با آن به دنیا آمده. پیوستگی همیشه خواهد بود. تنها نجات است که زمینه را برای تسلیم و آموختن از خدا فراهم می سازد.
- (۶) جان ماری در کتابش می گوید، "آن شناخت پارسایی که در قضاوت خدا است، انسان را در مقابل او نیک می شمارد" -
- John Murray, The Imputation of Adams Sin, Grand Rapids, 1959
- (۷) به کتاب من، Update on Christian Counseling، رجوع نمائید.
- (۸) حتی بر اساس برداشت غلط از گناه (مرتکب شده)، گناه و تقصیر وارده حقیقی می باشند.
- (۹) پس از مدت ها انتظار، بنای این تغییرات گذاشته شد. مدت ها پیش لازم بود بنا گردد. موضوع رستگاری و برکاتی که در آن می باشد، برای مسیحیان خبر تازه ای نیست. در کتابم، The Big Umbrella نگارش ۱۹۷۲ میلادی، اشاره کردم که در دوران سوگواری، "ایمان مسیحیان بزرگترین فرق میان امید و نا امید را ایجاد می کند".
- (۱۰) این عقیده را مقایسه با عقیده شماره ۲ کنید.
- (۱۱) از آنجا که اعتقاد مسیحیان غم و اندوه را نه کوچک می سازد و نه از میان می برد، آن را کم و قابل تحمل می کند. امید و ایمان است که فرق را ایجاد می سازد.
- (۱۲) البته منظور این نیست که اهالی توکافالز نیاز به مشاوره نداشتند. شکی نیست با یکدیگر مشورت کرده بودند. آنچه می درخشید، جوانب روحانی آن بود.
- (۱۳) من فرق زیادی میان این دو نمی گذارم. در عهد جدید، کلمه "سان" sun (با) نشانه همبستگی عمیقی را دارد.

فصل دهم

اصول انسانی (ادامه)

مشاوره مسیحی و عادت

سال های بسیاری است، که فصل های ۶ تا ۸ کتاب رومیان برای علما و تفسیر گرایان مسیحی، معما و باعث بحث و استدلال شده. سوالات زیادی مطرح شده که در میانشان معنی نفس می باشد. از آنجا که فضای کافی برای تفسیر این فصل ها را ندارم (امید وارم این کار را در آینده بکنم)، می خواهم نظر خودم را حداقل بیان کنم.

آیات دیگری در رومیان ۱۲، غلاطیان ۵، کولسیان ۳، و افسسیان ۴، صحبت از نفس و عادت به گناه می کنند، و نباید رومیان ۶ تا ۸ را نیز خارج از این دو محور، تفسیر نمود. در تمام آیات، پولس توجهش به مسئله عادت به گناه (جزعیات، ترکیب عادات) است (که در نتیجه عکس العمل دائم طبیعت گناه آلود انسان به شرایط زندگی بنا/ساخته شده)، و مشکلاتی که برای مسیحیانی که می خواهند خدا را خدمت کنند، بوجود می آورند. در اینجا نظر ما این نیست که چگونه بر این مسائل غلبه کنیم (این موضوع زیر عنوان پاکسازی مطرح خواهد شد)، بلکه می خواهیم این مسئله را نتیجه عمده گناه اولیه آدم شناسائی کنیم. گناه کاران، از تولد منحرف بوده اند، و خیلی زود آغاز به بنای ترکیب رفتار های گناه آلود خود (یا الگوی رفتار های گناه آلود خود) می کنند (چاره ای جز این ندارند چون نجات نیافته اند). بخاطر اهمیت عادت در زندگی روزانه ما، این ترکیبات عادت شده مانع بزرگی برای رشد زندگی مسیحی ما می شوند، و در نتیجه لازم است متقاضیان با آنچه کلام خدا راجع به عادت می گوید و چه باید در موردشان کرد آشنا شوند. متأسفانه در کتاب های منتشر شده "اصول روحانی" Systematic Theology، بندرت دیده شده راجع به عادت صحبت شده باشد. همه می دانیم که عادت نقش مهمی را در زندگی دارد، و همچنین شکی نیست کلام خدا راجع به آن صحبت کرده(۱)،

عبرانیان ۵

۱۳: هر که شیرخوار است، با تعالیم پارسایی چندان آشنا نیست،

زیرا هنوز کودک است.

۱۴: اما غذای سنگین از آن بالغان است

که با تمرین مداوم،

خود را تربیت کرده اند که خوب را از بد تشخیص دهند.

عادت - آن ظرفیت عکس العمل خود بخود و ناخود آگاه، برکت مهمی از خدا است که کاربرد نادرستی را توسط گناه بدست آورده. عادت به انسان امکان می دهد در شرایط مختلف بدون آنکه توجه داشته باشد، رفتار کند، تا بتواند افکارش را به روی موضوع های دیگری بکار برد. بجای تمرکز بر تک تک موارد انجام کار (کفش پا کردن، بستن بند کفش، پیراهن تن کردن، بستن دکمه ها، و غیره)، ترکیب این مراحل الگوی رفتار عادت شده را (الگوی اتوموبیل رانی: حرکات دست، پا، چشم، و سر، هماهنگ شده با هم) بوجود می آورند. این الگو های رفتار نیز وسعت زیادی دارند. اما کمتر دیده شده کشیشی راجع به الگو های رفتار گناه آلود صحبت کرده باشد.

حال ببینیم عادت چه اهمیتی در زندگی دارد. فرض کنید ظرفیت فراگیری عمل و عکس العمل برای یک روز از شما صلب گردد. فکرش را بکنید چگونه نهایتاً شما را از پای در خواهد آورد. صبح

از خواب بیدار می شوید و به فکر می روید، ”خوب حالا چکار کنم؟“ به عقل خود رجوع می کنید و می گوئید ”از تخت خواب پائین می آیم“. اما چه جور؟ از پای چپ استفاده می کنید یا پای راست؟ از کدام سمت تخت؟ و بقیه را خود می دانید. حال می بینید مشکلات سر راه چه قدر زیاد خواهند بود؟ لازم خواهد شد آگاهانه راجع به هر کاری فکر کنید که چگونه انجامش دهید. شکی نیست که عادت عامل حیاتی زندگی روزانه است.

بسیاری فکر می کنند کلام خدا راجع به عادت صحبت نکرده. حقیقت این است که صحبت کرده؛ تنها تفسیر گرایانی که پایبند برداشت و عقاید ناصیح (گذشته) هستند، چنین فکر می کنند. وقت آن رسیده که حقیقت این موضوع فاش گردد و تاثیر زیادی که کلام بر موضوع دارد بیان گردد. آنچه کلام خدا راجع به عادت فاش نموده را مشاوران مسیحی باید بیاموزند (۲). عادت بدی است که مسیحیان را از هم دور می کند:

عبرانیان ۱۰

۲۵: و از گرد آمدن با یکدیگر دست نکشیم،

چنانکه بعضی را عادت شده است،

بلکه یکدیگر را بیشتر تشویق کنیم

بهخصوص اکنون که شاهد نزدیکتر شدن آن روز هستیم.

گناه کاران تمرین می کنند (”چیره دست“) تا دلشان را در گناه بیروانند:

دوم پطرس ۲

۱۴: چشمانی دارند پر از زنا

که همواره در کمین گناه است.

این ملعونان، سست مایگان را اغوا می کنند

و در طمع ورزی بسی چیره دستند!

مسیحیان پرورش یافته با ”تمرین مداوم“ به بلوغ می رسند:

عبرانیان ۵

۱۴: اما غذای سنگین از آن بالغان است

که با تمرین مداوم،

خود را تربیت کرده اند که خوب را از بد تشخیص دهند.

مشخص است که روح القدس فرزند خدا را با برداشت از کلام، پرورش می دهد، تا عادات جدید جایگزین عادات قدیم گردند،

دوم تیموتائوس ۳

۱۶: تمامی کتب مقدس الهام خداست

و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است،

ظرفیت عادت کردن (مانند حافظه کامپیوتر) بی طرف است - آنچه وارد بر آن می کنید، از آن بدست می آورید.

اول پطرس ۱: ۱۸ می گوید ترکیب رفتار های بد انسان بوسیله سرمشق و آموزش از نسل های قدیم سرچشمه می گیرد (” . شیوه زندگی باطلی که از پدرانتان به ارث برده بودید. . “) و تا زمانی که عیسی مسیح انسان را از آن ها آزاد نکرده، کماکان به آن رفتار ها ادامه خواهند داد و به فرزندانشان نیز منتقل خواهند کرد. اما وقتی عیسی مسیح انسان را نجات می دهد، این امکان را فراهم می سازد تا،

اول پطرس ۴

۲: در نتیجه باقی عمر را در جسم، نه در خدمت امیال پلید بشری، بلکه در راه انجام اراده خدا می گذرانند.

بسیاری از این امیال، خواسته های نفس گناه کار است؛ جسم طالب آنچه از آن ساخته شده می باشد که پس از عادت به آن، خود بخود، ناخودآگاه، و آسان، آن را انجام رساند. همه ما عادات گناه کارانه خود را که در حیات قدیم و بی ایمانی خود ساخته بودیم (بار)، به حیات نو منتقل می سازیم و اگر شامل توبه نبوده همه را آلوده می سازیم. البته کلام خدا خود می گوید که عادت بسختی عوض می شود،

ارمیا ۱۳

۲۳: آیا حبشی پوست خویش را تغییر تواند داد؟

یا پلنگ خال های خود را؟

به همین گونه آیا شما که به بدی کردن خو کرده اید،

کار نیک توانید کرد؟(۳)

پولس نیز راجع به مسئله ای که عادت برای قرنطیان ایجاد کرده بود می گوید،

اول قرنطیان ۸

۷: اما همه را این معرفت نیست.

زیرا بعضی تا کنون چنان به بتها خو(۴) کرده اند

که هنوز هم اگر چنین خوراک هایی بخورند،

می پندارند آن خوراک به واقع تقدیم شده بتها شده است؛

و از آنجا که وجدانشان ضعیف است، مَلُوث می شود.

علاوه بر این، اگر عادت صحیح بوده باشد اما تحت تاثیر رفتار های نادرست دیگران واقع شود (خصوصاً اگر نمونه ای از آن را در دیگران ببینند)، امکان دارد از میان برود. پولس هشدار می دهد،

اول قرنطیان ۱۵

۳۳: فریب مخورید: «معاشر بد، اخلاق خوب را فاسد می سازد.»

شکی نیست که عادت در زندگی مسیحیان نقش عمده ای دارد و کلام خدا آن را تصدیق کرده است. با این حال، چنانکه قبلاً گفتم، تعداد کمی از دانشمندان مسیحی صحبت از عادت و ارتباط آن با رفتار کرده اند.

این موضوع را اینجا رها می کنم چون صحبت بیشتری راجع به آن در کتاب راهنمای مشاوران مسیحی کرده ام.

فهرست زیر نویس های فصل دهم

- (۱) همچنین اول قرن نهم : ۸ ؛ عبرانیان ۱۰ : ۲۵ ؛ افسسیان ۴ : ۲۲ ؛ اول پطرس ۱ : ۱۸ ؛ دوم پطرس ۲ : ۱۴، و غیره.
- (۲) طریق رسیدگی به مسئله عادت را بطور کامل در دو کتاب Lectures on Counseling و ”راهنمای مشاوران مسیحی“ شرح داده ام.
- (۳) منظورارمیا ایجاد ناامیدی نیست. صحبت او با گناه کارانی است که نمی توانند تغییری در عادات خود ایجاد نمایند (برای تفسیر کاملی از این آیه به کتاب ”راهنمای مشاوران مسیحی“ فصل ۱۹ مراجعه کنید)
- (۴) ”تا کنون چنان به بتها خو کرده اند“ نشانه رفتار عادت شده می باشد.

فصل یازدهم

اصول انسان (ادامه)

چگونه گناه بر افکار اثر می گذارد

فساد کامل (بطوری که قبلاً گفته شد)، این نیست که انسان به حدّ کامل بدی خود رسیده (فیض خدا شامل همه می باشد و نمی گذارد حدّ کامل گناه خود را ابراز کنند)، بلکه گناه تمام جوانب زندگی او (یکایک) را فرا گرفته. و در هر مقطع از فرایند فکری خود، ممکن است گیج شده و سلطه خود را از دست بدهد. به خاطر گناه آدم (و آنچه خود به آن می افزاید)، انسان نمی تواند درست فکر کند. پولس آن را به این شکل به زبان آورد:

رومیان ۱ (۱)

- ۲۱: زیرا هر چند خدا را شناختند،
اما او را چون خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند،
بلکه در اندیشه خود به بطلالت گرفتار آمدند
و دلهای بی فهم ایشان را تاریکی فرا گرفت.
- ۲۲: اگر چه ادعای حکمت می کردند،
اما احمق گردیدند
- ۲۸: و همان گونه که برای آنان شناخت خدا ارزشی نداشت،
خدا نیز آنان را به ذهنی فرومایه واگذاشت
تا مرتکب اعمال ناشایست شوند.

حقایقی که در این آیات وجود دارند، پی آمد های زیادی در مشاوره مسیحی ایجاد می سازند. در این جا یکی دو مورد از آن ها را شرح خواهم داد. برداشت های مردم از تاثیراتی که گناه بر افکارشان دارد مختلف است. تاثیرات گناه مانند موریانه بر یکایک ابعاد زندگی انسان وارد می گردد (منزل، کار، کلیسا، دعا، و غیره). همچنین می بینیم چگونه خدا افکار انسان را تغییر می دهد. مسئله آنقدر بزرگ است که خدا به طریقی واضح، تضادی که در این رابطه است را بیان می کند:

اشعیا ۵۵

- ۸: خداوند می فرماید:
افکار من افکار شما نیست،
و نه راههای من، راههای شما (۲).
- ۹: زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است،
راههای من نیز از راههای شما و
افکار من از افکار شما بلندتر است.

بار ها دیده ایم که افکار گناه آلود، افکار خدا را برعکس گردانده است. تاریخچه مشاوره مسیحی نیز نشان داده که مردم مشکل عظیمی با افکار گناه آلود دارند. بعنوان نمونه، واژگون سازی نقش طرفین از دواج (نمونه آن، جمعیت طرفداری از حقوق زنان می باشد که مدت زیادی نیست از آغاز

آن می گذارد)، نمونه خوبی است. افکار مردم عکس آنچه طبیعتشان لازم دارد را نشان داده تا انتخاب کنند. فاصله افکار (از زمین تا آسمان است). حال فرض کنید به متقاضی می خواهید بگوئید کلام خدا می گوید، مرد است که مسئول (بنای) ساختن محبت (عشق) در خانه می باشد و به اوست که فرمان محبت (عشق) داده شده. او متعجب خواهد ماند (تا زمانی که درک گردد). اگر افکارشان را به زبان آوردند، خواهند گفت که قبول ندارند. اگر بگوئید حق هر یک از طرفین این نیست که رضایت خود را بدست آورد (عقیده دنیوی)، تعجب خواهند کرد (آزادی انسان از نظر شیطان نهایت ندارد). مکتب روحانی مسیح می گوید انسان وارد زندگی زناشویی می شود تا به نیاز های طرف مقابلش جوابگو گردد (نه آنکه چه بدست من می آید - خود محوری)، و در روابط جنسی نیز نقش او ارضای طرف مقابلش می باشد نه ارضای خود. بسیاری از مسیحیان این حقیقت را نمی دانند (چه رسد به آنکه اجرا کنند)، و نکته کلیدی می باشد در رابطه ایماندار با خدا. باید بدانند که "دادن از دریافت کردن بهتر است"؟ مردم این را نمی دانند، و بسیاری که می دانند به آن عمل نمی کنند. وابستگی که در طبیعت خدا است را شیطان انکار کرده انسان را مستقل می شمارد). حتی پس از شنیدن حقیقت، شک و شبهه زیادی برایشان پیش می آید، چون خود نمی دانند چکار کنند و نیاز به کمک دارند. مشاور مسیحی تنها خدمتش یاری در ماندگان راه خدا است. این کمک نیز با اطاعت از کلام خدا و الحام از روح القدس عمل می کند و شخصاً تجربه را برای متقاضی بدست می آورد. افکار گناه آلود انسان، بقدری در طول تاریخ لطمه بر ارزش های روحانی زندگی وارد کرده، که طرح های جدیدی را لازم ساخته و بسیاری در این زمینه گام برداشتند. بعنوان مثال "نیچی" Nietzsche طرح جدیدی را آغاز کرد(۳)، اما بخاطر خود خواهی، جسارت، ناحقی و غیره (هر یک به گونه خود)، بر این طرح ها غلبه کرد. متأسفانه مقدار زیادی از مشاوره "روحانی" امروزه نیز بر اساس خود محوری و خود خواهی های زندگی استوار شده. می گویند، "ما به شما راه آسایش و برآورد تمام نیاز هائی که دارید را نشان خواهیم داد"!(۴). این ارضای نفسانی کاملاً مخالف با آنچه کلام خدا گفته می باشد:

متی ۶

۳۲: زیرا اقوام دور از خدا در پی همه این گونه چیز هاینده،
اما پدر آسمانی شما می داند که بدین همه نیاز دارید.
۳۳: بلکه نخست در پی پادشاهی خدا
و انجام اراده او باشید،
آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد.

نتیجتاً می بینیم که تا چه اندازه شخص مشاور و متقاضی در جنگ روحانی قدم برمیدارند. این قسمت از جنگ را "جنگ نجیب با روشنفکران" نام گذاشته ام (بعداً راجع به این صحبت خواهیم کرد)، چون جنگ تنها عقلانی نیست، جنگ برای کل انسان است.

دوم قرن نین ۱۰

۵: ما استدلالها و هر ادعای تکبر آمیز را
که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می کنیم
و هر اندیشه ای را به اطاعت از مسیح اسیر می سازیم.

تأثیر گناه بر افکار انسان برای مشاوران مسیحی باعث تعجب نیست. هیچ کس کاملاً صحیح فکر نمی کند؛ عیسی مسیح تنها شخصی بود که اشتباه نکرد. این اشتباه عمومی را کارتونی به نام پینات بخوبی جلوه داده که می گوید، ”من هیچوقت اشتباه نکردم؛ یک بار اینطور فکر می کردم، ولی اشتباه بود“.

اما اشتباهی که در افکار انسان وجود دارد تنها قسمتی از تأثیری است که گناه بر انسان درونی گذاشته (همه از مداد پاک کن استفاده کرده ایم؛ برای بعضی مداد پاک کن قبل از خود مداد از میان می رود!). پولس آن را ”تاریکی دل“ نامیده (در جای دیگر صحبت از ”بطالت ذهن“ و ”عقل تاریک“^(۵) می کند و دل را با عقل یکی می شمارد). این ”جهالتی که نتیجه سختدلی شان“ نسبت به خدا و کلام اوست، نه تنها اشتباه است، بلکه شامل نقشه های عصیان گرانه، حيله های گناه آلود، و تصورات شهوانی دل نیز همراه است. تمامی آن ها از دل سرچشمه گرفته اند.

متی ۱۵

۱۹: زیرا از دل است

که افکار پلید، قتل، زنا، بی عفتی، دزدی، شهادت دروغ و تهمت سرچشمه می گیرد.

برداشت های اشتباه (که منجر به رفتار های اشتباه می گردند) ممکن است در خصوص افرادی بخاطر نقص جسمانیشان باشد. این بُعد مسئله، برداشت ما را از تأثیرات گناه وسیع تر می سازد، و باید با احتیاط مسیر مشاوره و ارزیابی های خود بنمائیم. اختلال در جریان الکتریکی و شیمیایی های بدن، که بخاطر نارسائی های جسمانی پدید می آید (در نتیجه گناه آدم، و نه گناه خود شخصی که اشتباه می کند) ممکن است برداشت نادرستی را فراهم سازد. این نارسائی ممکن است هر یک از حس های بینائی، شنوایی، طعم، لمس، بوی و غیره تأثیر منفی را ایجاد کند. اشتباهاتی که در این نوع موارد دیده می شود نتیجه زندگی گناه آلود نیست، بلکه ارثی است از آدم رسیده. علاوه بر نارسائی های جسمانی، هر یک از برداشت های ناصحیح شخص نیز، باید حکیمانه در نظر گرفته شوند. و اگر مسئله بقدر کافی مشکل نبود (یعنی اوضاع مشکلتر می شود)، امکان آن را نیز باید داد که برداشت ناصحیح بمنظور فریب عمدی و پوششی برای رفتار های گناه آلود بکار برده باشد. حرف هائی نظیر ”تو مرا اینطور کردی“، یا ”من میدانم منظور چه بوده“، در حقیقت ممکن است اساسی نداشته باشد و تنها منظور، سرپوشی برای حقیقت بوده باشد. نتیجتاً می توان گفت که برداشت ناصحیح:

۱. بخاطر بی خوابی، مصرف مواد مخدر، و غیره که باعث بینش ناصحیح و توهّم می شوند، یا

۲. بخاطر نارسائی های جسمانی که باعث بینش ناصحیح و توهّم می شوند، یا

۳. بخاطر تعلیم ناصحیح و کمبود مطالعه کافی کلام خدا می باشد، که انسان را وابسته به تصورات شخصی می نمایند.

ضرورت شناخت حقیقت آنچه در کار است (هر یک از موارد) گفتن ندارد. موضوع پیچیده است، چون ممکن است دلایل بسیاری آن نتیجه را تولید کنند. اشتباه همیشه نتیجه گناه آدم اولیه هست، اما همراه با نتیجه گناه خود شخص. موضوع ساده نیست.

وقتی متقاضی برداشت یا آموزش های ناصحیح را بکار می برد، خودش مسئول آن اشتباه می باشد (بدون اثر خواهد ماند). و نتیجتاً این اشتباه همیشه نقشی در مسئله او خواهد داشت (معمولاً مسئله ظاهری او). تعلیمات ناصحیح و برداشت های نادرست از کلام خدا (به هر شکلی که باشد) نهایتاً از شیطان بر می خیزد، ”پدر همه دروغهاست“ (یوحنا ۸: ۴۵). اشتباه همیشه ناصحیح او بوده. در نتیجه ما مسئولیم با آن مقابله کنیم. اما اگر متقاضی بجای رد کردن، آن را بپذیرد، او مرتکب دو گناه شده است، چون نه تنها نصیحت خدا را رد کرده (توبه)، بلکه ”.....آب انبار ها کنده اند، آب انبار های ترک خورده که آب را نگاه نتوانند داشت“،

ارمیا ۲

۱۳: زیرا قوم من مرتکب دو گناه شده اند
مرا که چشمه آب حیاتم، ترک گفته اند
و برای خویشتن آب انبارها کنده اند،
آب انبارهای ترک خورده که آب را نگاه نتوانند داشت.

مشاور باید ابتدا متقاضی را به جانب توبه هدایت کند (تغییر افکار)، و سپس در زندگی جلال به خدا برساند. من در بسیاری از کتاب هایم فرقی میان تغییر افکار و تغییر رفتار نگذاشته ام (کلام خدا نیز این فرق را ندارد). اما به این دلیل بعضی افراد نتیجه گرفته اند که مشاره نوتتیک nouthetic تنها به تغییر رفتار (رفتار گرا) اکتفا می کند. چنین برداشتی می تواند دو دلیل داشته باشد:

۱. مطالعه سطحی

۲. تبعیض یا غرضمندی شخص که نمی گذارد حقیقت را ببیند.

البته ممکن است مرا مسئول روشن و صریح نبودن بکنند، ولی نمی توانند بگویند که من حقایق کلام را به متقاضیان آموزش نداده ام. در تمام کتاب هایم سعی بر این داشته ام که متقاضیان را به جانبی که خدا می خواهد هدایت کنم. در حقیقت افرادی هستند که شکایتشان در اصل به خاطر تمرکزی که بر کلام خدا دارم می باشد!

حال ببینیم منشع این شکایات کجاست. یک جواب این است که مشاوران نوتتیک همیشه ”مکتبی“ آموزش نمی دهند (بلکه معمولاً می گذارند آموزش بر حسب اطاعت از فرامین عیسی مسیح جریان پیدا کند – همان گونه که عیسی مسیح به دانشجویانش آموزش می داد - در راه). کسانی که اعتقاد به طریق آموزش یونان قدیم دارند (کلاس درسی)، توجه نمی کنند که کلام خدا از طریق تمام یک شخص (تمام ابعاد زندگی شخص)، به تمام ابعاد زندگی شخص دیگر تعلیم داده می شود. آموزش حقیقت از مسائل زندگی بر می خیزد و کلام خدا دائماً صحبت از راه رفتن در حقیقت می کند (سوم یوحنا ۱: ۴؛ اول پادشاهان ۲: ۴؛ مزمور ۸۶: ۱۱؛ غلاطیان ۵: ۱۶). این راه رفتن نیز به آن معنی است که حقیقت، لازم است شامل زندگی گردد. شاگرد سازی یعنی عیسی مسیح نقش در زندگی دارد - با او بودن،

مرقوس ۸

۳۴: آنگاه جماعت را با شاگردان خود فرا خواند و به آنان گفت
»اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده،
صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید.

این کار نه تنها نیز به گفتن دارد، بلکه نیاز به نشان دادن نیز دارد. اول باید بدانند چیست که لازم است اطاعت کنند، و سپس ببینند چگونه می توانند آن را در زندگیشان اجرا کنند.

یوحنا ۸

۳۱: سپس عیسی به یهودیانی که به او ایمان آورده بودند، گفت
اگر در کلام من بمانید، براستی شاگرد من خواهید بود»

افرادی که اطلاعات کافی از جنبهٔ تعلیم روحانی و ابعادی که دارد ندارد، جانب سادهٔ تعلیم قدیم یونانی را پذیرا می شوند. فکر می کنند تنها لازم است حقیقت را به مردم گفت، و ایشان آن را پذیرفته اجرا خواهند کرد (به همان سادگی!). من در کتابم به نام ”شبانی از گلهٔ خدا“ Sheparding God’s Flock نوشتم:

”چون مشاورهٔ مسیحی جهت دهنده و راهنما است، تعلیم، جانب ضروری آن می باشد. تدریس زندگی مسیحی، تنها با تئوری بستگی ندارد (البته دانشجو باید اطلاعاتی که برداشت کرده را در زندگی خود تصور کند تا بتواند نقشهٔ اجرای آن را بکشد). یادگیری کامل، تنها از طریق شاگردسازی صورت می گیرد، که شامل مطالعه، مشارکت، سنجش و گفت و گو، و اجرا می باشد. معمولاً در جلسات اولیه، توبه، بخشش، مصالحه، و اینگونه مطالب توضیح داده می شوند. اما تا زمانی که تدریس جانب عملی خود را نگرفته، تعلیم داده شده کفایت ندارد. تا زمانی که مشاور و متقاضی نه تنها دانسته اند کلام چه می گوید، بلکه دانسته اند چگونه مربوط به زندگی متقاضی می شود، تعلیم داده شده ناتمام است (اصل مطلق این است، ”چگونه مربوط به زندگی متقاضی می شود). همچنین، مشاور تعلیم می دهد چگونه در آینده جلوی شکست در مقابل مسئله را بگیرد و در صورتی که شکست خورد، چگونه جبران خسارات وارد شده را بنماید“.

می بینیم که مشاورهٔ نوتتیک را نمی توان فاقد تعلیم مکتبی کلام خدا شمرد. من تردید دارم نوع مشاورهٔ روحانی دیگری که مدعی وابسته بودن به کلام خدا است، اینگونه ابعاد مختلف تعلیم کلام خدا را داشته باشد.

پس چرا چنین اتهامات وارد شده اند؟ چون مشاوران نوتتیک همیشه با آموزش مکتبی کارشان را آغاز نمی کنند. تنها افکار متقاضی را پُر و خالی نمی کنند. تعلیم و تربیت کلام خدا، اساساً بستگی به زندگی متقاضی دارد که تنها از طریق شاگرد سازی انجام می گیرد:

تثبیه ۶

۵: یهوه خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی قوت خود محبت کن.

۶: و این سخنان که من امروز تو را امر می فرمایم، به دل تو باشد.

۷: آنها را با دقت به فرزندانت بیاموز، و حین نشستن در خانه و رفتن به راه، و هنگام خوابیدن، از آنها گفتگو کن.

۸: آنها را چون نشان بر دست خود ببند و چون علامت بر پیشانیبت بگذار.

۹: آنها را بر چارچوب در خانه خود و بر دروازه های خویش بنگار.

جوانب عملی مشاوره (“راه رفتن”) که مربوط به زندگی متقاضی می شود، دائماً نیز مد نظر می باشد. شاگرد سازی یعنی دنبال کردن، همراه بودن:

مرقس ۳

۱۴: او دوازده تن را تعیین کرد و آنان را رسول خواند،
تا همراه وی باشند و آنها را برای موعظه بفرستد،

این کار شامل گفتن و نشان دادن است. تعلیم بستگی به اطاعت دارد و پیگیری. متقاضیان، گناه کارانی هستند که معمولاً آنچه از کلام می آموزند را خود بخود انجام نمی دهند. مشاوره شامل تادیب، اصلاح، قانع سازی و تشویق نیز هست. خدا انسان را برای زندگی تعلیم می دهد. تعلیم حقیقت، بسته به توبه، ایمان، و اطاعت (اجرا) است. به این خاطر است که مشاوران مسیحی تنها اکتفا به تغییر افکار متقاضیان نمی کنند. آنها فرض نمی کنند افکار نو خود بخود، تبدیل به زندگی نو می گردد. آنچه سر راه اعتقاد و اجرای ایمان متقاضیان می باشد را نیز در نظر می گیرند. مشاوران مسیحی آموخته اند که شناخت، معمولاً (یا همیشه) اختیارش در دست متقاضی است و اساس آن تبعیض گناه آلود است. می دانند که معمولاً متقاضیان گوش به آنچه گفته شده نمی دهند، و یا آنچه گفته شده را اشتباه برداشت می کنند. حتی می دانند، با وجود آنکه آنچه خدا می خواهد را شناخته اند، آن را غالباً اجرا نمی کنند (البته این شامل رحمت خدا هست). نتیجاً، لازم است اهمیتی که خواست خدا در زندگی متقاضیان دارد یاد آور گردد.

مطالب بیشتری هست که می توان گفت (بطور مثال، چگونه گناه اثر بر زبان انسان گذاشته؛ که از آن طریق فکر می کنیم و با هم رابطه داریم – و نفوذی که بر زندگی دارد)، اما حال باید با شناخت آنکه گناه بر افکار انسان تاثیر گذاشته اکتفا کنیم. اما با وجود کار مشکلی که دارد، مشاور مسیحی امید دارد، چون می داند به ثمر آوردن میوه دست او یا متقاضی نیست، و روح القدس و کلام خدا تغییر لازم را ایجاد خواهند کرد:

رومیان ۱۲

- ۱: پس ای برادران، در پرتو رحمت‌های خدا، از شما استدعا می کنم که بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است.
- ۲: و دیگر همشکل این عصر مشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید(۶)
آنگاه قادر به تشخیص اراده خدا خواهید بود؛
اراده نیکو و پسندیده کامل او.

به این شکل است که مسیحیان، برداشتی واقعی و امید بخش نسبت به تغییر انسان خواهند داشت.

فهرست زیر نویس های فصل یازدهم

- (۱) توجه کنید چگونه دل، اندیشه (شناخت)، و فکر مترادف با هم می باشند.
- (۲) توجه به رابطه ای که میان فکر کردن و انجام دادن ("افکار من . . رفتار من") وجود دارد بکنید.
- (۳) "روشنفکران" (کسانی که خود را عاقل می دانند) هنوز تمایل به راه های او دارند و از او قدردانی می کنند.
- (۴) توجه به هشدار های کلام به مشاوران بکنید تا تنها خواست های متاضیان را در نظر نداشته باشند بلکه خواست خدا را اساس برآورد نیاز ها بگردانند.
- (۵) افسسیان ۴: ۱۷، ۱۸.
- (۶) توجه داشته باشید که "ذهن نو" تبدیل به زندگی نو می گردد.

فصل دوازدهم

اصول رستگاری

بیش از رستگاری

خدا از ابدیت، نقشه رستگاری انسان را کشید و فرزندان را از بدو آفرینش جهان به جانب خود خواند:

افسیان ۱

۴: زیرا پیش از آفرینش جهان، ما را در وی برگزید
تا در حضورش مقدس و بی عیب باشیم. و در محبت،
۵: بنا بر قصد نیکوی اراده خود،
ما را از پیش تعیین کرد تا به واسطه عیسی مسیح
از مقام پسرخواندگی او بر خوردار شویم؛

عیسی مسیح، برّه خدا، جانش را برای کسانی که ”نامشان از بدو آفرینش جهان در دفتر حیات ثبت شده“ (مکاشفه ۱۳: ۸) فدا کرد. پطرس می گوید،

اول پطرس ۱

۲۰: او پیش از آفرینش جهان انتخاب شد،
اما در این زمانهای آخر برای شما ظهور کرد.

بخاطر همان اشخاص بود (”از پیش تعیین شده“) که خدا برکات جاودانی را از طریق فرزند خود ”از آفرینش جهان“ (۱) مهیا کرد. نتیجتاً مشخص است که نجات برای خدا فکر ثانوی نبود؛ آخرین فرصت نبود تا خدا دنیائی که خراب شده بود را اصلاح کند. نجات راهی است که خدا انسان را بالاتر از آنچه در خلقت او بود می رساند (ما در اواخر این فصل عمیقاً به این موضوع رسیدگی خواهیم کرد).

نباید خدا را آنگونه برداشت کرد که نشسته در بهشت، شگفت زده در فکر آن بوده که چطور وضع نابسامان ایجاد شده را تغییر بدهد، و ناگهان به فکرش آمد که فرزندش را می تواند برای گناه کاران فدا کند. خیر اینطور نبود – عبارت ”از آفرینش جهان“ عکس آن را می رساند: نجات از آغاز جزء نقشه بود. تمام مدت، خدا خواهان آن بوده که محبتش را از طریق مسیح نشان دهد. مشاور مسیحی نجات را باید قسمتی از اراده عبدی خدا بشناسد که لازم دانست فرزندش را قربانی کند. این تصمیم بعد از ایجاد گناه در دنیا گرفته نشد (گناه پس از آفرینش جهان بوجود آمد)، بلکه پیش از آن – پیش از آنکه آدمی وجود داشته باشد تا گناه کند، یا دنیائی که در آن مرتکب گناه شود، نقشه کاملاً کشیده شده بود.

سوالات زیادی در این مورد ایجاد شده، اما ابتدا لازم است موضوعی مهمی را بیان کنم – از طریق این نجات، نقشه خدا این بود که ”بیش“ از آنچه در آفرینش بوجود آمده بود را پدید آورد، و معنی آن ”بیش از رستگاری“ است. از این طریق می خواست انسان را بالاتر از آنچه بود، برساند. بطوری که خواهیم دید، این مطلب برای مشاور مسیحی عنصر مهمی از رابطه ایست، که با متقاضی و مسئله اش دارد. و حال که صحبت از مسئله می باشد، بگذارید بگویم – کلّ مسائلی که شرّ بر پا

کرده، با در نظر داشتن این بُعد عبادی، همه چیز را دارای نما و برداشت دیگری می دهد (نقشه ای پشتوانه تاریخ است، و آن مربوط به جلالی است که خدا با عطای فیض به انسان، بدست می آورد). تاریخ، اتفاقی (یا تصادفی) بوجود نی آمد؛ خدا در تاریخ برای نسل انسان کار کرده. هدف خدا از این فیض، بالا بردن انسان فرای آنچه قبلاً بوده است. آنچه خدای پدر از ازل نقشه آن را کشید، فرزندش عیسی مسیح در پوست و استخوان دستاور آن شد (و در قدیم پیش بینی از آن شده بود). رستگاری (نجات) چیزی سوای تاریخ نیست، بقدری قسمت از تاریخ است که تقویم ما مسیحیان را تعیین نمود. عیسی مسیح خدا بود که تن بخود گرفته و اراده خدا را انجام رساند. او خود گفت که به دنیا نیامده که هر چه بخواهد بکند:

یوحنا ۶

۳۸: زیرا از آسمان فرود نیامده ام تا به خواست خود عمل کنم، بلکه آمده ام تا اراده فرستنده خویش را به انجام رسانم.

و چیست که خدای پدر از او می خواست انجام دهد؟ می گوید:

یوحنا ۶

۳۹: و اراده فرستنده من این است که از آن کسانی که او بمن بخشیده، هیچ یک را از دست ندهم، بلکه آنان را در روز بازپسین بر خیزانم.

خدا می خواست از طریق نجات، مردمی بسازد (مانند عیسی) که از مردگان رستاخیز کرده اند. و در خصوص آنکه خواست خدای پدر را کاملاً انجام رسانده (دیگر کم و کسری نیست)، خود در دعای خود می گوید:

یوحنا ۱۷

۴: من کاری که به من سپردی، به کمال رساندم، و این گونه تو را بر روی زمین جلال دادم.

مرگ مسیح پایان ”سوگوار“ نقشه خدا نبود، بلکه نشانه ”عظمت“ آن بود. و نتیجتاً، وقتی کلام می گوید:

یوحنا ۱۹

۳۰: چون عیسی شراب را چشید، گفت: «به انجام رسید.» سپس سر خم کرده و روح خود را تسلیم نمود.

آن نشانه نَفَس راحت، یا ناله ای در یاس و ناامیدی نیست، بلکه نشانه کاری است که با پیروزی به انجام رسید. به عبارت دیگری می گوید، «موفق شدم؛ دشمن را شکست دادم؛ مال پدر را بازخرید کردم».

در نتیجه، مشاوران مسیحی تاریخچه روحانی انسان را باید تعریف کنند تا خدا را بهتر بشناسند (از پیدایش ۳: ۱۵ به بعد). یعنی رویه قربانی کردن (که در آن هزاران حیوان کشته شدند) و چگونه اسرائیل به این شکل جویای خدا بود را بعنوان پایه و معرفی دین (و قسمت مهمی از نقشه خدا) بشناسند.

عبرانیان ۲

۱۰: به جا بود خدا که همه چیز برای او و به واسطه او وجود دارد،
برای اینکه پسران بسیار را به جلال برساند،
قهرمان نجات ایشان را از راه تحمل رنج،
کامل گرداند.

او که «قهرمان نجات ایشان» بود، نقشه را انجام داد. اما نقشه خدا تنها شامل نجات نبود. این را از نبوت هائی که در عهد قدیم انجام شد می بینیم (زمان و مکانی که مسیح به دنیا آمد، خدمتی که خواهد کرد؛ خصوصاً جزعیات خدمتی که خواهد کرد و آنچه بر سر او خواهد آمد). علاوه بر این، پیوسته راجع به نقشه زمان بندی خود صحبت می کرد:

یوحنا ۷

۶: پس عیسی به ایشان گفت: «هنوز وقت من فرا نرسیده،
اما برای شما هر وقتی مناسب است.

و در جای دیگری می گوید: «ساعت من هنوز فرا نرسیده (یوحنا ۲: ۴؛ ۷: ۳۰)، «ساعت جلال یافتن پسر انسان فرا رسیده است» (یوحنا ۱۲: ۲۳)، «اما برای همین منظور به این ساعت رسیده ام» (یوحنا ۱۲: ۲۷)، و غیره. و هیچوقت نباید فراموش کرد که عیسی مسیح سر موقع به دنیا آمد:

غلاطیان ۴ (۲)

۴: اما چون زمان مقرر به کمال فرا رسید،
خدا پسر خود را فرستاد که از زنی زاده شود
و زیر شریعت به دنیا آمد

نجات برنامه متفکرانه ای بود که درست طرح ریزی شده بود و بطور دقیق اجرا گردید. اما برنامه نجات انسان تنها شامل نقشه پدر و اجرای پسر نبود، بلکه در روح القدس هر شخصی که ایمان آورده فعالانه به درجات بالاتر از نجات خود حرکت می کند. باید قبول کرد، کسانی که «به سبب نافرمانیها و گناهان خود مرده» اند (افسیان ۲: ۱)، «هیچ کس جز به واسطه روح القدس نمی تواند بگوید «عیسی خداوند است» (اول قرننتیان ۱۲: ۳). در حقیقت توانائی شناخت خدا را ندارد، چه رسد به آنکه آن را قبول نیز بکند.

اول قرننیاں ۲

۱۴: اما انسان نفسانی امور مربوط به روح خدا را نمی پذیرد زیرا در نظرش جهالت است، و قادر به درکشان نیست، چرا که قضاوت درست در باره آنها تنها از دیدگاهی روحانی میسر است.

روح القدس است که پیام را در جسم، حظم می کند. به عبارت دیگر، تنها کسانی که روح القدس را در وجودشان دریافت کرده اند، می توانند عیسی را درک کرده توبه کنند، و به کلامش ایمان آورند. پدر، پسر، و روح القدس، هر سه، در نجات انسان دست دارند. می توان گفت نجات با نقشه خدای پدر آغاز گردید، با عیسی مسیح (خدای پسر) به جریان افتاد، و با عمل روح القدس، خدا را جلال داد. تثلیث عامل نجات است. البته راه های دیگری (ابعاد دیگری) برای تعریف نجات وجود دارد. بعنوان مثال می توان از مراحل سگانه نجات صحبت کرد:

زمان گذشته: ما از پرداخت جریمه گناه نجات یافته، پارسا شمرده شدیم (پارسائی).
زمان حال: ما از گناهان دل نجات می یابیم (پاکسازی).
زمان آینده: از وجود گناه، نجات (آزاد) می گردیم (جلال).

یا می توان نجات را به دو جانب روحانی (آنچه خدا انجام می دهد: کفاره، حیات نو، و غیره) و جانب انسانی آن (آنچه روح القدس قوت آن را به ما می دهد: توبه، اعتماد، و غیره) تقسیم کرد. البته سه نمونه ای که نام بردم تنها قسمت کوچکی از دیدگاه هائی است که از نجات وجود دارد. در واقع چون از خدا است، بی نهایتند. اما دلیل آن که نام سه نوع را بیان کردم این است که مثل روز روشن اعلام کنم، چون موضوع اصلی کلام خدا نجات است، صحبت زیادی راجع به نجات انسان شده که باید در نظر داشت. نجات ابعاد بسیاری دارد؛ می توان از جوانب مختلفی که دارد (یا مجموعی از جوانب) به آن نگریست. نتیجتاً، تمام آنچه ممکن است راجع به نجات گفته شود در این جا گفته نخواهد شد!

حال باید دید که از دیدگاه مشاوره مسیحی، چگونه باید به موضوع نجات روی آورد. ابتدا بگذارید آنچه قبلاً گفته شد را تکرار کنم، نجات است که امکان مشاوره مسیحی را فراهم می سازد (بدون نجات امکان پذیر نیست). با بی ایمان مشورت کردن بیهوده است چون روح القدس (عامل اصلی) را دریافت نکرده اند. مشاوران مسیحی می دانند که خدا امور مشاوره را در دست دارد و نتیجتاً هیچ مسئله ای نیست که حل آن ممکن نباشد (مسائل مربوط به خدا و همسایه). تغییر انسان، در روح و کلام ریشه دارد.

هیچ روش دیگری جز مشاوره مسیحی نیست که مدعی شراکت در میوه خدا را داشته باشد. جای تأسف است که بعضی مسیحیان روش های التقاطی و ناپاک دیگری را بکار می برند. آنچه بیش از هر راه و روشی ارزش دارد، امید است. مشاوره مسیحی امید به خدا را می رساند. امید ما مسیحیان به خدا و آنچه در کلامش وعده داده است. این فرق زیادی با سپردن امید به شخصی مانند فروید دارد. می توان گفت در حقیقت بی نهایت فرق دارد. هر آنچه از کلام خدا برداشت می کنیم شامل امید می باشد. همه جای کلام امید دهنده است. از جانب دیگر، خدا هیچوقت از فرزندانش کاری نمی خواهد انجام دهند مگر آنکه راه را نشان داده و قدرت انجام آن را نیز داده باشد. پطرس در این زمینه می گوید:

دوم پطرس ۱

۳ الف: قدرت الهی او

هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم
بر ما ارزانی داشته است.

ما مسیحیان همه چیز را برای خوشنود ساختن پدرمان داریم. این موضوع را می توان اینگونه نشان داد:

فرمان + تدارک = امکان تغییر

فرمان	+ تدارک	= امکان تغییر
نگران نباش	۱. راه: متی ۶ ؛ فیلیپیان ۴ ۲. قدرت: فیلیپیان ۴	بجای نگرانی کار کن

مطالب بیشتری هست که می توان گفت (بطور مثال، چگونه گناه اثر بر زبان انسان گذاشته - که از طریق آن فکر می کنیم و با هم رابطه داریم - و نفوزی که بر زندگی دارد)، اما حال باید با شناخت آنکه گناه بر افکار انسان تاثیر گذاشته اکتفا کنیم.
با وجود کار مشکلی که مشاور مسیحی دارد، امیدش زیاد است، چون می داند که ثمر آوردن میوه دست او یا در دست متقاضی نیست، چون روح القدس با بکار آوردن کلام خدا تغییر لازم را ایجاد خواهد کرد:

رومیان ۱۲

۱: پس ای برادران،

در پرتو رحمت های خدا،

از شما استدعا می کنم که بدن های خود را

همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا

تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است.

۲: و دیگر همشکل این عصر مشوید،

بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید (۴).

آنگاه قادر به تشخیص اراده خدا خواهید بود؛

اراده نیکو و پسندیده کامل او.

به این شکل است که مسیحیان، برداشتی واقعی و امید بخش نسبت به تغییر انسان دارند. حال اگر متقاضی به آنچه از مشاور می شنود شک داشته باشد، می تواند (۱) از او بخواهد نشان بدهد نصیحتش بر اساس کدام آیه (آیات) از کلام خدا است (که قاعده تاً این کار را مشاور خواسته یا نخواست به انجام بدهد)، یا (۲) صحت نصیحت را خود در کلام بجوید (که به هر صورت در تمام مراحل لازم است این کار را متقاضی انجام بدهد تا خود بداند کجا است، اعمال ۱۷: ۱۱). چون نصایح روحانی خدا در دسترس هر دو مشاور و متقاضی قرار گرفته، نتیجتاً:

- (۱) متقاضی نهایتاً وابسته به مشاور نخواهد بود (اکثر مشاوره های دیگر، این وابستگی را دارند)، و
- (۲) متقاضی می تواند در تمام مراحل، حذف و مسیر مشاوره را در کلام مشاهده نماید.

مشاوره ای که تمرکز بر کلام خدا ندارد ناقص است (حتی اگر به شکلی بام کلام مطابقت داشته باشد) چون لازم است متقاضی اطمینان حاصل کرده باشد که تصمیم و اعمال او خوشایند پدر اوست. کافی نیست فکر کند با تدبیر و صلاحیت می باشد (باید آن را در وجود خود یافت کند). مشاوران مسیحی نه تنها می خواهند متقاضی تمام آنچه گفته می شود را مطابق با کلام ببیند، بلکه (مانند پولس) او را در این راه تشویق نیز می کنند. وقتی مشاور می بیند که متقاضی بر کلام متکی است، امید او نیز بیشتر می شود. این امید نیز بر اساس خدا ایست که بر عهد خود وفادار است و آن را به اجرا می رساند. و حال می بینیم که امیدی که در مشاوره مسیحی موجود می باشد کاملاً در نتیجه نجات است.

در فصل های پیشین این کتاب شاهد اشاره من به نام این کتاب - "بیش از رستگاری" بوده اید و وعده آن که به تفصیل صحبت از آن خواهم کرد را بیاد دارید. اینجا است که باید به این وعده وفا کنم.

آنچه این موضوع حیاتی به آن اشاره می کند نشانه واضی است از موضعی که در مشاور مسیحی موجود است. اشاره آن را بیشتر در رابطه ای که با امید دارد مشاهده می کنیم (بطوری که قبلاً صحبت از آن شد). این امید نیز امید خواب و خیالی نیست، چون از همان ابتدا متقاضی با کلام شروع می کند (روح القدس از کلامش استفاده می کند تا دگرگونی های مورد نظر انجام بگیرند). تا اینجا من سه دلیل مهمی که برای امید در مشاوره مسیحی وجود دارد را نام برده ام (وعده خدا، کلام خدا، و روح القدس). اما دلیل دیگری نیز هست که از همه اهمیت بیشتری را دارد و در نام این کتاب، بیش از رستگاری دیده می شود.

ابتدا لازم است مفهومی که امید در کلام خدا دارد را بطور واضح بیان کنم. این کلمه بیش از آنچه معمولاً در جامعه شناسائی شده می باشد. در جامعه امید یعنی "امیدوارم" (مانند ماهی گیری که در جواب به سؤال - "فکر می کنی ماهی خواهی گرفت یا نه" گفت، امیدوارم). اما کلام خدا، امید را تبدیل به ایمان می کند. چون از خدا است، شکی در آن نیست. با وجود آنکه شاید وقت آن نرسیده، می خواهد اطمینان داشته باشد صورت خواهد گرفت.

رومیان ۸

۲۴: زیرا با همین امید نجات یافتیم،

اما امیدی که به دست آمد، دیگر امید نیست.

چگونه کسی می تواند به امید چیزی باشد که آن را یافته است؟

امیدی که صحبت از آن می کند (در اینجا رستاخیز) امیدی است که تبدیل به ایمان می شود. خدا آن را وعده داده. ما انتظار ایمانی را می کشیم که وعده آن را خدا بما داده. زمانی که مشاوره می کنیم، اطمینان کامل داریم که آیات مربوط به مسئله متقاضی شامل فیض خدا واقع خواهند شد.

حال ببینیم بر اساس کدام وعده ایست که نام این کتاب مربوط به آن می باشد. چیست که در مشاوره مسیحی مشتاق آن می باشیم؟ امید متقاضی در چیست؟ آیا می توان او را قانع کرد که همه گونه مسائل واقعی (۷) را می توان حل کرد؟ جواب این سؤالات زمینه آنچه من موضع مشاور مسیحی نام برده ام را فراهم می سازند.

موضع مشاور مسیحی نا متوازن است (شباهتی به آنچه قبلاً بوده ندارد). میوه روح القدس همیشه ”نو“ است. و این میوه نو، ارزش بیشتری (بالا تری) از هر چه قبلاً جای آن بوده دارد (نو در زبان کلام خدا یعنی قبلاً وجود نداشته). از جانبی نیز، برداشت این موضوع و بکار گرفتن آن در مشاوره مسیحی، بزرگترین خدمتی است که این کتاب ارائه خواهد داد.

مشاور مسیحی نباید هیچ وقت آنچه از هم پاشیده (زندگی شخصی، ازدواج، و غیره) را وصله و پینه سازی کند. و نه آنچه ”شاهدان یهوه“ که می گویند ما توسط مسیح به آنچه ”آدم“ دست رسی به آن داشت، برگشته ایم. مشاور مسیحی تنها به احیای اراضی، یا بازسازی، یا استرداد (آنچه از دست رفته بود) ندارد، چون کلام چیزی بیش از رستگاری را عنوان می نماید:

رومیان ۵

۲۰:ب اما جایی که گناه افزون شد،

فیض بی نهایت افزونتر گردید.

در این آیه پولس می گوید آنچه عیسی مسیح برای ما (با اطاعت فعالانه یا غیر فعالانه ما^(۸)) فراهم آورد، چیزی بیشتر از آنچه توسط آدم از دست داده بودیم می باشد. گناه و نتیجه ای که بر پا می سازد رنج آور است (بدبختی، مرگ، غیره)؛ و هیچ مشاوره نباید اثرات ناگواری که گناه دارد را ناچیز حساب کند - اما، مسیح و کارش را نیز بزرگ می گرداند. فیض را نمی توان با گناه مقایسه کرد - ”بی نهایت افزونتر گردید“ تکرار می کنم، ”بی نهایت“.

در نتیجه موضوع تنها نجات از بند شیطان نیست. عیسی مسیح وضعی را برای متقاضی ایجاد می سازد که قبلاً در او وجود نداشت.

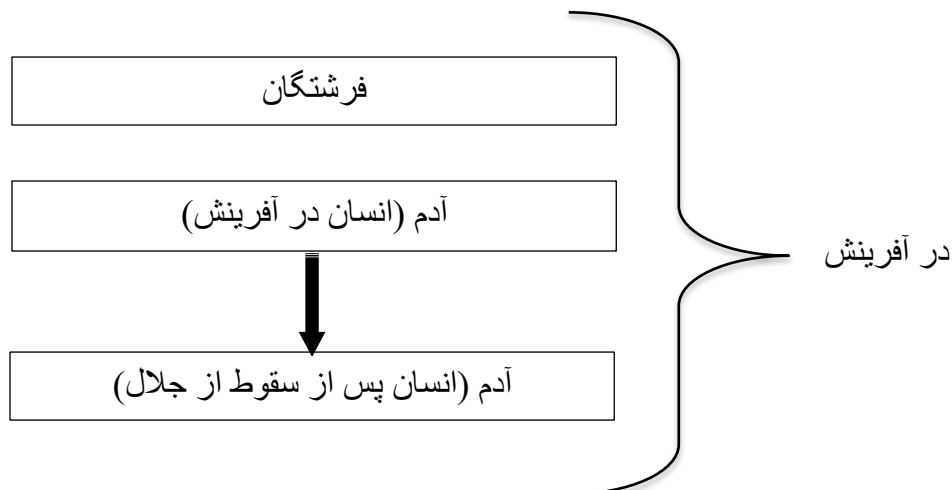
ببینید موضوع چگونه است. آدم موجودی ”کمتر از فرشتگان“ به دنیا آمد:

عبرانیان ۲

۷: او را اندکی کمتر از فرشتگان ساختی،

و تاج جلال و اکرام را بر سرش نهادی.

با مرتکب شدن به گناه، خود و تمام آیندگان خود را به منجلا ب گناه و بدبختی های آن سپرد و مقامش به زیر افکنده شد (تصویر زیر):

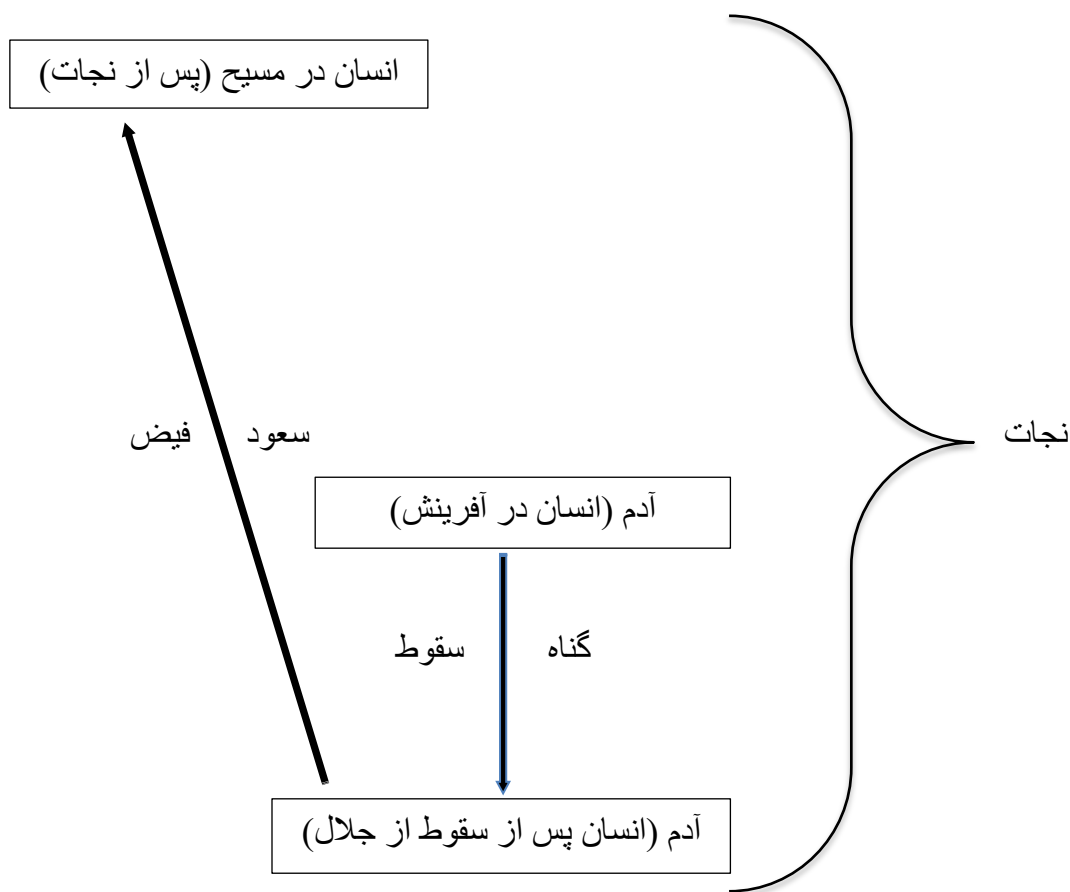


اما در مسیح، انسان به درجه بسیار بالاتری (فوج "قدرتها"، "ریاست ها"، و "خداوندگاران این دنیای تاریک" (۹)) ارتقاء یافت تا در بهشت زیسته و در دست راست خداوند بنشیند،

عبرانیان ۲

۹: اما عیسی را می بینیم که اندک زمانی پائینتر از فرشتگان قرار گرفت، ولی اکنون تاج جلال و اکرام بر سرش نهاده شده است، چرا که از رنج مرگ گذشت تا بر حسب فیض خدا برای همه طعم مرگ بچشد.

و طبق کولسیان ۳، و مکاشفه ۲ و ۳، آن را روزگاری همه ایمانداران کاملاً در یافت خواهند کرد، و حدودی از آن را نیز در همین روزگار تجربه خواهیم کرد (تصویر زیر):



تصویر فوق توازن ندارد. سقوط پائینتر از سعود است. توازن جانب خدا را دارد. از این رو است که رومیان ۵: ۲۰ می گوید ما آنچه را که در گناه از دست دادیم را بسیار بیشتر در نجات دریافت کردیم.

تصور کنید شما طبیب هستید. بیماری که از تولد اشکالی در پایش داشته و می‌لنگد، برای درمان پایش شما می‌آید. می‌گویید اشکال پایش تازگی بیشتر شده، بطوری که دیگر نمی‌تواند روی پایش بایستد. حال تصور کنید تنها کاری که می‌توانید برایش بکنید این است که او را مائن قدیم، روی پایش قرار دهید تا همچون گذشته لنگان به زندگی ادمه دهد! (که می‌توان گفت طبیبان نیز نهایتاً همین را انجام می‌رسانند). ام‌آیا این همین است که مشاور مسیحی نیز می‌تواند ارائه دهد؟ خیر! بطور کل خیر! آنچه در دست دارد مانند قدم‌هائی است که نه درد دارد و نه می‌لنگد. چیزی تازه، سلامتی که بیمار حتی در عمرش نداشته است (البته خدمت طبیب نیز در دست خدا است). کسانی که در نام عیسی و فیض خدا خدمت می‌کنند، درجه بالاتری را دارند. ما متقاضی را مشاوره نمی‌کنیم که تنها بلنگد. امید ما (و قدرت روح القدس) در این است که متقاضی بدود (که پس از دویدن به ایمان تبدیل می‌گیرد).

زمانی که متقاضیان با ازدواج هایه تکه پاره می‌آیند، مشاوران مسیحی کارشان این نیست که پاره‌ها را جمع کرده و به هم بدوزند. هدفشان آنچه در گذشته متقاضی بوده نیست. ایماندار به مسیح خلقتی نو است. چنان که عیسی مسیح در مرگش، پیش از این را خواستار بود (خدا بی‌نهایت است)، همچنان مشاور مسیحی نیز پیش از آن را می‌خواهد. این گونه ازدواج‌ها، خلاف آنچه در باغ عدن صورت گرفت، معمولاً آغاز نادرستی را نیز داشته‌اند و هیچ وقت رضایت کاملی را بدست نیاورده‌اند. اگر از متقاضی بپرسید، دلت می‌خواهد به وضع قدیم برگردی یا به وضعیتی بالاتر و بهتر از گذشته، یقیناً خواهد گفت دومین را. برگشت به گذشته چه فایده‌ای دارد. عواملی هتمناً در کار بوده که وضع گذشته را ایجاد کرده. زمین را بکنید می‌بینید زیرش چاه است! خیر، خدا نشاط‌آفرین است و ازدواجی را می‌خواهد که می‌درخشد. نورش به همه سوی می‌تابد. این موضع مشاوران مسیحی است. و وقتی متقاضی می‌گوید، “خیر من نمی‌خواهم به آن وضع برگردم”، حقیقت را می‌گوید و حق هم دارد. کیست که بخواهد به آنچه موجب مسئله شده برگردد. همان آتش و همان کاسه. تنها مشاور مسیحی است که می‌تواند وعده بنای ازدواج جدیدی را در مسیح (میوه روح القدس) بدهد. به این خاطر که، مشاوره مسیحی مکتب روحانی خدا را دارد - مکتب فیض خدا که شامل درجات بالاتری از نجات می‌باشد (بازسازی مسیحی) و نام این کتاب را شامل گشته است.

مشاوران مسیحی هدفشان این است که صلیب‌های برداشته را تبدیل به تاج کنند. پیروزی بر هرج و مرجی است که شیطان در زندگی ایجاد کرده. وسعت این هرج و مرج زیاد است و انسان توانایی شناخت و درمان آن را ندارد. تنها فیض عظیم خدا است که توانایی چنین کاری را دارد، و این را خدا در دستان مشاورانش قرار داده تا آنچه که بخاطر “گناه افزون شد، فیض بی‌نهایت افزون‌تر گردید” و شهادتی باشد بر فیض و رحمت خدا.

باوجود آنکه آنچه “آدم” در باغ عدن از دست داد، کامل بود (اما آن کمال در حال رشد بود و تکمیل نشده بود)، فیض خدا درجات بی‌نهایتی را به فرزندان مسیح ارائه می‌دهد. فیض، خود بی‌نهایت است. ما در مسیح آنچه “قرار بود” در “آدم” واقع گردد را بدست می‌آوریم. و به این شکل است که در تکامل راهی که آدم نتوانست به آن برسد، راهی که هیچ‌گاه، قبلاً در آن نبوده ایم را می‌پیمائیم (و هر چه پیش می‌رویم، راه روشن‌تر می‌شود).

مشاور مسیحی در همان ابتدا موضع خود را آشکار می‌کند: “با وجود آنکه شما تا به این حد زجر و عذابی را متحمل گشته‌اید، و جانی که خدا آفریده به را گناه کشیده شد (توجه داشته باشید که تأثیراتی که گناه در او ایجاد کرده را نام برده و دسته‌کم نمی‌گیریم)، بیائید خدا را شکر کنیم که شما را به جایی خواهد آورد که ازدواج شما می‌درخشد. و همچنین بیائید شکر کنیم که شما را آماده تغییر بی‌سابقه‌ای کرده، و دیگر راضی نیستید به آنچه بود، برگردید. خدا به زندگی قدیمی شما خاطمه داده، تا روزهای تازه‌ای در آن بسازد که منجر به ازدواجی برای شما گردد که می‌درخشد!”

در حقیقت فرقی ندارد مسئله چه باشد، اهمیتی ندارد گناه تا چه درجه ای در زندگی رخنه کرده است، موضع مشاوران مسیحی این است که آنکه از نو آفریده، خود آن را با فیض عیسی مسیح به نزد خود می آورد. فکرش را بکنید، عرصه در سرزمین خدا! خدا را شکر برای نجات عظیمش!

فهرست زیر نویس های فصل دوازدهم

- (۱) توجه کنید چگونه دل، اندیشه (شناخت)، و فکر مترادف با هم می باشند.
- (۲) توجه به رابطه ای که میان فکر کردن و انجام دادن ("افکار من . . رفتار من") وجود دارد بکنید.
- (۳) "روشنفکران" (کسانی که خود را عاقل می دانند) هنوز تمایل به راه های او دارند و از او قدردانی می کنند.
- (۴) توجه به هشدار های کلام به مشاوران بکنید تا تنها خواست های متاضیان را در نظر نداشته باشند بلکه خواست خدا را اساس برآورد نیاز ها بگردانند.
- (۵) افسسیان ۴: ۱۷، ۱۸.
- (۶) توجه داشته باشید که "ذهن نو" تبدیل به زندگی نو می گردد.
- (۷) یعنی مسائلی که مربوط به محبت به خدا و همسایه خود می باشند.
- (۸) هر دو، ما را موافق با حکم خدا می سازند و جریمه شکست حکم را می پردازند.
- (۹) عبرانیان ۶: ۱۲

فصل سیزدهم

اصول رستگاری

بخشش در مشاوره مسیحی (بخش ۱)

انسان بیش از هر چیز نیاز به بخشش دارد. اما مسیحیان که بخشش خدا را دریافت کرده اند به آسانی می توانند مفهوم ایمان به مسیح، و دریافت بخشش او را نیز فراموش کنند. در صورتی که برداشت سازنده ای از بخشش، لازمه زندگی روحانی ماست. بدون آن "محبت نخستین" خود را از دست می دهیم.

مکاشفه ۲

۴: اما این ایراد را بر تو دارم
که محبت نخستین خود را فرو گذاشته ای.

و همچنین، اگر بخشش خود را از یاد ببریم، گرایش ما نسبت به بخشیدن دیگران نیز کمتر خواهد شد. بسیاری از مسائل مردم از رفتاری که نسبت به هم دارند آغاز می گردند. به این دلیل واجب است، مشاوران مسیحی هر آنچه می توانند در رابطه با بخشش را بیاموزند. در این رابطه شاید مشاور ترجیه بدهد سرگذشت دریافت بخشش خود را شرح بدهد (۱).
مسیحیان انسان هائی هستند بخشش یافته، و باید در این بخشش بمانند و سپاسگذار باشند. فرقتان با انسان های بی ایمان همین است. بسیاری نیز سپاسگذار هستند و در نشأت خدا زندگی می کنند. فکرش را بکنید، روزهای زندگی خود را با نشاط سپری می کنند. اما، این نشاط با بخشش خدا آغاز گردید، و برای ادامه رشد خود مسئولیت هائی را نیز عهده دار است که باید انجام شوند.

افسیان ۴

۳۲: با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید
و همان گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است،
شما نیز یکدیگر را ببخشایید.

خدا می خواهد مسیحیان بیاموزند چگونه دیگران را ببخشند. این موضوعی حیاتی است که باید در مسیحیان رواج یابد. باید بدانند همانگونه که خدا ما را محبت کرد و فرزند یگانه خود را فدا کرد تا ما را نجات دهد، ما نیز باید این محبت را به دیگران ارزانی بداریم. این موضوع مهمی است در زندگی ایماندار، و در چهار چوب جلسات مشاوره مسیحی لازم است به میان آورده شود و رابطه آن با متقاضی سنجیده گردد.

در متی ۱۸: ۲۳ - ۳۵ مثالی را می خوانیم (و بعداً به آن خواهیم رسید) که در آن بگونه آشکاری، خدا بما می گوید که بخشش تعهدی است که، به خدا و همسایه خود می دهیم. این همان "آمرزش از گناهان است" که در عهد قدیم به ما گفته شده بود با فرق بزرگی که قبلاً ایمانداران خادم خدا بودند و حال فرزندان خدا می باشند.

بخشش به حدی اهمیت دارد که کلام خدا اشاره زیادی به آن کرده؛ نه تنها بخشش عیسی مسیح، بلکه بخشش ما از دیگران (در متی ۵ می خوانیم که بخششی که منجر به صلح و آشتی می شود بر پرستش ما اولویت دارد؛ در متی ۱۸ می خوانیم که انضباط کلیسا شامل کسانی می گردد که می

خواهند یا نمی خواهند یکدیگر را ببخشند؛ همچنین در متی ۱۸ می خوانیم، بخششی که ما والدین نسبت به فرزندانمان داریم، باید به دیگران هم برسد).

مشاوران مسیحی لازم است آنچه کلام خدا راجع به بخشش گفته را بخاطر بسپارند؛ باید تمام جوانبی که دارد را بررسی کرده (چند بار آن را مرور کرده) شناخت کاملی از آن را کسب کنند. باید از لحاظ تفسیر، مکتب روحانی، و جوانب عملی آن آشنا بوده باشند. به همین خاطر است که صحبت زیادی در این فصل از آن می کنم. در نظر من موضوع دیگری نیست که اهمیت بیشتری را داشته باشد.

کلیسای امروزه پر از درز و شکاف هائی شده که از آن ها قدرت به حذر می رود. بسیاری از این درز و شکاف ها (سوراخ ها) را نیز مسائل میان فردی بوجود آورده اند. و بسیاری از این مسائل نیز بخاطر عدم شناخت، تعلیم کافی، و عمل نساختن خواست خدا صورت گرفته است. مشاوره روحانی فعالیت جانبی است که مسیحیان را قادر می سازد به فعالیت اصلی خود بپردازند. مشاوره پایان کار نیست. مسیحیان را از آنچه جلوی کارشان را می گیرد، آزاد می کند تا آنگونه که عیسی مسیح می خواهد زندگی کرده و عیسی را در بشارت، تعلیم، پرستش، و خدمات برون مرزی حمایت کنند.

کارل منینگر Karl Menninger^(۱)، روانشناس معروف، کتابی را نوشته به نام “پس گناه چه شد؟”. او در این کتاب موضوع مهمی را مطرح می کند. می گوید در قدیم، مردم صحبت از گناه می کردند؛ حال کمتر صحبت از آن می کنند. دلیل این نیست که گناه کم شده، بلکه برجسب دیگری به آن داده شده. آنچه قبلاً معروف به گناه بود، حالا جرم یا مرض شناخته شده. این تغییر نیز اثر بزرگی را بجای می گذارد چون نه جرم را می توان بخشید، نه مرض. جرایم باید پرداخت شوند؛ امراض باید شفا یابند (یا اگر امکان پذیر نیست، بخشیده شوند). به خاطر این تغییر داده شده، بسیاری هستند که گناه کرده اند و نیاز به بخشش دارند، اما (بطوری که خود می گویند) نمی توانند آن را دریافت کنند. منینگر از این لحاظ درست می گوید، با وجود آنکه بقیه کتابش شامل اشتباه است (بعنوان مثال او فکر می کند گناه خطائی است علیه انسان، نه خدا). بسیاری هستند که می دانند اشکالی ایجاد شده، یا چیزی از دست داده شده، ولی مغزشان بطوری شسته شده فکر نمی کنند که بخشش در دسترسشان باشد. تا زمانی که مشاوران مسیحی بدون واهمه حقیقت را نام برده - گناه را “گناه” بشمارند (که ضمناً این راه کم ترین آزار را می رساند) - گناه کاران کماکان در بدبختی خود باقی نخواهند ماند. من معتقدم ابتدا ببینیم کلام خدا راجع به بخشش چه می گوید، و آنوقت راه هائی که خدا می خواهد طی کنیم تا عملاً آن را بکار ببریم برایشان آشکار گردند.

معانی بخشش در کلام خدا

عهد قدیم

در عهد قدیم دو واژه هست که مشاوران باید با آن ها آشنا باشند. اولی “سالاح” salach می باشد که واژه اساسی و مهم ترین میان آن دو است. بنیاد (یا زیر بنای) آن “سبک کردن یا برداشتن کردن” می باشد. زمانی ربط پیدا می کند که فکر بخشش خدا می شویم که با فدای جان یگانه فرزند خود، بار گناهان ما را از دوشمان برداشت و جان ما را نجات داد. این کلمه همیشه از بخشش خدا نسبت به گناهان انسان یاد می کند، نه بخشش انسانی از انسان دیگر. در هر دو ترجمه قدیم زبان فارسی

کتاب مقدس که در دست می باشند (۲) (بجز ترجمه تفسیری)، کلمه سالاخ “آمرزش” ترجمه شده است. در زمانی که کتاب مقدس ابتدا به زبان یونانی ترجمه شد (معروف به زبان هفتاد خوانده)، کلمه سالاخ به “آفیمی” aphiemi ترجمه شده (به این لغت رسیدگی خواهد شد)، اما معمولاً به “هیلئوس” hileos، یا “هیلاسگمیا” hilaskomia (یعنی مساعد، مقتضی، مناسب، و موافق) ترجمه شده اند (لوقا ۱۸: ۱۳).

معنی ضمنی آن اصلاح و بازسازی تخلف کننده با لطف و محبت خدا است. همیشه ضمیمه آن کفاره و غرامت نیز می باشد. امروزه بیشتر به پرداخت کفاره و غرامت مربوط می باشد: لاویان ۴: ۲۰، ۲۶، ۳۱، ۳۵ و ۵: ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۱۸، و در این آیات، پرداخت کفاره به بخشش سر انجام می گردد. من مجدداً به این موضوع بر خواهم گشت. عهد جدید موضوع را برای زمان ما به این شکل بیان کرده:

عبرانیان ۹

۲۲: در حقیقت، بنا بر شریعت،

تقریباً همه چیز به وسیله خون پاک می شود
و بدون ریختن خون، آمرزشی نیست.

مراجع دیگری نیز هست که از آن استفاده شده. برای درک کافی از “سالاخ”، به چگونگی استفاده از آن در این آیات رجوع کنید:

۱. اعداد ۱۴: ۱۹ و ۲۰ (در اینجا می بینیم با وجود آنکه گناه بخشوده شده اند، نتایج آن ادامه دارند؛ به این موضوع بعداً رسیدگی خواهد شد)

۲. نهمیا ۹: ۱۷

۳. امثال ۱۰: ۳

۴. امثال ۱۳۰: ۴ (توجه کنید بر عکس بخشودگی گناهی است که در دل داریم)

۵. اشعیا ۵۵: ۷

۶. ارمیا ۳۱: ۳۴ (زمانی که عیسی مسیح شام آخر خود را اجرا کرد، اشاره به این آیه کرده بود. توجه داشته باشید که بخشش اینجا شامل آن است که گناه از یاد برده می باشد).

آیات دیگری نیز هستند که بتوان به آن ها رجوع کرد، ولی بدون شک این ها کفایت برآورد و ارزش زیادی که بخشش دارد را بیان کرده اند.

کلمه دیگر “ناسا” nasa است. این کلمه نیز در هر دو ترجمه قدیم زبان فارسی کتاب مقدس (بجز ترجمه تفسیری)، “آمرزش” ترجمه شده است. معنی آن شباهت بسیاری به سالاخ دارد و مفهوم آن نیز بلند کردن، حمل کردن، تکیه دار شدن، و بخشیدن است. از آنجا که سالاخ صحبت از فرّجی که حاصل از بلند کردن بار (حس تقصیر) می کند، “ناسا” تمرکز بر از میان برداشتن با بلند کردن دارد. در زمینه های دیگر نیز، این کلمه صحبت از بلند کردن چشمان، سر، صورت، صدا یا دست، حمل کردن کودک، لباس، بار آوردن میوه (همچون درخت)، و رنج کشیدن، و تحمل کردن است. البته آنچه برای ما اهمیت دارد بدور افکندن (یا خارج کردن) گناه می باشد.

آیاتی که با این مشخصات سخن می گویند شامل:

۱. پیدایش ۵۰: ۱۷. توجه کنید بخشش اینجا مربوط به انسان به انسان، و خدا به انسان می باشد. در این صورت فرق زیادی با سالاخ دارد.

۲. خروج ۳۴: ۶ و ۷. اینجا خدا "حس تقصیر و نافرمانی، و گناه" انسان را می بخشد (توجه داشته باشید که بخشش خدا تمرکز بر گناه بخصوصی ندارد).
 ۳. مزمور ۳۲: ۱ و ۵. بخشش اینجا به شکل "پوشش" میسر می گردد. آن شکل و برداشتی که قبلاً از "ناسا" داشتیم (بخشش به طریق از میان برداشتن)، حال به آنچه در مضمون آیات بدست می آید (بخشش به طریق پوشش) تبدیل شده است. این دو راهی است که به یک مقصد اتمام می گیرد: برداشت گناه. توجه نیز داشته باشید که خدا بعد از آنکه انسان به جرم خود اعتراف کرد، آن را پوشانید.
 ۴. هوشع ۱: ۶. متضاد (مخلاف) بخشش. گذشت و رحمی در کار نخواهد بود (خروج ۳۴: ۶).

پس از مرور تعداد کمی از آیات یاد شده برای ما مسلم می گردد که موضوع بخشش بسیار وسیع و عمیق است. سرزمین پر حاصلی است از زندگی هر ایماندار. و نشانه های این ارزش عظیم و لزوم شناخت شخصی آن در زندگی هر ایماندار را در کلام خدا می بینیم. بخشش اشکال متنوعی دارد.

عهد جدید

در عهد جدید نیز به دو کلمه خواهیم پرداخت: "آفیمی" apheimi و "کاریزومای" charizomai. میان این دو، "آفیمی" کلمه اصلی مربوط به بخشش می باشد و شباهت زیادی به "سالاخ" دارد. این کلمات یونانی نیز با وجود شباهت با هم، فرق نیز دارند. ابتدا به آفیمی می پردازیم. اساساً معنی "آفیمی" یعنی "رها کردن، خلاص شدن، یا عفو". شباهتی از آنچه در عهد قدیم دیدیم (از میان برداشتن، بلند کردن) را می بینیم. با این وجود، سبک آن کمی تغییر می کند. استفاده اصلی از آن (بر خلاف ریشه شناسی) در رابطه با بدهی بخشیده یا نادیده گرفته شده می باشد (همچنین در خصوص رها ساختن زندانی - که در رابطه با بدهی - هنوز پرداخت نشده - کاملاً از میان نرفته). از این کلمه در رابطه با مسائل مالی و حقوقی متعددی استفاده شده که منظورشان آشکار ساختن بدهی کاملاً پرداخت شده (یا لغو نشده) را می رسانند.

عهد جدید کتاب مقدس از این کلمه به دو طریق ظاهری و لفظی استفاده کرده (متی ۱۸: ۲۷ و ۳۲؛ ۶: ۱۲). کلمه آفیمی احتیاج دارد "بدهی" را دنبال خود داشته باشد. وقتی صحبت از "تجاوز" می شود (لوقا ۷: ۴۱ و ۴۲)، باید بدهی (جبران خسارات) وارد شده را در نظر داشت. تجاوز، انسان را بدهکار می کند؛ او به این شکل به خدا بدهکار است و امکان دارد هر زمان به حساب رسی خوانده شود. او در جایی است که بار بر دوش او است و تکان نمی خورد. در اعمال ۸: ۲۲ صحبت از بخشش گناهی شده که در فکر و اندیشه ما است ("از این شرارت خود توبه کن و از خداوند بخواه تا شاید اندیشه دلت آمرزیده شود"). گناه را به طور واضح می بینیم که بدهی، یا مسئولیتی است که باید بهائی برایش پرداخته شود. و آنچه مورد توجه قرار می گیرد، چشم پوشی، بخشش، و فرجی است از بار بزرگ زندگی که حاصل آن است.

کلمه "آفیمی" (مردود شمردن، رهایی، بخشش)، یازده بار "گناه" (هامارشیا - hamartia) را دنبال خود دارد و یکبار "تجاوز" را (کولسیان ۱: ۱۴؛ مرقس ۳: ۲۹؛ افسسیان ۱: ۷؛ اعمال ۵: ۳۱؛ ۱۳: ۳۸؛ ۲۶: ۱۸؛ لوقا ۴: ۱۸).

کلمه دیگری که در عهد جدید استفاده شده، "کاریزومای" charizomai است. ریشه یونانی آن کاریز charis می باشد (التفات، فیض) که معنی بخشش رایگان و بدون شرط را دارد. بخششی است

که لیاقتی در آن نیست (ولی جرم یا خسارت وارده باید پرداخت می شد). بخشش هدیه ای است که هزینه ای برای دهنده دارد، نه گیرنده (افسیان ۴: ۳۲؛ کولسیان ۲: ۱۳؛ ۳: ۱۳؛ لوقا ۷: ۴۲ و ۴۳، و اینجا میزان بخشودگی، مورد بحث قرار می گیرد).

معنی بخشش

در این مرحله به گونه ابتدائی، راجع به معنی بخشش صحبت خواهیم کرد. می گویم ابتدائی، چون آنچه گفته می شود تقریبی است؛ کامل نیست. آنچه می گویم باید صلاحیت دار، تفصیل شده و سازمان یافته باشد و مسیری را طی نماید. من توانائی ارائه معنی بخشش را در یک جمله ندارم، و نه حتی یک بند. آنچه می خواهم در این مرحله آشکار کنم این است که بخشش، موضوعی است که ابعاد مختلفی در کلام خدا دارد.

حال بگذارید بخشش را با آنچه مخالف با آن است مقایسه کنیم. معمولاً بهترین راه شناخت موضوعی، شناخت آنچه مخالف آن است می باشد. کلام خدا راجع به نبخشیدن یا امتناع از بخشش چه می گوید؟ این آیات را در نظر بگیرید:

۱. مرقس ۳

۲۸: آمین، به شما می گویم

که تمام گناهان انسان

و هر کفری که بگوید

آمرزیده می شود؛

۲۹: اما هر که به روح القدس کفر گوید،

هرگز آمرزیده نخواهد شد،

بلکه مجرم به گناهی ابدی است».

در این آیات موضوع «گناه کبیره» را می خوانیم (راجع به این موضوع صحبت بیشتری در کتاب «راهنمای مشاوران مسیحی»، فصل ۳۷، شده است). عیسی مسیح می گوید انواع گناهان قابل بخشش هستند، «اما هر که به روح القدس کفر گوید» امکان بخشش را ندارد. کفر در اینجا تنها به خدا نیست، بلکه به هر سخنی است که توحین آمیز باشد. زنا، جلق زدن، طلاق، هیچ یک از این ها، گناه کبیره نیست. در آیه ۳۰ می بینیم کفر گوئی به روح القدس است («روح پلید دارد»). انسان باید خیلی پست باشد تا روح خدا را «پلید» بشمارد. روح خدا را از تقدس او می شناسیم:

رومیان ۱

۴: و با رستاخیز از میان مردگان،

به سبب روح قدوسیت،

به مقام پسر قدرتمند خدا منصوب شد،

یعنی خداوند ما عیسی مسیح.

او چون خود مقدس است، انسان را نیز تقدیس می کند.

کسانی که نگرانند، شاید مرتکب گناه کبیره شده اند (یا فکر می کنند مرتکب آن شده اند)، می توانند آسوده باشند که مرتکب آن نشده اند. آنکه خصوصیات خدا را واژگان می کند

اشعیا ۵

۲۰: وای بر کسانی که بدی را نیکی و نیکی را بدی می خوانند؛
وای بر آنان که ظلمت را در جای نور و نور را در جای ظلمت می نشانند؛
وای بر آنان که تلخی را در جای شیرینی و شیرینی را در جای تلخی می نهند!

گناه علیه روح القدس می کند. بنظرش روح القدس روح نجسی (جن) می باشد. این را گفتم تا زمینه کافی برای بررسی معنی بخشش را فراهم سازم.
آنکه مرتکب این گناه شده بر طبق آیه ۲۹، هیچ وقت بخشش را دریافت نخواهد کرد. اما، چه را دریافت خواهد کرد؟ قسمت متضاد آیه می گوید "بلکه مجرم به گناهی ابدی است" (جهنم). آنکه مرتکب جرم "گناهی ابدی" شده، نتایج را نیز ابدی دریافت می کند. روزنه امید برای او نیست. اما توجه نیز داشته باشید، آنکه مجرم شمرده شده غیر قابل بخشش است. دینی را بگردن گرفته. کلمه انوکوس enochos که در اینجا استفاده شده، یعنی دین (گردن گیری) یا سزاوار چیزی بودن (مدیون یا سزاوار مرگ). در نتیجه، عکس آن شخصی است که بخشش را دریافت کرده و در اینصورت دیگر دینی در مقابل گناهی که کرده ندارد. اصولاً برداشت "دینی را بگردن گرفته" که صحبت از آن می باشد (برداشت عهد قدیم)، رنج و زبانی است که شیطان در زندگی بوجود آورده می باشد. دین، حیاتی است که به شیطان مدیون می باشد. وقتی بخشش را بدست می آید، از آنچه علیه اوست (شیطان)، آزاد می گردد و دیگر هیچ مانعی برای حضورش در پیشگاه خدا وجود ندارد. آن جرمیه، بدهی، دین، و جمیعاً آثار مخرب شیطان، به هنگام بخشش جدا می شود (عهد قدیم می گوید پرداخت می شود)، و خدا، برای همیشه رویش (که محزون شده بود) بر انسان باز می گردد.

۲. اعمال ۷

۶۰: سپس زانو زد و به آواز بلند ندا در داد که
«خداوندا، این گناه را به پای ایشان مگذار».
این را گفت و بخت.

استیفان در انتهای صحبت هایش (در حالی که سنگسارش می کردند) دعا می کند، "خداوندا، این گناه را به پای ایشان مگذار". این دعای بخشش است. با وجود آنکه کلمه بخشش را در آن نمی بینیم، منظور دعا، آنرا مشخص می سازد؛ انعکاسی از دعای عیسی مسیح بر بالای صلیب می باشد ("ای پدر، اینان را ببخش. . ."). در این آیه کلماتی که استیفان بکار برده لازم به بررسی است. دعای معکوسی است (خلاف مورد)؛ گناهشان را علیه ایشان مگذار. در زبان اصلی یونانی "me steses autois" این معنی را دارد "به پای ایشان مگذار"، "علیه ایشان مگذار"، یا "نگذار سر راهشان بماند". در نتیجه بخشش وضعیتی است که، در آن دیگر گناهان شخص علیه او حساب نمی گردند، و راه باز می شود که در خدا رشد کند.

در مقایسه، توجه به دعای زکریا به هنگام سنگسار شدن او بکنید: ". . . باشد که خداوند این را ببیند و بازخواست کند!" کلمه darash به زبان فارسی "الزام" یا "دادخواست" می باشد و "انتقام" و "تلافی" را به دنبال دارد. لزوم پرداخت قرامتی است، بخاطر عمل انجام شده. این دقیقاً عکس دعای استیفان است. چون موقعیت هر دو یکی است (حتی دعا برای دشمن خویش نیز یکی است)، تضاد

را آشکار می سازد. چه باعث شد این تغییر شد؟ دعای خداوندان بالای صلیب مداخله کرد؛ استیفان شخص دیگری شده بود (مسیحی).

پس نتیجه می گیریم که بخشش، رهایی از حیات جهنمی شیطان است. باری است که از دوش برداشته شده و حال می توان ایستاد. ارمیا ۵۰: ۲۰ می گوید، وقتی خدا گناه را ببخشد دیگر اثری از آن بجای نمی ماند(۳). ایماندار دوران پاکسازی را می گذراند. شخص بخشیده شده، حیات تازه را دریافت کرده، و کاملاً از گذشته خود خلاص می شود (عالم تازه روحانیت خداست که در آن زیست می نماید). کسانی که بخشش را دریافت نکرده اند، گذشته خود را همیشه همراه خود دارند. آینده طعلق به کسانی دارد که بخشیده شده اند و زمان حال و آینده برایشان مطمئن ساخته شده است.

پایه و اساس بخشش

بطوری که قبلاً گفته شد، بخشش برای دریافت کننده رایگان و بدون شرط است (“کاریزمای” charizomai)، اما برای دهنده آن هزینه (بها) دارد. حال لازم است این مورد را بیشتر بررسی کنیم. ابتدا به یاد داشته باشید که بخشش خدا نادیده گرفتن گناه نیست. گذر از ریشه و دلایل آن نیست. چیزی نیست که به سادگی ارزه می شود و خرجی ندارد. بخشش خدا با پرداخت غرامت جان عیسی مسیح خریداری شد. خدا یگانه فرزند خود را فدا کرد. در عبرانیان ۹: ۲۲ می خوانیم که بخشش “بدون ریختن خون” بدست نمی آید(۴). این پایه و اساس است، و نباید شکی در آن وجود داشته باشد (بیاد داشته باشید که در فصل های ۴ و ۵ لایوان، کفاره تا چه حد با بخشش پیوند دارد).

اهمیت چنین موردی را در متی ۲۶: ۲۸ می بینیم که در شام آخر، عیسی مسیح گفت “این است خون من برای عهد جدید که به خاطر بسیاری به جهت آمرزش (“آفیمی” apheimi) گناهان ریخته می شود.” مقصود (حذف) عیسی مسیح از مرگ خود بنای بخشش (ساختمان دائمی) بود. چنین واقعیتی را هیچ گاه، چه در خصوص مکتب روحانی و چه در مشاوره مسیحی، نباید فراموش کرد. بهانه جویان (لیبرال ها) می پرسند، “کفاره برای چی؟ خون برای چی؟ قربانی برای چی؟ اصولاً چرا خدا جریمه را نادیده نمی گیرد؟ کفاره را برای بخشش لازم می دارد؟ سؤال بجا و مهمی است. چرا بخشش ما نیاز به مرگ یگانه فرزند خدا داشت؟ چون خدا علاوه بر آنکه بخشنده و مهربان است، عادل و مقدس نیز هست. هر دو این خصوصیات خدا باید رعایت شوند.

رومیان ۹

۲۲: چه می توان گفت اگر خدا

با اینکه می خواهد غضب خود را نشان دهد

و قدرت خویش را نمایان سازد،

ظروف مورد غضب را که برای هلاکت آماده شده اند

با بردباری بسیار تحمل کند،

۲۳: تا بتواند عظمت جلال خود را بر ظروف مورد بخشش معلوم گرداند،

ظروفی که آنان را پیشاپیش برای جلال آماده کرده است؟

می گوید خدا می خواست هر دو غضب و بخشش خود را نشان دهد. غضب شیطان محو می گردد و محبت خدا به شکل بخشش جای آن را می گیرد. غضب را در گذشته از خدا می دانستند، چون حیات شیطان از خدا بود، نتیجه گرفتند که خصوصیات شیطان در خدا نیز باید بوده باشد. خدائی که نظم و عدالت را بجای می آورد و دنیا را با انصاف حکم رانی می کند، فرمان هایش را صادر نمود و جرایم شکست آنها را نیز آشکار کرد. حال که بخشش را نیز بجای آورد، در قبال چنین شرایط، جرایم چه خواهند شد؟ عدالت او باید حفظ گردد. به این خاطر روح القدس را مامور پاکسازی و جلال زندگی نمود. مسیح با فرمان روائی فکری و عملی خویش، زندگی خدا گانه را نشان داد و با مرگش جریمه را پرداخت.

رومیان ۳

۲۴: اما به فیض او و به واسطه آن بهای رهایی که در مسیح عیسی است،
به رایگان پارسا شمرده می شوند
۲۵: خدا او را چون کفاره گناهان عرضه داشت،
کفاره ای که توسط خون او
و از راه ایمان حاصل می شود.
او این را برای نشان دادن عدالت خود انجام داد،
زیرا در تحمل الهی خویش،
از گناهانی که پیشتر صورت گرفته بود،
چشم پوشیده بود.
۲۶: او چنین کرد تا عدالت خود را در زمان حاضر ثابت کند،
و تا خود عادل باشد
و کسی را نیز که به عیسی ایمان دارد،
پارسا بشمارد.

بهای غضب (جان عیسی مسیح) پرداخت شد و بخشش عیسی (ملکوت خدا) بر پای صلیب بنا گردید. اگر من بصورت شما سیلی بزنم و از شخصی که کنار شما نشسته طلب بخشش کنم، آیا کار مضحکی نخواهد بود؟ من به شما تخلف کردم و باید از شما بخشش بخواهم. دیگری نمی تواند مرا ببخشد؛ تنها کسی که به او گناه ورزیده ام می تواند مرا ببخشد. بخشش معامله ایست که همیشه میان دو طرف تخلف، انجام می گردد. عیسی مسیح آن شخص دیگری که در کنار نشسته نبود؛ او خدا بود که در جسم حضور داشت. خدا خود (یکی از طرفین جریمه) جریمه را بدوش گرفت. به این شکل، همه آنچه باید اجرا می شد، اجرا گردید.

اما برداشت بهانه جویان (لیبرال ها - مسیحیان روانشناس) این است که بخشش را با پذیرش یکسان می شمارند. دیوید آگزیبورگر David Augsburger در کتابش "آزادی که در بخشش است" The Freedom of Forgiveness نمونه آنچه در محول آزاد به مسیحیان گفته می شود را عنوان کرده است:

راه عیسی مسیح چنین بود که بخشش را حتی قبل از آنکه بخواهند، داد..... زندگی که شامل بخشش می باشد چگونه است که دیگران را باید کاملاً پذیرفت. بخششی بدون قبول کردن دیگران همچون خود در کار نیست، بخشش پذیرفتن است بدون استثنا.

حقیقت این است که دعای عیسی مسیح برای بخشش بالای صلیب (که آگزیورگر به آن اشاره کرده)، بخشش نبود (بطوری که او برداشت کرده)، بلکه دعا بود که خدا ببخشد. البته عیسی مسیح خود می دانست چه باید صورت بگیرد تا آن بخشش به عمل آید (در واقع بودنش بالای صلیب جوهر همه چیز بود). جدا کردن دعای عیسی مسیح از صلیبش (دادن جانش) اشتباه بزرگی است. ما نباید (بگونه ای که عیسی مسیح نیز نکرد) دیگران را آن گونه که هستند قبول بداریم (در غیر این صورت چرا جانش را برای آنها نیز داد؟). چنین کاری، نادیده گرفتن گناهی است که حیات انسان را هلاک می سازد (این نیز گناه ما خواهد بود). این خلاف کلام خدا است. ما مسیحیان می بخشیم، ولی آنگاه، بر اساس آن بخشش می پذیریم (من راجع به این موضوع و ارائه بخشش بعداً صحبت خواهم کرد). بخششی که مطابق با کلام خدا است مشروط است؛ آن گونه که بخشش روجریان Rogerian می باشد، نیست (”مثبت - به دنیا و بدون شرط“). هیچ اساس صحیحی برای چنین اندیشه ای نیست، مگر مکتب منحرف کارل راجرز Carl Rogers که می گوید انسان در اعماق خود خوب است.

لوقا ۱۸

۱۹: عیسی پاسخ داد:

«چرا مرا نیکو می خوانی؟»

هیچکس نیکو نیست جز خدا فقط.

کسی نیکویی را می شناسد که خود نیکویی را چشیده. راه ورود و برگشت، هر دو یکی است - توبه. بخشش هیچ وقت گناه را نادیده نمی گیرد، آن را تحمل می کند،

افسیان ۴

۲: در کمال فروتنی و ملایمت؛

و با بردباری و محبت

یکدیگر را تحمل کنید.

چون می داند هر کس زمان خود را نیاز دارد تا درک نموده و روح القدس میوه آورد. بخشش بخاطر گناه است (توبه از گناه)، اما تمرکز بر این دارد تا روح القدس پاکسازی لازم را انجام رساند؛ از آن نمی گذرد - به آن رسیدگی می کند.

اجتماع سعی می کند نسبت به گناه بی طرف بماند و به این خاطر خواهان پذیرش مردم از یکدیگر است. می گویند آدم باید آزاد باشد هر طور دلش می خواهد زندگی کند. اما آیا حقیقتاً می توان کسانی که دائماً به ما گناه می کنند را تحمل کرده و پذیرفت؟ به این شکل همه دشمن یکدیگر خواهیم شد. گناه علیه خدا است و نمی توان نسبت به خدا بی طرف ماند. کسانی که سعی می کنند قضاوت نکنند، در واقع گناه را تشویق می کنند. پذیرش گناه کار آن گونه که او هست آن معنی را دارد که خدا اشتباه کرد عیسی را فرستاد تا برای گناه کاران بمیرد. اما برای خدا، گناه بقدری اهمیت داشت که تنها فرزند خود را برای از میان بردن آن، فدا کرد. اگر خدا گناه را نمی پذیرد، ما نمی توانیم گناه کاران را بگونه ای که هستند بپذیریم.

خدا گناه را می بخشد، ولی باید توجه داشت که شخص را می بخشد نه گناه او. خدا انسان را می بخشد چون نمی خواهد هلاک گردد. بعضی سعی می کنند میان گناه کار و گنااهش فرقی بگذارند. می گویند، ”خدا گناه کار را دوست دارد ولی از گنااهش متنفر است“. چنین فرقی امکان پذیر نیست.

شیطان گناه کاران را به جهنم می فرستد نه گناهشان را. عیسی مسیح بالای صلیب درد کشید و مرد، نه گناهش. ما در مشاوره مسیحی با جزائی کار داریم که به گناه کاران روی آورده. خوب نیست حقیقت را با حرف های مبتذل پنهان کنیم. انسان گناه کار احتیاج به بخشش دارد. مهم این است که وقتی در مشاوره صحبت از گناه می شود، از کلمه گناهکار استفاده کنیم نه گناه. البته ما نمی خواهیم مردم را «گناه کار» قضاوت کنیم. موضوع این نیست. آنچه ما می خواهیم یا نمی خواهیم مطرح نیست، موضوع آن است که خدا از ما چه می خواهد؟ جواب این است که گناه را گناه بشناسیم. تنها آن زمان است که می توانیم مردم را به جانب بخشش عیسی مسیح هدایت کنیم (توبه). گناه می تواند بخشیده شود. مسیحیت اساساً بر پایه بخشش استوار است. مشاوره ای که صحبت از گناه و بخشش نکند مسیحی نیست، فرقی نمی کند اسم آن چیست. حال مواردی که مربوط به لیبرال های جامعه می باشد (بهانه گیران) را پشت سر گذاشتیم، برگردیم به مطالعه اصلی.

«اما مگر عیسی مسیح برای ستمگرانش نیز دعا نکرد؟». بله. «آیا از پدرش نخواست آنان را ببخشد؟». بله. «آیا آنان را بخشید؟». بله. «کی، چگونه؟». بعضی در روز پنتکاست در نتیجه موعظه پطرس بخشیده شدند، اما نه بدون توبه، و نه بدون پیام نجات(۷).

اعمال ۲

۳۷: چون این را شنیدند، دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند:

«ای برادران، چه کنیم؟»

۳۸: پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید

و هر یک از شما به نام عیسی مسیح برای آمرزش گناهان خود تعمید گیرید
که عطای روح القدس را خواهید یافت.

آنها لازم بود توبه کرده و ایمان آورند. بخشش بخاطر کفاره بود، نه سوای آن. این حقیقت را مشاوران مسیحی باید همیشه به زبان آورند. حال، بخاطر موضوع حس تقصیر و مجاب شدن به گناه، لازم است بیشتر صحبت کنیم، چون افکار نادرستی از جانب روانشناسان در کتاب هایشان منتشر شده.

مقصود و جای احساس تقصیر در مشاوره مسیحی

بخاطر آنکه این موضوع را کاملاً روشن سازم، تعلیمی که از کلام خدا داریم را، با انحرافات مدرن امروزه مقایسه خواهیم کرد. تمرکز من بر کتابی خواهد بود که بروس لاریمور Bruce Narramore و بیل کونتز Bill Counts منتشر کرده اند(۸). این کتاب اغلب موضوعاتی که مورد سؤال مشاوران مسیحی قرار می گیرد را عنوان کرده. من صحبت از موضوعات اصلی آن خواهم کرد، افکار خود را خواهم گفت، و مقایسه و مغایرت آنها را با آنچه کلام می آموزد نشان خواهم داد. کتاب مورد نظر، نمونه ایست از آنچه امروزه در تعلیمات انجیلی در خصوص تقصیر و بخشش خدا رایج است را بیان می کند.

لازم است تفسیر، و کاری که می کند را عمیقاً کاوش نمائیم چون رابطه نزدیکی با بخشش دارد. این دو را نمی توان بدون آنکه خطائی صورت بگیرد از هم جدا کرد. بخشش، وجود تقصیر را همراه دارد؛ باید تقصیری بوده باشد تا بخشش در کار باشد. تقصیر نیز جرمی است نسبت به خدا و نسبت

به انسان. تمام کلماتی که برای بخشش بکار برده شده (بطوری که قبلاً در قسمت لغت نامه ملاحظه کردیم)، مربوط به برداشت بار تقصیر انسان، لغو دینی که به حساب او وارد شده، و برداشت آنچه علیه او بوده، می باشند. بروس لارامور و بیل کونتز (از این پس ب/ب) راجع به موضوع مهمی صحبت کرده اند، ولی متأسفانه ما را به راهی برای آزادی از وجود تقصیر می برند که هرچند معتقدند کتاب مقدسی است، اما نیست.

مقصود از تقصیر چیست؟ ب/ب می گوید تقصیر احساسی است که هیچ فایده ای ندارد. این برای کسانی که کتاب مقدسشان را خوانده اند، تعجب آور است. کلام خدا به مراتب صحبت از آنچه همه ما تجربه کرده ایم - یعنی خدا ما را چنان ساخته که تقصیر را احساس کنیم، کرده است. به آن معنی که آگاه بشویم از آنکه خلافتی را مرتکب شده ایم و در نتیجه آن، احساس بدی را دریافت کرده ایم. وجدان ما (ظرفیت خود بینی و قضاوت از خود - که ما را محکوم می کند و به سوی توبه می آورد) در چنین مواقعی احساسات بدی را ایجاد می سازد تا هشدار باشد از آنکه چیزی درست نیست و باید به آن رسیدگی شود. این اساس و برداشت سنتی مسیحیان است از کل تعلیم کلام خدا: احساس تقصیر، هشدار است که انسان را روی به توبه می آورد (دیدگاه مثبت آن). دیدگاه دیگری نیز هست که تقصیر دائمی است که خود را بهتر جلوه می دهد.

ب/ب می گوید خیر اینطور نیست. ایشان می خواهند چنین افکاری را با آنچه خود می گویند برابر با کلام است، تعویض نمایند. آنها صحبت از مردمی می کنند که در راه سنتی کلام خدا، "تفسیر بازی" می کنند. می گویند چون احساس تقصیر بوجود آمده (که بکلی آن را مردود می شمارند)، مسیحیان دست به کار هائی (که بنظرشان درست نیست) می زنند، مانند "اطاعت بی چون و چرا از کلام خدا"، و "اعتراف" و "درخواست بخشش از خدا"! می گویند این کار ها "بسیار مشکل" (۹) است، و (به هر صورت) بسیاری تنها برای گریز از احساس بد، اعتراف می کنند (۱۰). سپس ب/ب می گویند اکثر این چیز ها ما را به یک "نتیجه جامع" می رسانند - یعنی "احساس تقصیر کار نمی کند" و "عملی نیست". اما این "نتیجه جامعشان"، حمله به ساختمانی است که خدا در انسان ساخته، و رابطه ایست که خدا با انسان دارد (اگر برداشت ما از کلام صحیح بوده باشد). گفتن آنکه حس تقصیر "شکست کاملی" است (بطوری که در صفحه ۳۳ آمده)، مسلماً انحراف بزرگی را اعلام کرده، و به ما می خواهد اطمینان بدهند که برداشت ما "اشتباه بزرگ و خطرناکی" را در میان دارد. این دقیقاً هدف ب/ب می باشد: می خواهند برداشت تازه خودشان از کلام را جایگزین برداشت ما بکنند! حال چه باید گفت؟

ابتدا، اگر ب/ب حرفشان درست باشد، خدا ما را ناقص آفرید. "بخشش و اعتراف به گناه" در برداشت این دو بیهوده است. این کلمات که در کلام خدا آمده برایشان تنها کلماتی بیش نیستند، خالی از محتوا، که در آنها معنی عجیبی را وارد ساخته اند (چون تنها روح القدس است که کلام را باز می کند). کلمات بدرستی برداشت نشده و تعبیر غلطی را بدست آورده اند؛ روانشناسی وارد صحنه تفسیر کلام خدا شد.

همیشه لازم به پرسش است، آیا برداشت نویسنده از کلماتی که خدا بکار برده، علمی و جامع هست، یا از جای دیگری برخاسته است. آیا جملات کلام آنگونه که نویسنده های کلام خدا بکار برده اند، مورد استفاده قرار گرفته، یا شکلی که نویسنده کتاب بعنوان "تفسیری نو" ارائه داده را بخود گرفته است. مکتب "خود بینی و خود محوری" را ما قبلاً در فروید Freud و در نارامور Narramore دیده ایم و حواسمان باید باشد که مبدا روزنه ای برای افکار خودخواهانه دنیوی در کلیسا نفوذ کند. البته بعضی اشخاص احساس تقصیر نمی کنند. خدا خود در کلامش نوشته که احساس تقصیر همیشه (یا حتی غالباً) انسان را به توبه نمی کشاند. ولی این دلیل نمی شود که آن اشتباه یا بی اثر است. چون اغلب مردم راهی عریض و دروازه ای فراخ (که به هلاکت منتهی می شود) را انتخاب کرده اند،

می خواهید بگویند نجات خدا بی اثر است؟ انبیای خدا از قدیم فریاد بار آورده بودند تا مردم گناه خود را تشخیص دهند و تقصیرشان را بگردن بگیرند، اما اکثراً ترتیب اثر ندادند. این دلیل نمی باشد که تقصیر بخاطر گناه بی فایده است. دلیل اینجا است که مردم دل خود را سخت کرد اند، حتی با وجود احساسات مخربی که بر درونشان ایجاد می شود. علاوه بر این، گفتن آنکه حس تقصیر ”کاملاً بی فایده“ است، بدور از حقیقت است. کلام خدا شواهد انبوهی از خلاف آن را ارائه داده. چنین زبانی نه تنها یورش کاملی است بر برداشت کلام خدا، بلکه عمل خدا را نیز بی ارزش می شمارد. در طول تاریخ، خدا از این طریق عمل کرده، و معمولاً موفق نیز بوده.

می گویند خدا در آفرینش حس تقصیر را به انسان نداد، و تقصیر تنها از طریق آموزشی که والدین به فرزندانشان داده اند (یا جامعه) به آنها رسید. خوب، این دقیقاً عکس آنچه ما از ”آدم“ شناخته ایم می باشد، که فرار کرد، سرپوش گذاشت، تقصیر را بگردن دیگری انداخت، و همه اینها بخاطر آن بود که تقصیر کار شده بود. ضمناً والدین ”آدم“ کجا بودند؟ آدم پدر و مادری نداشت. مگر آنکه بگویند - خدا طبق برنامه خود، آدم را آفرید و احکامی را برای زندگی او فراهم ساخت، و هشدار و جریمه های نافرمانی را نیز به او داد. آن وقت کاملاً حق با شما است. به هر صورت، منشأ تقصیر از شیطان بود، نه والدین. وقتی خدا از او می پرسد، ”که تو را گفت که عریانی؟“ اشاره به جرمی است که آدم مرتکب به آن شده بود. تقصیر بر وجدان آدم سرایت کرده بود (وجدان - ظرفیت خود بینی و قضاوت از خود که از آفرینش در انسان است). تا زمانی که آدم گناه نکرده بود، همزیستی مثبت و نیکویی را خدا برایش فراهم ساخته بود. اما حال با وجود گناه، وجدانش او را محکوم کرده بود و احساس ناگواری را که ما به آن تقصیر می گوئیم، برایش بار آورده بود (بار گناه). نتیجتاً، حتی اگر اکثر گناه کاران دنیا بگویند حس گناهشان آنها را مجاب به ایمان آوردن نمی کند برداشت ناصحیحی را دارند و تقصیر بدست آمده آن را ”بیهوده“ می کنند.

رومیان ۳

۴: به هیچ روی! حتی اگر همه انسانها دروغگو باشند،

خدا راستگو است!

چنانکه نوشته شده است

«از این رو، چون سخن می گویی، برحقی،

و چون داوری می کنی، غالب می آیی».

قواعد را نمی توان بر حسب آنکه چند نفر طرفدار آن هستند بنا کرد. ما رای نمی گیریم چه خوب است و چه نیست - خدا بما می گوید. ”حس تقصیر“ در کسی که خدا را شناخته کاری را انجام می رساند؛ حال ببینیم کلام خدا راجع به این بحث چه می گوید. مزمور ۵۱ برداشت سنتی را ارزه می کند:

مزمور ۵۱

۱: خدایا، بر حسب محبت خود مرا فیض عطا فرما!

بر حسب بخشش بیکران خویش

نافرمانیهایم را محو ساز.

این مزموری است توبه کار. پس از آنکه داوود به اوریا و بتشیا گناه ورزید، و ناتان گناهش را با برخورد نوتتیک (مشاوره مسیحی) فاش نمود (دوم سموئیل ۱۰ تا ۱۲)، داوود این مزمور را

سرایت نمود. در آن از بدبختی که سراغش آمده بود سخن گفت و از ناپشیمانی که او را از اعتراف به گناه (سرپیچی از خدا) بدور نگاه داشته بود. این مزمور کلاً وضع زندگی شخصی را فاش کرده که بخاطر حس تقصیر از گناه، رنج می برد. این بود که او را برای درد دل کردن (اعتراف) به ناتان، آماده کرده بود. در آیه ۳ می خوانیم:

مزمور ۵۱

۳: زیرا من از نافرمانیهای خویش آگاهم
و گناه همیشگی در نظر من است.

می گوید گریزی از این دام برای خود ندارم، مرا دارد حلاک می کند. شب و روز بر چشمانم حاضر می گردد. حال توجه به آیه ۴ بکنید:

مزمور ۵۱

۴: به تو، آری تنها به تو، گناه ورزیده ام
و آنچه را که در نظرت بد است به عمل آورده ام.
و چون داوری می کنی، بی عیبی!

آیا اینجا خدا را می بینید که به داوود لبخند می زند، بدون آنکه داوری در کار صورت گرفته است؟ آیا خدا قبل از آنکه اعتراف به گناه کند، پذیرای او بود؟ آیا خدا قضاوت نمی کند؟ اتفاقاً همین است که ب/ب از مردم می خواهند باور بدارند (بطوری که بعداً در کتابشان می گویند). حتی بینش کمی از آنچه نوشته شده نشان می دهد که خدا داوود را بخاطر گناه (آنچه بر سرش آمده بود) قضاوت بد کرده بود. بنظرش می رسد جرمی که بر علیه خدا و خود مرتکب شده بود برایش آشکار شده بود. شیطان مجازات و ناکامی زیادی بر او وارد کرده بود. خدا داوود را قضاوت کرده و او را گناه کار شناسائی کرد، و در ادامه چون داوود قضاوت خدا را قبول کرده آن را ”بی عیب“ شناسائی کرد، بخشش از آن او گشت. کدام حرفشان صحیح است؟ داوود یا ب/ب؟ حال توجه به آیه ۸ و ۱۲ بکنید:

مزمور ۵۱

۸: شادی و سرور را به من بشنوان،
بگذار استخوانهایی که کوبیده ای به وجد آید.
۱۲: شادی نجات خود را به من بازده،
و به روحی راغب حمایتم فرما.

واضح است که داوود می دانست خدا رویش را از او گردانیده (و داوود به شیطان روی آورده) و در نتیجه زندگی او دچار بدبختی شده. این نتیجه تربیت ناصحیح والدین نبود. جرم او (زندگی جهنمی) نسبت به خدا بود (که باعث شده بود روی خدا از او برداشته شود) و باعث شده بود شیطان استخوان های او را می کوبانید (مثالی که درد و ناکامی انسان را نشان می دهد. کمتر دردی هست که بقدر درد استخوان کوبیده، آزار برساند). این بنظر می رسد چیزی حتی بیش از آنچه ب/ب می خواهند (”درد سازنده“) را بار آورده بود (بعداً به آن رجوع خواهیم کرد).

مزمور ۵۱

۱۷: قربانیهای پسندیده خدا روح شکسته است؛
خدایا، دل شکسته و توبه کار را خوار نخواهی شمرد.

خدا روح و دل شکسته داوود را می خواست ببیند و بشنود. اگر به راستی دوری از خدا را بد چشیده بود، آنرا می خواست بداند. دوری از خدا او را بر چنگال دشمن روانه ساخته بود. خدا می خواست با چشیدن ننگ زندگی گناه آلود، گناه را ترک کند و داوود را بسوی خود باز گرداند. او نمی خواست انسان حلاک شود (بلکه نجات یابد). قیام و شورش علیه خدا انسان را به شیطان واگذار می کند. آنوقت، شیطان از غرور و خودخواهی که در اوست (از صفات اوست)، استفاده می کند تا انسان را پایبند خود نماید. کیست که دل انسان را می شکند؟ شیطان. چگونه است که داوود دوباره روی خدا را دید؟ ”دل شکسته و توبه کار“ بود که باعث شد گناه خود را ببیند و از خدا بخواهد به او رحم کند. توبه از گناه، و پناه به خدا بود که دروازه را به روی خدا باز کرد و از چنگال شیطان نجات یافت. خدا از همان ابتدا، خودش و شیطان (دو قطب و مکتب مخالف با هم) را به انسان معرفی کرده بود. اشکال اینجا است که داوود گول شیطان را خورده بود و زندگیش طعمه شیطان شده بود. ولی خدا نمی خواهد انسانی که خود آفریده حلاک شود:

اشعیا ۵۷

۱۵: زیرا آن که رفیع و بلند مرتبه است،
آنکه در ابدیت ساکن است و قدوس نامیده می شود،
چنین می گوید: «من در مکان رفیع و مقدس ساکنم،
و نیز، با آن که روح توبه کار و افتاده دارد؛
تا روح افتادگان را احیا کنم،
و دل توبه کاران را زنده سازم» (۱۱).

خدا دل شکسته (از جانب شیطان) و توبه کار را می پذیرد. ب/ب می گویند به این خاطر است که خدا نمی خواهد انسان احساس بدی را داشته باشد. می گویند وقتی به خدا گناه کردید، نیاز ندارد احساس بدی را داشته باشید! می گویند بجای این، شاد باشید از آنچه خدا از طریق عیسی در زندگی شما انجام داده. هیچ نشانه ای از درد و رنج لازم نیست و نباید باشد! واضح است که داوود و ب/ب نظرشان کاملاً متفاوت است.

اما مزمور ۵۱ بما می گوید خدا ”روح شکسته“ و ”دل شکسته و توبه کار“ را می خواهد برداشت کند (ببیند و بشنود - اعتراف و بخشودگی) تا روزنه ای را برای روح القدس فراهم سازد. مزمور ۳۸ این مورد را به لحن سنگینتری نیز عنوان کرده است. من دیگر (بخاطر صرف وقت) این مزمور را باز گوی نخواهم کرد.

یقین دارم که نشانی از آنکه خدا قضاوتی را انجام نداد و داوود را با گناهش پذیرفت، در مزمور یافت نمی شود. بجای آن، ما از رنج و عضابی که ناشی از گناه به خدا ایجاد شده خبردار می شویم. بعضی اشخاص این رنج و عذاب را جزای خدا ”یا غضب الهی“ می شمارند. اگر غضب و جزائی در کار باشد از شیطان است نه از خدا. درست است که غضب و اندوه فراوانی بر زندگی داوود وارد شده بود. ولی کیست که او را به گناه کشاند (و باعث غضب و جزا شده بود)؟ مگر داوود نبود که گناه کرد. خدا او را نجات داد، نه آنکه غضب الهی را بر او وارد ساخت. غضب را شاید بتوان گفت الهی است ولی از خدا نیست. هیچ تاریکی در خدا نیست. چون خدا انسان و شیطان، هر دو را

آفرید، دلیل نمی باشد صفات یکی مربوط بر دیگری نیز می گردد. شیطان قبلاً فرشته خدا بود، اما ملکوت خدا را ترک کرد و از جلال خدا به زمین افتاد. به این دلیل است که خدا به آدم هشدار داد و نتیجه نافرمانی را نیز برایش آشکار کرد. صفات نیک خدا را نمی توان شامل صفات شر شیطان کرد. غضب تنها از شیطان است. خدا انسان را از غضب شیطان نجات می دهد. می پرسند پس چرا کلام خدا صحبت از غضب خدا کرده؟ آیا خطائی در کلام خدا دیده شده؟ خیر، هیچ خطائی در کلام خدا یافت نمی شود. مسئله برداشت از کلام است، که امروزه روح القدس با رشد فرزندان خود می خواهد کامل کند. روح القدس است که در ما پیروان مکتب انجیل عیسی مسیح، حقیقت را برای ما فاش کرده و می کند. عهد قدیم ظاهر قضیه را می دید، چون حکمت لازم را هنوز بدست نیاورده بود. اما برداشت عهد قدیم پایه ای بود برای عهد جدید. همه در حال رشد در خدائیم، از عهد قدیم گرفته تا عهد جدید. آنچه در قدیم ختنه جسم بود، در عهد جدید تبدیل به ختنه دل گردید. و اگر برگردیم به مطالعه تقصیر، در نهایت پس از همه چیز، در آیه ۲۱ نتیجه می گیریم که،

مزمور ۳۸

۲۱: خداوندا، ترکم مکن؛

ای خدای من، از من دور مباش.

داوود خدا را گم کرده بود و او را نمی دید (“ای خدای من، از من دور مباش”). گنااهش به آنکه در وجودش قبلاً بوده ظلم کرده بود. چاره اش را در خدا دید. زندگی مقدس را می شناخت و دلریش آن شده بود. و خدای پر از فیض و بخشش، رویش را به او گردانید و دوباره زنده شد. آن عذاب (غضب) دوری از خدا بود که روح توبه کار را بر او وارد نمود (راه برگشت به خدا) و او را نجات داد. ب/ب سعی می کند آنچه لقب “تقصیر روانی” شمرده اند را با لقب “تقصیر روحانی” (مجرم بودن) جدا سازند. اولی را جنبه عملی (“واقعیه‌ها”) خوانده اند، و دومی را جنبه ذهنی (یا فکری) (صفحه ۳۴). این فرق بسیار تمیز و مناسبی را برایشان فراهم ساخته. گناه کار را با گنااهش جدا ساخته اند. البته اینجا بخاطر اتکا به حقیقت می توان گفت آنچه نوشته شده (وارد ذهن شده) با آنچه اجرا می شود فرق دارد. آنچه وارد ذهن می شود همیشه به عمل تبدیل نمی گردد. اما اگر وجدان شخصی بقدری داغیده شده که به خود می پیچد و همه روزه ماتم زده می گردد (مزمور ۳۸: ۶)، چگونه است که این فرق را نادیده گرفته و نسبت به آن عمل نیز نکرده باشد. چطور ممکن است یک ایماندار واقعی، که تنها می خواهد خدا را خوشنود سازد، گنااهش را واقعیه‌ها برداشت بکند، اما به شکلی بر درونش اثری نگذارد،

مزمور ۱۸

۳۸: چنان بر زمینشان می کوبم که یارای برخاستنشان نباشد،

و زیر پاهایم فرو می افتند.

۳۹: تو کمر مرا برای جنگ به قوت بسته ای،

و آنان را که به ضد من برخیزند زیر پاهایم می افکنی.

۴۰: گردنهای دشمنانم را تسلیم من کرده ای

و نفرت کنندگانم را هلاک می سازم.

منظور اینست که باید حواسمان باشد که این افراد در نام مسیح، گناه را در خود پنهان می کنند و به این خاطر است که می گویند، “خدا تمام درد و رنج های ما را بر صلیب کشید تا ما دیگر درد و

رنج نکشیم“. بخشش پدر را قبول دارند، اما بخشش عیسی را نه چندان. میل دارند در همان بخشش پدر بمانند. و تا زمانی که مرتکب گناهی نشده اند، کیست جز خدا که بتواند مجایشان سازد. مکتب خطرناکی است. اگر در مشاوره مسیحی نفوذ کند، صدمه زیادی وارد خواهد ساخت. خوشبختانه، بنظر نمی رسد طرفداران زیادی را بدست آورده باشد.

ب/ب، چیزی که خود آن را ”پشیمانی سازنده“ نامیده اند (که از دوم قرن‌تین ۷: ۸ تا ۱۰ گرفته اند) و معتقدند وجود دارد، می گویند شامل ”احساس محکومیت“ نیست. دوباره صحبت از ”احساس“ می کنند چون نمی دانند که این احساس ”محکومیت“ که صحبت از آن می کنند، نتیجه زندگی گناه کاری است که تا بحال داشته اند، و احساس ”سازنده“، سازندگیش (بهشتی) در خداست.

پولس در نامه دومش به قرن‌تین صحبت از فرقی می کند که میان دو نوع اندوه وجود دارد: اندوه دنیوی و اندوه روحانی:

دوم قرن‌تین ۷

۱۰: چون اندوهی که برای خدا باشد،

موجب توبه می شود،

که به نجات می انجامد و پشیمانی ندارد.

اما اندوهی که برای دنیاست،

مرگ بار می آورد.

کلمه لوپ lupe که در بعضی مواقع ”پشیمانی/اندوه“ نیز ترجمه شده، کلمه شاخصی است برای درد. نامه پولس به حدی دردناک بود که نزدیک بود از فرستادن آن پشیمان شود (اینجا نیز بنظر نمی آید برداشتی که از گناه کرده بود تنها ”ذهنی“ بود). اما حال بخاطر نتیجه ای که بدست آورده بود (خدا از درد ایجاد شده از گناه استفاده کرد تا به توبه بی انجامد) از کارش خوشبین بود.

دوم قرن‌تین ۷

۱۱: ببینید اندوهی که برای خدا بود

چه ثمراتی در شما پدید آورده است.

چه شور و شوقی، چه اشتیاقی به اثبات بی گناهی‌تان،

چه نارضائی و احساس خطری، چه دلتنگی، غیرت و مجازاتی.

شما از هر حیث ثابت کردید که در آن قضیه بی تقصیر بوده اید.

این درد/اندوه بقدری زیاد بود که چنین نتیجه ای را بار آورده بود (دردی که برای آن کسانی که مناسب آنها بود(۱۲)) مانند ”احساس خطر، نارضایتی، اندوه و مجازات خود“ (آیه ۱۰، ۱۱). آنچه تعریف از آن شده نشانه عکس العملی ملایم و فکری، همراه با کمی اندوه نبود، که ”نتیجه سازنده“ را بار آورد. بعکس، عکس العملی عصبی بود چون با وجود نیاز تعلیم و انضباط را می دید، نمی خواست آن ها را دلسرد و مایوس کند. فرق میان دو مقدار اندوه (کم و زیاد) نبود(۱۳)، بلکه میان دو نوع اندوهی بود (با منشا و نتیجه مختلف) که هر دو شامل درد و رنج زیادی بودند. اندوهی که از دنیا بود (”چه نارضائی و احساس خطری، چه دلتنگی، غیرت و مجازاتی“)، از گناهی بود که ایجاد شده بود، و درد و پشیمانی را بار آورده بود. آنچه از خدا بود، نتیجه مثبتی را داشت که هیچ درد و رنج و پشیمانی در آن نبود (”چه شور و شوقی، چه اشتیاقی به اثبات بی گناهی‌تان“). مسئله این نبود که ترس و نگرانی وجود نداشت (این دو بخاطر دلایل مختلفی ایجاد می گردند)، بلکه چرا

این تجربه تلخ بوجود آمده بود. اندوه دنیوی و اندوه روحانی هر دو تجربه تلخی می باشند، ولی اندوه روحانی روی به توبه دارد. نتیجتاً، اندوهی که بخاطر خطایای انجام شده بوجود می آید، انسان را روی به توبه می آورد. جالب است که در کتاب ب/ب، هر جا که صحبت از تقصیر شده، اشاره ای از توبه نشده، و این مکتب آنها را روشن می سازد. جایی برای توبه کتاب مقدسی نیست، و به این خاطر است که صحبتی از آن نمی باشد. توبه کتاب مقدسی همیشه شامل محکومیت خود (قضاوت از خود) می باشد. پولس می گوید، این اندوهی که از خدا بود، منتهی به توبه گردید (البته منظور "از خدا بود"، یعنی "آشنائی قبلی خدا را به یاد آورده بود" و باعث اندوه گشته بود). اگر در بستر دشمن ساکن هستیم، باید بتوانیم بگوئیم چرا می خواهیم پناهنده خدا گردیم. خدا نمی خواهد خود را گول بزنیم.

ب/ب فاتحانه می گوید، "کتاب مقدس هیچ گاه نمی گوید که باید احساس تقصیر روانی را داشته باشیم" (صفحه ۳۶). جالب اینجا است که حرفشان درست است (کتاب مقدس نمی خواهد هیچ نوع تقصیری وجود داشته باشد، چه روانی چه نوع دیگر)، ولی نا درست است بخاطر آن که کلام خدا از چنین کلماتی استفاده نکرده و به هر صورت مسئله کماکان بجای خود باقی است (حل نشده). کتاب مقدس همه جا تاکید بر آن می کند که مسیحیانی که گناه می کنند باید آگاه (متوجه) به آن بگردند، و به یاد داشته باشند که توبه دریچه باز خدا است به زندگی بهشتی، و خدا را خوش نمی آید که قدم در راه او بر نمی دارند. احساس درد و رنج پشیمانی از گناه (آزار وجدان)، همیشه برای انسان بوده (و هست)، که به توبه سرانجام گرفته (فرق زندگی بهشتی و زندگی جهنمی دیده شده و غیرت شخص برانگیخته شده) و نشاط زندگی را برگردانده است (احساسات خوب - آنچه ب/ب می خواهند). شاید یعقوب آن را بهتر گفته باشد:

یعقوب ۴

۹: به حال زار بیفتید و ندبه و زاری کنید.

خنده شما به ماتم، و شادی شما به اندوه بدل گردد.

۱۰: در حضور خدا فروتن شوید تا شما را سرافراز کند.

البته خدا نمی خواهد ما احساس بدی داشته باشیم و در آن شکی نیست. او ما را برای احساسات بد نیافرید. یعقوب می گوید خدا می خواهد از گناه چشم ببوشید تا روی خدا بر شما باز گردد. وقتی احساسات بد (بخاطر آنچه در زندگی است) سراغ انسان می آید، دلیل نیست که خدا آن را فراهم ساخته، شیطان است (یعنی حاکم فعلی زندگی) که فراهم ساخته. اما خدا است که می خواهد حاکم زندگی فرزنداناش باشد (خالق)، نه مخلوقی (جبرائیل) که قبلاً از خدا بود و از جلال افتاد (شیطان). این دیوار (سد معبر) که میان شیطان و خدا بنا شده تنها از طریق توبه کتاب مقدسی برداشته می شود.

ب/ب می گوید آن "احساس بدی" که از "من شکست خوردم و باید بهتر از این عمل می کردم" سرچشمه می گیرد، نفعی ندارد (صفحه ۳۴). به عبارت دیگر، توبه "ایماندار" (که اساس توبه، اعتراف به آنکه به خدا گناه شده، و لازم است به جانب او برگشت) نفعی ندارد (یا لازم نیست). پس باید پرسید، آیا عیسی مسیح اشتباه کرد در نامه ها به هفت کلیسایش، از آنها خواست که توبه کنند؟ از کلیسایش می خواست توبه کنند.

مکاشفه ۲

۴: اما این ایراد را بر تو دارم

که محبت نخستین خود را فرو گذاشته ای.

وقتی ایماندار گناه می کند، ”محبت نخستین“ خود را از دست می دهد. مسیح به کلیسای افسس چنین می گوید، ”اما این ایراد را بر تو دارم“ (جمله ای که در سرتاسر نامه ها استفاده شده). و بطوری که قبلاً دیدیم، وقتی چیزی یا موضوعی را بر خلاف کسی می شماریم، او را مجرم می شناسیم. ب/ب می گوید خیر، هیچ دیواری (یا صد معبری) از جانب خدا ساخته نشده است. با این حال بار ها از طریق همین نامه ها، می بینیم که این دیوار (یا صد معبر) را عیسی بنا ساخته. یکی از این دو هتماً در اشتباهند! آنچه دیوار را بر می دارد (آنچه خدا بنا ساخت) این نیست که سعی کنیم احساس بد را از خود دور کنیم و خدا را شکر کنیم که همه چیز خوب است (یا فکر کنیم خواست خدا بخودی خود و بدون دخالت ما در زندگی انجام خواهد گرفت). خیر، خدا می خواهد توبه از گناه انجام بگیرد،

مکاشفه ۲

۵: به یاد آر که از کجا سقوط کرده ای.

پس توبه کن

و اعمالی را به جا آور که در آغاز به جا می آوردی.

چه اگر توبه نکنی،

خود خواهم آمد

و چراغدان را از آنجا که هست بر می گیرم.

از جانب دیگر ب/ب می گوید خدا نمی خواهد احساس جرم/تقصیری را بخاطر گناه داشته باشیم. می گویند خدا ما را از طریق ”برداشت بد از خود“ و یا ”ترس از آنکه دوری خدا باعث بدبختی خواهد شد“ ما را به توبه نمی کشاند! می گویند خودمان باید خودمان را اصلاح کنیم. کسی نیست که به ایشان بگوید این کار غیر ممکن است. اگر ممکن بود، تابحال اجرا شده بود. حال توجه به آیاتی بکنید که مربوط به ایماندارانی است که گناه می کنند:

مکاشفه ۲

۱.

۲۰: اما این ایراد را بر تو دارم که بر آن زن ایزابل نام که خود را نبیه می خواند، آسان می گیری.

هم او که با تعلیم خود بندگان مرا می فریبید تا دست به بی عفتی بیالایند

و از خوراک تقدیمی به بتها بخورند.

۲۱: به او مهلت داده ام تا از هرزگی توبه کند،

اما به توبه تمایل ندارد.

۲۲: پس او را به بستر رنجوری خواهم افکند

و آنان را که با او زنا می کنند به رنجی عظیم گرفتار خواهم کرد،

مگر اینکه از رفتن به راههای او توبه کنند.

آیه ۲۲ می فرماید ”پس او را به بستر رنجوری خواهم افکند“. ابتدا بنظر می رسد که خدا فرزندش را به بستر رنجوری گرفتار خواهد کرد. ولی از آنجا که می دانیم، هیچ تاریکی در خدا نیست، نتیجه می گیریم که خدا رویش را برگردانده، چون فرزند گم شده طعمه شیطان شده.

هشدار است که دوری از خدا، زیستن با شیطان است و موجب ”بستر رنجوری“ می گردد.

”به بستر رنجوری خواهم افکند“ ممکن است باعث برداشت اشتباهی گردد. برداشتی که ما از خدا داریم از عهد قدیم آغاز شد. این برداشت نیز از آن زمان تا بحال در حال رشد است. در آغاز (عهد

قدیم)، همه چیز را از خدا می دانستند، چون همه چیز را خدا نشان داده بود. زندگی، مرگ، آدم، حوا، شیطان، همه را از خدا می شناختند و در نتیجه، خصوصیات همه را از خدا می دانستند. بعنوان مثال، غضبی که در شیطان است را از خدا می دانستند. اما زمانی که روح القدس بارید، محتوای کلام آشکار گردید (عهد جدید). حال می بینیم چه از خداست و چه از شیطان.

۲. مکاشفه ۳

۲: بیدار شو و آنچه را بازمانده و در آستانه مرگ است، استوار گردان!

چرا که اعمال تو را نزد خدایم کامل نیافتم.

۳: پس آنچه یافته و شنیده ای، به یاد آر؛

آن را نگاه دار و توبه کن.

اگر بیدار نشوی، دزدانه به سراغت خواهم آمد

و تو آن ساعت را به سراغت می آیم، نخواهی دانست“

ب/ب می گوید خدا نمی خواهد بخود اعتراف کنی “شکست خورده ام” (نفوذ منفی دارد). اما در عوض عیسی به “ایمانداران سار دیس” می گوید، “بیدار شو و آنچه را بازمانده و در آستانه مرگ است، استوار گردان! چرا که اعمال تو را نزد خدایم کامل نیافتم”. می گوید به آنچه در زندگی پیش آمده توجه کن، ببین چه بر سرت آورده، و “آنچه را بازمانده” یعنی شناخت خدا، که “در آستانه مرگ است استوار گردان”. هشدار می دهد که به سوی جهنم سوق داده شده ای. ولی خدا نیست که او را به جهنم می فرستد (خدا انسان را نجات می دهد). گناه است که او را به جهنم می فرستد. خدا گناه را در باغ عدن (بهشت) بیرون کرد و دروازه آتشین را محکم بست تا شیطان نفوذ نکند،

پیدایش ۳

۲۴: پس آدم را بیرون راند،

و در جانب شرقی باغ عدن

کروبیان را قرار داد

و شمشیری آتشبار را که به هر سو می گشت،

تا راه درخت حیات را نگاهبانی کند.

توجه به شمشیر آتشبار نیز بکنید، چون هر که بخواند عبور کند، باید از آتش بگذرد. اگر بخواند به جانب خدا برگردد، باید از آتش بگذرد و ناخالصی هایش (اثرات بازمانده مرگ) سوخته شده از میان برداشته شوند.

چرا؟ چون خدا از گناه متنفر است، و نسبت به وجود آن همیشه هشدار داده است. ولی اگر گناهکاری توبه نکند و به جهنم برود، تقصیر خدا نیست. خدا صحبت از جهنم می کند تا بیداری را ایجاد سازد، نه آنکه مخلوق خود را به جهنم واصل نماید. مسائل و مشکلات زندگی می باشند، همراه با فرسودگی جسم، که زندگی را جهنمی می سازند و به مرگ ابدی ختم می گردد. جهنم را خدا نساخت، شیطان ساخت. عیسی مسیح در آیه ۳ می گوید “پس آنچه یافتی و شنیده ای، را به یاد آر، آن را نگاه دار و توبه کن”. “آنچه یافتی” نجات است، و آنچه شنیده ای که از خدا است را می گوید “به یاد آر” تا توبه کرده به سوی بهشت برگشت نمایی.

اگر عیسی مسیح اینجا شکستی را عنوان نکرده، پس چه کار کرده؟ هیچ کار نیکویی در کلیسا به کمال نرسیده بود. هر چه آغاز به آن شده بود، به اتمام نرسیده بود. خدا کامل است و مکتبی دارد که

کامل است. آنچه خواست خداست، همیشه روی به کمال دارد. نا تمام نمی ماند. اگر خواست خدا نا تمام بماند، اشکالی در کار است. می گوید ”اعمال تو را نزد خدایم کامل نیافتم“. به عبارت دیگر، اعمال تو از خدا نیست و ”در آستانه مرگ“ می باشی. بیدار شو و گویی که از شیطان خوردی را ببین (معمولاً شیطان از تعلیم نا کامل علمی و عملی کلیسا استفاده می کند). خدا مرگ انسان را نمی خواهد، و مرگ کار خدا نیست. شیطان مرگ را برای انسان ساخت (از طریق سرپیچی از خدا). خدا انسان را از مرگ نجات می دهد. عیسی اینجا هشدار می دهد که شکستی تقریباً کامل (بدون توبه) در راه است (مرگ).

۳. مکاشفه ۳

۱۶: اما چون ولرمی، نه گرم و نه سرد، چیزی نمانده که تو را چون تُف از دهان بیرون بیندازم.
۱۷: می گویی: ”دولتمندم؛ مال اندوخته ام و به چیزی محتاج نیستم.“
و غافلی که تیره بخت و اسف انگیز و مستمند و کور و عریانی.

ب/ب می گوید لازم نیست قضاوت بدی (یا کمی) از خود بکنیم. اما عیسی می گوید ”ولرمی“ و حالم را بهم می زنی، و ”چیزی نمانده که تو را چون تُف از دهان بیرون بیندازم“. این کلمات، خود نشانه اختلاف بزرگی بود که میان مذهب گرایان و عیسی مسیح وجود داشت (و وجود دارد). اینجا که می گوید ”چیزی نمانده که تو را چون تُف از دهان بیرون بیندازم“ همان خشمی است که عیسی مسیح نسبت به مکتب (شرّ) یهودیان داشت. در متی ۲۳: ۲۷ عیسی می گوید ”وای بر شما ...“ شکی نیست که عیسی نسبت به دزدان گله خود خشم می ورزید. اگر خواهر یا برادری از خانواده شما را دزدان اسیر خود کنند، شما نیز خشمگین خواهید شد. طبیعی است. حال ببینید دیگر چه می گوید، ”می گویی: ”دولتمندم؛ مال اندوخته ام و به چیزی محتاج نیستم“ و می گوید ”و غافلی که تیره بخت و اسف انگیز و مستمند و کور و عریانی“. اگر کلماتی وجود دارد که ارزش خود را پائین آورد، اینها هستند. این برداشت با برداشت خود گرایان و خود پسندان دنیا خیلی فرق می کند. مذهب است که فرق را ایجاد می کند. اطلاعاتی را دارند، ولی به آنچه دارند عمل نمی کنند. چرا؟ چون تنها نمی توانند عمل کنند و احتیاج به کمک دارند. روح القدس محزون شده، و به یک تکه نان و یک قطره آب رضایت می دهند و آلت دست دزدان نقاب دار (بردگی) شده اند.

متی ۶

۱۹: بر زمین گنج میندوزید،
جائی که بید و زنگ، زیان می رساند
و دزدان نَقَب می زنند و سرقت می کنند.

یکی از وضایف مهم کشیش کلیسا، مشاوره روحانی است. اما با تعلیم و تربیت مشاوره مسیحی (www.nouthetic.org) خواهد توانست کمک بیشتر و بهتری را بجای آورد. کلام خدا در تمام زمینه های زندگی کار کرده و شواهد کافی در هر مورد زندگی هست. مسئله این است که کشیش باید بتواند یکایک اعضای کلیسا را در راه علمی و عملی کلام خدا هدایت کند، و به تنهایی نمی تواند انجام رساند. تعلیم مشاوره مسیحی از واجبات است چون هر دو جانب خواست خدا را حذف قرار می دهد،

اشعیا ۵۵

۸: خداوند می فرماید:

«افکار من افکار شما نیست،

و نه راههای من، راههای شما.

۴. مکاشفه ۳

۱۹: من کسانی را توبیخ و تأدیب می کنم که دوستشان می دارم. پس به غیرت بیا و توبه کن.

اینجا به آخرین مرجع از هفت نامه عیسی مسیح به کلیسا ها رسیده ایم (البته مراجع دیگری هست، اما من لازم نمی دانم وقت بیشتری را صرف کنم)، و اینجا عیسی مسیح مقصود و راه روش خود را خلاصه و جامع ارزه می کند، می گوید منظورش از ”من کسانی را توبیخ و تأدیب می کنم که دوستشان می دارم. پس به غیرت بیا و توبه کن“ چیست.

توبه کتاب مقدسی، توبه ایست مربوط به گناه خاصی (یا گناهانی) است که در فکر یا رفتار شخص پدید آمده. با آنچه پیش آمده، و آنچه باعث آن شده، آشنا می گردد. اشکالی که خدا در زندگی ما نشان داده را نباید نادیده گرفت، چون همین اشکال ها است که پدر را از فرزندش دور می کند. زمانی که مسئله خود را شناخته و در دعا به آن اعتراف کند، آنوقت می تواند از خدا درخواست بخشش کند. این گونه است که خدا انسان را در حظورش می پذیرد و زندگی بهشتی خود را (عکس جهنمی) ارزه می دارد (یا پس می دهد). در ادامه می گوید این و تأدیب و توبیخ ها، جنبه دوستی عیسی مسیح (خیریت خدا) را نیز در مقابل دارند. توبه نام درب ورودی خدا است.

رومیان ۸

۲۸: می دانیم در حق آنان که خدا را دوست می دارند

و بر طبق اراده او فرا خوانده شده اند،

همه چیز ها باهم برای خیریت در کار است.

در آیه ۱۹، مسیح بعنوان شبان ارشد، از نجات یافتگان خود محافظت می کند. نمی خواهد از آنها دور بمانند. حفاظت از خوانواده روحانیش بقدری عمیق و وسیع است، که قبول نمی کند گناهی در دلی، مانع رابطه اش با ”دوستان“ او گردد. و در این راستا، بجای آنکه گناه را نادیده بگیرد، گناه را ”گناه“ شمرد، نه اشتباه. عیسی غرور را می شکند، و هشدار می دهد که ادامه کار گناه، بدبختی و هلاکت (و نهایتاً جهنم) را در بند دارد. دوباره اینجا باید توجه داشت که گناه نشانه زیستن در ملکوت شیطان است که ”توبیخ و تأدیب“ را در زندگی همراه دارد و به جهنم خاتمه می یابد. خدا زندگی بهشتی را به آنها عرضه کرده بود، ولی شیطان گول زده و زندگیشان (یا یکی از اعضا) را جهنمی ساخت. در این کلیسا گناه بود و دچار خصوصیات فاسد (جهنمی) شیطان شده بود. عیسی می گوید ”به غیرت بیا و توبه کن“ (بهشت را به یاد آور). یعنی لازم است توبه کنی تا از دام شیطان رها شده به ملکوت خدا بپیوندی. عیسی می گوید ایمانداران را ”دوستشان دارم“، نه آنکه من هستم که خصوصیات فاسد شیطان (”توبیخ و تأدیب“) را سراغشان فرستاده ام. بطوری که در اول یوحنا ۱: ۵ خواندیم، ”..... خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست“ و اول یوحنا ۴: ۸ می گوید، ”آنکه

محبت نمی کند، خدا را نشناخته است، زیرا خدا محبت است.“ هیچ آسیبی برای هیچ موجودی در بهشت خدا، نیست (حتی برای شیطان).

تا اینجا، نظر به مسائل عمده ای که ب/ب بوجود آورده اند کردیم. حال علاوه بر ”مکتب دور از تقصیر“، ببینیم چیست که ارائه می دهند؟ برداشتی که خدا بما داده را با چیست که می خواهند عوض کنند؟ با چیزی که خود می گویند ”ممکن است بنظر دور از واقعیت باشد“! (صفحه ۳۶). البته از لهاذ برداشت حقیقت، اگر منظورشان ”ممکن است بنظر دور“ از کلام خدا باشد، با ایشان باید کاملاً موافق باشیم.

آنها مخالف مشاوره هستند چون می گویند بار جرم و محکومیت را دوش مردم می گذارد. بعکس، می گویند مکتبشان همان نام کتابشان ”آزادی بخشش“ می باشد، که از این طریق می خواهد مسیحیان را از ”احساس“ گناه آزاد کند.

چطور؟ ...

۱. می گویند بیاد آوریم مسیح برای ما چه کرده و آن باید برداشت بسیار خوشایندی بما بدهد. همین کافی است ما را از تجربیات گناه آلود و تقصیر آزاد نگاه بدارد. ولی آنچه احتیاج به آن داریم برداشت خوشایند از خود نیست، بلکه برداشت صحیح از خود است. آنوقت است که می توانیم به مسائل و مشکلاتمان رسیدگی کنیم. ما نمی توانیم با فکر به آنکه چقدر خوب و برجسته در مسیح هستیم، برداشت خوبی از خود داشته باشیم. البته درست است که خدا ما را مخلوقی نو و کامل شمرده است؛ و این بسیار مهم است. همچنین مهم این است هر مسیحی بداند که از نظر خدا او کامل است. ولی ما زیر خون عیسی مسیح هستیم و هنوز مانده که خود را کامل ببینیم. پارسائی (آنگونه که در مسیح هستیم) را نباید با پاکسازی (آنگونه که در مسیح ساخته می شویم) اشتباه کنیم. آنگونه که در مسیح هستیم نمی گوید می توانیم تقصیر وارد شده در زندگیمان را انکار کنیم، یا احساس بدی از آن نداشته باشیم. در حقیقت، هر چه زودتر این احساس به دست بدهد (هشدار) بهتر. چون زودتر می توانیم از آن خلاص بشویم. لزومی ندارد شکست خورده بمانیم. پولس در افسسیان ۴ و کولسیان ۳ دائماً می گوید حال که چیزی از مسیح دریافت کرده ایم، می دانیم که می توانیم مثل او باشیم. منطق او می گوید: آنگونه درون خود باشید که هم اکنون در مسیح هستید. شما به آن اندازه ایکه عیسی مسیح برای شما فراهم کرده دسترسی دارید؛ موقعیت شما به اندازه مقامی که دارید باید برسد. نتیجتاً بحث آنکه پارسائی با پاکسازی یکی می باشند، رد می گردد.

۲. در ادامه ب/ب می گوید، ”ما ارزشمندیم چون مسیح نهایت بها را پرداخت تا ما با خدا مصاحبت داشته باشیم“ (صفحه ۴۹). می گوئید به این خاطر بود که مسیح جان خود را داد؛ یا به خاطر آنکه بقدری برایش ارزش داشتیم که توانائی از دست دادن ما را نداشت؟ خیر! هیچ چیزی در ما که ضعیف (بدون قدرت)، گناه کار (فرمان شکن) و دشمن (که با او مخالفت می کردیم) نبود که ما را ارزنده کند. نجات ما کاملاً بخاطر فیض خدا است. ما حق چیزی جز عکس آن را نداشتیم. آنچه ما را ارزنده کرده مرگ عیسی است؛ ب/ب الاغ را پشت گاری گذارده است! آنچه خدا بار ها به اسرائیل گفت این بود که من تو را بخاطر آنکه بهتر از دیگری هستی انتخاب نکردم. ب/ب فکر می

کند همه انسان ها مروارید های گم شده ای هستند، که مسیح آزاد کرد. آنچه می گویند کماکان برداشت فریسی است.

۳. مکتب نادرست دیگرشان این است، که نهایت خوبی از خدا سرچشمه نمی گیرد (صفحه ۵۲). بعضی نیز تعلیم می دهند که همه خوبی ها از خدا سرچشمه می گیرد و از ما هیچ ب/ب در این رابطه می گویند، ما کار های بسیار خوبی را کرده ایم. و می پرسند بگوئید، ”در چه مقطع زمانی خدا کنار می رود و ما آغاز به کار (حیات جدید) می کنیم؟“ (در اینجا فرق روحانیت و روانشناسی را مشاهده می کنیم). می گوئیم عزیزان، خدا جایی نمی رود! هر آنچه نیکویی از ما سر می زند از خدا سرچشمه می گیرد. ما با حمایت و قدرت روح القدس، و راهنمایی که در کتاب مقدس بدست می آوریم زندگی می کنیم.

خلاصه ای از برداشت های اشتباه را می توان اینگونه نشان داد

برداشت کتاب مقدسی تمام نیکی که از ما است، آنرا با حکمت از خدا و قوت او انجام می دهیم		
۱ خدا از طریق عیسی است که همه نیکی را انجام می دهد.	۲ خدا قدری نیکی می کند. ما قدری نیکی می کنیم. هیچ یک همه را نمی کند.	۳ ما همه نیکی را خود انجام می دهیم. کمک از خود می گیریم.

ب/ب را می توان گفت میانگین دو برداشت اشتباه ۲ و ۳ قرار می گیرند. اما این نشانه حل مسئله نیست. چرا عیسی خود همه نیکی را انجام نداد؟ چرا ما باید کار او را تکمیل کنیم؟ چون همان جاذبه ای که ما را نجات داد، تا ابدیت خدا در کار است و ما را رشد خواهد داد.

۴. ب/ب می گویند ما باید خودمان را دوست داشته باشیم (صفحه ۶۳). نوشته اند: ”ما خودمان را دوست داریم چون او (خدا) آن را بما می گوید“. من دیگر حرفی راجع به این موضوع ندارم جز اینکه هیچ جایی از کلام نگفته که خود را دوست داشته باشیم؛ این حرف صحیح نیست. برای اطلاع بیشتر در مورد روانشناسی که می گویند باید خودمان را دوست داشته باشیم به کتاب من ”راهنمای مشاوره مسیحی“ رجوع نمائید.

۵. ب/ب به ما می گویند خدا هیچ وقت فرزندان را تنبیه نمی کند. راجع به موضوع تنبیه به ما گفته می شود که باری است که از بچگی بر دوش انسان وارد شده. ما را به یاد فروید می اندازد: والدین (و دیگران) ما را در بچگی تنبیه می کردند، و ”حال که بالغ شده ایم، انتظار تنبیه را می کشیم“ (صفحه ۶۹). به این دلیل می ترسیم خدا ما را تنبیه کند. آیا ”کاملاً از تنبیه رها شده ایم“ (صفحه ۶۹). آیا ”همه گونه تنبیه“ در عیسی از میان نرفته (صفحه ۶۸) بگونه ای که ادعا می کنند؟ صحبت زیادی راجع به این موضوع مهم باید انجام گردد قبل از آنکه از آن بگذریم، اما من در اینجا تنها پاسخ کمی را می دهم. ب/ب قبول دارند که خدا ما را ادب (اصلاح) می کند (ما را متوجه گناه خود می

کند)، ولی آن را ”کاملاً متفاوت“ با تنبیه می بینند. می گویند تنبیه ”جریمه خلاف“ است (صفحه ۷۰)، و مسیح تمام جریمه ها را پرداخت. ولی درک نکرده اند که خدا نه تنها فرزندان را نجات می دهد، بلکه اصلاح نیز می کند تا اشکال ها را از میان بردارد، و این اصلاح می تواند شامل احساس تقصیر، جرم، شرم، انزجار، پشیمانی، و غیره باشد. هر که متوجه اشتباه خود شود احساس بدی نسبت به آن پیدا می کند. آنچه ب/ب می خواهند از بین ببرند، تمام احساس ناگواری است که در توبه بوجود می آید. ترس از آنکه خدا مجازات را در نظر دارد (ما قبلاً به این موضوع رسیدگی کرده ایم، خصوصاً در مبحث رفتار مسیح با هفت کلیسا) (۱۴). باید بیاد داشته باشیم که ترس بخاطر جای نا امنی است که در آن قرار گرفته ایم. اما خدا می خواهد ما را از چنگال شیطان در زندگی آزاد کند. باید بیاد داشته باشیم که هر چه خدا می کند بخاطر حرمت خود و رفاه ما است (نه برای آنکه ما را مجبور کند بخاطر خطائی که کردیم جریمه پردازیم). تازه جریمه احساس بدی است که گناه بوجود می آورد نه خدا. در بهشت خدا احساس بد وجود ندارد. اما اگر بخواهیم از جهنم شیطان خارج گشته به بهشت خدا روی آوریم، باید از توبه بگذریم (در ورودی) تا روح القدس زندگی ما را دگرگون کند. خدا که همیشه خواسته، حاکم زندگی فرزندان باشد می گوید:

مکاشفه ۳

۲۰: هان بر در ایستاده می گویم.

کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید،
به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد
و او با من.

خدا می خواهد چشم دل مسیحیان را باز کند تا حاکم و راهنمای زندگی بهشتی برایشان باشد. هشدار می دهد، که این احساس های بد از او نیست و گناه است. وقتی کلام خدا به تمامی صفات و نتایج وخیم شیطان اشاره می کند، لزوم توبه را آشکار می کند، ”در به رویم بگشاید. هشدار خدا است که در ملکوت من چنین اوضاعی وجود ندارد. چشم دل مسیحیان را به خدا باز می کند تا اوضاع وخیم اصلاح گردند (پاکسازی). زمانی که ایماندار متوجه چنین موضوعی در زندگی خودش می شود (گناه)، خدا است که چشم دل او را به واقعیت باز کرده است. خدا می گوید گناهی هست که نمی گذارد حاکم زندگی تو باشم، و می خواهم از طریق توبه به من باز گردی. موضوع این است که در بهشت من هیچ نوع ذرب و ستمی وجود ندارد (خود ندیدی) و حال پشیمانی از آنچه زندگیت را خراب کرده. می گوید توبه کن و بر گرد. این هشدار خدا است به زندگی دنیوی که به مرگ روی دارد.

۶. در خلاصه، ب/ب این گونه راجع به گناه و گناه کار صحبت می کنند (صفحه ۸۲):

الف. می گویند، اگر احساس تقصیر می کند، اشتباه است.

ب. می گویند، اگر فکر می کند خدا توبه را لازم می کند تا با او دوباره مصاحبت داشته باشد، این تنها ”افکار خودش است“ (صفحه ۸۳) و واقعیت ندارد.

پ. می گویند، خدا هیچ مانعی را نساخته؛ تنها ایماندار است که آن را در فکر خود ساخته.

ت. می گویند، خدا همه را می پذیرد. او محکوم نمی کند، قضاوت، تنبیه، و غیره نمی کند. او غریب نمی باشد (عبرانیان ۱۲: ۲۵ و اول یوحنا ۱: ۷-۹ نادیده گرفته اند).

ث. می گویند، تنها منظور این است که "گناهان نتایجی در خود دارند" (۸۷). ب/ب می گویند، "..... هر گناهی اثری در بدن و احساسات ما می گذارند". اینجا ما خدا پرستی بدون اعتقاد به روش های او را می بینیم.

ج. می گویند، "تقصیر بدلی" نیز وجود دارد (۱۱۹): "ما اکثراً بخاطر دلائل مختلفی احساس تقصیر می کنیم که خدا گناه نمی شمارد". من در این مورد قبلاً صحبت کرده ام (۱۵).

چ. می گویند، احساس گناه به هیچ وجه ندای خدا نمی باشد (۱۲۲)، بلکه "همیشه نتیجه تربیت والدین می باشد". آنها "ابزار شیطان هستند. از خدا سرچشمه نمی گیرند" (۱۲۳). ما قبلاً راجع به این مطلب صحبت کرده ایم، ولی همچنین به حزقیال ۳۶: ۳۱ توجه کنید که می گوید "..... از خویشتن کراحت خواهید داشت".

ح. می گویند، مجاب شدن (محکومیت)، یعنی نمای گناه را نشان دادن و اصرار بر اینکه باید عوض شود (صفحه ۱۲۴).

خ. می گویند، شخص اعتراف می کند چون نمی خواهد احساس بدی داشته باشد؛ د. می گویند، اعتراف، کاتارسیس catharsys می باشد (روان پزشکی ۴ حذف؛ بر طرف کردن هراس و عقیده های روانی از راه صحبت از آنها و آگاه شدن به آنها). موضوع این است که آن را بیرون بیاوریم تا حال خوبی بدست آوریم. آنها تنها تمرکز بر احساسات دارند، نه رابطه با خدا (۱۳۴). در مورد اعتراف بعداً صحبت خواهیم کرد.

آنچه دیدیم برداشت مدرن ب/ب بود (و تعداد دیگری که برداشت شبیه به آن دارند)، و دیدیم که هیچ اساس کتاب مقدسی ندارد. من وقت و فضای زیاد را برای پرداختن به آن کردم چون ممکن است در مسیحیان بیشتر رشد نماید. اگر به شما برسد می توانید جواب آن را بدهید.

فهرست زیر نویس های فصل سیزدهم (بخش ۱)

- (۱) New York :Hawthorn Books “Whatever Became of Sin”- Karl Menninger
- (۲) کتاب مقدس که از زبانهای اصلی عبرانی، کلدانی، و یونانی ترجمه شده و کتاب مقدس ترجمه هزاره نو.
- (۳) همچنین مزمور ۱۰۳: ۱۲.
- (۴) همچنین عبرانیان ۱۰: ۱۸.
- (۵) چه خوب می شد تاریخ در چنین زمینه ای تجزیه و تحلیل می گردید.
- (۶) دیوید آگسبورگر David Augsburg “آزادی بخشش” The Freedom of Forgiveness (Chicago: Moody, 1970, pp. 36, 37, 39).
- (۷) در واقع صحبت های پولس در جواب به دعای استیفان بود.
- (۸) Guilt and Freedom (Santa Ana: Vision House Publishers, 1974)
- (۹) جالب اینجا است که بعداً در کتاب، زیر عنوان اعتراف، می گویند منظور اعتراف پاکسازی ذهنی است، بیرون راندن احساسات بد است، و این را خوب می شمارند. یکی از مشکلات خوانندگان این کتاب، تناقضی است که در آن وجود دارد.
- (۱۰) همچنین مزمور ۳۴: ۱۸.
- (۱۱) همچنین مزمور ۱۴۷: ۳.
- (۱۲) کسان دیگری نیز بودند که مناسب آنها نبود (آیه ۱۱).
- (۱۳) حتی توبه عیسو نیز شامل احساساتی قوی بود (عبرانیان ۱۲: ۱۷). مسئله این نبود که قضاوت از خودش قوی بود. تاسف او نشان می دهد که بیشتر دلش برای خودش می سوخت. قضاوت روحانی از خود، تمرکزش به خدا است، و دلسوزی برای خود، تمرکز بر خود دارد.
- (۱۴) تنبیه در کلام خدا منحصر به بی ایمانان نیست و محدود به “جریمه خلاف” نیز نیست. این تعریف اشتباه است که همه را گیج کرده. بعنوان مثال در دوم قرننیا ۲: ۶، صحبت از تادیب (انضباط) کلیسا شده. اینجا epitimia کلمه ای است که برای تنبیه بکار برده شده، و معنی “محدودیت حق و حقوق” را نشان می دهد. و در آیات ۷ و ۱۰، بخشش از عیبی است (گناه)، که از طریق توبه عرضه می گردد. تنبیه از طریق درد، زیان، محدودیت، و غیره، همه جزو تنبیهی است که از شیطان سرچشمه می گیرد و منظور اصلاح عیبی است که صورت گرفت.
- (۱۵) کتاب “Competent to Counsel” (صفحه ۱۴).

فصل سیزدهم

اصول رستگاری

بخشش در مشاوره مسیحی (بخش ۲)

تعالیم کتاب مقدسی

از طریق نشان دادن تضادی که در برداشت‌ها موجود می‌باشد، من تا اینجا صحبت زیادی راجع به تقصیر و چه ربطی با بخشش دارد، و در این میان مقداری مطالعات اساسی از کلام خدا بگونه‌ی مقدماتی، کرده‌ام. حال وقت آن رسیده که عمیق‌تر بررسی کنیم، و آنچه سازمان یافته را با گونه‌ی مقدماتی متصل نمائیم. این کاری است که اینجا می‌خواهیم انجام دهیم.

حال کار را با جواب به سؤالی که ب/ب می‌خواهند بدهند (و رد می‌شوند) آغاز خواهیم کرد: چه می‌توان راجع به بخشش پس از بخشش، تنبیه پس از تنبیه، و توبه پس از توبه بیان کرد؟ اگر ما در مسیح بخشیده شده ایم، پس چرا دوباره توبه، شهادت، و بخشش را دریافت نمائیم؟ اگر او جریمه گناه ما را بر خود گرفت، و تنبیه ما را بر خود گرفت، پس چرا ایمانداران باید خوف تنبیه دیگری را داشته باشند؟ اینها سؤالاتی است که ب/ب جوابی برایشان ندارند. ولی می‌توانیم آنها را تحسین کنیم برای ذکر این مطالب، چون اهمیت زیادی برای مشاوران دارد.

من صحبت از ”برداشت سنتی“ کرده‌ام و لازم است آنرا به وضوح اظهار کنم. فکر نمی‌کنم شرح بهتری را در ”اعتراف نامه وسمینستر“ Westminster Confession of Faith در خصوص ”پارسائی“ بتوان پیدا کرد:

خدا گناهان کسانی که پارسا شمرده شده اند را می‌بخشد، اما با وجود آنکه هیچ وقت پارسائی خود را از دست نمی‌دهند، ممکن است بخاطر گناهانشان دچار رنجش خدا گردند و از نور او بی بهره گردند، مگر آنکه خود را فروتن کنند، اعتراف به گناهانشان بکنند، بخشش بطلبند و ایمانشان را احیا کنند.

بدون شک کتاب ب/ب حمله به چنین عقیده‌ای می‌باشد که مطابق با کلام خدا است. ولی تا بحال به بررسی اساس مسئله، یعنی بخشش بعد از بخشش نپرداخته ایم. لازم است به تعلیم عیسی مسیح در خصوص بخشش روی آوریم:

متی ۶

۱۲: و قرضهای ما را ببخش،

چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم.

۱۴: زیرا اگر خطاهای مردم را ببخشید،

پدر آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید.

۱۵: اما اگر خطاهای مردم را نبخشید،

پدر شما نیز خطاهای شما را نخواهد بخشید.

بیاد داشته باشید که مسیح در سرتاسر موعظه اش، با کسانی که پیرو او می باشند صحبت می کند. با بی ایمانان صحبت نمی کند، بلکه آن کسانی که پیرو او می باشند، و دسترسی به نوع زندگی پارسائی که در انتظارشان هست، می دارند.

به آیه ۴ همان فصل ۶ نگاه کنید - ”.... پدر نهان بین تو“؛ آیه ۶ ”.... پدر خود“؛ آیه ۸ ”پدر شما....“ و آیه ۹ ”ای پدر ما“. سرتاسر موعظه او خطاب به فرزندان خدا است که با او صحبت می کنند و با او زندگی می کنند. امکان ندارد موضوع را نفهمیده باشند. سخن کاملاً واضح بود. همچنین در آیات ۱۴ و ۱۵، می بینیم آن بخششی (یا نبخشیدن) که عیسی صحبت از آن می کند، از پدر سرچشمی می گیرد. سرتاسر صحبت های عیسی مسیح خطاب به اشخاصی بود که بخشش (پارسائی) را دریافت کرده بودند (البته بی ایمانان نیز میانشان بودند) و متقابلاً می خواست پارسایان دیگر را ببخشند. روی صحبت او با خدا پرستان بود، که در میان جمع مردم نشسته بودند. موضوع صحبت بخشش پس از بخشش بود. و به این نکته توجه کنید، این دعا (همچنین دعای بخشش) مربوط به رویداد های رایج روزانه (کشمکش و گرفتاری ها) زندگی کسانی بود که بخشش را دریافت کرده بودند. حال سؤال اینجا است، چطور است افرادی که پارسا شمرده شده اند روزانه نیاز به بخشش دارند؟

قبل از آنکه جواب سؤال را بدهم، بگذارم مورد دیگری را بازگو نمایم. مقصود دعای مسیح تعلیم الگوی (نمونه) دعای مختصر و بی آلایش بود. بی ایمانان آن زمان، دعاهایشان تکراری و تولانی بود (آیه ۷). فکر می کردند هر چه بیشتر حرف بزنند بالاخره خدا خواهد شنید. اما مسیح می گوید اینگونه باید دعا کرد، و آنوقت دعای ربانی را ارائه داد که الگویی از ”کوته زبانی“ بود. اما با این وجود، موضوعی که به تفصیل در دعای کوتاهش از آن صحبت می کند، بخشش است (آیه ۱۴ و ۱۵). عیسی مسیح بخشش را به درجه بالاتری برد.

افرادی فکر می کنند آیات ۱۴ و ۱۵ چنان معنی دارد که خدا فرزندان را بخاطر آنکه خود بخشیده اند، می بخشد. این صحت ندارد. بخشش خدا بر پایه اعمال انسان نیست. افرادی نیز فکر می کنند گواه بخشیده شدنشان این است که خواهان بخشیدن دیگرانند. این البته صحت دارد، اما آنچه آیه می گوید فرق دارد. خدا بطور واضح می گوید بخشش خود را از ما دریغ خواهد داشت (بر اساس شایستگی مسیح، نه شایستگی ما)، مگر آنکه خواهان بخشیدن دیگران باشیم. پس در این صورت، سؤال اینجا است، آیا کسانی که می گویند این آیات مربوط به دوران ما نیست، حرفشان صحیح است؟ آیا این راه شرعی کسب آزادی، برای مردمی بود که در زمان و مکان دیگری وجود داشتند؟ خیر این منطقی نیست. تنها یک راه هست برای نجات مردم، چه در زمان گذشته و چه در زمان حال - از طریق فیض و ایمان به عیسی مسیح.

او صحبت از آن بخششی نمی کند که در پارسائی خدا است. منظورش این نبود. او روی صحبتش با کسانی بود که بخششی که بر اساس عدالت خدا بود را دریافت کرده بودند؛ کسانی که بخشش عمر (یک بار برای همیشه) را دریافت کرده بودند. صحبتش با کسانی بود که خدا را کماکان ”پدر“ خود می خواندند (در واقع در دعایش به آنها تعلیم می داد که از این پس خدا را چنین خطاب کنند). آنانی که بخشش پس از بخشش را درک نمی کنند، فرق میان این دو را شناخته اند. بخششی که مربوط به عدالت خدا است قبلاً برایشان انجام شده بود. مسیح با این گروه صحبت می کند. بار ها خدا را پدر آسمانیان می خواند. آن بخششی که در آیات ۱۲، ۱۴ و ۱۵ ذکر شده، بخششی که در عدالت خدا است نبود، منظور بخشش فرزندان خدا بود. فرق میان این دو اگر برای مسیحیان فاش نگردد، باعث نادیده گرفتن بسیاری از آنچه در کلام، مربوط به دل می باشد خواهد شد. این خطای کوچکی نیست. خدا به دل نگاه می کند.

آیا این عقیده تازه ای است؟ خیر. توجه به آنچه در قسمت اول "اعتراف نامه و سمینستر" نقل قول کردم بکنید: "خدا گناهان کسانی که پارسا شمرده شده اند را می بخشد". نویسندگان اعتراف نامه کاملاً فرق میان آن بخششی که در قضاوت خدا است و بخششی فرزندان که اعتراف به گناه می کنند و طلب بخشش می کنند را می دانستند. فهمیدن فرق و تشابهی که میان این دو هست، شناخت آنچه مشاور مسیحی با آن سر و کار دارد را فراهم می سازد.

شکی نیست که قضاوت فرزند با قضاوت بی ایمان فرق دارد. از قاضی یک چیز انتظار می رود و از فرزند چیز دیگر. با این وجود، وقتی به خطاهای هر دو فکر می کنیم، شباهاتی را نیز میانشان می بینیم، و نتیجتاً رسیدگی به خطاها نیز شباهت با هم دارد. حال ببینیم این فرق و شباهت ها چگونه هستند.

۱ - تقصیر : هر گاه انسان گناه می کند، مقصر واقع می شود. این را قبلاً در بحث تقصیر صحبت از آن کردیم، و همین تقصیر است که خواهان بخشش می گردد. زمانی که در دعا می گوئیم "گناهان ما را ببخش"، تقصیری در کار هست (جرم). و قضاوت خدا بعنوان قاضی، فرق دارد با قضاوت پدران خدا با فرزندان. اما، در خصوص بدهی (حسابدهی) ایجاد شده گناه، بخشش هر دو به همان طریق است.

۲ - تنبيه : البته تنبيه ابدی با تنبيه موقتی فرق دارد، ولی تنبيه به خودی خود در هر دو یکی است (رهائی از چنگ دشمن). اما پدران فرزندان را به منظور اصلاح و انضباط تنبيه می کنند (افکار و رفتار). ما خود آن را چشیده ایم. عبرانیان می گوید همه فرزندان چنین دوره ای را طی می کنند (این نشانه آن است که تعلق به پدر آسمانی دارند). اما چنین نیست که خدا فرزند خود را از خانواده خود بیرون کرده و او را از ارث محروم می کند. همه فرزندان خدا به طوری دوره تنبه خود (پاکسازی) را دارند، ولی با این وجود همه با عیسی مسیح وارث بهشت خدا هستند.

۳ - خدا فرزندان خود را تنبيه می کند. اما چگونه این کار را می کند فرق دارد. خدا روی خود را از او بر می دارد (چون از گناه روی گردان است). در نتیجه فرزند گم گشته آلت دست شیطان می گردد. اما خدا فرزند را (همراه شیطان) نیز مرتکب خطی می خواند و توبه را در روح و راستی می خواهد. آسیب روحی و جسمانی (تنبيه) از زمانی آغاز می شود که خدا رویش را می گرداند.

۴ - توبیخ : توبیخ قسمتی از جریان توبه است که محکومیت را در میان دارد. البته توبیخ بدون اصلاح جریان توبه را تکمیل نمی کند.

۵ - احساس تقصیر : در یکی ترس هست، بطوری که در عبرانیان ۲ و اول قرنیتان ۱۵ می بینیم، و در دیگری نگرانی از آنکه پدر آسمانی رنجیده شده است.

۶ - اعتراف : در هر دو بخشش پدران و بخشش فرزندان، اعتراف گویای حقیقتی است به خدا، که زندگی قبلاً چگونه بوده و نیاز به خدا داریم.

۷ - بخشش : در هر دو مورد (بخشش پدران / بخشش فرزندان)، بخشش وجود دارد، اما یکی به انسانی است که در معرض آتش جهنم است، و دیگری، بخاطر عواقب شیطان صفتی است که به گریبان فرزند افتاده.

۸ - رابطه : رابطه مجدد پدر با پسر و اطاعت از فرمان اوست.

نتیجه ای که می گیریم این است که بخشش اصولاً مربوط به گناه می باشد، ولی یکی بجای آوردن خواست شیطان است و دیگری بجای آوردن خواست خدا. مشاوره مسیحی تنها با مسیحیان است که

امکان خدمت را دارد. فرق این دو نشان می دهد که بخشش فرزند، او را از درون تغییر می دهد و برکت می رساند.

توبه و اعتراف

حال به دو کلمه مهمی که در خصوص بخشش خدا عنوان شده بپردازیم. نخستین توبه است. توبه نقش مهمی در بخشش فرزند خدا دارد:

لوقا ۲۴

۴۶: به ایشان گفت:

«نوشته شده است که مسیح رنج خواهد کشید
و در روز سوّم از مردگان بر خواهد خاست،

۴۷: و به نام او

توبه و آمرزش گناهان به همه قومها موعظه خواهد شد
و شروع آن از اورشلیم خواهد بود.

برای ما مسیحیان خبر خوش این است که عیسی مسیح جانث را فدای گناهان ما کرد (کیفر گناهان) و در روز سوم (در بدن انسان) از مرگ برخاست (اول قرنّیان ۱۵: ۳). و این خبر خوش باید به همه مردم دنیا برسد. و این افکار و رفتارهای تازه از طریق توبه (متانویا، metanoia) آغاز می گردند. اصطلاحات ناصحیح زیادی در زمینه توبه و احساسات پخش گردیده. جمله ای هست به نام (متاملونیا metamelomia) که معنی تاسف / پشیمانی از نتیجه اشتباهی است که بدست آورده است. اما توبه کتاب مقدسی انسان را به ارج پارسائی خدا می رساند. باید توجه داشت که انسان می تواند متاسف / پشیمان باشد، بدون آنکه تغییری در افکار و رفتارش صورت بگیرد. اصولاً خدا به دل نگاه می کند و توبه راه دل را به خدا باز می گرداند (چون هر جا گنج باشد، دل در آن جاست)، توبه نیز زمانی حقیقت دارد که تغییری که دل بدست آورده، تبدیل به تغییری در رفتار گردد. اعتراف بخش اساسی بخشش خدا است. در واقع اعتراف یعنی توافق. کلمه یونانی همولوگیو homologeo به زبان فارسی هم زبان است، و در بسیاری از موارد بعنوان توافق استفاده شده است. اعتراف به ایمان عیسی مسیح نیز زبان آوردن توافقی است به آنچه در دل کاشته شده. آنکه اعتراف می کند به عبارتی می گوید، ”خدایا اعتراف می کنم که گناه کارم. گناهان مرا ببخش و مرا در ملکوت خود بپذیر“.

ما معمولاً برای خود بهانه تراشی می کنیم، تقصیر را گردن دیگری می اندازیم و آن را به فراموشی می سپاریم. اعتراف عکس آن است. اعتراف یعنی بازگوئی حقیقت. مثال هائی از دعای اعتراف را در فصل های، عزرا ۹، نهمیا ۹، و دانیال ۹، می توانید بیابید.
در امثال ۲۸: ۱۳، می بینیم که اعترافی که حقیقت داشته باشد همیشه تغییری را همراه دارد:

امثال ۲۸

۱۳: هر که نافرمانیهای خود را بپوشاند،
کامیاب نخواهد شد،
اما هر که آنها را اعتراف کند
و ترک نماید،
بخشش خواهد یافت.

در نتیجه، زندگی که همراه عیسی است نیاز به اعتراف و ترک گناه دارد. در مزمور ۳۲ می خوانیم:

مزمور ۳۲

۱: خوشا به حال آن که عصیانش آمرزیده شده، و گناهش پوشانیده گردید.
۳: هنگامی که خاموشی گزیده بودم،
استخوانهایم می پوسید
از ناله ای که تمام روز بر می کشیدم
۵: آنگاه به گناه خود نزد تو اعتراف کردم
و جرمم را پنهان نداشتم،
گفتم: «عصیان خود را نزد خداوند اعتراف خواهم کرد»؛
و تو جرم گناهم را عفو کردی.

در آیه ۱ این مزمور خدا گناه را پوشانید، چگونه؟ با بخشش (آمرزش). در آیه ۳ دوره پنهان کردن گناهش را می خوانیم، و در آیه ۵ داوود می گوید “آنگاه به گناه خود نزد تو اعتراف کردم”. بعد چه شد؟ “تو جرم گناهم را عفو کردی”.

زمانی که انسان اعتراف می کند، آنچه درون خود می بیند تنها وضع اسفناک خود نیست. خدا را نیز آن طرف دیوار می بیند. این را نمی توان تنها نوعی “تخلیه روانی” حساب کرد (آنگونه که روانشناسان برداشت می کنند). موضوع، جان انسان است که تعلق به که دارد. دو راه برایش وجود دارد. اعتراف، درد دلی است که به خدا می کند که در سلطه شیطان بوده (گناه) و پشیمان است و امیدش به آن است که خدا رویش را به او باز گرداند.

برداشت های دیگری نیز در میان کلیساهای مسیحیان دنیا وجود دارد و لازم است بخاطر شناخت، صحبتی در موردشان بکنیم. شخصی به نام فیلیپ سویت هارت Philip Sweetheart کتابی نوشته به نام “چگونه با احساسات خود زندگی کنیم” How to live with Your Feelings که شباهت زیادی به آنچه ب/ب گفته اند دارد، اما قدری فراتر می رود و اعتراف را نوعی خلاصی احساسات می شمارد. می گوید، اعتراف “رو برو شدن با احساسات خود است. احساسات خود را قبول بدارید که در شما هستند و کاری نمی توانید بکنید”. هیچ ارتباطی با خدا یا کس دیگری که به او جرم شده نیست. کسی بالاتر از خود نیست. این گونه تعلیمات بنظر جذاب می آیند، ولی تطبیقی با آنچه خالق هستی گفته، ندارد. البته از خود پذیرائی کردن لطف زیادی دارد که می تواند مسیحیان را نیز علاقه مند کند (مانند سیب باغ عدن). اما حیات خدا در آن نیست. انحرافی است که با جذبه شیطان، خدا را محو می سازد و خود را خدای خود می گمارد. کلیسا هائی با چنین برداشت ها وجود دارند! هر چه شخص بکند را (مسیحی و غیره)، مورد قبول خدا می شناسند. خدا را منبعی می شناسند که هر چه کسی بخواهد، خدا به او خواهد داد. روح القدس کاری ندارد، آن “ایمان قوی” که در اوست، آن را

بوجود می آورد! مسیحیانی که تنها به خدای پدر، عیسی مسیح، و روح القدس اعتقاد دارند باید توجه داشته باشند، این انحرافات با نام “مسیحی”، افراد بسیاری را اغفال کرده و بقول خود “کلیسا زدند”. حال بطور خلاصه، برداشتی که از کلام خدا در مورد اعتراف داشته ایم این است که اعتراف به گناهی است که نسبت به خدا و ملکوت او (مسیحیان دیگر) شده (لوقی ۱۵: ۱۸). این برداشت، نیاز به صحبت بیشتری دارد.

ابتدا لازم است فرق میان گناه در دل و گناه به دیگری را درک نمود. درک ناصحیح این عبارات، می تواند باعث انحراف گردد. ابتدا، باید گفت هر نوع گناه، در دل است (حتی گناه به همسایه). منظور این است: قبل از آنکه گناهی ایراز شده باشد، گناه در دل وجود داشته است. انسان تن به آنچه در دل است می دهد. حتی اگر تن به گناه دل نداده باشد، گناه کار است. شاید ترس از آنکه مجرم شناخته شده و آبرویش برود، گناهی که در دل دارد را ظاهر نمی کند، ولی گناهش کماکان در دل او ساکن است. وجود چنین گناهان است (گناه دل) که باعث می شود خدا روی خود را بگرداند. عیسی مسیح می گوید:

متی ۵

۲۸: اما من به شما می گویم،

هر که با شهوت به زنی بنگرد،

همان دم در دل خود با او زنا کرده است.

توجه نیز به “اما من به شما می گویم” بکنید، که آنچه به ظاهر گناه شمرده شده بود (عهد قدیم)، عیسی وجود آن را عمیقاً در “دل” می شمارد. زمانی که گناه دل، مقاومت لازم (کتاب مقدسی) را بپشد، از دل خارج خواهد شد (در اینجا نیاز بخشش پس از بخشش را می بینیم).

حال سؤال اینجا است که مشاور مسیحی با گناه دل چکار می کند. افکار و تصورات گناه آلود نه تنها خدا را اندوهگین می سازد، بلکه مانع برکات و رشد در خدا می گردد. چه فایده دارد اگر انسان به عیسی مسیح ایمان آورد اما جلوی کار او را بگیرد. از طرفی، هر گناهی راه را برای گناهان دیگر باز می کند. متقاضی باید بیاد آورد که گناه، او را در مسیر موت قرار می دهد. و همچنین، هر قدر اعتراف و توبه را به تاخیر بی اندازد برایش مشکل تر خواهد شد.

موضوع گناهی که نسبت به دیگری کردیم، او شاهد آن است و آنچه باید کرد مشخص. متقاضیان باید بیاد آورده شوند که گناه را به خدا و شخص دیگر اعتراف کنند (۱۷). اما در خصوص “گناه دل”، که نسبت به برادر یا خواهری صورت گرفته چه باید کرد؟ (مانند زنا، دل، همجنس بازی در دل، تصور گناه). همه این گناهان امکان دارد فرا تر از دل نروند (زندگی درونی)، اما با این وجود گناه می باشند. آیا در این صورت تنها باید به خدا اعتراف کرد، یا به خدا و کسی که در دل به او گناه شده؟

خدا می گوید اعتراف به گناه باید گسترده به آنچه تاثیر گذاشته باشد (متی ۱۸: ۱۵). ابتدا لازم است خود تنها نزد آنکه به او گناه شده برود. در صورتی که قدم اولیه نتیجه حاصل نکرد (اگر لازم شد بیش از یک بار)، لازم است با یک یا چند نفر (داور یا مشاور) نزد او برود. تنها زمانی که پس از تکرار مکرر به نتیجه نرسید، لازم خواهد شد موضوع را به کلیسا سپرد. واضح است که هدف تنها ایجاد صلح میان فرزندان خدا است. به این خاطر سعی بر این خواهد بود که مسئله ابتدا، بدون دخالت کلیسا حل شده باشد. در زمینه گناه دل نسبت به دیگری (مثلاً زنا)، لازم نیست پس از اعتراف به خدا، نزد آن شخص رفت. خطائی به او وارد نشده. اما، منظور از اعتراف، یگانگی در دل با

خداست. اعتراف قسمت عمده ای از توبه کتاب مقدسی می باشد. باید ابتدا بخشش پدران خدا را در یافت کرده باشیم، تا بتوانیم جویای بخشش از شخص دیگر بشویم. حال ببینیم اعتراف به دیگری چگونه است. وقتی لازم است این گونه اعترافات صورت بگیرد، مشاوران باید نکات پس و پیش (مختلف) آن را قبلاً با متقاضی بررسی کرده باشند تا اعتراف مورد قبول واقع شود. آنچه گفته می شود مهم است. زمانی که به گناه اعتراف می شود، باید توجه به زبان و محتوای آن بود (۱۷). حرف هائی هست که نباید گفته شود،

افسسیان ۵

۱۱: در کار های بی ثمر تاریکی سهم نشوید،

بلکه آنها را افشا کنید،

۱۲: زیرا حتی بر زبان آوردن آنچه چنین کسان در خفا می کنند، شرم آور است.

امروزه در آنجا که می گوید، «بلکه آنها را افشا کنید» برداشت نادرستی شده. منظور کمک رساندن است که اگر خود قادر به این کار نیستیم، به کشیش رجوع نمائیم. بعنوان مثال در خصوص اعتراف به گناه جنسی، خصوصیات آن نه لازمند و نه مناسب. اگر متقاضی وارد جزئیات شهوت بشود، پای به جای خطرناکی خواهد گذاشت. آنچه در دل متقاضی می گذرد حائز اهمیت است. البته مشاور نمی تواند دل کسی را «قضاوت» کند، ولی لازم است در مورد آن هشدار داده شود. گناهان دل در رابطه با خدا فرقی با گناه دیگر ندارند. گناه، گناه است، حال به هر شکلی که بوده باشد. عواقب گناه را نیز همه می دانیم. عواملی که مربوط به اعتراف به شخص دیگر می شوند چنین می باشند:

۱. به متقاضیان بگوئید از حرف های هوس آمیز یا و تحریک کننده را به زبان نی آورد. حرف ها صحیح، ساده، واقعی، و تا حد امکان مختصر باشند (امثال ۱۰: ۱۹).
۲. روحیه لازم در اعتراف فروتنی و پشیمانی است. به متقاضی هشدار بدهید کلمات صحیح را با روحیه نا صحیح ابراز نکنند (امثال ۲۵: ۱۱).
۳. دیگری را شریک جرم نکنید («او مرا اغفال کرد»، «او باعث شهوت من شد»، و غیره). توجه به حرف هائی چون، «او هم»، «اولاً او» بکنید.
۴. مطمئن شوید متقاضی بهانه هائی را همراه اعتراف نگیرد. در این خصوص توجه به جملاتی مانند «با وجود اینکه» بکنید («با وجود آنکه وسوسه زیاد بود، نباید این کار را می کردم»).

معمولاً این گونه اعترافات شامل جزئیات ناصحیح نیز می شوند، چون کلاً کار آسانی نیست. نقش بازی قبلی و گفت و گو راجع به آن می تواند کمک زیادی در این زمینه کند. همچنین اعتراف را با عذر خواهی نباید اشتباه کرد. بگذارید موضوع را با ذکر آنچه در کتاب «ضمیمه مشاوره مسیحی» عنوان کرده ام را اینجا تکرار کنم:

معذرت نخواهید

لازم است گفته شود که کلام خدا هیچ جا نگفته عذر خواهی کنید. با این وجود، مسیحیان آن را روش عادی می‌شمارند و مشاوران می‌گویند “بروید و از آن کس معذرت بخواهید”. حال ببینیم معذرت چه اشکالی دارد.

۱

معذرت شیوه دنیوی (و بدل) آنچه باید انجام گردد می‌باشد. وقتی می‌گوئیم “معذرت می‌خواهم”، از آنچه کلام خدا گفته منحرف می‌شویم. این شیوه بدل از آنچه خدا خواسته وارد کلیسا نیز شده و مسئله جدائی مسیحیان از یکدیگر را لاینهل کرده.

کلام خدا بخشش را لازم کرده است. من در این مورد قبلاً صحبت کرده‌ام و نیاز به تکرار ندارد. تنها یاد آور می‌شوم که اعتراف همیشه بخشش را همراه دارد. این کاری است که تمام دعاها کلام خدا انجام داده‌اند. معذرت این اتصال را می‌شکند.

تا زمانی که مسیحیان به کسانی که جرمی وارد کردند بگویند، “معذرت می‌خواهم” (یا کلماتی شبیه آن)، بجای آنکه بگویند “من مرتکب گناه شده‌ام؛ مرا می‌بخشی؟”، و تا زمانی که بخشش را دریافت نکرده‌اند، مسائل کماکان بجای خود باقی خواهند ماند. رنجش و تلخی میان اعضای کلیسا باقی خواهد ماند.

ممکن است سؤال پیش آید که چرا این حرف را می‌زنم. بگذارید جواب دهم. معذرت خواستن اشتباه است، نه تنها به خاطر آنکه شیوه بدل انسانی است، بلکه

۲

معذرت چیزی را از کسی نمی‌خواهد. خود کفاف هر گونه نیازی را فراهم می‌کند. اما وقتی می‌گوئیم “آیا مرا می‌بخشی؟”، نیازمند پاسخ از دیگری می‌شویم. و زمانی که پاسخ “بله می‌بخشم” را دریافت می‌کنیم، سعی می‌کنیم دیگر راجع به آن فکر نکنیم. خداوند می‌فرماید:

عبرانیان ۸

۱۲: از آن رو که شرارت ایشان را خواهم آمرزید و گناهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.

زمانی که شخصی جواب، “من تو را می‌بخشم” را می‌دهد، قول می‌دهد:

۱. “من بار دیگر این موضوع را به زبان نخواهم آورد”؛

۲. “من با اشخاص دیگر به زبان نخواهم آورد”؛

۳. “من خود آن را به یاد نخواهم آورد”.

نتیجتاً می‌بینیم که گفتن “من تو را می‌بخشم” تعهدات زیادی دارد. آنکه بخشیده شده، همراه آنکه بخشیده، موضوع را از میان خود بر می‌دارند و رابطه نیکویی را ایجاد می‌سازند. بعکس، معذرت

خواهی نیاز به چیزی ندارد (تعهد)، و موضوع را حل نشده به گذشت زمان می سپارد. موضوع بستگی به خواست طرفین دارد که دیگر آنرا به خاطر راه ندهند. نتیجتاً مشاوران باید متقاضیان را در این زمینه تعلیم دهند تا کلیسا محبت را در خود محفوظ بدارد. کلیسا شامل بسیاری از اینگونه مسائل بوده است.

مثالی را در نظر بگیریم. فرض کنید شما به متقاضی خود گفته اید از خدا بخواهد بخاطر گناهی که کرده او را ببخشد و نزد آنکه به او گناه شده برود و از او نیز درخواست بخشش کند. متقاضی نیز قبول می کند و در هفته بعد خبر انجام کار را می دهد. همه کار خوب پیش می رود و شما به مسائل دیگر می پردازید (بدون آنکه به جزعیات کار پرداخته باشید). در جلسه بعدی، متقاضی می گوید "این کارهای بخشش خواستن و برادر شدن، همه به درد خودتان می خورد". چیزی بهتر نشده؛ در حقیقت وضع بدتر نیز شده. می گوید "من متاسفم به حرف های شما گوش دادم".

البته این مسئله ابعاد زیادی دارد (ممکن است بخشش داده نشده، یا بخشش درخواست نشده). حال برای آن که موضوع را بهتر درک کنیم، فرض کنیم جریان از این قرار بوده:

متقاضی به نصیحت شما گوش داد. اما، حرف شما را مبنی بر "درخواست بخشش" را این گونه "با او دوباره دوست بشو" یا "به او بگو متاسفی"، یا "معذرت خواهی کن" برداشت نموده. این حرفی نیست که شما زدید و مقصود شما این نبود، ولی او چنین برداشت کرد. آنچه انجام گرفت ناقص و منحرف بود. او آنچه خدا خواسته بود را رعایت نکرد. گفت، "معذرت می خواهم"، بجای "من نسبت به شما گناه کردم، آیا مرا می بخشی؟"

دلایل مختلفی هست برای چنین کاری. دو نمونه:

۱. او کار را طوری که خود می خواهد انجام می رساند.

۲. ممکن است واقعاً نمی دانست فرق در کجا است.

حال توجه بیشتری به شماره ۲ بکنیم. در این خصوص، مشاور نیز خلاف کار است. مشاوران لازم است بدانند تا زمانی که متقاضیان با خواص طالب بخشش بودن آشنا نباشند، معذرت خواهند خواست و جریان از لحاظ روحانی فایده نخواهد داشت و میوه نخواهد آورد. در این صورت می تواند بگوید: "طالب بخشش بودن و معذرت خواستن، هر کدام راه کاملاً متفاوتی برای حل مسئله می باشند. یکی راهی است که خدا داده و دیگری بدل انسانی است. راه خدا توبه است (اعتراف به گناه و طلب بخشش). انتظار نیست که خدا دارد. راه دیگر مانند عیسو از تاسف سرچشمه می گیرد:

عبرانیان ۱۲

۱۵: مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود،

و هیچ ریشه تلخی نمو نکند،

مبادا موجب ناآرامی شود

و بسیاری را آلوده کند.

۱۶: هوشیار باشید که هیچ یک از شما فاسد

یا همچون عیسو دنیوی نشود که به خاطر کاسه آش،

حق پسر ارشد بودن خود را فروخت.

۱۷: و چنانکه می دانید، بعد که خواهان به میراث بردن آن برکت بود، مقبول واقع نشد.

هر چند با زاری در پی آن بود،

جای توبه پیدا نکرد.

دو نوع تاسف وجود دارد. یکی تاسف دنیوی است که چاره ای برای خود ندارد. اما تاسف روحانی ما را به خدا روی می آورد. راه خدا شامل فیض اوست. بخشش خدا ارزش بسیاری دارد و نادیده گرفتن آن عواقب شومی را خواهد داشت. معذرت خواستن، پشت کردن به خواست خدا است. چیزی بیش از ابراز احساسات نیست (کافی است بگوئیم معذرت می خواهم). چون این کلمات رابطه با چیزی ندارند، قید و شرطی را نیز ندارند. گناه کار را بدون نیاز به پاسخ آزاد می سازند. اما از نظر کسی که گناه به او شده، مسئله کماکان بجای خود باقی می ماند و فرقی در رابطه میان آن دو ایجاد نشده.

بعکس، طلب بخشش مسیحی مختص به آنچه بر دیگری واقع شده (گناه مورد نظر) می باشد. روی به آنکه گناه به او شده می گوئیم:

”من به خدا و به شما گناه کرده ام (لوقا ۱۵: ۱۸).
 به خدا اعتراف کرده ام و بخشش او را دریافته ام،
 و حال همان را از شما می خواهم.
 آیا مرا می بخشید؟“

این کلمات مختص به گناهی است که به خدا و همسایه خود شده. اما اگر معذرت بخواهد، گناه دیگری است که به آن اضافه می کند.

”عیبی ندارد“ را قبول نکنید. شما گناه کردید و برای شما عیب زیادی دارد. انتظار ”شما را می بخشم“ را داشته باشید. کسی که به او گناه شده نیز مسئولیتی دارد:

لوقا ۱۷

۳: پس مراقب خود باشید.

اگر برادرت گناه کند، او را توبیخ کن،

و اگر توبه کرد، ببخشایش.

۴: اگر هفت بار در روز به تو گناه ورزد،

و هفت بار نزد تو باز آید و گوید:

”توبه می کنم“ او را ببخشا.

اگر با این وجود نبخشید، متی ۱۸: ۱۵ بکار خواهد آمد (همراه عضو دیگر). او لازم است بگوید: ”می بخشم“ یا ”نمی بخشم“. ”می بخشم“ آغاز کوشش در راه رابطه محبت آمیز است. اگر رابطه بر قرار نشود حل مسئله نا تمام می ماند. خورده حساب در کلیسا بجای می ماند.

بخشش وعده است، که طرفین به یکدیگر می دهند. زمانی که خدا شما را در عیسی مسیح بخشید، او وعده (عهد) داد که ”گناهانشان را دیگر هرگز به یاد نخواهم آورد“. کسی که خواستار بخشش است نیز خواهان همان است. این وعده سه مرحله دارد:

۱. ”من هیچگاه راجع به آن با شما صحبت نخواهم کرد“؛
۲. هیچگاه راجع به آن با دیگران صحبت نخواهم کرد“؛
۳. هیچگاه خود آن را ”به یاد نخواهم آورد“ (راجع به آن فکر نخواهم کرد).

پذیرفتن بخشش زمان تازه ای را برای هر دو فراهم می کند (افسیان ۴: ۱۷). اگر هر یک از این سه مرحله را اجرا نکنید، وعده خدا (بخشش شما) را نیز رد می کند. در آخر مشاور باید پرسد “شما راجع به آن، چه فکر می کنید؟ آیا سؤال راجع به آنچه گفتم دارید؟” آنچه گفته شد نمونه خوبی از تعلیماتی است که لازم است داده شود. با وارد شدن به عمق موضوع، جلوی بسیاری از مسائل گرفته خواهد شد. همچنین در انتهای صحبت ها اگر بازتاب تعلیمات را از متقاضی بخواهید، میزان درک او را برآورد خواهید کرد. معمولاً نیز متقاضی نیاز به تعلیم بیشتری دارد.

جبران خسارت چه خواهد شد؟ در بعضی موارد خسارت نیز وارد شده. در عهد قدیم می خوانیم (اعداد ۵: ۷)، خداوند مقدار بیشتری از خسارت وارده را لازم می دارد. در لوقا ۱۹: ۱-۱۰ شخصی را می بینیم که خیلی بیشتر از آنچه لازم بود را پرداخت. زکّا گفت من چهار برابر آنچه باید بپردازم خواهم داد. در این خصوص روحیه فروتنی را می بینیم که نه تنها می خواهد خسارت را جبران کند، بلکه محبت آن که خسارت دیده را نیز بخود جلب نماید. منظور، محبت میان این دو است که با جبران خسارت دوباره بوجود می آید. محبت به همسایه خود که خسارت دیده در صدر اهمیت قرار دارد. بار دیگر به آنچه لوقا در این مورد گفته توجه کنید:

لوقا ۱۷

۳: پس مراقب خود باشید.

اگر برادرت گناه کند، او را توبیخ کن،

و اگر توبه کرد، ببخشایش.

۴: اگر هفت بار در روز به تو گناه ورزد،

و هفت بار نزد تو باز آید و گوید:

”توبه می کنم“ او را ببخشا.

در خلاصه می گوید آنکه به او گناه شده باید (۱) پیشقدم شود و نزد آنکه گناه کرده برود، و (۲) او را توبیخ نماید (درد دل خود را بگوید)، و (۳) او را ببخشد:

۱. اگر توبه کرد،

۲. هر بار که توبه کرد (۷ بار در روز اگر لازم شد)،

۳. تنها بر اساس آنچه گفته است، ”می گوید من توبه می کنم“،

۴. صرفنظر از آنکه احساس خوبی نسبت به گناهی که شده دارد یا ندارد،

۵. بخاطر آنکه خدا گفته است.

لوقا در ادامه صحبت، موضوع توبیخ که منجر به بخشش می شود را عنوان می کند. در نتیجه لازم است به مطالعه کلمه توبیخ نیز بپردازیم. در نوشته های عهد قدیم سه کلمه برای توبیخ بکار برده شده.

کمه اول یا کاچ yakach می باشد. این کلمه غالباً استفاده شده و به فارسی ”توبیخ“ نام گذاری شده. در محتوا، معنی سرزنش و نکوهش، یا توبیخ بواسطه استدلال را دارد. منظور ابراز احساسات شدید نیست، بلکه نشانه استدلال منطقی و آراسته می باشد. منظور این است که با ارائه حقایق، موضوع روشن گردد. جنبه مجاب و متقاعد ساختن نیز به آن متصل می باشد. موضوع لازم به بحث است

(بدون دخالت احساسات). این خصوصیات نشانگر طریق اجرای توبیخ می باشد. نمونه دیگر مصرف کلمه یاکاچ yakach را در این آیات خواهید دید: پیدایش ۳۱: ۴۲؛ لاویان ۱۹: ۱۷؛ مزبور ۶: ۱؛ امثال ۹: ۷، ۸؛ ۲۴: ۲۵؛ ۲۸: ۲۳.

کلمه دیگر توکاچات tokachath است. معنی آن توبیخ، اصلاح با حرف زدن، نشان دادن آنچه صحیح است می باشد. این کلمه را در این آیات می بینیم، امثال (۱: ۲۳، ۲۵، ۳۰؛ ۱۵: ۱۲؛ ۶: ۲۳؛ ۱۰: ۱۷؛ ۱۲: ۱۳؛ ۱۸: ۱۵؛ ۵: ۱۰، ۳۱، ۳۲؛ ۲۹: ۱، ۱۵)

کلمه سوم در عهد قدیم گار gaar است که معنی توبیخ، نکوهش، و تحدید دارد (این کلمه در لوقا ۱۷: ۳ جای ندارد). این معنی قویتری دارد و در این آیات مصرف شده است: امثال ۱۳: ۱؛ ۱۵: ۳۱، ۳۲؛ ۱۹: ۲۵؛ ۲۷: ۲۵؛ ۲۸: ۲۳.

در عهد جدید نیز دو کلمه برای توبیخ وجود دارد. اولی النگچو elengcho می باشد که در اول تیموتائوس ۵: ۲۰؛ تیتوس ۱: ۱۳؛ ۲: ۱۵؛ عبرانیان ۱۲: ۵؛ و مکاشفه ۳: ۱۹ استفاده شده. اصطلاحی است حقوقی، که معنی موردی را بر علیه دیگری دنبال کردن تا آنکه مجرم شناخته شود. کلمه دیگر در عهد جدید اپیتیمائو epitimao که معنی سنگینی بر دوش کسی گذاشتن، عتاب کردن است. معمولاً در اناجیل استفاده شده ولی همچنین در دوم تیموتائوس ۴: ۲ و یهوذا ۹. از آن در آیه ای که دیدیم لوقا ۱۷: ۳ استفاده شده. در متی ۱۶: ۲۲ از آن به معنی توبیخ نامصفاانه استفاده. زمانی که شخصی به منظور توبیخ نزد برادرش می رود باید با تردید پیش رود. او نخواهد دانست توبیخ او، اثر داشته یا نداشته مگر آنکه نتیجه را از او بشنود. آنکه به منظور توبیخ نزد گناه کار می رود باید با سادگی و محبت (نه کینه) حرفش را بزند و بگوید، ”این نظر من در این مورد است؛ حال بگوئید نظر شما چیست“.

حال با برداشتی که از توبیخ بدست آورده ایم، ببینیم در بخشش چگونه جای دارد. ابتدا باید گفت که بخشش احساس نیست. لوقا ۱۷: ۷-۱۰ آن را بخوبی شرح داده است. خدمتکار با وجود آنکه گرسنه بود، بخاطر اطاعت از مالک خود چیزی نخورد تا ابتدا مالکش بخورد. همانگونه، کسی که دیگری را می بخشد، احساسات خود را مهار می کند تا هفت بار که شده، او را ببخشد.

پس بخشش چیست؟ عده یا قول است. وقتی خدا گناه کاری را پس از توبه می بخشد، احساسی در کار نیست. خدا می گوید ”تقصیر ایشان را خواهم آمرزید و گناهشان را دیگر به یاد نخواهم آورد“ (ارمیا ۳۱: ۳۴). الگوی بخشش ما بخشش خدا است (افسیان ۴: ۳۲). به همین خاطر، ما نیز از بخششی که از دیگری دریافت کرده ایم اطمینان داریم که دائمی است (۱۸).

در نتیجه، وقتی متقاضی می گوید ”من تو را می بخشم“، قولی است که می دهد. جنبه قول آن اهمیت بسیاری دارد. بخشش اعلام رسمی است که بار تقصیر را از گناه کار برمیدارد و به او اطمینان می بخشد که هیچ وقت موضوع تکرار نخواهد شد. همچنین به یاد می آوریم که وعده را، دریق از احساسی که نسبت به آن داریم انجام می رسانیم (به مثال، شوهری بخاطر مجاب شدن، بر خلاف احساسی که دارد، می گوید ”عزیزم بله من تو را شب جمعه به رستوران خواهم برد“، و به قول خود وفا خواهد کرد).

حال می توانیم همه آنچه گفته شد را خلاصه کنیم:

بخشش بار تقصیر را از شخص دیگر بر می دارد و رسماً اعلام می دارد که هیچ وقت گناه او را به یاد نخواهد آورد.

البته از یاد نباید برد که بخشش بر اساس توبه است. بخشش را نمی توان ارائه داد، بدون آنکه گناه کار بگوید، ”من توبه می کنم، از شما می خواهم مرا ببخشید“ (یا حرفی به این شکل).

سؤال پیش می آید، ”حال اگر گناه کاری توبه نکند، و شما درون دل از او رنجیده باشید، این باعث خود خوری و غیظ نمی گردد. با این چکار می کنیم؟“ خیر باعث آن نمی شود. اولاً مسیحیان حق

چنین احساس و افکاری را در دل خود ندارند و در صورت ایجاد چنین احساسات مخرب، راه چاره را نیز دارند. من در جای دیگر صحبت از آن کرده ام و در اینجا تکرار نخواهم کرد. مرقس در این زمینه صحبت مهمی کرده:

مرقس ۱۱

۲۵: پس هر گاه به دعا می ایستید،

اگر نسبت به کسی چیزی به دل دارید،

او را ببخشید تا پدر شما نیز که در آسمان است،

خطاهای شما را ببخشد

اما در اینجا می بینیم که اشاره ای به توبه نشده. این با آنچه تا بحال از بخشش دریافته ایم فرق دارد. با این چکار کنیم؟

قدری عمیق تر به مرقس ۱۱: ۲۵ بنگریم. در حاشیه می بینیم نباید خشم و تلخی را به خود راه دهیم ("نسبت به کسی چیزی به دل دارید). این مقدار واضح است. ولی با این آیه چکار کنیم؟ آیا می بخشیم یا نمی بخشیم؟ آیا خدا ما را می بخشد اگر دیگران را نبخشیم؟ خیر. توبه و بخشش در سراسر کلام خدا به هم پیوسته بوده اند. یحیای تامل دهنده نیز ملت را به جانب توبه و بخشش هدایت می کرد. عیسی مسیح نیز چنین کرد، و از ما نیز انتظار دارد همان را اجرا کنیم (لوقا ۲۴: ۴۷). پس معنی آنچه مرقس ۱۱: ۲۵ می گوید چی است؟

اول، محدودیتی برای آنکه شما موضوع را با گناه کار در میان بگذارید وجود ندارد؛ متی ۱۸ از شما می خواهد موضوع را به حدی به میان آورید تا توبه ایجاد گردد (متی ۱۸: ۱۲ - ۱۴). دوم، آیا عدم توافق او اجازه خشم به شما می دهد؟ خیر. وقتی شما از شخصی خشم گین می شوید، ارزش خود را در برابر او کم می بینید و از قضاوت بد او خشم گین می شوید. اینها همه نشانه غرور است که خود محوری را بجای خدا محوری ایجاد می سازد.

سوم، دلسوزی برای خود است که ایجاد شده. هر گاه خود را با کسی مقایسه کنید، دچار چنین خطائی خواهید گردید. ما بقدر کافی در فرمانروائی از خدا زحمت داریم، بدون آنکه مقایسه با دیگران را نیز به آن اضافه کنیم. از کجا می دانیم زندگی ایمانداران دیگر در چه مرحله ای می باشد. اگر چنین اتفاقی افتاد، لازم است در دعا از خدا بخواهیم آن را از دلمان بیرون رهند. ابتدا خدا از ما می خواهد بخشش را، خواست خود بداریم (بجای دلسوزی برای خود)، و سپس بخواهیم رابطه برادرانه دوباره برقرار شود. و همچنین تنها به این دلیل آن را از خدا بخواهیم. اما این به آن معنی نیست که بخشش را حتماً خواهیم داد. تعهد رسمی به دادن بخشش نیست. تنها ابراز تمایل به بخشش خدا است. این آیه از بخشش دل صحبت می کند.

اول قرننیا ۱۳

۷: محبت با همه چیز مدارا می کند،

همواره ایمان دارد،

همیشه امیدوار است

و در همه حال پایداری می کند.

آنچه از دل بر می خیزد باید بخشش را همراه داشته باشد، تا بتواند گناه کار را به جانب توبه هدایت کند. مرقس ۱۱، قوی است تنها به خدا؛ به گناه کار چنین قوی داده نمی شود. اطاعت و پیروی از

خدا است. منظور استفاده از هر فرصتی است برای حل و فصل موضوع. حد عقل از دیدگاه مرقس ۱۱: ۲۵، یکی از طرفین می تواند مسئله را حل کند. مشاوران لازم است راه چاره را تا دیر نشده آغاز کنند ("تا خورشید بر خشم شما غروب نکند" افسسیان ۴: ۲۶).

مورد دیگری که در خصوص بخشش باید به یاد داشت، این است که بخشش تمام نتایج گناه را از میان نمی برد. اگر شخصی در کمال مستی دست خود را با شیشه قطع کرد، پس از بخشش خدا، صاحب دست دیگری نمی شود. فشاری که گناه بر دوش گناه کار می گذارد را بخشش بر می دارد، و در نتیجه واهمه از بلای آن نخواهد داشت. متوجه گناهی که کرده شده و همیشه مراقب خواهد بود دوباره (یا گناه شبیه به آن) ایجاد نگردد.

بسیاری فکر می کنند این نتایج نوعی تنبیه از خدا است. خیر، تنها نتایج گناه می باشند. مثال خوبی در این رابطه، داوود و مرگ فرزندش می باشد که در نتیجه زنا با بنتشیا رخ داد (دوم ساموئیل ۱۱، ۱۲). ناتان نبی، داستانی را شرح می دهد و نتایجی را بازگو می نماید ("شمشیر از خانه تو دور نخواهد شد؛ خانواده ات دچار بدی خواهند شد - اینها را خدا از طریق ناتان به او گفت که تمام اینها را شیطان به اجرا خواهد آورد. داوود توبه می کند و ناتان به داوود می گوید، "خداوند نیز گناهانت را زدوده و نخواهی مرد. اما چون با این عمل خود سبب شده ای که دشمنان خداوند او را کفر گویند، طفلی که برایت زاده شده، به یقین خواهد مرد" (دوم ساموئیل ۱۲: ۱۳، ۱۴). شیطان نیز چنین کرد، چون روی خدا از داوود برگشته بود. این تنبیه خدا نبود، بلکه نتیجه گناهی بود که خدا برایش بازگو نمود (خدا حیات است نه مرگ). البته برای داوود تحمل آن سخت بود، ولی نشانه این بود که خدا از همه چیز خبر دارد و نتیجه گناه را می داند و به فرزندانش بازگو می نماید.

مشاور چگونه می تواند کمک کند تا متقاضی تحمل نتایج گناه را داشته باشد؟ همان "بیش از رستگاری" است که قبلاً صحبت از آن شد. در فیض خدا حتی جرایم نیز می توانند تبدیل به برکت شوند:

رومیان ۸

۲۸: می دانید در حق آنان که خدا را دوست می دارند

و بر طبق اراده او فرا خوانده شده اند،

همه چیز ها با هم برای خیریت در کار است.

متقاضی باید به آن ایمان داشته باشد. هر نتیجه ای که از گناه سر می زند، (پس از توبه) می تواند با ایمان و انتظار لازم، تبدیل به برکت گردد. خدا بزرگتر از هر گونه گناه می باشد و خشم شیطان را در مقابل محبت خود نشان می دهد تا فرزند را نزدیکتر به خود گرداند، "به یقین که خشم بشر به ستایش تو می انجامد" (مزمور ۷۶: ۱۰ الف). خشم بشر از شیطان است و ستایش تو از خداست. چون بخشش (و پیامد های گوناگون آن) موضوع بسیار مهمی در مشاوره مسیحی می باشد، من وقت و جای زیادی را به آن اختصاص داده ام. مشاوران مسیحی لازم است با تمام آنچه راجع به آن گفته شده کاملاً آشنا بشوند. اما قبل از پایان، لازم است موردی را بیان کنم.

امروزه افرادی می گویند، "من می دانم که خدا مرا بخشیده و همچنین مسعود هم مرا بخشیده، ولی من هنوز از خودم بدم می آید و نمی توانم خودم را ببخشم". مشاور چگونه این مسئله را حل می کند؟ ابتدا متقاضی لازم است فرق آنچه بر حسب روانشناسی برداشت می شود و آنچه خدا گفته را بشناسد. بله، بخشش تغییر را لازم می کند و زمان می برد. کلام خدا نگفته ما باید خودمان را ببخشیم. مسئله اینجا نیست. راهی (پاکسازی) در کار است که باید در نظر گرفته و اجرا کرد.

وقتی متقاضی بخشش را دریافت کرده ولی هنوز فکر می کند "این کافی نیست"، حق دارد. بخشش نه تنها پایانی را بجای می آورد، بلکه شروعی را نیز آغاز می گرداند. بخشش روابطی را قطع می

کند تا روابط جدیدی را ایجاد نماید. بخشش نقطه تحول است. حقیقتاً نیاز به چیزی نو به وجود می آید، ولی منظور، بخشش بیشتر نیست (به یاد داشته باشید که بخشش با رابطه نو پایان می یابد). مشاور باید به وضوح، موضوع را روشن کند. انسان جدید و نو شدن اهمیت زیادی دارد که در فصل بعدی از آن صحبت خواهیم کرد.

فهرست زیر نویس های فصل سیزدهم (بخش ۲)

- (۱۶) این گرایش محبت را محدود به خود می کند و برخورد با دیگران را ایجاد می سازد. فرق میان گناه در دل، و گناه به دیگری، (”همسایه“ خود) را نادیده می گیرد.
- (۱۷) مسائلی در این زمینه وجود دارند که بعداً به آنها رسیدگی خواهیم کرد.
- (۱۸) البته ممکن است فراموش کنیم، که در این صورت ما نیز احتیاج به توبه خواهیم داشت.

فصل چهاردهم

اصول رستگاری

مشاوره و زندگی نو

در کتاب ”شایستگی مشاور“^(۱) Competent to Counsel، من مشاوره مسیحی را مربوط به فرایند رستگاری (پاکسازی) نام بردم. به همین دلیل است که مشاوره مسیحی تنها با ایمانداران انجام می گیرد (با بی ایمانان بشارت لازم می گردد). مشاوره حقیقی نوتتیک Nouthetic (که همان مشاوره مسیحی است که که صحبت از آن می کنیم)، در رده ای عمیق و جامع انجام می گردد، ولی روح القدس است که تغییر را از درون به جای می آورد. این کاری است که در دل ایمانداری که موافق با کلام شده (به دلیل حیات نو)، صورت می گیرد.

برای کسانی که با اصطلاحات مکتب روحانی آشنا نیستند، نموداری ساخته ام تا شناختی از بعضی از آنها بدست آید:

مکتب	کار	جریان کار	تنها خدا انجام می دهد	خدا انسان را توانا می کند انجام دهد
حیات نو	✓		✓	
ایمان آوری : توبه و ایمان	✓			✓
عادل شمرده شدن	✓		✓	
تقدیس (پاکسازی)		✓		✓
جلال	✓		✓	

این نمودار نشان می دهد که تنها تقدیس (پاکسازی) ”جریان کار“ را شامل دارد. همچنین ”جریان کار“ و ”ایمان آوری“، تنها مکتبی هستند که خدا به تنهایی، آن را انجام نمی رساند (بطور غیر مستقیم، با استفاده از فرزندان انجام می دهد). در ”ایمان آوری“، انسان با قدرت و حکمت از روح القدس، توبه می کند و ایمان می آورد (خدا او را در این کار توانا می کند، ولی انسان است که آن را انجام می دهد). در ”پاکسازی“ ایماندار با اعتماد و اطاعت به خدا و توانائی روح القدس کار را انجام می رساند (اینجا نیز، خدا انسان را توانا می کند، ولی انسان است که آن را انجام می دهد). نتیجتاً، در ”پاکسازی“ و ”ایمان آوری“، خود ایماندار در هر دو نقشی دارد (در حیات نو نقشی ندارد). و چون نقش ایماندار ”کار“ را همراه دارد، احتیاج به کمک خواهد داشت. در ”ایمان آوردن“، روح القدس از کلام خدا استفاده می کند تا ایمان به خدا را بوجود آورد. ”پاکسازی“ نیز همین طور انجام می گیرد (این شباهت را در غلاطیان ۳: ۲، ۳ می توان دید).

آیاتی که به متقاضیان داده می شوند، تغییر روحانی را ایجاد می سازند (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶) و این گونه در مسیح رشد می دهند،

اول پطرس ۲

۲: و همچون نوزادگان، مشتاق شیر خالص روحانی باشید تا به مدد آن برای نجات نمو کنید،

این آن جریان کاری است که صحبت از آن شده است. ایماندار در جلسات مشاوره، خود به حقیقت مسئله ای که دارد (از دیدگاه خدا) پی می برد و تغییر به این صورت شکل می گیرد. حال در این مقطع از مطالعه خود لازم است راجع به جریان کار پاکسازی و رابطه ای که با مشاوره مسیحی دارد صحبت کنم. اما با مشکلی روبرو شده ام. راجع به این موضوع قبلاً در کتاب ”راهنمای مشاوره مسیحی“ بطور مفصل صحبت کرده ام. نمی دانم بهتر است با تکرار قسمت هائی از آن مطالعه را ادامه دهم، یا کلاً رجوع به آن را توصیه نمایم. به نظر من، تکرار آنچه مربوط به مطالعه ما می شود، بهترین راه است.

تغییر موثر بر طبق کلام خدا

حذف : تغییر

تغییری که مطابق با کلام خدا باشد، حذف مشاوره مسیحی است. ولی باید قبول کرد که تغییر، کار مشکلی است. ارمیا در این باره می گوید:

ارمیا ۱۳

۲۳: آیا حبشی، پوست خویش را تغییر توانی داد؟

یا پلنگ خالهای خود را؟

به همین گونه، آیا شما که به بدی کردن خو گرفته اید، (خط کشی از من است)

کار نیک توانید کرد؟

جان کلون John Calvin در تفسیر خود می گوید این آیات بگونه اشتباه برداشت شده. آیات اشاره به طبیعت گناه آلود انسان نمی کنند. متأسفانه این برداشت، امروزه نیز در بسیاری از کلیسا ها دیده می شود. کلون می گوید منظور از ”خو“ گرفته، عادت است که پس از تکرار مکرر بوجود می آید. اگر دقیقاً به آیه بنگریم، می بینیم برداشت کلون صحیح می باشد. ارمیا در جای دیگری می گوید:

ارمیا ۲۲

۲۱: در سعادت مندی با تو سخن گفتم،

اما گفتی، ”نخواهم شنید!“

از روزگار جوانی عادت تو همین بوده است،

که به آواز من گوش فرا ندهی.

تغییر، کار مشکلی است

مشاوران مسیحی باید در خصوص خدمت خود واقع بین باشند. البته در تغییری که عیسی مسیح بوجود می آورد شکی نیست، اما کلاً تغییر کردن کار مشکلی است. فرزندان که ”یاد گرفته اند“ درب خانه را محکم ببندند، با زحمت یاد می گیرند آن را آهسته ببندند؛ زوج هائی که تازه ازدواج

کرده اند، باید آنگونه که قبلاً مجرد زندگی می کردند را پشت سر گذاشته و راه تازه مشترک را بیاموزند؛ سالخورده هائی که جسمشان در حال تغییر می باشد، باید بیاموزند چگونه در آسایش خیال زندگی را ادامه دهند. اینها همه لازم هست، ولی کار مشکلی است. مسیحیان، زمانی با اشکال مواجه می شوند که یا نمی خواهند تغییر را بپذیرند، یا نمی دانند چگونه آنچه خدا می خواهد را انجام دهند. تعجب ندارد وقتی متقاضیان حرف هائی نظیر، ”من هیچ وقت عوض نمی شوم“ یا ”متأسفانه من همین هستم که هستم“ را می زنند. ایمانداران معمولاً رفتار آموخته را با طبیعت ارث رسیده اشتباه می کنند. مشاوران باید این قاعده را همیشه بیاد داشته باشند، که هر نوع زندگی یا کاری که خدا از انسان می خواهد، با یاری روح القدس امکان پذیر است. نتیجتاً، زمانی که متقاضی اعتراض می کند ”ولی من صبر ندارم“، و منظورش این است، ”من این گونه به دنیا آمدم و کاری نمی شود کرد“، مشاور لازم است بگوید که صبر و حوصله را می توان بدست آورد، چون کلام خدا آن را جزء میوه روح القدس می خواند.

از آنجا که معلوم است همه مسیحیان نمی توانند همه هدایای روح القدس را دریافت کنند، از آن رو که کلام می گوید، ”اما به هر یک از ما به فراخور اندازه بخشش مسیح، فیض بخشیده شده است“ (اول قرنتیان ۱۲: ۴ - ۱۱؛ افسسیان ۴: ۷). ایمانداران به یکایک آنچه در غلطیان ۵ بعنوان میوه روح القدس عنوان شده، دسترسی دارند.

عدم موفقیت در ایجاد تغییری با دوام

جریانی هست تکراری در زندگی: گناه - اعتراف - بخشش / گناه - اعتراف - بخشش، که برای همه آشناست، و خود (به قدر کافی) باعث ناامیدی و شکست می شوند. چرا حذفی که در جلسات مشاوره بدست می آیند، مانند اهدافی که همه در عید نوروز می گیرند، با شکست مواجه می شوند؟ و چرا تغییری که بنا می گردد معمولاً موقتی است؟ و چگونه می توان این مسئله را حل کرد؟ بگذارید با سؤالی شروع کنیم:

”چه زمانی درب منزل درب نیست؟“

البته جواب را می دانید: ”زمانی که باز است!“

حال جواب را بگونه دیگری بگوئیم:

”چه زمانی درب منزلی درب نیست؟“

”زمانی که چیز دیگری است“

حال می بینیم تغییر تنها بخاطر آن نیست که چیزی تغییر کرده (درب همان درب است)، بلکه زمانی که تغییر ایجاد شده (چیز دیگری است). تغییر رفتار شخصی او را شخص دیگری نمی کند. این تغییر ممکن است بخاطر اتفاقی که موقتاً افتاده ایجاد گردیده باشد. ولی شخص زمانی تغییر می کند، که آن تغییر جزئی از زندگی روزانه او (افکار و رفتار) گردیده، صرف نظر از اتفاق هائی که ممکن است بی افتد.

حال چند نمونه از آن را در نظر بگیریم. سؤال را این گونه مطرح کنیم:

”چه زمانی، نیست؟“

جای خالی را می توانیم با آنچه مسئله متقاضی است پر کنیم. بطور مثال:

”چه زمانی دروغ گو دیگر دروغ گو نیست؟“

“چه زمانی دزد دیگر دزد نیست؟”
 جواب چیست؟ آیا این جواب ها صحیح است:
 “زمانی که دیگر دروغ نمی گوید؟”
 “زمانی که دیگر دزدی نمی کند؟”

خیر اینطور نیست. ضمانتی نیست که دزد دوباره دزدی نکند. آنچه معلوم است، در حال حاضر دزدی نمی کند. شاید به نظرش بهتر است که فعلاً دزدی نکند. شاید هم تصمیم گرفته دیگر دزدی نکند، ولی زمانی که فشار مالی بر او وارد شود، به آنچه قبلاً اکتفا می کرده رجوع کند. به عبارت دیگر، چون دزد ها همیشه دزدی نمی کنند، و دروغ گویان همیشه دروغ نمی گویند، دلیل نمی باشد که تغییری پایدار صورت گرفته.

عناصر ترک عادت / کسب عادت (۲)

حال ببینیم کلام خدا راجع به موضوعی که از آن صحبت می کنیم چه می گوید. در فصل ۴ افسسیان، پولس مستقیماً به مسئله تغییر می پردازد. نه تنها آن را پر از نصایح فکری ساخته، بلکه راه عملی آن را نیز بازگو می کند:

افسسیان ۴

۱۷: پس این را می گویم و در خداوند تأکید می کنم
 که رفتار شما دیگر نباید همانند اقوام دور از خدا باشد
 که در بطالت ذهن خود رفتار می کنند.

در این آیه او ضرورتی را برای خواننده اعلام می کند. آنجائی که می گوید “و در خداوند تأکید می کنم”، می خواهد نیاز مهمی را به زبان آورد تا شکی در آن نباشد. و چیست که ضرورت دارد: “رفتار شما دیگر نباید همانند اقوام دور از خدا باشد” (بی ایمانان). منظور این است: حال که مسیحی شدید، رفتار شما (رفتار معمول روزانه، طریق زندگی) نیز، باید تغییر کند. همچنین، توجه داشته باشید که پولس نمی گوید “رفتار ناخوشایند نکنید!”، بلکه صحبت از زندگی (جمع رفتار ها) می کند که تغییر یافته و “دیگر” “در بطالت ذهن خود رفتار” نمی کند:

افسسیان ۴

۲۲: شما آموختید که باید به لحاظ شیوه زندگی پیشین خود،
 آن انسان قدیم را که تحت تأثیر امیال فریبنده دستخوش فساد بود،
 از تن به در آورید.
 ۲۳: باید طرز فکر شما نو شود،
 ۲۴: و انسان جدید را در بر کنید،
 که آفریده شده است تا در پارسایی و قدوسیت حقیقی،
 شبیه خدا باشد.

پولس می گوید لازم است تغییری بادوام (“شبیه خدا”) صورت بگیرد؛ ایماندار باید افکار و رفتارش تغییر کنند. و در این تغییر امید فراوانی وجود دارد چون خدا می خواهد فرزندانش “شبیه خدا باشند”. و اگر خواست او این است، پس حتماً امکان آن را نیز می دهد.

آنچه پولس راجع به “بطالت ذهن” می گوید، طریق زندگی بی ایمانان “خود خواه” و “خود محور” است. این موضوع را بهتر در آیه ۱۹ ب می بینیم که می گوید، “حریصانه دست به هر ناپاکی می آلاینده”. این اشخاص طعم گناه را چشیده اند و به آن عادت کرده اند (معتاد به آن شده اند) و طبق آیه ۲۲، “تحت تأثیر امیال فریبنده دستخوش فساد” شده اند. توجه کنید که صحبت از “انسان قدیم” و “انسان جدید” است، نه تنها رفتاری که می کند. انسان جدید زندگی جدیدی را آغاز می کند. صحبت از آفرینشی تازه است که افکار و رفتارش تغییر کرده (آیه ۲۳) و در پارسائی و قدوسیت بسر می برد (آیه ۲۴)؛ شخصی شبیه به عیسی مسیح. تغییری است که درون انسان ایجاد می شود و تمام زندگی او را در بر می گیرد. این تغییر نیز، بر پایه کلام خدا بنا می شود (خود متقاضی کلام خدا را برداشت می کند)، تا شباهت خدا را در آن “راه تنگ و باریک”، بوجود آورد. آنچه از مسیح برداشت می گردد، ایماندار را شبیه مسیح می گرداند. “طریق کار” را نشان می هد (۲۲ - ۲۴). اصل موضوع این است: “آن انسان قدیم را . . . از تن به در آورید”، و “انسان جدید را در بر کنید” (از این پس - “در آوردن / در بر کردن”).

تغییری که خدا می خواهد دو جانبه است. هر دو جانب باید وجود داشته باشند تا تغییر صورت بگیرد. “در آوردن” بدون “در بر کردن” دوام نخواهد داشت. و بعکس، در بر کردن به تنهایی، ریاکاری و نا دوام خواهد بود:

متی ۱۲

۴۳: هنگامی که روح پلید بیرون می آید،

به مکانهای خشک و بایر می رود تا جایی برای استراحت بیابد، اما نمی یابد.

۴۴: پس می گوید

”به خانه ای که از آن آمدم، باز می گردم“.

اما چون به آنها می رسد و خانه را خالی و رفته و آراسته می یابد،

۴۵: می رود و هفت روح بدتر از خود را نیز می آورد و همگی داخل می شوند

و در آنها سکونت می گزینند.

در نتیجه، سر انجام آن شخص بدتر از حالت نخست او می شود.

عاقبت این نسل شریر نیز چنین خواهد بود.

حال بر گردیم به دروغ گو و دزد.

”چه زمانی دروغ گو دیگر دروغ گو نیست؟“

”زمانی که شخص دیگری است“.

صحیح، ولی چه شخصی؟ زمانی که دروغ نمی گوید چه کار باید بکند؟ (این سؤالی است که مشاوران مسیحی باید همیشه از متقاضیان بکنند و جواب آن را بخواهند). حال بر گردیم به آنچه پولس می گوید:

افسسیان ۴

۲۵: پس، از دروغ روی بر تافته،
هر یک با همسایه خود سخن به راستی گویند،
چرا که ما همه، اعضای یکدیگریم.

این جواب سؤال ما است.
”چه زمانی دروغ گو دیگر دروغ گو نیست؟“
”زمانی که راستگو بگردد“
تا زمانی که تغییر نکرده (ترک عادت / کسب عادت)، اگر کار به جای باریک برسد، به حالت قبلی خود باز خواهد گشت، چون جای خالی ترک عادت گرفته نشده (پرنشده). ترک عادت زمانی میسر خواهد بود که شامل کسب عادت نیز باشد. زندگی متقاضی باید پر از عادات جدید گردد.
دوباره به مثال خود برگردیم:
”چه زمانی دزد دیگر دزد نیست“

پولس می گوید:

افسسیان ۴

۲۸: دزد دیگر دزدی نکند،
بلکه به کار مشغول شود،
و با دستهای خود کاری سودمند انجام دهد،
تا بتواند نیازمندان را نیز چیزی دهد.

از این آیه نتیجه می گیریم که اگر دزد تنها به دزدی خود ادامه ندهد، کفایت ندارد، و موقتی خواهد بود. اما زمانی که توبه کرد و شغلی را بدست آورد، با صداقت کار کرد، و برکت دادن را، دریافت کرد، آن وقت دزد نخواهد بود. دزد زمانی دزد نیست که با کار کردن، دیگران را نیز برکت می رساند.
در سراسر کتاب مقدس، این ۲- جانب را با هم می بینیم. در فصل ۴ افسسیان بطور مثال، ببینید پولس راجع به خشم چه می گوید:

افسسیان ۴

۲۶: خشمگین باشید،
اما گناه نکنید»:
مگذارید روزتان در خشم به سر رسد،

در آوردن : خشم (دلخوری)
در بر کردن: خشم نسبت به گناهی که در وجود رخنه کرده.

به آنچه راجع به سخن گفته توجه کنید:

افسیان ۴

۲۹: دهانتان به هیچ سخن بد گشوده نشود،
بلکه گفتارتان به تمامی برای بنای دیگران به کار آید
و نیازی را بر آورده،
شنوندگان را فیض رساند.

در آوردن: سخن بد (مربوط به زندگی دنیوی)
در بر کردن: سخنی که دیگری را در خدا بنا می کند و به او فیض می بخشد.

در مورد سخن بد، می گوید:

افسیان ۴

۳۱: هر گونه تلخی، خشم، عصبانیت، فریاد، ناسزا گویی و هر نوع بدخواهی را
از خود دور کنید.
۳۲: با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید
و همان گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است،
شما نیز یکدیگر را ببخشایید.

در آوردن: آیه ۳۱
در بر کردن: آیه ۳۲
در پطرس این دو بخش را می توانیم اینگونه جدا سازیم:

اول پطرس ۳

۹: بدی را با بدی و دشنام را با دشنام پاسخ مگویید // بلکه در مقابل، برکت بطلبید، زیرا
برای همین فرا خوانده شده اید تا وارث برکت شوید.

و در یوحنا نیز می بینیم:

سوم یوحنا

۱۱: ای عزیز، بدی را سر مشق خود مساز // بلکه از نیکویی سر مشق گیر؛ زیرا نیک
کردار از خداست، اما بدکردار خدا را ندیده است.

در عبریان می بینیم:

عبرانیان ۱۰

۲۵: و از گرد آمدن با یکدیگر دست نکشیم، چنانکه بعضی را عادت شده است // بلکه
یکدیگر را بیشتر تشویق کنیم - بخصوص اکنون که شاهد نزدیکتر آن روز هستیم.

و تعداد بسیاری از آیات دیگر. شاگرد سازی مسیح در ایجاد شباهت به او (لوقا ۶: ۴۰)، از دو
قسمت تشکیل شده:

۲۴: سپس رو به شاگردان کرد و فرمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده (در آورد)، صلیب خویش بر گیرد و از پی من بیاید.

طریق زندگی تازه شاگرد مسیح، این است که "خود" را مصلوب کند (خود خواهی، خود بینی) و در خدمت به خدا زندگی را ادامه دهد. سر آغاز آن نیز با مصلوب ساختن بتها // و روی آوردن به خدا می باشد (اول تسالونیکیان ۱: ۹). پاکسازی نیز همین گونه است که ایماندار از گناه روی گردان می شود // و به پارسائی روی می آورد.

چگونگی ترک عادت / کسب عادت

زندگی روزانه ما تا حد زیادی عادت شده. این خاصیت بسیار عالی که نام آن را عادت گذارده ایم را، خدا به انسان داد. هر موقع که شخصی کاری را به قدر کافی تکرار کند، آن کار برای او تبدیل به عادت می گردد. مشاوران باید بیاد داشته باشند که این خاصیت به متقاضیان (همچنین خودشان) عطا شده، اما بعضی مواقع لازم می گردد چگونگی کار اعتیاد را به آنها نشان داد. لازم است بدانند که عادت به سختی تغییر می کند، چون آن چیزی است که همه به راهتی و ناخودآگاه انجام می دهیم. می توان آنرا اینگونه تعریف کرد:

”محمود خان بگذارید مثالی را بزنم، امروز صبح وقتی از تخت خواب بیدار شدید، ابتدا کفش چپ را بپا کردید یا کفش راست؟ در فکر هستید و هنوز جواب نداده اید، اینطور نیست؟ شاید هم کاملاً فراموش کرده باشید. شما صبح ها دیگر فکرش را نمی کنید چه را ابتدا انجام دهید؛ بدون فکر کردن آن را انجام می دهید. شما بخود نمی گوئید اول کفش راست را پا خواهم کرد و بعد کفش چپ را. کاری که بار ها انجام دادید را بدون فکر کردن انجام می دهید. این امکانی است که خدا بما داده. مثال دیگری را بزنیم: اولین باری که پشت فرمان اتوموبیل نشستید را به یاد آورید. تجربه ترسناکی بود اینطور نیست؟ زمانی که وارد اتوموبیل شدید، رل را دیدید، دنده را دیدید، دگمه های مختلف را دیدید، سپس پائین نگاه کرده پدال ترمز، گاز و خدا می داند چه نوع وسیله دیگری را دیدید که باید همزمان بکار می بردید (و زنده می ماندید). تازه علاوه بر همه چیز، چشم به اتوموبیل های دیگر نیز داشته باشید. یقیناً از خود پرسیدید چطور همه این کار ها را انجام خواهم داد. یادتان می آید؟ اما حال چکار می کنید؟ شب تاریک با همسرتان وارد اتوموبیل می شوید، بدون احتیاج به دیدن ماشین را روشن می کنید، دنده را به عقب می گذارید، از پارکینگ خارج می شوید و وارد خیابان شده به راه خود ادامه می دهید. تمام اینها را نیز، در حالی که راجع به مکتب روحانی بحث می کنید انجام می دهید. کار شگفت انگیزی است، اینطور نیست؟ شما اعمال پیچیده و دقیقی را بدون فکر کردن آموختید انجام دهید. چگونه آموختید، با تمرین، تمرین با انضباط. اتوموبیل را بقدری راندید که گوئی جزئی از شما گردید. منظور پولس همین بود وقتی نوشت: ”خود را در دینداری تربیت کن“ (اول تیموتاوس ۴: ۷). اینگونه

است که انسان طریق زندگی خود را بنا می سازد و بر طبق آن زندگی می کند -
عادت“

در عبرانیان می خوانیم:

عبرانیان ۵

۱۳: هر که شیر خوار است،

با تعلیم پارسائی چندان آشنا نیست،
زیرا هنوز کودک است.

پولس عبرانیان مسیحی را سرزنش می کند، چون با وجود آنکه تعلیم زیادی بدست آورده بودند،
ثمری را بجای نیاورده بودند. دلیل چیست؟ چون آنچه آموخته بودند را بکار نبردند. آنها هنوز کودک
(شیر خوار) بودند.

عبرانیان ۵

۱۴: اما غذای سنگین از آن بالغان است

که با تمرین مداوم،

خود را تربیت کرده اند

که خوب را از بد تشخیص دهند.

حرف آخر همین است. تمرین پارسائی، زندگی پارسائی را خواهد ساخت. آنگاه، طبیعتاً آنگونه
خواهید شد. نتیجتاً می توان گفت، آنچه زندگی را پارسا می کند، تمرین، تمرین، تمرین است. اگر
فکر می کنید آنچه تعلیم یافته اند، خود بخود کارش را انجام خواهد داد، بار دیگر آیه ۱۴ را لازم
است بخوانند.

البته ممکن است شما اعتراض کنید، ”بنظر نمی آید بتوانم آن را انجام دهم“. اعتراض شما بحق
است. ولی قبلاً شما آن را انجام داده اید. شما در زندگی تمرینات بسیاری داشته اید و خیلی چیز ها
را آموخته اید. موارد زیادی هست که ناخود آگاه انجام می دهید. شما مانند هر گناه کار دیگری، گناه
کرده اید و چون بارها آن را انجام داده اید، قسمتی از زندگی شما شده، همان گونه که قسمتی از
زندگی همه ما شده. شکی نیست که ظرفیت عادت در همه وجود دارد. مسئله اینجا است که به منظور
نادرستی بکار برده می شود. مشکل اینجا است که این ظرفیت را می توان در هر دو جهت بکار
برد. هیچ کس نمی تواند بدون عادت زندگی کند. این ظرفیت را خدا داده تا بتوانیم وقتمان را بدون
صرف مسائل جزعی، به موضوع های مهمتر بپردازیم. خدا ما را تنها برای خوردن و خوابیدن
نجات نداده، بلکه می خواهد وقتمان را به موضوع های مهمتر بپردازیم.

عادت می تواند به نفع ما باشد یا به ضرر ما؛ می تواند برکت خدا باشد یا لعنت شیطان. بستگی دارد
به آنچه تمرین کرده ایم. آنچه خوراک زندگی خود کرده ایم اصل مطلب است - مانند اطلاعاتی که
وارد کامپیوتر می کنیم. کامپیوتر تنها بخوبی اطلاعاتی که در آن هست کار می کند. خوبی یا بدی
کارش بستگی به نوع اطلاعاتی است که درون خود دارد (آنچه به کار گرفته می شود). استفاده از
اطلاعاتی که درون خود داریم، عادت را می سازد. استفاده از اطلاعات شیطان صفت، شیطان را
در انسان می سازد. پولس در دوم پطرس ۲: ۱۴ می گوید ”در طمع ورزی بسی چیره دستند!“ می
گوید ”از گناه کردن سیر نمی شود“. تکرار می کند و عادت می شود. اشکال در دل اوست که به

روی شیطان باز شده (گناه در دل او شکل گرفته). بدون آنکه فکر کند، هر زمان طمع ورزی می کند. چرا؟ چون دلش (آنچه محرک وجود می باشد) اسیر و در بند خودش شده، و تنها منافع خود برایش مهم است.

چون ظرفیت عادت را همه در زندگی خود دارند، متقاضیان زیادی با مسائل عادت شده به مشاوره روی می آورند. مشاور باید متقاضی را به درون خود هدایت کند، تا خودش ببیند طریق زندگیش چگونه است. آنچه متقاضیان بدون فکر کردن به زبان می آورند، باید شناخته شود. آنچه ناخودآگاه می باشد باید خود آگاه گردد. و زمانی که متقاضیان به روش های گوناگونی که در زندگی خود دارند، آشنا می شوند، آنوقت می توانند هر یک از روش ها را با کلام خدا ارزیابی کنند. آنچه او در نوجوانی آموخته ممکن است در بلوغ ادامه یافته باشد. آنچه در روال عادی زندگی روزانه متقاضی انجام می گیرد را باید خودش بتواند در برابر آنچه خدا راجع به آن گفته، ارزیابی کند (با برداشت از کلام و کمک مشاور) تا به خوبی یا بدی آن پی ببرد. آنچه برای خدا بد است برای بشر نیز بد است. تنها یک راه هست برای آنکه زندگی او شباهت خدا را داشته باشد، و آن عادت به رفتاری است (رفتار هائی است) که خدا از او می خواهد. آنچه در کلام خدا وجود دارد، مربوط به ترک عادات گناه آلود و کسب عادات جدیدی است که با یاری روح القدس بدست می آیند. کار آسانی نیست، ولی کار واجبی است. صفات جهنمی را می خواهید یا صفات بهشتی؟ البته در این راه تنها نمی باشید:

فیلیپیان ۲

۱۳: زیرا خداست

که با عمل نیرومند خود،

هم تصمیم و هم قدرت انجام آنچه را که خوشنودش می سازد،
در شما پدید می آورد.

و چیست که پدید می آورد؟

غلاطیان ۵

۲۲: اما ثمره روح،

محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری،

۲۳: فروتنی و خوشتنداری است.

هیچ شریعتی مخالف اینها نیست.

تنها روح القدس است که می تواند عادات گناه آلود را با عادات پارسا تعویض کند، چه در بچه ده ساله یا سالخورده شصت ساله. خدا نگفته وقتی شخصی به پنجاه سالگی یا هشتاد سالگی می رسد نمی تواند تغییر کند. ببینید ابراهیم در سالخوردگی چه کار کرد. ببینید خدا چه تغییرات عظیمی را در سننن بالا، از او خواست. روح القدس می تواند هر مسیحی را تغییر دهد. اما موضوعی که روشن است، ترس از تغییر کردن است. ترس را شیطان بوجود می آورد تا راه را ببندد. شیطان می گوید "نمی توانی"، "خیلی سخت است"، "زندگی قاطی خواهد شد"، "مردم چه خواهند گفت"، و اینگونه حرف ها، تا ترس را ایجاد سازد. اما زمانی که متقاضی (با کمک مشاور) منشع و منظور این افکار را بشناسد، خواهد توانست آنها را رد کند.

زندگی مسیحی شامل تغییری دائمی است. متقاضی باید با ارزش فراوانی که در زندگی دارد آشنا بشود. این موضوع خصوصاً در مورد مسیحیانی که می گویند ”من همه چیز را می دانم“ صدق می کند (تنبلی). به عبارت دیگر می گویند ”چیز تازه ای در کلام خدا برای من نیست، کار تازه ای نمانده انجام دهم، مهارت تازه ای نیست بدست آورم، گناه دیگر نیست که نیاز به رسیدگی دارد“. وقتی عیسی مسیح گفت:

لوقا ۹

۲۳: سپس به همه فرمود:

«اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند،

باید خود را انکار کرده،

هر روز صلیب خویش بر گیرد

و از پی من بیاید.

اینگونه افکار و حرف ها را چنین پاسخ داد. زندگی مسیحی را شامل تغییر دائمی شمرد (”هر روز“). ”صلیب خویش بر گیرد“ یعنی ”خود“ و ”امیال نفسانی خود“ را بکشد (به صلیب بکشد). روزانه نیز، مسیحیان با مسائل و مشکلات زندگی مواجه می شوند که نیاز به تغییر و تبدیل خدا نشان می دهند (”و از پی من بیاید“). اما مسیحیان در این زمینه با مانع بزرگی روبرو می شوند، و آن چیزی است که کلام خدا ”بردبار“ (پایدار / ثابت قدم) می نامد(۳)،

یعقوب ۱

۱۲: خوشا به حال آن که در آزمایشها پایداری نشان می دهد،

زیرا چون از بوته آزمایش سربلند بیرون آید،

آن تاج حیات را خواهد یافت

که خدا به دوستداران خویش وعده فرموده است.

رومیان ۵

۴: و بردباری، شخصیت را می سازد،

و شخصیت سبب امید می گردد؛

پیمودن راه جدید خدا (ترک عادت / کسب عادت) یقیناً برای متقاضی مشکل خواهد بود، با وجود نفوذی که روح القدس دارد. در بعضی متقاضیان، درد عضلانی نیز ایجاد کرده است. چون طبیعت نو دارد رشد می کند. کل او (نه تنها روح او) در حال تغییر است. نظارت مشاور در این قسمت از زندگی روحانی متقاضیان، اهمیت زیادی دارد. تکرار مکرر راه خدا، نیاز به تمرکز دائمی بر آیاتی دارد که روح القدس می خواهد در آن مقطع از زمان اجرا کند. تکرار، معمولاً هشت بار باید انجام گیرد تا تبدیل به عادت گردد. بارهای اولیه، مشکل ترین تجربه ها را ایجاد می کنند و متقاضی باید بداند که بردباری اوست که راه را برای روح القدس باز نگاه می دارد.

تاکیدی که کلام خدا بر تلاش ایماندار می کند، ممکن است اشتباه برداشته شود؛ آنچه صحبت از آن می کنم تلاشی است که با حمایت روح القدس انجام می گردد، نه کار انسانی. روح القدس است که انگیزه و قدرت و انجام کار را در دست دارد (اگر نداشته باشد کار انجام نمی گردد). انسان می

تواند با پشتکاری خود دوچرخه سواری را یاد بگیرد، ولی روحانیت به اینگونه امکان پذیر نیست. مسیحیان کار های نیکو می کنند چون قبلاً روح القدس در آنها نیکو، کار کرده. روح القدس موجود اسرار آمیزی نیست. آنچه روح القدس می کند اشتباه برداشت گردیده. (برداشت های اشتباه بقدری وسیع می باشند که دیگر تعجب ندارد). اما دلیلی برای این اشتباهات وجود ندارد. روح القدس خود گفته چگونه کار می کند. او گفته از طریق کلامش کار می کند. کتاب مقدس نوشته روح القدس است. الهام از او سرچشمه می گیرد. او نویسندگان کلامش را چنان هدایت کرد، تا با کلمات شیرین خدا، خود را مکشوف سازد. آنچه در کلامش گفته، در ابعاد وسیع خدا کار می کنند، و خود را "شمشیر روح" می خواند. در خصوص ما ایمانداران صحبت می کند! منظور این است، که با وجود فیض و رحمتی که از خدا دریافت کرده ایم، آیا میوه ای آورده ایم؟ شکی نیست که میوه فراوانی در حیات شما بوجود آمده، و این از فیض و رحمت خدا است، ولی چه مقدارش را شما عمداً بخاطر آنکه خواست خداست، انجام داده اید؟ حال وقت آن رسیده که دعا کنیم برای شکافی که میان ما و خدای ما ایجاد شده.

می گویند، "ما در زندگی جزای هر چه بوده را چشیده ایم، و می دانیم جزای هر چه در آینده ایجاد خواهد شد را نیز خواهیم چشید. برای ما چیز تازه ای نیست. بقول معروف، از پس آن بر می آئیم". ولی توجه کرده اید، این تعریف زندگی می باشد که در شیطان است! هشدار می دهیم برای یکایک ما، چه مرد، زن، پیر یا جوان، که ببینیم روزمان را چگونه می گذرانیم. چون صاحب قبلی ما شیطان بوده و باید جلوی نفوذ های او (حوس - خودخواهی) را بگیریم. اما فقط خواستن کافی نیست. بسیاری از مسیحیان آنچه در کلام گفته شده را می خواهند، ولی بدست نمی آورند. چرا؟ چون آنچه کلام گفته را انجام نمی رسانند. اجرای آن را نیز خود کلام گفته، توبه و بردباری. شیطان با کمی از روحانیت خدا در زندگی رضایت مه دهد، اما خدا هیچ نشانه ای از شیطان را نمی پذیرد. شاید زمانی به زندگی خود نگاه می کنیم، همان کمی از شیطان و کمی از خدا را می بینیم. در صورتی که لازم نیست اینطور باشد. خدا راه نجات را نشان داده. پس از توبه، خواست خدا از طریق کلامش مشخص شده و باید انجام بگیرد تا شامل زندگی گردد. درست است که کار دشواری است، ولی پس از همان روز اول، کار ساده تر نیز می گردد. آنوقت متوجه می شویم، شکی که به همه چیز داشتیم، تنها در خیال ما بود. به این شکل است که روح القدس از طریق ما میوه می آورد (میوه در پاکسازی عمل می آید). هر گاه کلام خدا را "انجام" بدهیم (حال بخاطر مسئله ای که داریم یا آیه ای که خوانده ایم)، خواست خدا را "انجام" می دهیم. پس می توان گفت زندگی روحانی در بکار بردن کلام است.

زمانی که ما کلام خدا را می خوانیم، آیا نمی خواهیم جزئی از زندگی ما بشود؟ البته. ما همه می خواهیم شبیه خدا باشیم. مشکل زمانی پیش می آید که اطمینان نداریم. به کار خود اطمینان نداریم. در صورتی که خدا گفته کاری از ما نمی خواهد. ما کلام را داریم (آن آیاتی که لازم داریم)، و روح القدس که مجری آن است را نیز در خود داریم. پس نگرانی در کجاست. اتفاقاً اگر نگرانی وجود داشته باشد نباید دست به کار شویم. مشاوران خدمتشان در این زمینه است. متقاضی باید در دعا از خدا بخواهد، از طریق فیض خود کمک لازم را برساند تا آیات مورد نظر را اجرا کند. کلمه فیض در کلام خدا چند معنی دارد، یکی از آن ها کمک (یاری) است. روح القدس ایمانداران را در "راه" انجام خواست خدا (اجرای آن)، کمک می رساند. او وعده کمک را در حال انجام کار داده، نه سوای آن. البته کمک روح القدس جوانب بسیاری دارد، ولی تنها در انجام کلام خدا است که شباهت خدا را بوجود می آورد (زمانی که کلمه جسم می پوشد).

در دوم تیموتائوس، پولس می گوید کلام خدا چهار نوع کار را برای ایمانداران انجام می دهد.

دوم تیموتائوس ۳

۱۶: تمامی کتب مقدس الهام خداست

و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است،
۱۷: تا مرد خدا به کمال
برای هر کار نیکو تجهیز گردد.

۱. آنچه خدا می خواهد را، تعلیم می دهد.
۲. بخاطر وجود گناه، محکوم ("تادیب") می سازد.
۳. ایماندار را "به کمال برای هر کار نیکو تجهیز" می کند.
۴. ما را در پارسائی تربیت می کند.

منفعت چهارم کلام خدا تربیت سازمان یافته نیکو کاری (پارسائی) است. سازمان یافتگی (طبق برنامه) انسان را آزاد می سازد تا کارش را انجام دهد. انضباط نظم را ایجاد می کند. مردم عکس این را فکر می کنند. فکر می کنند آزادی احتیاجی به سازمان و انضباط ندارد و آن را رد می کنند. حال این سؤال را در نظر بگیرید:

چه زمانی ترن مسافر بری آزاد است؟ آیا زمانی است که جست خیز کنان از مزارع و تپه ها عبور می کند (و خود را نیز از پا در می آورد)؟ خیر. زمانی آزاد است که روی (محدود بر) ریل آهن است (راه تنگ و باریک). آنوقت هموار و موثر و هدفمند حرکت خواهد کرد، چون قصد سازنده آن همین بود. لازم است روی ریل باشد (سازمان یافته) تا خوب کار کند. مشاوره متقاضیان نیز لازم است مانند ریل آهن سازمان یافته باشد. ریل خدا همان کلام خدا است. زندگی فرمانبردار و جهت دار، نیاز به سازمان دارد تا درست اجرا شود و به هدف برسد. مطابقت با کلام خدا، امکان می دهد ایماندار تغییر کند، گناه را از خود دور کند، و پارسائی را به تن گیرد. اینگونه است که مسیحیان شباهت خدا را بدست می آورند.

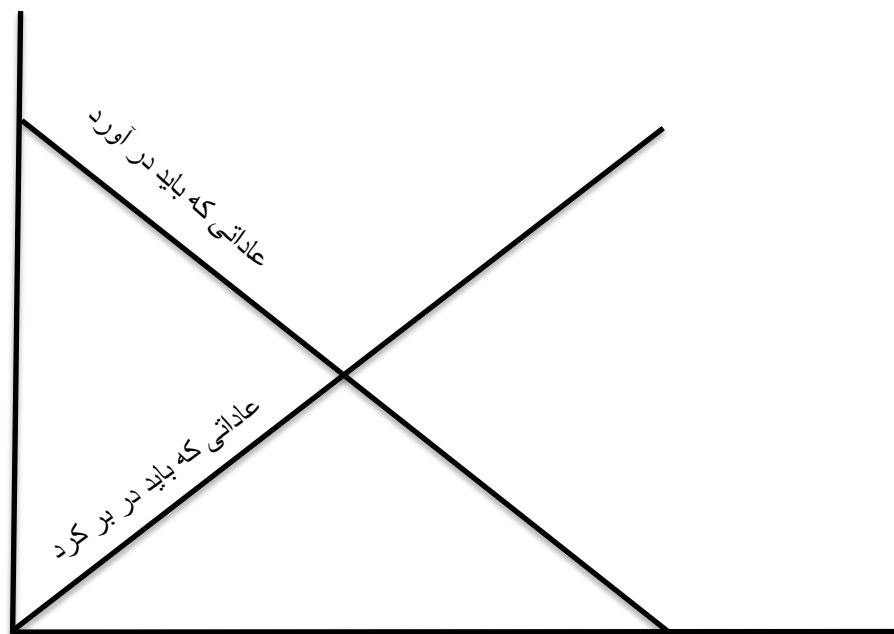
نتیجتاً، این است جواب مشاور به متقاضی: مرتب کلام خدا را بخوانید، با دعا آنچه گفته را طبق برنامه تنظیم شده قبلی انجام دهید، و این، صرف نظر از آنکه چه احساسی دارید. احساس مسئله دیگری است برای متقاضیان. آنچه نیاز به تکرار دارد را میان کار رها می کنند، چون احساس بدی بدست آورده اند. مشاور باید بگوید، "شما شاید احساس نمی کردید امروز از خواب بیدار شوید. ولی با این وجود بیدار شدید. بعد از آنکه به راه افتادید، احساسات تغییر کرد و خوشحال شدید که به احساسات گوش ندادید. پس از آن تصمیم نیز، بقیه روزتان پر از چنین تصمیماتی خواهد بود که با اطاعت از خدا، لازم می شود احساسات را نادیده بگیرید".

کار های بسیاری هست که مردم احساس خوبی نسبت به انجام آن ندارند. اما باید توجه داشته باشند که تنها دو راه برای زندگی وجود دارد و باید تصمیم بگیرند کدام را انتخاب کنند (و ترکیبی از این دو نیز راه شیطان است). این دو راه شامل دو اخلاق مختلف می باشند. یکی می گوید، "من مطابق با خواست خودم زندگی خواهم کرد"، و دیگری می گوید "من مطابق با خواست خدا زندگی خواهم کرد". وقتی آدم گناه کرد، زندگی فرمان بردار را رها کرد، و زندگی خود گرا (احساس گرا) و شهوت آمیز را انتخاب کرد. زندگی یا فرمان بردار است، یا احساس گرا. متأسفانه زندگی احساس گرا دنیا را پر کرده و بزرگتری مانعی را برای ما ایجاد کرده. آنچه در باره زندگی خداگانه می شنویم، پر از زحمت است. هم احساسشان را باید نادیده بگیرند و هم مقید به احکام خدا باشند. چگونه

می توان با این مشکلات روبرو شد؟ با فایده ای که خدا برای انسان فراهم کرده؛ بهشت. یا جهنم را پیش می گیرند یا بهشت. با مقایسه فوایدی که هر یک برای انسان دارند، مسلم است چه را انتخاب خواهند کرد.

ما دیده ایم که شکستن عادت دو مرحله دارد، یکی ”در آوردن“ و دیگری ”در بر کردن“. یکی بدون دیگری با شکست مواجه خواهد شد. وقتی متقاضی، پشت به رفتار قدیم خود می کند، همزمان باید رفتار خدا را پیش گیرد و چند بار نیز آن را تکرار کند. نیاز، ایمان، و کلام لازمند، تا کار پیش برود. اگر راه، تار و مبهم باشد، نمی تواند ادامه دهد، و نباید ادامه دهد. این نشان می دهد که دوباره، از ابتدا، لازم است موضوع ”در آوردن“ و ”در بر کردن“ بطور کامل، تعلیم داده شود، و سوآلی برای متقاضی وجود نداشته باشد. این جریان را بشکل زیر در نظر بگیرید:

« تغییر دو جانبه است، و هر جانب باید به مقدار لازم اجرا شده باشد تا اثر کند »



تعداد جلسات مشاره مسیحی

کسب عادت

ترک عادت

*۱

۱

*۲

۲

*۳

۳

*۴

۴

مشاور می توانند هر چه مربوط به ترک عادت، و متقابلاً کسب عادت می باشد را در همان جلسات اولیه شناسائی کند. شناخت آنچه مربوط به ”در آوردن“ می باشد معمولاً آغاز جریان کار است.

چون مکتب روحانی تا بحال با مسئله عادت روبرو نشده (با وجود آنکه موضوع مهمی می باشد)، لازم بود در این جا صحبت از آن می شد. مشاوران مسیحی با این مسئله داعمأ سر و کار خواهند داشت.

حال که صحبت از تغییر کریم، لازم است ببینیم چگونه این کار انجام می گردد.

فهرست زیر نویس های فصل چهاردهم

- (۱) این کتاب تا بحال به زبان فارسی ترجمه نشده.
- (۲) همچنین می توانید به فصل ۱۹ کتاب ”راهنمای مشاوران مسیحی“ رجوع نمائید.
- (۳) رومیان ۵: ۳ - ۴؛ یعقوب ۱: ۱۲ - ۱۸؛ عبرانیان ۱۰: ۳۶؛ رومیان ۱۲: ۱۲؛ و غیره

فصل پانزدهم

اصول پاکسازی (ادامه)

مشاوره و میوه روح القدس

چنان که قبلاً گفتیم^(۱)، همه عطایای روح القدس به هر ایماندار داده نشده ولی، میوه روح القدس در دسترس همه آنها هست. حذف پاکسازی نه تنها بیرون ساختن اعمال و افکار نفسانی است، بلکه جایگزین کردنشان با اعمال و افکار روحانی است، و این میوه روح القدس می باشد. ابتدا لازم است تحلیلی در خصوص کلمه میوه انجام دهیم. میوه فرض بر آن دارد که درخت زنده ای نیز در کار است؛ منظور این است که میوه روح القدس نمی تواند در بی ایمانان وجود داشته باشد. میوه روح القدس در کسانی پرورش می یابد که روح القدس را دریافت کرده اند (روح القدس ساکن در ایشان است).

ما که به عیسی مسیح پیوسته ایم، تعلق به روح القدس داریم. ما باغ میوه او هستیم! میوه ای که او بار می آورد، نه تنها حرمت و جلال به پدر می دهد، بلکه همچنین به پسر و روح القدس. خصوصیات این زندگی، شامل مطالبی است که در غلاطیان ۵: ۲۲ و ۲۳ به عنوان “میوه” نام برده شده اند:

غلاطیان ۵

۲۲: اما ثمره روح،

محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکوئی، وفاداری،

۲۳: فروتنی و خوشتنداری است.

هیچ شریعتی مخالف اینها نیست.

علاوه بر این، میوه گویای رشدی می باشد که به آرامی و به تدریج عمل می آید. انسان می تواند کمک کند و وارد عمل بشود، ولی نمی تواند آن را آغاز کند، و نه اطمینانی از برآمد آن داشته باشد. میوه را نمی توان ساخت، ولی می توان در رشد آن نفوذ داشت. هر میوه ای، نیاز به وقت کافی خود دارد تا کامل شود، و با یاری ایماندار می تواند زودتر به کمال برسد. مشاوران مسیحی نیز خادمان باغ روح القدس هستند که شریک کار فیض و حکمت خدا می شوند. در نتیجه، از کلمه میوه می توانیم چنین برداشت کنیم که رشدی جامع (از هر لحاظ) و کامل دارد، و نیاز به کوشش و دلباختگی متقاضی نیز دارد.

در فصل قبل گفته شد، که پاکسازی اصلی است که خدا و انسان هر دو در آن شریک می باشند. روح القدس ایماندار را چنان توانا می کند که میوه را خودش، در زندگی بدست آورد. ولی پولس در غلاطیان ۵: ۲۲ اشاره می کند که پایه و اساس کار روح القدس است و ایماندار در کار، تنها شریک می شود. ایماندار شریک و فعال هست، ولی اگر بخواهیم بدانیم فعالیت او چگونه است، باید ابتدا بدانیم “پارسائی، نشاط، صلح، صبر، مهربانی، نیکوئی، وفاداری، فروتنی و خوشتنداری” چه هستند، و چگونه عمل می کنند. و چون آیه خاصی برای هر یک وجود ندارد، باید به آیات دیگری در این زمینه روی آوریم. اگر چنین نکنیم مرتکب اشتباه بزرگی می شویم، چون در ابتدا بنظر می رسد که این آیات خواستار دور شدن از جامعه (راهبه) را می رسانند که تنها انتظار کار خدا را می کشند تا میوه را به ثمر آورد. ممکن است این روحیه را در عهد قدیم دیده باشیم، ولی عهد جدید کاملاً مخالف آن است. ابتدا دو آیه زیر را در نظر بگیریم:

اول تیموتاوس ۶

۱۱: اما تو ای مرد خدا، از اینها همه بگریز،
و در پی پارسائی و دینداری و ایمان و محبت و پایداری و ملایمت باش.

دوم تیموتاوس ۲

۲۲: از امیال جوانی بگریز،
و به همراه آنان که با دلی پاک خداوند را می خوانند،
در پی پارسائی، و ایمان و محبت و صلح باش.

معلوم است خصوصیات این دو آیه (و حتی بعضی کلمات) با آنچه در غلاطیان ۵ آمده یکی هستند. اما به نکته ای که در اینجا هست توجه کنید، پولس به تیموتاوس می گوید ”در پی“ اینها باش. نتیجتاً، میوه روح القدس شامل چالش انسان نیز می باشد؛ میوه بدون ”در پی“ آن بودن بوجود نمی آید. در پی میوه بودن قسمت عمده ای از فعالیت مشاوره مسیحی نیز می باشد. لازم است بدانیم چگونه در پی میوه باشیم و چگونه روح القدس در زندگی ایمانداران میوه می آورد. قبل از آنکه به بحث خصوصیات پردازیم، باید ابتدا ببینیم ”در پی“ میوه بودن چه معنی دارد؟

”در پی“ میوه در مشاوره مسیحی

کسب میوه روح القدس از اهداف اصلی مشاوره مسیحی است. خصوصیات مانند محبت، صلح، نشاط، و غیره را همه می خواهند، چون اصول حیاتی را تشکیل می دهند، ولی اگر مشاوران بخواهند متقاضیان دسترسی به این خصوصیات پیدا کنند، لازم است خودشان نام و معنی هر یک را بدانند، تا بتوانند همراه متقاضی در ”پی آن“ بروند. مشاوران لازم است بتوانند ضعف و ناتوانی که بخاطر فقدان این خصوصیات پدید آمده را تشخیص دهند، و هر یک از خصوصیات را نیز بتوانند عمیقاً شرح دهند. در خلاصه باید تکرار کنم، با میوه روح القدس باید کاملاً آشنا باشند (۲). مطالب زیادی در دنیا راجع به شخصیت انسان نوشته شده، اما حتی مشاوران مسیحی نتوانستند انبوه مطالبی که در کلام خدا راجع به شخصیت مسیحی نوشته شده را جمع آورند. از آنجا که نمی توانم وارد بحث گسترده ای (یا قطعی) راجع به شخصیت در کلام خدا پردازم، لازم می دانم چند نکته راجع به آنچه خدا در کلامش راجع به شخصیت انسان گفته صحبت کنم، خصوصاً در مورد شخصیت هائی که برای مسیحیان امکان پذیر هست (راجع به آدم از جلال افتاده بقدر کافی صحبت کرده ام). جای تاسف است که تا بحال کسی حتی به گونه ابتدائی اطلاعاتی که در این رابطه، در کلام خدا موجود می باشد را مورد نظر قرار نداده است. برای این کاری لازم است ابتدا شخصیت انسان را از تولد مطالعه کنیم، سپس رشد شخصیت را جدا از عیسی مسیح ببینیم، و آخر، حیات جدید و رشد شخصیت در مسیح را بشکافیم. اما قبل از هر چیز به دو مورد مهم زیر توجه کند:

۱. کلام خدا در همه جا شخصیت را در حال تغییر می شمارد. هیچ کس در هر برحه از زمان زندگیش، در شخصیت خاصی گیر نمی کند (دائماً در حال تغییر می باشد). شخصیت مسیحی، شامل طبیعتی است که انسان با آن به دنیا می آید (phusis)، چگونه از آن برای خیریت زندگی خود استفاده می کند، و علاوه بر این، چگونه خدا، او و زندگی او را تا به اکنون تغییر داده است.
۲. این قابلیت تغییر نیز، امکان کمک مشاوران را (برای ایجاد تغییر شخصیت) باز می گذارد (البته مشروط بر آنکه کلام خدا را بخوبی در دسترس خود داشته و متقاضیان نیز به آن وابسته باشند).

میوه روح القدس را می توان بطور ساده در تک تک خصوصیات و مشخصات یک شخصیت مسیحی دانست، و کسی که آموخته چنین میوه ها را به وفور در زندگی بدست آورد، نیازی به مشاوره ندارد (مگر گهگاهی نیاز به راهنمایی داشته باشد). در نتیجه، ”در پی“ میوه بودن همان ”در بر کردنی“ است که پولس صحبت از آن کرده (۳).

حال باید پرسید، روح القدس چگونه میوه می آورد، و مشاوران چگونه می توانند کمک کنند تا متقاضیان ”در پی“ آن باشند؟ به این دو سؤال (چگونه میوه می آورد و چگونه می تواند کمک کرد)، می توان یک جواب را داد، چون دو جانب از یک سؤال می باشند. جواب ساده و کوتاه این است که میوه روح القدس در دعا و اجرای کلام خدا پرورده، و به ثمر می رسد. کلمه ”در پی“ (dioko) که در اول تیموتائوس ۶: ۱۱ و دوم تیموتائوس ۲: ۲۰، مشاهده می کنیم، در لغت نامه سترانگ (Strong's Numbers) معنی کوشیدن در راه، جهش به راه، و حتی جفا دیدن را نیز دارد. این نشان می دهد که ایماندار چه قدر باید خواهان ”میوه بسیار“ باشد. این کلمه (dioko) در مجموع، صحبت از تابعیت، پافشاری، اهمیت، و کوشش واقعی شخص می کند.

بعنوان مثال، ”ملایمت“ (یا آرامش) را در نظر بگیریم. چگونه یک مسیحی می تواند آرامش داشته باشد؟ در فیلیپیان ۴: ۶ تا ۹، می بینیم که آرامش (در مقابل نگرانی) سه مرحله دارد. این مراحل شامل در آوردن و در بر کردن می باشند، اما توجه داشته باشید که آرامش میوه ایست که با کوشش و بردباری (مشاور و متقاضی) باید ”در پی“ آن بود. میوه ای که پرورده خدا است، غیر ممکن ها را ممکن می سازد، اما در صورتی که اطاعت و پشتکار بودن خود ایماندار نیز در کار بوده باشد. برکت دیگر از آسمان نمی بارد، چون آسمان مدتی پیش در ایماندار ساکن گردیده. خدای خالق، پرورده خود را در دست می گیرد و روح القدس کار را انجام می رساند.

فیلیپیان ۴

۶: برای هیچ چیز نگران نباشید،

بلکه در هر چیز با دعا و استغاثه،

همراه با شکر گزاری،

در خواستهای خود را به خدا ابراز کنید.

۷: بدین گونه، آرامش خدا که فراتر از تمامی عقل است،

دلها و ذهنهایتان را در مسیح عیسی محفوظ نگاه خواهد داشت.

۸: در پایان، ای برادران،

هر آنچه راست است،

هر آنچه والاست،

هر آنچه درست است،

هر آنچه پاک است،

هر آنچه دوست داشتنی و

هر آنچه ستودنی است، بدان ببندید.

اگر چیزی عالی است و شایان ستایش، در آن تامل کنید.

۹: آنچه از من آموخته و پذیرفته اید

و هر آنچه از من شنیده و یا در من دیده اید،

همان را به عمل آورید، که خدای آرامش با شما خواهد بود.

می گوید:

۱. برای مسائل خود دعا کنید (۶ و ۷). دل باید از بار زندگی آزاد باشد تا بتواند تغییر را بپذیرد. خدا ما را با بار دلمان می پذیرد، اما می خواهد مسئله (بار) گفته شود تا راه حل نیز مکشوف گردد. ”ابراز“ یعنی گفتن. و چون خدا گفته ”یوغ مرا بر دوش گیرید“، یوغ دنیا (بار زندگی) باید از دوش ما برداشته و بدوش مسیح گذاشته شود. زمانی که ما ”یوغ مسیح“ را در هر موردی بگردن می گیریم، زمانی است که میوه روح القدس را دریافت خواهیم کرد. و چون اطمینان داریم که خدا همانطور که قبلاً برکت داده، دوباره نیز برکت خواهد داد، ”با شکرگذاری“ در پیشگاهش خواهیم آمد. شکرگذاری بخاطر این نیست که از او چیزی می خواهیم (یا بالاخره باید شکرگذار بود!). خدا می خواهد به راستی او را شکرگذار باشیم، نه خیالی.

مسیحیان اشتباهاً فکر می کنند آیه ۸ اتمام موضوع است. در صورتی که آیات ۹ و ۱۰ نیز راجع به بدست آوردن آرامش صحبت می کنند. دعا تنها مرحله (پله) اول می باشد. البته ابتدا لازم است با روح القدس در تماس بود (دعا) تا بتوان از او برداشت کرد. خدا در دعا ما را از حضور خود آگاه می کند و به این خاطر می توانیم با ایمان با او صحبت کنیم و درخواستهایمان را بگوئیم. ولی، دو مرحله دیگری نیز در کار می باشند.

۲. پاکسازی دل و افکار (آیه ۸). بطوری که قبلاً گفته شد، بیرون راندن افکار نگران کافی نیست. اگر جایش خالی بماند، نگرانی های بیشتری سراغ ما خواهند آمد. در نتیجه، باید آنچه در آیه ۸ نام برده شده را در دعا از خدا بخواهیم جایگزین نگرانی های ما کند. راه این است که به ”هر آنچه راست است، هر آنچه والا است، هر آنچه درست است، هر آنچه پاک است، هر آنچه دوست داشتنی و هر آنچه ستودنی است، بدان بیندیشید. اگر چیزی عالی است و شایان ستایش، در آن تامل کنید“. منظور از ”در آن تامل کنید“، این است که در فکرمان داشته باشیم و در انتظار دریافت آن بمانیم تا روح القدس آن را در ما پرورش دهد. پاکسازی یعنی آزاد شدن از خصوصیتی که با آنها به دنیا آمديم، و پرورش خصوصیات جدید خدا.

۳. آیه (آیه ۹) اهمیت داشتن الگوئی را در زندگی روحانی نشان می دهد. زندگی مسیحی را باید آموخت و برای بعضی متقاضیان لازم است روزهای را در کنار مسیحیان رشد کرده بگذرانند تا روح القدس ابعاد بیشتری از زندگی متقاضی را فرا گیرد. مشاوران خود نمی توانند این خدمت را بعهده گیرند، ولی می توانند از کشیشها، مشایخ، شماسان، و دیگر مسیحیان با تجربه بخواهد چنین خدمتی را بدوش گیرند. زمانی که متقاضیان خود از فیض خدا در دیگر مسیحیان بهرمند شدند، آنوقت ”خدای آرامش“ با آنها خواهد بود.

حال می بینیم آرامش خدا طبیعتاً با آنچه در دنیا رواج دارد فرق زیادی دارد. آرامش خدا در اطاعت و پیروی از کلام خدا بدست می آید.

تکلیف مشاور این است که متقاضی را در مسیر صحیح کسب این صفات راهنمایی کند. معمولاً متقاضیان انتظار دارند هر چه هست را سریع دریافت کنند (و فکر می کنند اگر همین حال آن را بدست نیاورند، هیچوقت بدست نخواهند آورد). عادت کرده اند آنچه می خواهند را خودشان دنبالش بروند و هر چه زودتر نیز بدست آورند (چه با حقه یا گلک). در صورتی که خواسته های روحانی پدیده روح القدس می باشند که زمان آن را او در دست دارد. یکی از صفات خدا صبر می باشد.

در صبر، رضایت خاطر نیز جای دارد (ایمان). صبر و ایمان به آینده مطلوب خداست، که روح القدس ایماندار را در راه تغییر لازم هدایت می کند. این ”راه“، نیز بطوری که گفته شد با توبه آغاز می شود و با سمر میوه پایان می یابد.

میوه ای که ما در پی آن هستیم

میوه، تغییری است که خدا در انسان بار می آورد. بطوری که قبلاً گفتیم، این تغییرات نیز شامل صفاتی می باشند که در غلاطیان ۵، اول تیموتاوس ۶: ۱۱، و دوم تیموتاوس ۲: ۲۲ (که جامع می باشند، اما نه کامل) نام برده شده اند.

غلاطیان ۵

۲۲: اما ثمره روح، محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکوئی، وفاداری،
۲۳: فروتنی و خوشتنداری است. هیچ شریعتی مخالف اینها نیست.

اول تیموتاوس ۶

۱۱: اما تو ای مرد خدا، از اینها همه بگریز، و در پی پارسائی و دینداری و ایمان و محبت و پایداری و ملایمت باش.

دوم تیموتاوس ۲

۲۲: از امیال جوانی بگریز، و به همراه آنان که با دلی پاک خداوند را می خوانند، در پی پارسائی، و ایمان و محبت و صلح باش.

دوم تیموتاوس ۲: ۲۲	اول تیموتاوس ۶: ۱۱	غلاطیان ۵
محبت	محبت	۱. محبت
		۲. نشاط
آرامش		۳. آرامش
		۴. صبر
		۵. مهربانی
		۶. نیکوئی
ایمان / ایمانداری	ایمان / ایمانداری	۷. ایمان / ایمانداری
	فروتنی	۸. فروتنی
		۹. خوشتنداری
پارسائی	پارسائی	۱۰.
	دینداری	۱۱.
	پایداری	۱۲.

از جمیع این دوازده خصوصیات، می توانیم به شخصیت یک مسیحی پی ببریم. این فهرست با وجود آنکه جزئی از خصوصیات مسیحیان را نام برده، مسیری را نشان می دهد که کلام خدا در عهد جدید به جانب آن پیش می رود. شکل و رفتار هر یک در ایمانداران فرق می کند. اما قدر مسلم تغییر در هما جا وجود دارد. حال باید دید این خصوصیات چه هستند.

۱. محبت

این کلمه را در هر سه آیه می بینیم، و این نشانه اهمیت و اولویتی است که پولس به آن داده (همچنین وفاداری). در باره محبت (agape)، کتاب های بسیاری منتشر شده (چون محبت خدا ابعاد وسیعی دارد) و جمیعاً قابل استفاده هستند، ولی پولس با زیبایی خاصی آن را در اول قرن‌تین ۱۳ نشان داده (۴). و چون موضوع فراتر از امکاناتی است که من دارم (و حتی بشر)، نمی توانم چیزی جز یک زیر نویس (۵) به آن اضافه کنم. در خلاصه می توان گفت، محبتی که مورد نظر می باشد (میوه) را روح القدس به وجود می آورد. انسان نمی تواند بدون وجود او، محبت خدا را بدست آورد.

رومیان ۵

۵: و این امید به سرافکندگی ما نمی انجامد،
زیرا محبت خدا توسط روح القدس که به ما بخشیده شده،
در دل‌های ما ریخته شده است.

در مجموع می توان گفت، نیاز به شناخت و زیستن با خدا و شراکت با همسایگان است، که زمینه را باز می گرداند تا روح القدس کارش را انجام رساند. نیاز، بستگی به خواندن کلام دارد.

اشعیا ۵۵

۱۱: همچنان خواهد بود کلام من که از دهانم صادر می شود؛
بی ثمر نزد من باز نخواهد گشت،
بلکه آنچه را خواستم به جا خواهد آورد،
و در آنچه آن را به انجامش فرستادم
کامران خواهد شد.

هر چه کلام را بخوانیم، امکانش بیشتر است که وارد زندگی ما بشود و ما را دگرگون کند. اما این شامل احساسات ما نمی باشد (و نباید گذاشت دخالت داشته باشد)، چون احساسات ما عامل اصلی زندگی گذشته ما بوده (احساس گرائی) و مخالف هر تغییری خواهد بود. احساسات قبلی ما با مخالفت به خدا عادت کرده بود. باید بتوان بر احساسات مخالف با کلام غلبه کرد. همه می دانیم که پس از چالش کوتاهی در مسیر کلام، احساسات نیز تغییر خواهد کرد و جانب کلام (احساس خوب روزانه) را خواهد گرفت. اما در همین فاصله کوتاهی (مدت) که در راه خدا چالش می کنیم، شیطان وارد عمل می شود. در گذشته، مقصر واقعی، آشنایانی بودند که متقاضی با آن ها رفت و آمد داشت (و با قطع رابطه از میان می رفت). اما امروزه، زندگی تحت تاثیر رسانه های مختلف اجتماعی شده و به همان اندازه کار شیطان نیز وسعت یافته. مشاوران از این پس لازم است از نفوذی که ارتباطات جمعی بر متقاضیان دارند را بررسی کنند. خلاف خواست خدا در همه جا منتشر شده و تاثیر آن باید در زندگی متقاضی شناخته شده و کنده شود.

محبت خدا نسبت به انسان به گونه ای بود که قدم اول را خدا برداشت، و با شراکت انسان محبت واقعی پدید آمد. به این شکل است که همسر بی لیاقت خود را می توان با محبت بی ریای خدا، لمس کرد. ابتدای تغییر معمولاً با سختی رو برو می شود (احساسات قبلی واکنش نشان می دهند)، ولی با آنچه خدا می گوید "پایداری"، به اتمام می رسد.

۲. نشاط

زندگی مسیحی پر از نشاط است. نشاط، ۶۰ بار در عهد جدید، و ۷۲ بار به عنوان فعل در عهد قدیم از آن نام برده شده و نشانه روحیه و اعتماد عمیقی است که در مسیحیان وجود دارد. شباهت آن را در خاصیت دنیوی آن، ”خوشحالی“ می توان یافت، با فرق عمده ای که نشاط دائمی است (چون خدا دائمی است).

يعقوب ۱

۲: ای برادران من،

هر گاه با آزمایشهای گوناگون رو به رو می شوید،
آن را کمال شادی بینگارید.

ایماندار در حالی که مسئله یا مشکلی دارد می تواند شاد ”چارا“ (chara) باشد، چون خدا او را دارد می سازد. منظور از ”آزمایشها“ در این آیه، مسائل و مشکلات زندگی است که پیش می آیند (و روح القدس می خواهد از مینا بردارد). می گوید، ”کمال شادی بینگارید“، چرا! چون برکت خدا است که در راه است. چون بار عیسی است که بدوش می کشند و تحملش را از حاکمیت او دریافت خواهند کرد. چون زهر مار است که از بدن خارج می شود، و بهشت خدا است که جایگزین آن می گردد. و زمانی که ما از عظمت کاری که خدا در ما کرده پی می بریم، آنوقت بی درنگ به جانب او می شتابیم و او را در بغل می گیریم و نشاط ما لبریز می شویم. آن هنگام از حالمان خبر نداریم (که بگوئیم خوشحال هستیم یا نیستیم)، چون نشاط تمام وجود ما را فرا گرفته.

يوحنا ۱۵

۱۰: اگر احکام مرا نگاه دارید،

در محبت من خواهید ماند؛

چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته ام

و در محبت او می مانم.

۱۱: این سخنان را به شما گفتم

تا شادی من در شما باشد

و شادی شما کامل شود.

از این آیات سه مورد مهم بدست می آید:

۱. این نشاط تنها در مسیح وجود دارد.

۲. این نشاط از جانب مسیح صادر می گردد (”تا شادی من در شما باشد و شادی شما کامل شود“).

۳. اما از طرفی می بینیم که نشاط، از طریق اجرای کلام (”اگر احکام مرا نگاه دارید“) بدست می آید. خود به خود نیست (اتوماتیک - بنشینیم و منتظر آن باشیم). نشاطی است که ایماندار پس از اجرای حکمی از خدا بدست می آورد (”اگر احکام مرا نگاه دارید“) . ”نگاه داشتن“ یعنی انجام دادن (عمل رساندن). بعضی مسیحیان چون می دانند خدا نیازی به کمک انسان ندارد، فکر می کنند لازم نیست کاری انجام دهند. اما اگر اینطور است، چرا عیسی به مسیحیان می گوید (”اگر احکام مرا نگاه دارید“)? فکر می کنم

اشکال در برداشتی است که بعضی مسیحیان از خدا دارند. درست است که تمام کار ها را خدا خود انجام می رساند (بخاطر محدودیتی که در ما است)، ولی وقتی خدا راجع به بردباری، استقامت، و قدرتی که از روح القدس صادر می گردد صحبت می کند، می خواهد ما را شریک و بهرمند از کار او نیز بشوند.

یعقوب ۱

۲۲: به جای آورنده کلام باشید،

نه فقط شنونده آن؛

خود را فریب مدهید!

۲۳: زیرا هر کس که کلام را می شنود

اما به عمل نمی کند،

به کسی ماند که در آینه به چهره خود می نگرد

۲۴: و خود را در آن می بیند،

اما تا از برابر آن دور شود،

از یاد می برد که چگونه سیمایی داشته است.

۲۵: اما آن که به شریعت کامل که شریعت آزادی است چشم دوخته،

آن را از نظر دور نمی دارد،

و شنونده فراموشکار نیست.

بلکه به جای آورنده است،

او در عمل خویش خجسته خواهد بود.

متقاضیان باید بدانند که نه تنها چنین صفاتی در وجود خدا است، بلکه خواست خدا این است که یکایک آنها را نیز بدست آورند. زمانی که مسئله یا مشکلی در زندگی ایجاد می گردد، ندای خدا نسبت به گناهی است که باید از میان برداشته شود تا خدا جایش را بگیرد. دوران "آزمایش" کلام خدا، صحبت از زمانی می کند که تغییر و تحولی در حال انجام شدن است. در این دوران، بحران فکری و روحی نیز ممکن است جریان داشته باشد. به همین خاطر خدا مشاوران مسیحی را تربیت کرده تا مسیحیان را در این راه حمایت و هدایت کنند.

اول پطرس ۱

۶: و در این بسیار شادمانید،

هر چند اکنون زمانی کوتاه بنا با ضرورت

در آزمایشهای گوناگون غمگین شده اید،

۷: تا اصالت ایمانتان در بونه آزمایش به ثبوت رسد

و به هنگام ظهور عیسی مسیح به تمجید و تجلیل و اکرام بیانجامد،

همان ایمان که پس گرانبهاتر از طلاست که هر چند فانی است،

به وسیله آتش آزموده می شود.

۸: شما گرچه او را ندیده اید،

دوستش می دارید؛

و گرچه اکنون او را نمی بینید،

به وی ایمان دارید

و از شادمانی وصف ناپذیر و پرجلال آکنده اید،

۹: زیرا غایت ایمان خویش
یعنی نجات جانهایتان را می یابید.

مسائل و مشکلاتی که در زندگی ایمانداران رُخ می دهند، در مجموع (۶) جانبی را می گیرند که
مزمور می گوید:

مزمور ۲۳
۴: حتی اگر از وادی سایه مرگ نیز بگذرم،
از بدی نخواهم ترسید،
زیرا تو با منی؛
عصا و چوبدستی تو
قوت قلبم می بخشند.

این "قوت قلب" همان عصاره نشاطی است که یعقوب ۱: ۲ صحبت از آن کرده است.

۳. آرامش

آرامش "ایرین" (eirene) وابسته و قسمت عمده نشاطی است که صحبت از آن کردیم.

فیلیپیان ۴
۴: همیشه شاد باشید؛
باز هم می گویم: شاد باشید.
۵: بگذارید ملایمت شما بر همگان آشکار باشد.
خداوند نزدیک است.
۶: برای هیچ چیز نگران نباشید،
بلکه در هر چیز با دعا و استغاثه،
همراه با شکرگذاری،
در خواستهای خود را به خدا ابراز کنید.
۷: بدین گونه، آرامش خدا که فراتر از تمامی عقل است،
دلها و ذهنهایتان را در مسیح عیسی محفوظ نگاه خواهد داشت.

من چیزی بیش از آنچه قبلاً راجع به آرامش (شالم در عهد قدیم) صحبت کرده ام (فیلیپیان ۴: ۶ تا ۹) اضافه نخواهم کرد. پولس خود اعتراف می کند "آرامش خدا که فراتر از تمامی عقل است" را نمی توان با عقل دریافت. انسان محدود، نمی تواند آنچه نامحدود است (خدا) را بقدر کافی تعریف نماید.

۴ و ۱۲. صبر و بردباری

کلمه یونانی “ماکروثومیا” (makrothumia)، که به فارسی صبر ترجمه شده، معنی “خوش اخلاق / تسلط بر اعصاب” را نیز دارد. تسلط بر اعصاب نیز از دو قسمت “تحمل دیگران” و “توانایی جلوگیری خود” تشکیل شده. در خصوص تحمل دیگران می بینیم که محبت و بردباری به یکدیگر متصلند (همان گونه که نشاط و آرامش اتصال بهم دارند):

اول قرنیتان ۱۳

۴: محبت بردبار و مهربان است؛

محبت حسد نمی ورزد؛

محبت فخر نمی فروشد

و کبر و غرور ندارد.

بردباری (تحمل دیگران) را می توان به این شکل برداشت کرد: هر مسیحی دوره رشد روحانی خودش را دارد و ما نمی دانیم در چه دوره از رشد خودمان هستیم، چه رسد به دیگران!

متی ۲۵

۱۵: به فراخور قابلیت هر خادم،

به یکی پنج قنطار داد،

به یکی دو و به دیگری یک قنطار. آنگاه راهی سفر شد.

منظور از “به فراخور قابلیت”، مقایسه قابلیت یک مسیحی با مسیحی دیگر نیست، بلکه قابلیتی که برای استفاده از آنچه خدا به او داده (استفاده از قنطار/عطایا) می باشد. جایی برای مقایسه و حسادت باز نشده. قابلیت انجام کار بخصوصی که خدا برای او تعیین کرده، به او داده شده. از ازل تعیین شده بود، و در حال رشد است، و در نتیجه نمی توانیم از هیچ جانبی از آن خورده بگیریم. همه در حال رشدیم، و خدا می داند چه لازم داریم و در وقت کاملش آن را بما خواهد داد. اگر ارزشی برای یکدیگر داریم، محبت مسیحی است که باید میان همدیگر رواج دهیم. پولس در رومیان ۱۲: ۱۴ تا ۲۱ (۷) نشان داده که جای خورده گیری چقدر محدود است و وقت لازم را باید به خدا داد تا کار خود را انجام رساند. شاید بهترین آیات که معنی (makrothumia) را بیان می کنند را در کولسیان ۱: ۹ تا ۱۲ می خوانیم:

کولسیان ۱

۹: از همین رو، از روزی که این را شنیدم،

از دعا کردن برای شما باز نایستاده ایم،

بلکه پیوسته از خدا می خواهم

که شما از شناخت اراده او در هر حکمت و فهم روحانی

پر شوید،

۱۰: تا رفتار شما شایسته خداوند باشد،

و بتوانید او را از هر جهت خشنود سازید:

یعنی در هر کار نیک ثمر آورید

و در شناخت خدا رشد کنید

۱۱: و با همه نیرویی که از قدرت پر جلال او سرچشمه می گیرد،
از هر حیث نیرومند شوید
تا صبر و تحمل بسیار با شادمانی داشته باشید.
۱۲: پدر را شکر گوئید که شما را شایسته سهم شدن در میراث مقدسین
در قلمرو نور گردانیده است.

پولس دعا کرد برای کولسیان تا ”از شناخت اراده او در هر حکمت و فهم روحانی پر شوید“. به عبارت دیگر، آموخته باشید چگونه راه خدا را در زندگی شخصی خود پیموده، و با ”رفتار شایسته“ و ”ثمر نیک“، میوه آورید. پولس از خدا می خواست کولسیان ”در هر حکمت و فهم روحانی“ پر شوند، تا بتوانند ”ثمر نیک آورند“ و ”صبر و تحمل بسیار با شادمانی داشته“ باشند. صبر خدا را اگر بخواهیم درک کنیم، می توانیم بیاد آوریم که خدا با وجود پاکی کاملش، یکایک ما را تحمل کرده و هنوز می کند. ما باید از او سرمشق بگیریم. از جانبی نیز در این آیات، وابستگی نشاط، صبر، و بردباری را می بینیم که هر چند جوانب مختلفی از ”میوه“ می باشند، نمی توان از هم سوا کرد. پولس می گوید اگر کولسیان ۱: ۹ تا ۱۲ را بگونه صحیح در زندگی بکار گذاریم، توانائی تحمل آنچه در حال تغییر است (hupomene) را خواهیم داشت، و آنچه لزومی ندارد تحمل کنیم را نیز بخاطر مسیح و نیکوئی به همسایه تحمل کنیم.
۵، ۶. مهربانی و نیکوئی

غلاطیان ۵

۲۲: اما ثمره روح، محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکوئی، وفاداری،

کلمه مهربانی ”کرزتوتس“ (chrestotes) در عهد جدید، در رابطه با روحیه خدا نسبت به انسان استفاده شده، و به این شکل مهربانی را به ما معرفی کرده. این خاصیت دیگری است که ”در پی“ آن باید بود. در لغت نامه سترانگ، (chrestotes) معنی اخلاق عالی، روحیه با محبت و مفید را نیز دارد. اما چون آیه خاصی که دقیقاً نشان دهد این مهربانی چگونه است و چطور می توان آن را بدست آورد، باید ببینیم به چه نحوی از آن در کلام استفاده شده. ابتدا در رومیان ۱۱: ۲۲، مهربانی (chrestotes) را می بینیم که در مقابل عکس آن، سختگیری ”آپوتومیا“ (apotomia) قرار گرفته،

رومیان ۱۱

۲۲: پس مهربانی و سختگیری خدا را در نظر داشته باش؛

سختگیری به کسانی که سقوط کرده اند،

اما مهربانی به تو،

البته به این شرط که در مهربانی او ثابت بمانی؛

وگرنه تو نیز بریده خواهی شد.

(apotomia) را می توان معنی ”دقیق و سرسخت“، ”خشن و زمخت“، و حتی بی رحم را اضافه کرد (البته نه در رومیان ۱۱: ۲۲). البته (chrestotes) بر عکس، و مخالف آن است. این خاصیتی است که باید دریافت کرد. طبیعت قدیم ما در گناه به دنیا آمد و (apotomia) جزعی از آن بود. حال که حیات جدید را داریم، باید مهربانی (chrestotes) را بیاموزیم تا، چنین خواصیتی را خدا در ما

جایگزین کند. البته خدا است که انجام می‌رساند و در وقت مناسب خود آن ”میوه“ را بار می‌آورد، ولی در کیست که آن میوه بار آورده می‌شود؟ در ما است. در این صورت باید:

- (۱) آن را از خدا بخواهیم تا به ما داده شود (دل)، و
(۲) آن را شامل زندگی روزانه خود کنیم (عمل).

از جانب دیگری، در غلاطیان ۵: ۲۲ می‌بینیم (chrestotes) در دنباله خود، ”آگاتوسون“ (agathosune) را دارد که معنی فعال در نیکوئی است. در این صورت نتیجه می‌گیریم، که (chrestotes) صحبت از جانب درونی دل (خوش اخلاقی، محبت) می‌کند، و (agathosune) صحبت از ثمر آن خوش اخلاقی و محبت (اعمال نیکو، ابراز محبت، انجام کارهای مفید) می‌کند. یکی مربوط به فکر ایماندار است، و دیگری رفتار ایماندار. محبت (خدا) ابتدا در دل جای می‌گیرد و بعد نور خود را می‌افشاند:

متی ۵

۱۴: شما نور جهانید.

شهری را که بر فراز کوهی بنا شده نتوان پنهان کرد.

۱۵: هیچکس چراغ را نمی‌افروزد

تا آن را زیر کاسه‌ای بپند،

بلکه آن را بر چراغان می‌گذارد

تا نورش بر همه آنان که خانه‌اند، بتابد.

۱۶: پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد

تا کارهای نیکتان را ببینند

و پدر شما را که در آسمان است، بستانید.

معمولاً مهربانی و نیکوئی همراه یکدیگر می‌باشند و تغییر افکار و رفتار را نشان می‌دهند که محبت خدا سرشت آن‌ها است. هر دو را باید آموخت تا بتوان خاصیتی که در محبت خداست را دریافت کرد. آنچه باید از میان برداشته شود ”جاه طلبی“ (خود خواهی است):

يعقوب ۳

۱۴: اما اگر در دل خود حسد تلخ جاه طلبی دارید،

به خود مبالید و خلاف حقیقت سخن مگوئید.

۱۵: چنین حکمتی از بالا نازل نمی‌شود،

بلکه زمینی و نفسانی و شیطانی است.

قدم اول در این راه توبه مسیحی است (۷). باید به آنچه توکل داشته ایم (و باعث مسئله شده) اعتراف کنیم تا وسیله حضور خدا برای ما فراهم شود. خدا می‌خواهد ترکیب ننگین آنچه ما را به شیطان وابسته کرده بود را خود ببینیم. روح پلید باید کنار برود تا روح القدس جای آن را بگیرد. قدم دیگر آموزشی است که از مسیح می‌گیریم، و ما را در مسیر پاکسازی هدایت می‌کند. محبت مسیحی از آنجا بر می‌خیزد که روحیه‌ای که از خدا است (روح افکار و روح رفتار)، در ما ”میوه“ آورد.

حال ببینیم چگونه می توانیم این روحیه و رفتار را در خود پرورش دهیم. در صدر هر چیز باید بیاد داشته باشیم، خواست خدا است که ما این روحیه و رفتار را داشته باشیم. به این صورت می توانیم اطمینان داشته باشیم که روح القدس ما را در این راه یاری خواهد کرد. حال برای برداشت بهتری از این مطلب مثالی را در نظر بگیریم. کدام صحیح است؟

۱. از فرزندان بخواهیم هر وقت برنامه تلویزیون تمام شد به خواست ما رسیدگی کند، یا دستور بدهیم فوراً تلویزیون را خاموش کند و از ما اطاعت کند؟
۲. از کار فرمایان بخواهیم رفاه کارمندان و کارگران را در نظر بگیرند، یا تنها سود سالانه مد نظرشان باشد؟

این دو نشانگر دو قطب مخالف مهربانی “کرزتوتس” (chrestotes) و سختگیری “آپتومیا” (apotomia) می باشند که نیاز تغییر را از سوئی به سوی دیگر آشکار می کنند. نیاز به تغییر افکار و رفتار دارند. تنها خواستن ابراز محبت به دیگران کافی نیست. اجرای آن نیز لازم است. اجرای آن نیز خصوصیات خود را در کلام دارد. تغییر افکار و رفتار هر دو در یک آیه نام برده شده اند:

اشعیا ۵۵

۸: خداوند می فرماید

«افکار من افکار شما نیست و نه راههای من، راههای شما
۹: زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است،
راههای من نیز از راههای شما
و افکار من از افکار شما بلندتر است.»

منظور، محبتی است که در دل جای می گیرد و تمرکز بر دیگران (همسایه) دارد و طریق ابراز آن را برای خود مکشوف می سازد. چگونگی ابراز آن نیز مربوط به موقعیتی است که موجود است و کلام خدا هر موقعیتی را در نظر گرفته است. اساساً، لازم است مشاوران خود از مهربانی “کرزتوتس” (chrestotes) خدا نسبت به انسان که پولس در تیتوس ۳: ۴ و ۵؛ رومیان ۱۱: ۲۲؛ افسسیان ۲: ۷ نشان داده (تنها پولس از این واژه استفاده کرده) شناخت خوبی داشته باشند.

تیتوس ۳

۴: اما چون مهربانی و انساندوستی نجات دهنده ما خدا، آشکار شد،
۵: ما را نه به سبب کارهای نیکویی که کرده بودیم،
بلکه از رحمت خویش نجات بخشید،
به غسل تولد تازه و نو شدنی که از روح القدس است؛

رومیان ۱۱

۲۲: پس مهربانی و سختگیری خدا را در نظر داشته باش؛
سختگیری به کسانی که سقوط کرده اند،
اما مهربانی به تو،
البته به این شرط که در مهربانی او ثابت بمانی؛
وگر نه تو نیز بریده خواهی شد.

افسیان ۲

۷: تا در عصر آینده،

فیض غنی و بی مانند خود را در مسیح عیسی،
به واسطهٔ مهربانی خود نسبت به ما نشان دهد.

وقتی محبت خدا نسبت به انسان را مطالعه می کنیم، می بینیم که شامل روحیهٔ ”مهربانی“ (*chrestotes*) است که از روح القدس سرچشمه می گیرد، و رفتاری (”به ما نشان دهد“) است (*agathosune*) که در نیکوئی به دیگران انجام می گیرد. ”آگاتوسون“ (*agathosune*) سه بار دیگر در عهد جدید (علاوه بر غلاطیان ۵) مصرف شده است:

دوم تسالونیکیان ۲

۱۶: خود خداوند ما عیسی مسیح و پدر ما خدا

که ما را محبت کرد

و به فیض خود به ما دلگرمی جاودانی و امیدی نیکو بخشید،

۱۷: شما را دلگرمی بخشد

و در هر کردار و گفتار نیکو استوار گرداند.

افسیان ۵

۸: شما زمانی تاریکی بودید،

اما اکنون در خداوند نور هستید.

پس همچون فرزندان نور رفتار کنید

۹: زیرا ثمرهٔ نور،

در هر گونه نیکوئی، پارسائی و راستی است.

رومیان ۱۵

۱۴: ای برادران،

من خود اطمینان دارم که شما خود از نیکوئی مملو،

و از معرفت کامل بر خوردارید

و به پندگفتن به یکدیگر نیز توانائید.

کلمهٔ ”دلگرمی“ در آیات ۱۶ و ۱۷، شامل صلح و صفا و آرامشی است که، از نجات خدا و ایمانی که به او داریم در (دل) ما جای می گیرد. این دلگرمی نیز، نیاز به شراکت با دیگران دارد. خدا آن را ساخته.

فیلیپیان ۲

۱۳: زیرا خداست که با عمل نیرومند خود،

هم تصمیم و هم قدرت انجام آنچه را که خوشنودش می سازد،

در شما پدید می آورد.

وقتی روح القدس ساکن باشد، طبیعتاً میوه می آورد (”زیرا خداست که با عمل نیرومند خود“)، و آن میوه در ”انجام آنچه را که خوشنودش می سازد“. محبت خدا را می توان عکس عدالت دنیا نامید. عدالت می گوید، ”حقش را کف دستش می گذارم“؛ اما محبت خدا می گوید، ”خیر، من آنچه نیاز به آن دارد را به او خواهم داد“.

۷. ایمانداری (وفاداری)

کلمه ”پیستیس“ (pistis) که در زبان یونانی ”ایمان“ یا ”ایمانداری“ ترجمه شده در اول و دوم تیموتاوس نیز بکار برده شده:

اول تیموتاوس ۶

۱۱: اما تو ای مرد خدا، از اینها همه بگریز،
و در پی پارسائی و دینداری و ایمان و محبت و پایداری و ملایمت باش.

دوم تیموتاوس ۲

۲۲: از امیال جوانی بگریز،
و به همراه آنان که با دلی پاک خداوند را می خوانند،
در پی پارسائی، و ایمان و محبت و صلح باش.

در هر دو آیه، کلمه (pistis) معنی ایماندار بودن دارد (توجه به استفاده ای که در سراسر دوم تیموتاوس از آن شده نمائید). قابلیت (pistis) نه تنها صحبت از قابلیت ایمان خود ایماندار می کند، بلکه صحبت از قابلیت بازتاب آن در جامعه (اعتبار، اطمینان، اعتماد، امانتداری، وفاداری، تابعیت، و توکل ایماندار) نیز، می کند. ابتدا (pistis) باید در دل حضور داشته باشد تا قابلیت انتشار آن را بدست بگیرد (لیریز گردد). دوره تکامل خود را لازم است بگذراند تا پرورش یابد. سپس طرح اجرا (یا ابراز) آن پیش خواهد آمد (خدا پیش می آورد). موقعیت باید قبل از شروع سنجیده شود (از هر لحاظ)، و سپس با تمام وجود، جلال به عیسی مسیح آورده شود.

متی ۵

۱۵: هیچکس چراغ را نمی افروزد تا آن را زیر کاسه ای بنهد،
بلکه آن را بر چراغدانی می گذارد
تا نورش با همه آنان که در خانه اند، بتابد.

مسئله عمده ای که مشاوران در طول خدمتشان با آن مواجه شده اند، بی ایمانی متقاضیان است. در بسیاری از جهات غیر قابل اطمینانند. نمی توان اطمینان داشت که به حرفشان عمل بکنند، تکالیف را به موقع تحویل دهند، و حتی در جلسات حضور یابند. دلایل بسیاری هست برای این گونه اشکال ها، و هر یک را مشاوران باید در رابطه با خصوصیاتش کاوش و رسیدگی کنند. ممکن است بخاطر آن است که متقاضی هنوز ایمان نیاورده، یا اگر ایمان آورده، ممکن است بخاطر رفتار های عادت شده سهل انگاری است، یا از ضرری که مسئول نبودن دارد خبر ندارد. در مجموع، می توان زیر بنای همه اینگونه ضعف ها را بی نظمی و بی انضباطی دانست. بی نظمی و بی انضباطی خود زیر

بنای مسائل و مشکلات دیگری نیز می شوند. می توان گفت ایمانداران در مجموع، نیاز به آموختن طرح و برنامه روزانه و ماهانه زندگی دارند. این کاری است که باید آموخته شود و تکرار گردد تا میوه آورد. این از خدمات عمده ایست که مشاوران مسیحی عهده دارند. من راجع به این موضوع در کتاب ”مسیح و مشکلات شما“^(۸)، به قدر کافی صحبت کرده ام و اگر لازم باشد می توان به آن رجوع کرد.

در دوم تیموتاوس ۲: ۲۲ جنبه عملی ”ایمان“ را مشاهده می کنیم. متقاضیان باید از اهمیتی که وفاداری دارد آگاه بشوند، نه تنها به همسر، والدین، کار فرما، و غیره، بلکه به عیسی مسیح. ایمانداران خادمین عیسی مسیح هستند. آنگونه که هستند، و هر چه دارند را، خدا برای انجام مقاصد نیکوی خود مورد استفاده قرار می دهد. پول و مالشان، وقتشان، عطایایشان، همه برای انجام مقاصد خدا به آنها داده شده. البته اینطور نیست که حق استفاده و لذت از آنها را ندارند. ولی مالک نیستند، سرایدارند. پولس در اول قرننیا ۴: ۱ و ۲، صحبت از ”خادمین“ و ”مباشران“ مسیح کرده، ولی در حقیقت هر مسیحی خادم و مباشر مسیح می باشد و باید معنی وفاداری و امانت را بیاموزند.

اول قرننیا ۴

- ۱: پس همگان باید به ما به دیده خادمان مسیح و مباشرانی بنگرند که رازهای خدا به آنان به امانت سپرده شده است.
- ۲: و حال انتظاری که از مباشر می رود این است که امین باشد.

راجع به وفاداری (”امین“) در کلام خدا صحبت زیادی شده: متی ۲۴: ۴۵؛ ۲۵: ۲۱ و ۲۳؛ لقا ۱۲: ۴۲؛ ۱۶: ۱۰ تا ۱۲؛ ۱۹: ۱۷.

۸. فروتنی

حال می رسیم به پرائوتس (prautes) یعنی ”فروتنی“. کلمه ایست که تا بحال برداشت ناصحیحی از آن شده. بسیاری فکر می کنند فروتنی معنی ضعف و سر بزیر بودن دارد. این برداشت صحیحی نیست. موسی فروتن بود، ولی به هیچ عنوان ضعیف نبود. فروتنی روحیه ایست آرام، لطیف، ملایم، مهربان، نجیب، حلیم، و وفادار. کارش تسکین دادن، آرام کردن، و ابراز محبت است (مانند پُمادی که آرام می سازد؛ روغنی که مرهم را به زخم می رساند). ایماندار فروتن، می داند چگونه از روغن برای آرام کردن آب های متلاطم زندگی بکار ببرد (بدون آنکه مسائل را نادیده بگیرد). فروتنی معنی تواضع را نیز دارد؛ از خود گذشتگی می کند بدون آنکه تسلط بر خود را از دست بدهد. انسان فروتن به دنیا نمی آید. خدا چنین فردی را می سازد تا تواضع بخرج دهد. مغرور نمی باشد چون خدا به او آموخته چگونه ”با فروتنی دیگران را از خود بهتر“ بداند.

فیلیپیان ۲

- ۳: هیچ کاری را از سرِ جاه طلبی یا تکبر نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.

اتفاقاً قدرت او در همین فروتنی اوست؛ فروتنی او امکان آن را می سازد تا وارد زندگی دیگران بشود و آنها را به راه حقیقت یاری کند. نتیجتاً می توان گفت فروتنی خاصیتی است که ایماندار را توانا می سازد تا بداند: چه زمانی حرف بزند یا عمل کند، چگونه حرف بزند یا عمل کند، و متکی به خدا بماند. طریق استفاده از فروتنی در مشاوری مسیحی را پولس در ابتدای فصل ششم نشان داده:

غلاطیان ۶

۱: ای برادران، اگر کسی به گناهی گرفتار شود، شما که روحانی هستید او را با ملایمت به راه راست باز گردانید. در عین حال، به هوش باش که خود نیز در وسوسه نیفتی.

منظور از ”ملایمت“ این نیست که گناه را نادیده بگیرد (یا تنها با گناه کار همدردی کند)، بلکه ایماندار را ”با ملایمت به راه راست“، یعنی آنچه خدا راجع به موضوع گفته را (گناه مورد نظر) برای او ”باز“ گرداند (توضیحات لازم را بدهد). به عبارتی می تواند بگوید، ”برادر (خواهر) عزیز، من این حرف ها را نمی زنم چون فکر می کنم از شما بهترم. من هم مثل شما، گناه کاری هستم که زیر دست خدا در حال پاکسازی در مسیح می باشم. فکر می کنم بتوانم به شما کمک کنم. آیا می خواهید به شما کمک کنم؟“ به این شکل موانع اخلاقی و بیم ایماندار از شما کاسته می گردد. اما اصل موضوع رساندن کلام خدا است.

۹. خویشتنداری

آخرین خاصیتی که در غلاطیان ۵: ۲۳ می بینیم اکراتیا (egkrateia) ”خویشتنداری“ است. فقدان خویشتنداری (egkrateia)، پایه و اساس مسائل و مشکلات بسیاری می گردد. در زندگی گذشته ما خویشتنداری کار بسیار مشکلی بود. زمانی که عادت کرده بودیم برای حفظ زندگی خود تلاش و عجله کنیم، خویشتنداری کار مشکلی بود. خویشتنداری نشانه ضعف بود! اما حیات تازه ما، ما را تدریجاً در شباهت عیسی رشد می دهد تا جایی که بتوانیم صبر و خویشتنداری را روزانه بکار ببریم. تا جایی که بتوانیم تشخیص بدهیم چه مربوط به ما می باشد و چه مربوط به خدا. متأسفانه در بسیاری از متقاضیان خویشتنداری دیده نمی شود. زمانی که متقاضی بطور ناگهانی (یا میان حرف) موضوعی را بیان می کند، یا عجله دارد حرفش را بزند (نمی تواند پیش خود نگاه دارد)، این را می توان فقدان (عدم وجود) خویشتنداری فرض نمود.

متی ۱۶

۲۲: اما پطرس او را به کناری برد و سرزنش کنان گفت:
«دور از تو، سرورم! مباد که چنین چیزی هرگز بر تو واقع شود».
۲۳: عیسی روی برگردانیده، به او گفت:
«دور شو از من، ای شیطان! تو مانع راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الهی».

آنچه مربوط به خدا می باشد در دست اوست، و آنچه مربوط به انسان می شود پیروی از اوست. مبنای بسیاری از مسائل و مشکلات متقاضیان را کلام خدا هوس شناخته است،

اول قرن‌تینان ۷

۹: اما اگر خویش‌تنداری نمی‌کنند،

همسر اختیار کنند،

زیرا ازدواج از سوختن در آتش هوس بهتر است.

خدا راه فرار از هوس را فراهم ساخته (هر نوع به طریق خود)، ولی به مشاورانی احتیاج دارد تا آیات مربوط را برای متقاضیان ”باز“ کنند (رابطه‌ایکه با مسئله دارد را نشان دهند) تا مفهوم آیات را بتوانند جذب کنند.

بخاطر دل احساس‌گرایی که انسان با آن به دنیا آمده، انضباط و خویش‌تنداری جایی در زندگی او نداشته. احساس، حاکم بر افکار و رفتار انسان بوده و هست. خشم، اندوه، ناامیدی، درماندگی، هر یک به نوعی خود را در متقاضیان نشان می‌دهند. خدا در مورد هر یک گفته چه تغییری باید صورت بگیرد و چگونه اجرا گردد (خدا را شکر). انسان با خویش‌تنداری به دنیا نمی‌آید. چیزی است که باید بیاموزد (کسب کند). باید در دعا از خدا بخواهد تسلط بر خود داشته باشد (بتواند در مواقع ضروری جلوی خود را بگیرد). (egkrateia) معنی ”خودداری“ و ”نگاه داشتن“ را نیز دارد.

انضباط روحانی است که این خواسته را بوجود می‌آورد. انضباط روحانی، نیاز به طرح برنامه و اجرای مکرر آن دارد. زمانی که ایماندار در حال اجرای برنامه حکم خدا می‌شود، روح القدس دل او را به جانب روح و نفس خدا تمایل می‌سازد. و در این میان است که دلش تغییر می‌کند،

حزقیال ۳۶

۲۶: و دلی تازه به شما خواهم بخشید

و روحی تازه در اندرونتان خواهم نهاد

و دل سنگی را از پیکر شما به در آورده،

دلی گوشتین به شما خواهم داد.

کل تغییر از دل آغاز می‌گیرد. هر چه بیشتر تکرار شود، زمینه بیشتری برای کار روح القدس فراهم می‌گردد و آنچه ایماندار بدست می‌آورد، تسلط بر نفس و روح خداست (که در اوست).

۱۰. یارسائی

در هر دو آیه اول و دوم تیموتاوس، پولس به تیموتاوس می‌گوید ”در پی یارسائی“ باش.

اول تیموتاوس ۶

۱۱: اما تو ای مرد خدا، از اینها همه بگریز،

و در پی یارسائی و دینداری و ایمان و محبت و پایداری و ملایمت باش.

دوم تیموتاوس ۲

۲۲: از امیال جوانی بگریز،

و به همراه آنان که با دلی پاک خداوند را می‌خوانند،

در پی یارسائی، و ایمان و محبت و صلح باش.

”پارسائی“ در کلام خدا ”دیکالوسون“ (dikalosune)، کلمه ایست که مورد استفاده زیادی قرار گرفته (۶۶ بار در نوشته های پولس). ابتدا لازم است فرق میان پارسا شمردن و پارسا بودن شناخته شود. کسی که برای اولین بار به عیسی مسیح ایمان می آورد از جانب خدا پارسا شمرده می شود. اما خدا این پارسائی را در زندگی ایماندار پرورش نیز می دهد تا شباهت عیسی در او ظاهر گردد. این آیات صحبت از پارسائی می کنند که از طریق روح القدس در زندگی پرورش می یابد. کسی که پارسا است، پر از حق شناسی و حقیقت است. شخصیت او تمایل به انجام آنچه صحیح است دارد. گناهانش را هیچوقت توجیه نمی کند. راهی برای فرار از احکام خدا نمی جوید و بهانه نمی گیرد. او مانند خدایش، از نیکوئی لذت می برد و می داند که کلام خدا چراغ زندگی اوست. در نتیجه، کلام را عمیقاً مطالعه می کند(۹) و راه اجرای آن را در زندگی خود می یابد، تا پارسا بگردد (یا بشود).

۱۱. دینداری (رابطه با مسیح)

کلمه دینداری ”اوسبیا“ (eusebeia) را معمولاً در رابطه با خدمت کشیش ها می بینیم. منظور این است که زندگی خود کشیش (مشاور)، باید خداگانه باشد تا بتواند خداگانگی را به دیگران بیاموزد. اما این خاصیت مختص کشیشان نیست، بلکه هر ایماندار باید آن را بخواهد و در راه کسب آن کوشش نماید. مگر کلام خدا چراغ پای او نیست. دینداری نشانه تقوا نسبت به خدا، و رابطه او با دیگران است (مثلاً احترام به والدین). هیبتی است که در زندگی ایماندار نفوذ می کند و او را خداگانه می گرداند. منظور تنها فعالیت های کلیسایی نیست، بلکه نوع زندگی است (افکار و رفتار) که در ستایش خدا، تمام افکار، گفتار، و رفتار های ایماندار را تحت پوشش خود قرار می دهد. (eusebeia) باید همیشه روح محرک (نیروی) ایماندار (در هر موقعیتی) باشد (تجاری، علمی، فرهنگی، خانوادگی، و غیره).

گفتیم که دینداری تنها در کلیسا نیست. کلیسا مکان احیای نیرو، و دریافت کمک های لازم، برای خدمت در خارج از کلیسا است. کلیسا به ما جان می دهد (نیروی تازه روح القدس) تا برای هفته آینده، خود را مجهز کنیم. روابط میان فردی یک ایماندار، باید بر اساس رابطه او با خدا باشد. اما نوعی دینداری (روحانیت) نیز هست که حقیقت (eusebeia) ندارد،

دوم تیموتاوس ۳

۵: و هر چند صورت ظاهر دینداری را دارند،

منکر قدرت آن خواهند بود.

از چنین کسان دوری گزین.

ماهیت تو خالی دارد و صدمه بدی بر ملکوت خدا وارد می سازد. نقشه ای را در رفتارش دارد، و دامی برای هر کس که پذیرا باشد می افکند تا شاید دل رنج دیده خود را (از تاریکی) برای مدتی تسکین دهد (نیش زهر آلود خود را خالی کند). ایمانداران باید بدانند که امکان وجود چنین اشخاصی در کلیسا هست، و تنها در محبت روحانی خدا است (باز گوئی کلام خدا و طریق ایجاد (eusebeia))، که ایجاد می شود. (eusebeia) زمانی ایجاد می شود که ایماندار زندگیش را در جهت آن بگرداند،

اول تیموتاوس ۴

۷: تو را با افسانه های کفر و حکایت های پیر زنان کاری نباشد،

بلکه خود را در دینداری تربیت کن.

به عبارت دیگر، از قصد (“خود را در دینداری تربیت کن”)، خدا را وارد تمام لحظات و امور روزانه خود بگردان (گوئی عیسی مسیح در کنار تو ایستاده). باید همیشه حضور ذهن به عیسی داشته باشیم. کلام خدا است که حضور ذهن را متمایل به عیسی مسیح می کند. بدین ترتیب، محتوای میوه روح القدس را (تا اندازه ای) بررسی کردیم. لازم است مشاوران مسیحی خود را با آن آشنا سازند. می توانند در صفحات خالی آخر کتاب مقدسشان، نموداری از آنها را با این خصوصیات تهیه کنند:

۱. معنی هر یک،
۲. کاربرد هائی از آن در مشاوره،
۳. راه هائی که می توان هر یک را رواج داد،
۴. آیاتی که هر یک در آن نام برده شده اند (۱۰).

به این شکل است که در جلسات مشاوره مورد استفاده قرار می گیرند. یک راه برای آنکه این موضوع ها در ذهنشان بماند این است که دو یا سه موعظه در رابطه با آنها ارائه دهد.

فهرست زیر نویس های فصل یانزدهم

- (۱) کتاب ”راهنمای مشاوران مسیحی“، فصل ۳۰.
- (۲) فهرست خصوصیات در غلاطیان ۵، با وجود آنکه ناکامل می باشند، زمینه خوبی را برای شروع به کار فراهم می سازند. برای منظور ما در این بحث، از خصوصیتی که در اول تیموتوس ۶: ۱۱ و دوم تیموتوس ۲: ۲۲ مشاهده می شود استفاده خواهیم کرد.
- (۳) من می توانم راجع به جنبه دیگر ”درآوردن“ نیز صحبت کنم، ولی بجای صرف وقت، ترجیه می دهم راجع به جوانب مثبت بپردازم.
- (۴) مشاورانی که تازه خدمتشان را آغاز کرده اند، باید شرح کاملی از این آیات را بدست آورده باشند.
- (۵) در افسسیان ۳: ۱۸ می بینیم که معنی محبت را در روابط میان فردی بدست می آوریم.
- (۶) در وبگاه (www.moshaveremasihi.com)، بخش تدریس، نمودار های بصری از ”پاکسازی“ موجود می باشند که به گونه دیگری این موضوع را فاش می نمایند.
- (۷) ”چگونه بر شرارت غلبه کنیم“، در وبگاه (www.moshaveremasihi.com) / کتاب ها همچنین در وبگاه (www.moshaveremasihi.com)، بخش جزوات، ”مراحل پنج گانه توبه ایماندار“ را می توانید در نظر بگیرید.
- (۸) ”مسیح و مشکلات شما“، در وبگاه (www.moshaveremasihi.com) / کتاب ها.
- (۹) به کتاب من Four Weeks with God and Your Neighbor رجوع فرمائید.
- (این کتاب به زبان فارسی ترجمه نشده)
- (۱۰) گوشه هر یک از این آیات (در کتاب مقدس) می توان اشاره به نمودار نمود.

فصل شانزدهم

اصول پاکسازی (ادامه)

مشاوره و ریشه کنی

ما تا اینجا به مقطعی رسیدیم که پاکسازی نشانه آزاد شدن از خصوصیات است که با آنها به دنیا آمدیم، و پرورش (جایگزین) جدید خصوصیات خدا. این تغییرات زمانی آغاز شد که حیات نو را دریافت کردیم. کسی که حقیقتاً احیا شده ظاهرش تغییر می کند (رفتار و گفتار تغییر می کند)، چون باطنش در حال تغییر است. کلمه تقدیس شده معنی "سوا شده" یا "جدا شده" دارد. در جنبه منفی، سوا شده (یا جدا شده) از گناه، و در جانب مثبت سوا شده برای خدا. او از دیگران جدا شده، و منحصر بفرد است؛ منحصر بفرد و مخصوص خدا.

ما از نظر خدا جدا شده هستیم؛ کاملاً پاک در مسیح. کل زندگی عادل او به ما نسبت داده شده چون در عیسی ختنه شده، مصلوب شده، به خاک سپرده شده، برخاسته ایم، و در عرصه بهشتی ساکن می باشیم. زندگی بهشتی جای زندگی جهنمی را می گیرد. اما تمام این چیز ها را در زندگی فعلی خود بدست نی آورده ایم. به همین خاطر است که پاکسازی انجام می گیرد؛ تا امکانش را نیز در زندگی فعلی خود داشته باشیم. ما باید آنگونه بشویم که در عیسی هستیم. البته نه با توانائی خود بلکه با شراکت در کار عیسی. این با آنچه قبلاً با حمت خود انجام می دادیم فرق دارد؛ پاکسازی یعنی آنگونه بشویم که هستیم. مزلو Maslow تعلیمی زیرکانه "خود کفائی و خود یاری"، را اراعه داده که ممکن است از جهاتی (کوشش و بردباری) شباهتی با راه اصلی خدا داشته باشد. اما وقتی وارد کلیسا می شود و با تعالیم مسیحی آمیخته می شود (التقاط)، روح القدس را محبوس می کند و درب را به روی دشمن باز می کند. حال ببینیم پاکسازی چگونه انجام می گیرد.

افسیان ۴

- ۲۲: شما آموختید که باید به لحاظ شیوه زندگی پیشین خود،
آن انسان قدیم را که تحت تأثیر امیال فریبنده دستخوش فساد بود،
از تن به در آورید.
۲۳: باید طرز فکر شما نو شود،
۲۴: و انسان جدید را در بر کنید،
که آفریده شده است تا در پارسائی و قدوسیت حقیقی،
شبیه خدا باشد.

مسیحیان افکار و رفتارشان تغییر می کند و روحیه جدیدی را دریافت می کنند (روحی که به رفتار تبدیل می شود) (۲۳ و ۲۴). از آنجا که من قبلاً راجع به جنبه انسانی این نوع آفرینی صحبت کرده ام (۲۲ و ۲۴)، لازم می دانم قدری راجع به آن "روح" جدیدی که در کار است، صحبت کنم،

کولسیان ۳

۹: به یکدیگر دروغ مگوئید،

زیرا آن انسان قدیم را با کارهایش از تن به در آورده اید
۱۰: و انسان جدید را در بر کرده اید،
که در معرفت حقیقی هر آن نو می شود
تا به صورت آفریننده خویش در آید.

رومیان ۱۲

۱: پس ای برادران،

در پرتو رحمت‌های خدا،

از شما استدعا می کنم

که بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا
تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است.

۲: و دیگر همشکل این عصر مشوید،

بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید.

آنگاه قادر به تشخیص اراده خدا خواهید بود؛
اراده نیکو، پسندیده و کامل او.

در افسسیان ۴: ۲۳، دو کلمه کلیدی "افکار" (۱) و "نو" عنوان شده که مطلب مهمی را مکتشف می سازند؛ روح القدس از طریق افکار نو، ما را نو می سازد. کلمه "نو" در رومیان ۱۲: ۲ و کولسیان ۳: ۱۰ "اناکاینو" *anakainoo* معنی "کیفیت را نو ساختن" دارد. آن افکار قدیمی و پوسیده گناه کار ("آن انسان قدیم را که تحت تأثیر امیال فریبنده دستخوش فساد بود") باید با افکار تازه و نو کتاب مقدسی پر گردد. بلکه، تلاش از ما است، ولی محصول از خدا است. "دگرگونی" که در بدن ایماندار ایجاد می شود ("از تن به در آورید / در بر کنید")، صرفاً کار روح القدس است و با تغییر افکار، او را در مسیر زندگی (حیات نو) راه می برد.

چون کار روح القدس بر درون انسان است، به منظور تغییر افکار (روحیه خدا)، مشاوران باید بر آنچه کتاب مقدس (آیات) راجع به رفتار و اصول و شیوه زندگی مسیحی گفته تمرکز نمایند (باز کردن آیه هر چند مفید، اما جای خود آیه را نمی گیرد). نقشه اجرای خواست خدا (به هر منظوری) باید بر اساس کلام خدا باشد. متقاضی باید بداند آنچه انجام می دهد بر اساس کدام آیه (یا آیات) از کلام خدا است. باید توجه داشته باشد که روح جدید دارد در او جسم می پوشد.

چون روح القدس از کلامش استفاده می کند، متقاضیان می توانند روی او حساب کنند (در زمان کاملش) که تلاش آنها را در راه "انجام" خواست خدا، برکت خواهد داد.

در این فصل می خواهم راجع به قسمت دیگری از جریان پاکسازی (که تا بحال صحبت از آن نکرده ام) یعنی "از تن به در آورید"، صحبت کنم. اگر مشاوران می خواهند تغییری داعمی در متقاضی هایشان ایجاد کنند باید با آن آشنا بشوند و بکار ببرند. من اسم آن را، "ریشه کنی" گذاشته ام.

عیسی مسیح در متی ۵ راجع به موضوع چنین می گوید:

متی ۵

- ۲۷: شنیده اید که گفته شده “زنا مکن”،
۲۸: اما من به شما می گویم، هر که با شهوت به زنی بنگرد،
همان دم در دل خود با او زنا کرده است.
۲۹: پس اگر چشم راستت تو را می لغزاند،
آن را به در آر و دور افکن،
زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد
تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود.
۳۰: و اگر دست راستت تو را می لغزاند،
آن را قطع کن و دور افکن،
زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد
تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود.

مقصود نقص عضو نیست. به عبارت دیگر عیسی مسیح می گوید - تا آن اندازه خود را برای گناه (گناه مورد نظر) ناتوان کنیم که امکان دوباره ای برای وقوع آن وجود نداشته باشد.
دست رسی به آن شامل چهار مرحله است:

۱. باید قبول کنیم که دوباره به چنین وسوسه ای دچار خواهیم شد. اگر بخشش را یکبار بخاطر گناهی دریافت کرده ایم، دلیل نمی باشد که دوباره آن گناه تکرار نشود. اگر توجه به چنین حقایقی نکنیم، جلوی آنها را نیز نخواهیم گرفت. نتیجتاً، متقاضیان از همان ابتدا باید امکان شکست را در آینده جدی بگیرند.
۲. باید خود را برای شکست وسوسه ها آماده سازیم. غالباً، دلیل آنکه با مسائل مختلفی مواجه می شویم این است، که کاری برای پیشگیری از آنها نکرده ایم. عیسی مسیح تنها برای نجات ما از گناه نیامد، بلکه همچنین برای پیشگیری از آن. می گوید، “اگر چشم راستت تو را می لغزاند، آن را به در آر و دور افکن”؛ او توجهش بیشتر به آن است که چکار کنیم در آینده دچار آن نشویم. و به این خاطر، صحبت از ریشه کنی می کند (“دور افکن”). کار مشاور زمانی کامل خواهد شد که علاوه بر بازآموزی و اصلاح، بازداری از تکرار موضوع نیز انجام شده باشد. عمل ریشه کنی عنصر اصلی ترک عادت نیز هست.
۳. اگر نمی توانیم جلوی وسوسه را بگیریم (دعای اولیه کاری صورت نداده)، آنوقت باید راهی قطعی تدارک ببینیم تا مجدداً دچار آن نگردیم. آیاتی که در متی ۵ مشاهده می کنیم، نه تنها درجه اهمیت که ترک از گناه دارد را نشان می دهند، بلکه اقدامی قطعی و واقعی برای این کار را ریشه کن سازی نام برده اند. منظور این است که آنچه می ببینیم، لمس می کنیم، و احساس می کنیم را بسنجیم و ببینیم، اگر ما را به گناه می کشاند، با اقدامی قطعی و واقعی، آن را ریشه کن کنیم.
۴. ریشه کنی. هر مانعی (برای پیشگیری از گناه) باید در نظر گرفته شود و روی آن کار لازم انجام بگیرد. منظور آیات این است که به حدی اهمیت دارد که لازم باشد عضوی را قطع کنیم. جلوی رفتار ناشایست و نامناسب باید به هر قیمتی گرفته شود. و طریق اجرای چنین کاری، ریشه کنی است.

حال ببینیم معنی همه اینها چیست. معلوم است که نباید دست کم گرفته شود. مرد می تواند با تجسم فکرش با زنی زنا کند، حتی اگر هر دو چشمش را از دست داده باشد. ریشه کنی جوانب مهم خود

را دارد. مشخص است که متقاضی باید (به طریقی) تکرار این گناه را برای خود دشوار کن (یا غیر ممکن). باید موانع راه تکرار را برای خود ایجاد کند. ممکن است اشخاص یا اشیاع و رفتاری را لازم باشد از زندگی خود دور کند. در صورت لازم باید برای خود موقعیتی ایجاد کند که ناخودآگاه، متوجه وسوسه و امکان گناه کردن بشود. بطور مثال، اگر تاثیری که گناه داشته را فراموش نکند و به نحوی نظر او به آن جلب شود، متوجه خطر خواهد شد؛ نا بهنگام به جانب گناه رانده نخواهد شد. باید طریقی را برای خود فراهم سازد تا به یاد آنچه قبلاً اتفاق افتاد بشود. منظور این نیست که ایمانداری که مرتکب گناه می شود نجاتش را از دست می دهد. ولی حال که به این جا رسیدیم، بهتر است این قسمت از آیات را نیز در نظر بگیریم، (“زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود”). اینجا هشدار است که اگر گناهای که خدا آشکار کرده را نادیده بگیرند (اهمیت به گناه ندهند)، دستخوش هر چه بیشتر شیطان خواهند شد (“به دوزخ افکنده شود”). مقصر خدا نیست، گناه کاری است که خواسته یا نخواستہ کماکان در دست شیطان باقی مانده است. خدا همیشه پشت در دل ما ایستاده و می گوید:

مکاشفه ۳

۲۰: هان بر در ایستاده می گویم.
کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید،
به درون خواهم آمد
و با او همسفر خواهم شد
و او با من.

متقاضی که تنها گوش به آنچه مشاور می گوید می دهد اما دل به کار لازم نمی دهد، خدا را در دل خود رد می کند. در این صورت لازم است متقاضی را از نو بشارت داد تا به جایی که اهمیت انجام دادن خواست خدا را درک نماید. آنوقت به آنچه کلام راجع به مقاومت و پایداری گفته را می توان پیگیری کرد. اصول بازدارنده گناه را در کلام خدا به وفور و به اشکال مختلف می توان یافت،

اول قرننیاں ۱۵

۳۳: فریب مخورید: «معاشر بد، اخلاق خوب را فاسد می سازد».

متقاضیان بسیاری فکر می کنند اهمیت ندادن به گناه عیبی ندارد، چون می گویند “دل من با خدا است”. قافل از آنکه هر گناهی تبدیل به گناهان دیگری می شوند و به این شکل است که زندگی روزانه را سیاه می کنند. تا گناه “ریشه کن” نشود، در زندگی پای بر جا خواهد بود و حد عقل مانع رشد ایماندار در خدا می گردد. عیسی مسیح آن را امر فرمود، و هشدار را نیز به آن افزود.

فهرست زیر نویس های فصل شانزدهم

(۱) راجع به “فکر” Nous قبلاً در این کتاب بطور مفصل صحبت کره ام. این کلمه Nous اشاره خاصی به جوانب مختلف “فکر”، مانند منطق، روشنفکری، و استدلال می کند و همچنین به نحوه استفاده آن در ایجاد عقاید، نقطه نظرها، معتقدات، و روحه لازم صحبت می کند. در اینجا، و در رومیان ۱۲، به نظر می رسد قسمت دوم (نتیجه فکر) مطرح می باشد و نه طریق رسیدن به آن. روح القدس در حال کار است، داعمأ در حال مبارزه و تغییر افکار ما، تا جوانب مختلف فکری ما (روحیه و اعتقاد)، مطابق افکار عیسی مسیح باشد.

فصل هفدهم

اصول پاکسازی (ادامه)

مشاوره و پایداری

نام اصل مورد نظر، ”پایداری مقدسین“ است؛ نه ”امنیت ابدی“، یا ”نجات یافته برای همیشه نجات یافته“. البته شکی در این حقایق نیست، اما تا اندازه خطرناکی تمرکز بر یک جانب از این حقیقت می کنند. پایداری مقدسین، تنشی است که در جریان کار پاکسازی انجام می گیرد (مقدس کسی است که جدا شده)، که در نتیجه آن منجر به امنیت ایماندار می شود. دو نوع امنیت برای ایمانداران وجود دارد، یکی امنیت کنونی و دیگری امنیت ابدی. همه ایمانداران از امنیت ابدی برخوردارند. ولی نه همه از امنیت کنونی. نگرانی و ناراحتی ها از آن منشع می شوند.

یوحنا ۱۵

۵: من تاک هستم

و شما شاخه های آن.

کسی که در من می ماند و من در او،

میواۀ بسیار می آورد؛

زیرا جدا از من، هیچ نمی توانید کرد.

۶: اگر کسی در من نماند،

همچون شاخه ای است که دورش می اندازند و خشک می شود.

شاخه های خشکیده را گرد می آورند و در آتش افکنده، می سوزانند.

برای میوه آوردن، شاخه باید به تنه متصل باشد. یعنی باید در ایمان بماند (تا میوه بوجود آید). اگر نماند، ایمانش حقیقی نیست و به ”آتش افکنده“ می شود (۶).

من آیاتی که پایداری را تعلیم می دهند را در اینجا ردیف نخواهم کرد. تنها می خواهم نشان دهم که از طریق ایمان است که پایداری ایجاد می شود.

یعقوب ۱

۳: زیرا می دانید گذشتن ایمان شما از بوته آزمایشها، پایداری به بار می آورد.

می توان گفت، ایمان باید بوده باشد تا پایداری را ”بار آورد“. در نتیجه، آنکه بارها شکست می خورد، ایمان به نجات و آزادی که در عیسی مسیح هست را نیافته. ممکن است در حل مسائل دیگر موفق بوده، ولی از این لحاظ (نوع آزمایش) می توان او را بی ایمان شمرد. ایمان عصاره لازم برای شروع کار است. البته ایمان عطای روح القدس است، ولی نه برای خود داشتن و پنهان کردن. برای استفاده در زندگی روزانه داده شده تا خواست خدا را برآورده کند. و در زندگی روزانه است که شیطان با مسائل و مشکلاتش (”آزمایشها“)، ما را ضعیف و در بند خود می کند تا آن ”ایمان“ هیچوقت به دست فرزند خدا نرسد. ایمان قدرتی است، ماورای بر داشت محدود (انسانی) ما، که حاضر است قدرت عظیم محبت خود را به ما بدهد تا بتوانیم خواست خدا را اجرا کنیم. ایمان اولیه، با امید (به عیسی) آغاز می شود، ولی رفته رفته با استفاده از آیات کلام (انجام آنچه مسئله را حل می کند)، تبدیل به ایمان (تجربه) می گردد. حال باید پرسید، ”امید به عیسی“ از کجا آغاز می شود؟ قدم اول را ایماندار باید بردارد. اوست که می خواهد نجات یابد. خدا ایمان را می دهد (اتفاقاً تمام

وجودش را می دهد)، ولی ایماندار باید آن را دریافت نیز بکند. در همین دریافت ایماندار است که روح القدس عمل تقدیس را به ثمر می رساند.

ایمانداران باید بدانند که مقدسین (حقیقی) پایدار می مانند، چون خود تجربه کرده اند. بجای آنکه فکر کنند آیا موفق می شوند یا شکست می خورد، فکرشان را بر قدمی که در راه عیسی و همسایه خود می توانند بردارند متمرکز می کنند. اگر بخواهیم روی خود حساب کنیم، امکان پذیر نخواهد بود. اگر می شد تا بحال شده بود. منظور - هر وقت در فکر و خدمت به خدا و همسایه هستیم (نه خود محوری)، از برکت وجود خدا نیز بهر مند می شویم. اگر تنها ایمانی که یک مسیحی دارد، از زمانی است که تازه ایمان آورده بود (ایمان به نجات آورده، ولی معلوم نیست نجات از چی)، باید از ابتدا اصول نجات عیسی مسیح را (که منحصر بفرد است) دوباره برایش تکرار کنیم. نباید زیر بار اعتراض هائی چون، ”من این چیز ها را می دانم“ برویم. از ریشه است که تنه درخت ساخته می شود. اگر مسئله متقاضی فاش گردیده و طریق استفاده از آیات کلام برای حل مسئله نیز شکل گرفته، اما متقاضی قدم اول را برندارد، کار به جایی نمی رسد.

البته مسائل و مشکلاتی نیز هست که بخاطر خلاف ما نیست و عوارض دنیوی دارند. اما آنچه حسابش با ماست، لازم است به یاری و پیروزی عیسی مسیح مسیر توبه را اتخاذ نماید. زمانی که خدا فرزندی را شامل خانواده خود می کند، به آن منظور نیست که او را به دام شیطان بی افکند و ”آزمایش های“ گوناگونی را بر روی او انجام دهد! اولاً خدا نیست که ”آزمایش های“ گوناگون را ایجاد می کند، شیطان است. دنیا این آزمایش ها را ”مسائل و مشکلات زندگی“ می خواند، ولی خدا از دیدگاه خود، ”آزمایش ها“ را امکانی برای فرزندان می شمارد که از شر شیطان خلاصی یافته و شباهت خدا را بخود بگیرند. نجات، اولین و میانه و آخرین کار خدا است. و با اینگونه حقایق است که ما استواریم:

اول پطرس ۱

۳: متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که از رحمت عظیم خود،

ما را به واسطه رستاخیز عیسی مسیح از مردگان،

تولدی تازه بخشید، برای امیدی زنده

۴: و میراثی فساد ناپذیر و بی آلایش و نا پڑمردنی

که برای شما در آسمان نگاه داشته شده است؛

۵: و شما نیز به قدرت خدا و به واسطه ایمان،

محفوظ هستید برای نجاتی که از هم اکنون آماده شده

تا در زمان آخر به ظهور رسد؛

اصولاً ایمان بدون ”ایمانداری“ فایده ای ندارد،

یعقوب ۲

۱۹: تو ایمان داری که خدا یکی است. نیکو می کنی!

حتی دیو ها نیز اینگونه ایمان دارند

و از ترس به خود می لرزند!

۲۰: ای نادان، می خواهی بدانی چرا ایمان بدون عمل بی ثمر است؟

۲۱: آیا جدّ ما ابراهیم به اعمال پارسا شمرده نشد،

آنگاه که پسر خود اسحاق را بر مذبح تقدیم نمود؟

۲۲: می بینی که ایمان و اعمال او با هم عمل می کردند، و ایمان او با اعمالش کامل شد.

ما تا ابد آمرزیده شده ایم، و همین آمرزش است که راه را برای فتوحات بیشتر روح القدس فراهم می‌سازد. آمرزش ما جاودانی است:

رومیان ۸

۳۵: کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟

سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟

۳۶: چنانکه نوشته شده است:

«ما همه روز، به خاطر تو به کام مرگ می‌رویم

و همچون گوسفندان کشتاری شمرده می‌شویم»

۳۷: به عکس، در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم،

به واسطه او که ما را محبت کرد.

۳۸: زیرا یقین داریم که نه مرگ و نه زندگی، نه فرشتگان و نه ریاستها،

نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده، نه هیچ قدرتی،

۳۹: و نه بلندی و نه پستی، و نه هیچ چیز دیگر در تمامی خلقت،

قادر نخواهد بود ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد.

عیسی مسیح بارگناهان ما را بر صلیب بدوش کشید. لازم نیست دوباره بار زندگی این دنیا را حمل کنیم. آزادی (از تصلّت شیطان) یعنی با جرئت بتوان جانب خدا را گرفت. این نیز مشوق دیگری است برای برداشت آن قدم اولیه (با امید). زمانی که متقاضی قانع شد که راه دیگری نیز جز راه «جهنم» برایش وجود دارد، آنوقت آماده برداشت قدم اول خواهد بود.

بعضی مسیحیان فکر می‌کنند، چون گناه انواع مختلفی دارد، هتماً درجات مختلفی را نیز دارد. نمی‌توانند قبول کنند که خدا حتی بخاطر گناه کوچک و پیش پا افتاده ای، رویش را کنار می‌کشد. باید بدانند که گناه سرشت شیطان را دارد، فرق نمی‌کند کم باشد یا زیاد، و چون اثر مخربی بر زندگی فرزندان خدا دارد، خدا آن را رد می‌کند. گناه بد، و یا نه چندان بد، وجود ندارد. مانعی است در مقابل خدا. حال فرض کنیم این سرشت تا به حال به قسمت کوچکی از زندگی نفوذ داشته، ولی این را نیز می‌دانیم اگر از نتفه در آورده نشود، رُشد خواهد کرد.

اول یوحنا ۱

۸: اگر بگوئیم بری از گناهیم،

خود را فریب داده ایم و راستی در ما نیست

۱۰: اگر بگوئیم گناه نکرده ایم،

او را دروغگو جلوه می‌دهیم

و کلام او در ما جای ندارد.

منظور این نیست که تنها به زبان آوریم و ظاهر سازی و چاپلوسی کنیم (خدا از دل ما آگاه است). منظور این است که گناه را ضد حیات خود بشناسیم و برداشت کنیم. اگر نکنیم، «خود را فریب داده ایم» و لکه ای دیگر به لکه های خود افزوده ایم.

لُزوم توبه را نمی‌توان انکار کرد. توبه به نفع ما است، نه ضرر ما. توبه، راه برگشت به خدا است. این چطور می‌تواند به ضرر کسی باشد. در دنیا اگر کسی متهم به خلافتی شده باشد، مجازات نیز خواهد شد. اگر مرتکب جرمی شده باشی، باید به دادگاه بروی، مجرم شناخته بشوی، به زندان

بروی، و با شکنجه های روحی و جسمی، سایر روز های زندگی خود را سپری کنی (دوزخ). و به خاطر ترس و نگرانی و فرار از آنچه در پیش است، سعی می کردیم مجرم شناخته نشیم (چه رسد به اینکه خود اعتراف نیز بکنیم). اما توبه این گونه نیست. توبه شناختن آنچه شیطان بر زندگی آورده، و دریافت نجاتی است که خدا فراهم ساخته. صحبت از روحی است که حاکم می باشد و باید ابتدا از طرف متقاضی مجرم شناخته بشود تا بتواند روح خدا را دریافت کند. توبه راه گریز از آن دوزخی است که شیطان برای همه ساخته. اما همان گونه که روح شیطان میوه می آورد (گناه)، روح خدا نیز میوه می آورد.

موضوع دیگری که باید بگونه صحیح رسیدگی شود تنبلی (کاهل) است. روحیه شکست خورده را نمی توان تحمل کرد. باید به او کمک کنیم نجات یابد؟ ما قبلاً راجع به کمکی که می توانیم بکنیم کرده ایم، اما نمی توانیم راه را نیز برویم. راه را با پای خودش باید برود (روح القدس بکار آید). در راه رفتن است که روح القدس عمل می کند و میوه می آورد. حال اگر برگردیم به موضوع پایداری، می بینیم که خدا دائماً ایمانداران را سرزنش می کند که

متی ۱۰

۲۲: همه مردم به خاطر نام من از شما متنفر خواهند بود.
اما هر که تا به پایان پایدا بماند،
نجات خواهد یافت.

رومیان ۲

۷: او به کسانی که با پایداری در انجام اعمال نیکو،
در پی جلال و حرمت و بقایند،
حیات جاودان خواهد بخشید؛

این موضوعی است که دائماً باید بر سر زبان مشاوران مسیحی باشد، چون متقاضیان بسیاری شکست خورده و ناکام مراجعه می کنند. روحیه "چه فایده ای دارد" یا "امکان ندارد" کاملاً مخالف آنچه کلام گفته می باشد. باید به آنها نشان داد که فایده دارد، خواست خدا برایشان می باشد. دلسوزی برای خود چه فایده دارد. توبه در دسترسشان است و حیات جاویدان در نتیجه آن.

فصل هجدهم

اصول پاکسازی (ادامه)

مشاوره و درد و رنج

در فصل قبل من صحبت از دردی کردم که تقصیر آن با خودمان است. ولی نوع دیگری نیز هست که صحبت از آن نشده. نوعی است که در ایوب (یا عیسی مسیح) می بینیم. در این خصوص است که می خواهم راجع به هر دو نوع درد صحبت کنم.

مشاوران مسیحی لازم است با آنچه کلام خدا راجع به درد و رنج گفته آشنا باشند تا بتوانند با متقاضیان راجع به آن صحبت کنند. همه رنج می کشند. خصوصاً مسیحیان که روزهایشان را باید در دنیای از جلال افتاده بگذرانند. منشأ رنج و درد با سقوط آدم آغاز شد و ادامه یافت. ولی دلیل نمی شود که این درد و رنج را ایمانداران نیز بکشند.

اصولاً موضوع این نیست که می خواهیم درد و رنج داشته باشیم یا نداشته باشیم. همه رنج می کشیم. موضوع این است:

۱. درد و رنج را متقاضی چگونه برداشت می کند.

۲. درد و رنج را چگونه بکار می برد.

صلیب عیسی مسیح جلال و حرمت را به درد و رنج افزود. در نتیجه، مسیحیان نباید به برداشت قدیم خود از درد و رنج ادامه دهند.

حال ببینیم برداشت دنیا از درد و رنج چیست (متأسفانه شماری از مسیحیان نیز این برداشت را دارند). ناله، فغان، افسوس، انکار، هاج و واج، و جویای راه فرارند (در دنیا همه به جانب داروی درد و آرام بخش پناه می برند)، و اینها تنها چند موردی است که نام برده ام. همه برداشتی است که دنیا از درد و رنج دارد. اگر کسی درد و رنج را بکشد، و بینش درونی از آنچه اتفاق افتاده را در دل خود ندارد، جز آنچه در دنیا رواج دارد را نخواهد یافت. امروزه هیچکس صحبت از منشأ درد و معنی که در زندگی دارد نمی کند (با وجود آنکه زندگی را سیاه می کند). در دنیا درد و رنج مطلقاً دشمن زندگی شمرده می شود.

اگر به درد و رنج از جانب کلام خدا بنگریم، می بینیم که نه تنها می توان آن ها را تحمل کرد، بلکه استفاده از آن ها نیز کرد. فکرش را بکنید، آنچه ناگوار، وحشتناک، و دشمن بنظر می رسد، مورد استفاده ایماندار قرار می گیرد.

حال ببینیم این درد و رنج چه می باشند. من صحبت از جوانب جسمانی نمی کنم (در این خصوص کتاب های زیادی منتشر شده، و من آنچه استفاده می کنم کتاب ”مرجع طبی مشاور مسیحی“^(۱) است). به طور ساده می توان گفت که درد و رنج، احساسی است که تاثیر ناگواری بر جسم می گذارد. شاید بپرسید پس اضطراب و نگرانی روانی را چگونه می توان برآورد کرد؟ زمانی که به اوج خود برسند، تبدیل به مسئله و مشکلات زندگی می گردند و به نحوی اثر بر جسم نیز خواهند گذاشت (از سر درد معمول گرفته تا ”درد بی درمان“!).

درد و رنج، هشدار است به آنکه گناهی در کار است و باید به آن رسیدگی شود. آنچه درد و رنج جسمانی است را باید به طبیب مراجعه گردد. اما درد و رنج روحی، بخاطر روحی است که باعث درد و رنج شده. روحی است که زندگی را خراب کرده و باعث درد و رنج شده.

البته درد و رنج هائی هست که مناسب وضع موجود می باشند (اندوه از دست دادن نزدیکی، گناه فرزندی، غیره). عیسی مسیح بر صلیب درد کشید تا خواست پدر را در زمین برآورده کند. اشکال در خود درد و رنج نیست، بلکه جائی است که از آن برمی خیزد (منشا). منشأ روح پلید شیطان است که تاثیر بر زندگی گذاشته. خدا درد و رنج را ایجاد نمی کند. دردی که ما حس می کنیم،

۱. بخاطر نوع زندگی است که قبلاً داشتیم، یا
۲. بخاطر روح شیطان است که در دوره پاکسازی از بدن ما خارج می شود.

به همین خاطر است خدا می خواهد ما پایدار بمانیم. و بطوری که پولس می گوید و ما شاهد آن بوده ایم، این نوع درد و رنج “گذاری” بیش نیست:

دوم قرن‌تیاں ۴

- ۱۷: زیرا رنجهای جزئی و گذرای ما
جلالی ابدی بر ایمان به ارمغان می آورد
که با رنجا قیاس پذیر نیست.
- ۱۸: پس نه بر آنچه دیدنی است،
بلکه بر آنچه نادیدنی است چشم می دوزیم،
زیرا دیدنیها گذرا،
اما نادیدنیها جاودانی است.

پولس با درد و رنج آشنا بود، اما این درد و رنج ها را قابل قیاس با آنچه به منفعتش بود ندانست، و به این طریق توانست تازیانه ها، زندانها، هجوم خشمگین مردم، کار سخت، بی خوابی، و گرسنگی را تحمل کند (دوم قرن‌تیاں ۶: ۵). او می دانست، آخر و عاقبت هر درد و رنجی که در راه خدا پدید آید، جلالی است که به خدا می رساند و برکت به او. بله، “از تن در آوردن” ممکن است سخت باشد، ولی به نفع ماست. وقتی ما به عظمت کاری که خدا خواهد کرد پی می بریم، آنوقت در مقابل هر درد و رنجی که نسیب ما بشود تحمل و پایدار خواهیم بود. پولس می گوید:

دوم قرن‌تیاں ۴

- ۱۶: پس دلسرد نمی شویم.
هر چند انسان ظاهری ما فرسوده می شود،
انسان باطنی روز به روز تازه تر می گردد.

موضوع دیگری را پولس در رابطه با درد و رنج بیان می کند:

اول قرن‌تیاں ۱۰

- ۱۳: هیچ آزمایشی بر شما نیامده که مناسب بشر نباشد.
و خدا امین است؛ او اجازه نمی دهد بیش از توان خود آزموده شوید،
بلکه همراه آزمایش راه گریزی نیز فراهم می سازد
تا تاب تحملش را داشته باشید.

می گوید هیچ آزمایشی نیست که قبلاً ایمانداران نداشته اند و از پس آن بر نیامده اند. پولس می دانست خدمت به خدا در دنیای از جلال افتاده شامل درد و رنج است. این را زمانی که در زندان بود فهمید. ولی می گوید آنچه باعث تحمل درد و رنج شد، اطمینانش به آنکه خدا در کار بود و آنچه خدا می کند، به نفع همه است.

پولس در اول قرننیا ۱۱ می گوید، آن حکمی که خدا می کند، بخاطر آن است که درد و رنج های این دنیا را از ما بیرون کند.

اول قرننیا ۱۱

۳۰: از همین روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته اند.

۳۱: اما اگر بر خود حکم می کردیم، بر ما حکم نمی شد.

۳۲: پس آنگاه که خداوند بر ما حکم می کند، تادیب می شویم تا با دنیا محکوم نگردیم.

زمانی که متوجه گولی که از شیطان خوردیم می شویم، و می خواهیم از شر آن خلاص شویم، رنج و زحمتی که می کشیم ("اگر بر خود حکم می کردیم")، ناشی از بیرون شدن شیطان است (مانند بیرون شدن هروئین از معتاد) که توسط روح القدس صورت می گیرد. روح پلید زور آخرش را می زند، ولی توکل به خدا پایداری لازم را می دهد، تا تمام عناصر گناه از میان برداشته شود. این وضعیت بیشتر زمانی رخ می دهد که توبه می کنیم و ندای خدا را می شنویم.

دوم تسالونیکیان ۱

۴: از این رو، ما در کلیساهای خدا به خاطر پایداری و ایمان شما در تحمل آزارها و سختیها، به وجودتان افتخار می کنیم.

چیست که نه تنها قدرت پایداری را در مقابل سختی ها می دهد، بلکه چنان خوشنودی ایجاد می کند که می توان گفت، "به وجودتان افتخار می کنم"؟ کار روح القدس. بله، خلاص شدن از شر شیطان ممکن است درد و رنج را همراه داشته باشد، ولی اگر راه نجات باز است، کیست که نخواهد آن را انتخاب کند. شیطان از طریق روح و جسم مانع می شود، ولی همزمان نشانه آن است که روح القدس بر شیطان حمله کرده و با تحمل اثرات این جنگ روحانی، پیروزی مال ما است (۲). اگر تحمل نشود، شیطان خارج نخواهد شد. آغوش خدا که نامش محبت است، باز است، ولی تحمل خروج شیطان زمینه را (دل)، برای کار روح القدس باز نگاه می دارد. مزمو ۱۱۹ می گوید:

مزمو ۱۱۹

۷۱: مرا نیکوست که مصیبت دیدم، تا فرایض تو را فرا گیرم.

عیسی مسیح در جای دیگری می گوید:

متی ۱۱

۲۸: بیاييد نزد من، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران،
که «من به شما آسایش خواهم بخشید».

۲۹: یوغ مرا بر دوش گیرید

و از من تعلیم یابید،

زیرا حلیم و افتاده دل هستم،

و در جانهای خویش آسایش خواهید یافت.

۳۰: چرا که یوغ من راحت است

و بار من سبک.»

زمانی که ایماندار گناه می کند، بار دنیای را «بردوش» می گیرد و آنچه پیش می آید را همه می دانیم. موضوع تحمل رنج و زحمتی است که در انجام خواست خدا ایجاد می گردد. نمی گوید رنج و زحمتی نیست، هست، اما راحت و سبک است. راحت زمانی است که متقاضی اطمینان دارد که خدا در کار است، و سبک چون در زمان کوتاهی یوغ مسیح جایگزین یوغ دنیا می گردد. درد و رنج را ایماندار می تواند از دیدگاه دنیا ببیند (که قبلاً اشاره به آن کردیم)، یا از دیدگاه خدا.

اول پطرس ۴

۱۲: ای عزیزان،

از آتشی که برای آزمودن شما در میانتان برپاست،

در شگفت مباحثید،

که گوئی چیزی غریب بر شما گذشته.

منظور این است که متقاضی باید بداند این درد و رنج از کجا سرچشمه گرفته و آیا باید نگران باشد یا نباشد. پولس ادامه می دهد:

اول پطرس ۴

۱۳: بلکه شاد باشید

از اینکه در رنجهای مسیح سهیم می شوید،

تا به هنگام ظهور جلال او

به غایت شادمان گردید.

«رنجهای مسیح» به عبارتی همان «یوغ مسیح» است، که می گوید تا به هنگام ظهور مسیح، با ما خواهد بود و به این صورت وجود خدا در ما کامل گشته و شادی ما افزون می گردد.

فهرست زیر نویس های فصل هجدهم

(۱) The Christian Counselors Medical Desk Reference, Robert D. Smith, M.D.

(۲) گناه مثل اعتیاد به هروئین می ماند که با درد و رنج از بدن خارج می شود

فصل نوزدهم

اصول کلیسا

مشاوره مسیحی و کلیسا

من چند سال پیش دعوت شدم در مراسم پایان تحصیلی دانشجویان روانشناس صحبت کنم. صحبتم را اینطور شروع کردم:

”نیازی به دوره تحصیلات شما نیست. نه تنها نمی توان آنچه مربوط به خلقت خدا است را با فرایض انسانی برآورد کرد، بلکه اگر چنین کنیم وضع انسان بدتر از قبل خواهد شد. کتابی هست به نام کتاب مقدس که نه تنها راه حل مسائل و مشکلات انسان را در خود دارد، بلکه سال هاست که مورد استفاده قرار گرفته. چون تجربه نکرده اید، دلیل نمی باشد که کار نمی کند.“

تعجب اینجا است که اولین بار بود این دانشجویان، از مشاوره مسیحی اطلاع می یافتند. تمام وقت بحث و گفتگو مربوط به مشاوره مسیحی و نحوه عملکرد آن بود. موضوع مشاوره مسیحی در کلیسا، تازه به زبان آمده است!

امروزه شاهد بنای کلیساهائی هستیم، که اعضایشان دائم در حال تغییر است (یک نفر می آید، دو نفر می روند، دو نفر می آیند، سه نفر می رود). رهبر (یا رهبران) فکر می کنند اگر تحمل کنند، وضع بهتر خواهد شد. کلیسا را خدا می سازد و به عبارتی، آفرینش خداست. خدا کسانی را که خادم و کارمند کلیسایش هستند را خود برای آن مقصود می سازد. کشیش را دانشکده علوم روحانی نمی سازد. انسان کسی (یا خودش) را کشیش نمی کند. آنکه عطیه ای را دارد (در خود یافته)، خدا او را در جهت استفاده از آن هدایت می کند، و چون جاذبه روح القدس در کار بوده، همان جاذبه (که در اوست) کلیسا را بنا می سازد. اشکال در این جاست که مسیحیان اطلاعی از عطایای خود ندارند. درون گری لازم را ندارند، تا با هدایت روح القدس موانع شناخت و استفاده از عطایا را بر دارند. حال ببینیم چرا اکثر مسیحیان چنین شناختی از خود ندارند.

اشعیا ۵۵

۸: خداوند می فرماید:

افکار من افکار شما نیست،

و نه راههای من، راههای شما.

۹: زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است،

راههای من نیز از راههای شما

و افکار من از افکار شما بلندتر است.

اگر توجه کرده باشیم، می بینیم که خدا دو موضوع خاص را (که مربوط به هم می باشند) جدا از هم بیان کرده است: یکی افکار و دیگری رفتار (“راههای”). البته ابتدا، افکار لازم است وجود

داشته باشد، ولی تا زمانی که به عمل در نیایند (افکار میوه از خود در نیاورند)، کامل نیستند. اتفاقاً اطلاعات زیاد، بدون آزمایش و اجرا، زیان بار خواهد بود(۱). البته باید گفت آنچه در بیشتر کلیساها مشاهده می شود، شناخت عیسی مسیح و کار هائی که کرده هست، اما کمتر کسی هست آنچه بگوش می رسد را در زندگی انجام داده باشد. خدا روزانه از طریق مسائل و مشکلات زندگی با ما تماس می گیرد، چون می خواهد ما را از منشأ آنها (شیطان) آگاه کند تا شباحت عیسی را بخود بگیریم. اگر مسئله حل نشده وجود داشته باشد، قانداً به منزله نادیده گرفتن خدا باید محسوب شود (خدا از طریق مسائل و مشکلات با ما تماس می گیرد). اما خدا در فیض خود، درب را باز می گذارد تا ما را برکت دهد. مشاوره مسیحی، راه خدا را از طریق حل مسائل و مشکلات زندگی، برای متقاضی باز می گرداند. درون گری لازم را فراهم می سازد، تا خدا ریشه آنچه از او نیست را بسوزاند. مشاوره مسیحی (Nouthetic Counseling) در کشور های اروپا و آمریکا رواج یافته، ولی با این حال، موانع هنوز پای بر جاست. دانستن یک چیز است، تجربه کردن چیز دیگر. هیچ کشیش و معلم عالی، نمی تواند آنچه می گوید را برای شما انجامش نیز بدهد. ما هستیم که باید بدانیم حقیقت چیست (افکار خدا)، و آن را چگونه اجرا کنیم (رفتار خدا). در غیر این صورت، هر چه می دانیم (یا بهتر بدانیم) تنها میوه نمی آورد. همه نیاز به کمک دارند، خصوصاً مسیحیان. اما کلیسا باید ابتدا این حقیقت را بپذیرد تا بتواند اجرایش را نیز بکند. اگر کلیسائی، کشیش و اعضای خود را تشویق کند علوم عملی کلام خدا را نیز بیاموزند، آنوقت کلیسائی خواهد گردید که نورش بر بلندی می تابد. تعداد درخواست کنندگان اسم نویسی در دوره آموزش مشاوره مسیحی (Nouthetic) سالانه در حال رشد است(۲). خدا را شکر.

کلیسا و مشاوره مسیحی

خدا رهبران خوانده شده کلیسا را موظف کرده، زندگی مردم را از طریق اقتدار کلام تغییر دهند:

دوم تیموتاوس ۳

۱۵: و چگونه از کودکی کتب مقدس را دانسته ای

که می تواند تو را حکمت آموزد

برای نجاتی که از راه ایمان به مسیح عیسی است.

۱۶: تمامی کتب مقدس الهام خداست

و برای تعلیم و تادیب و اصلاح و تربیت در پارسائی سودمند است،

۱۷: تا مرد خدا به کمال برای هر کار نیکو

تجهیز گردد.

دو لغت exousia ("می تواند؛ صحبت از اقتدار اعطا شده می کند)، و dunamis ("تجهیز؛ صحبت از اقتدار و امکانات درونی می کند)، به رهبراب کلیسا داده شده (طبق آنچه بدان خوانده شده اند). exousia آنها را واجد شرایط رهبری و فرمانروائی می کند:

عبرانیان ۱۳

۱۷: از رهبران خود اطاعت کنید و تسلیم آنها باشید؛
زیرا ایشان بر جانهای شما دیدبانی می کنند
و باید حساب بدهند.
پس بگذارید کار خود را با شادمانی انجام دهند
نه با آه و ناله،
زیرا این به نفع شما خواهد بود.

و dunamis قدرت لازم را فراهم می سازد تا کارشان را انجام رسانند:

دوم تیموتاوس ۱

۷: زیرا روحی که خدا به ما بخشیده،
نه روح ترس،

بلکه روح قوت و محبت و خویشتنداری است.

اگر این رهبران، از اقتداری که در دست دارند درست استفاده کنند (بر طبق کلام)، عیسی مسیح
وعده داده که در میانشان حاضر خواهد بود تا تشویق و حکمت و قدرت را به ایشان بدهد:

متی ۱۸

۱۸: باز به شما می گویم که هر گاه دو نفر از شما بر روی زمین
در باره هر مسئله ای که در خصوص آن سؤال می کنند
با هم موافق باشند،

همانا از جانب پدر من که در آسمان است

برای ایشان به انجام خواهد رسید.

۱۹: زیرا جایی که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند،

من آنجا در میان ایشان حاضرم.

رهبران و کشیشان کلاسیها، کمتر توجه به اقتداری که دارند کرده اند و کمتر از آن استفاده می
کنند. به همین خاطر مسائل و مشکلات در کلیسا باقی می مانند. کسی که به خدمت کلیسا منسوب
می شود، کسی است که عطیه چنین خدمتی را در خود نشان داده. به این دلیل است که رهبران بر
او دست گذاشته و خواست خدا را انجام می رسانند. روح القدس است که عطیه را داده و آن را بکار
می برد. اقتدار در مشاوره مسیحی لازم است و کلیسا است که می دهد. دست گذاری رهبران
(شناخت عطیه و انتساب خادم)، مشاور مسیحی را زیر دیده بانی و پوشش روحانی کلیسا قرار می
دهد. مشاوره مسیحی جزء خدمات عمده کلیسا است و کشیش کلیسا معمولاً این خدمت را بعهده می
گیرد.

اعمال ۲۰

۳۱: پس هوشیار باشید و به خاطر آورید

که من سه سال تمام، شب و روز،

دمی از هشدار دادن به هر یک از شما با اشکها،

باز نایستادم.

چون ”خوانده“ را خدا آفریده (چه کشیش کلیسا، یا عضوی که فکر می کند عطیه را دارد)، از آموزشی که حال در دسترس همه می باشد باید برخوردار شود،

کولسیان ۱

۲۶: یعنی آن راز را که طی اعصار و نسلهای متمادی پنهان نگاه داشته شده بود، اما اکنون بر مقدسین او آشکار شده است.

آنچه مشاوره مسیحی می آموزد، نحوه رسیدگی به مسائل و مشکلات مسیحیان است. اگر مشاوره بگونه صحیح انجام گیرد، خواست خدا نیز بگونه صحیح انجام می گیرد. تشخیص صحیح مسئله یک کار است و حل مسئله کار دیگر. کشیشی که واعظ است و مشاوره مسیحی را نیز انجام می دهد، در هر دو کار آزموده می شود و شبان بهتری برای اعضایش می گردد. اعضای کلیسا چنین خواهند گفت، ”او خوب درک می کند و درد مرا می فهمد“. خادم کلام همیشه با دو جانب آن کار دارد، یکی فکری (عقلانی) و دیگری عملی. این دو جانب نیز معمولاً با هم عنوان می شوند و بکار گرفته می شوند (اشعیا ۵۵: ۸ و ۹). اگر کلام خدا به طریق صحیح کار برده شود، محصول فراوانی را نیز بار می آورد،

اشعیا ۵۵

۱۰: چنانکه باران و برف از آسمان می بارد،

و دیگر بدان جا باز نمی گردد،

بلکه زمین را سیراب کرده،

آن را بارور و برومند می سازد،

و برزگر را بذر و خورنده را نان می بخشد،

۱۱: همچنان خواهد بود کلام من که از دهانم صادر می شود،

بی ثمر نزد من باز نخواهد گشت،

بلکه آنچه را خواستم به جا خواهد آورد،

و در آنچه آن را به انجامش فرستادم کامران خواهد شد.

توجه به این قسمت از آیه ها نیز بکنید، ”برزگر را بذر و خورنده را نان می بخشد“ و ”در آنچه آن را به انجامش فرستادم کامران خواهد شد“. نتیجتاً، بگذارید کلیسا خدمت مشاوره مسیحی را رواج دارد و مشاوران بسیاری را تربیت کند، تا هر که مسئله یا مشکلی دارد، بتواند به راحتی با راه حل خدا آشنا شود. مگذارید کسی جلوی راه را بگیرد، چون مخالف با خواست خدا خواهد بود.

فهرست زیر نویس های فصل نوزدهم

(۱) اطلاعات روحانی را بدون عمل و استفاده از آن ها نمی توان روحانی شمرد (چون کامل نیستند) و در نتیجه حالت دست شیطان می گردند. از قدیم، کلام خدا گفته منا را تنها برای استفاده همان روز برداشت کنید.

(۲) www.nouthetic.org (دعای مترجم این است که این دوره را به فارسی عرضه نماید).

(۳) کسانی که خارج از کلیسا مشاوره مسیحی را انجام می دهند، از امکانات آن بی بهره می مانند و عملشان خارج از نظامی است که خدا برای چنین کاری فراهم ساخته است. آنکه می خواهد خدمت مشاوره را بعهده گیرد باید در کلیسا خواهان دست گذاری باشد تا خدا خدمت او را برکت دهد.

فصل بیستم

اصول کلیسا (ادامه)

مشاوره تازه ایمانداران

آنچه من در این فصل صحبت از آن خواهم کرد، روش کاملاً جدیدی را (تا جایی که می دانم) در کلیسا عنوان می کند (اما مطابق با کلام خدا). همیشه مسئله این بوده که چگونه می توان ایمانداران جدید را جذب کلیسا کرد و رشد داد. تعداد زیادی از ایمانداران پس از گذشت یک یا دو سال دیگر رشد نمی کنند، بی علاقه می شوند، و مانند بسیاری از اعضای قدیم کلیسا نسبت به ایمانشان بی تفاوت می گردند. چرا؟ البته مسائل مختلفی می توانند چنین وضعی را ایجاد کنند، اما اگر پس از ایمان آوردن، فوراً مشاوره ابتدائی (آنچه او را به جانب عیسی آورده) نیز انجام گیرد، ممکن است تغییری اساسی بر کیفیت کلیسا انجام شود. من مدت زیادی است که در خدمت حل مسائل زندگی از طریق کلام خدا بوده ام. تمام این مسائل را نیز در خدمت مشاوره مسیحی دیده ام. بگذارید برآورد آنچه بدست آوردم را باز گو کنم. اساساً آنچه می گویم این است: شما لازم است مشاوره "ابتدائی" را با هر شخصی که تازه ایمان آورده، انجام دهید. باید دانست به چه دلیل به عیسی مسیح روی آورده است. از همان ابتدا باید راجع به این موضوع مهم صحبت کرد و اگر احتیاج بود بتوان او را به مشاور مسیحی معرفی کرد. ابتدا از هر ایماندار تازه باید فوراً خواسته شود از عیسی مسیح اطاعت کند. ما نباید صبر کنیم زمانی که ایماندار نیاز به کمک خدا شد، او را تعلیم دهیم. امروزه ما ایماندار جدید را آموزش بنیادی می دهیم و این کار درستی است، اما نه آنکه چگونه از آن استفاده نیز بکند. ما چند مورد مهم (معمولاً چهار مورد) را تعلیم می دهیم: دعا، رفتن به کلیسا، حضور در جلسات مطالعه کلام، و بشارت، اما جمعی از موارد دیگر نیز هستن که نادیده می گیریم. مهم ترین موردی که لازم است ایماندار جدید بداند این است که زندگیش باید کاملاً تغییر کند. خدا می خواهد او را از نو بسازد. برای این کار نیز لازم است مشخصات زندگی او را بدانیم تا بتوانیم تغییرات لازم را نشان دهیم. بطوری که گفتیم، بسیاری از مردم بخاطر مسئله یا مشکلی که دارند به مسیح پناه می آورند. از همان ابتدای ایمان لازم است موضوع را بررسی کنیم و مشاوره ابتدائی را انجام دهیم. در این صورت لازم است، هر کلیسایی برنامه انجام این کار را برای خود فراهم سازد. حال، آیه ای که باعث این حرف هایم شد را بررسی کنیم. هر چه بیشتر به آن نگاه می کردم، بیشتر مرا رنج می داد، چون از خود می پرسیدم چطور می توان این کار را کرد؟

افسیان ۴

۱۷: پس این را می گویم و در خداوند تاکید می کنم
که رفتار شما دیگر نباید همانند اقوام دور از خدا باشد
که در بطالت ذهن خود رفتار می کنند.

فصل چهارم افسسیان صحبت از جنبه عملی اصولی می کند که در سه فصل اول آن عنوان شد. آنچه ابتدا از خواندن این آیه بدست می آید بنظر عجیب است. مگر پولس نامه های خود را با هدایت روح القدس نمی نوشت؟ پس چرا این موضوع را دوباره مطرح می کند؟ تکرار می کند بخاطر "تاکید". آنچه اینجا می گوید اهمیت زیادی دارد. به عبارتی می گوید، "اگر چیزی آیدتان نشده، هتماً این را بدست آورید"، یا "حال به این گوش کنید".

پس چیست که باید هر طور شده به آن گوش کنیم؟ ایمانداران جدید نباید مانند بی ایمانان رفتار کنند. اگر چیز دیگری را نشیده باشد، این را باید بشنود. از خواندن نامه های پولس (و البته پطرس و جاهای دیگر)، می توان برداشت کرد که این دقیقاً همان کاری است که رسولان انجام می دادند. اگر عهد جدید را بار دیگر به این قصد مطالعه کنید، تعجب خواهید کرد که چقدر این حرف ها به تازه ایمانان تاکید شده. نه تنها اصول روحانی را تعلیم می یافتند، بلکه همه جور برآمد از آن را نیز در زندگی (و معمولاً با جزئیات) دریافت می کردند. بعنوان مثال اگر به آنچه پولس در نامه خود به کلیسای نوپای تسالونیکیان (که مدت کوتاهی را در آن گذرانید) نوشته نگاه کنیم، می بینیم یادآور آنچه در زمان کوتاهی که با آن ها بود، انجام رساند (البته یقیناً مطالب دیگری را نیز گفته بود که تکرار آن لازم نبود)،

اول تسالونیکیان ۲

۱۱: چنانکه می دانید، رفتار ما با یک یک شما

چون رفتار پدری با فرزندانش بود.

۱۲: شما را تشویق کرده، دلداری می دادیم

و سفارش می کردیم که شیوه رفتارتان شایسته خدائی باشد

که شما را به پادشاهی و جلال خود فرا می خواند.

توجه کنید که این مشاوره با "یک یک" نو ایمانان انجام می گرفت (۱۱). حال ببینیم راجع به چه موضوعاتی با آنها مشاوره می کرد؟ طبق اول تسالونیکیان ۴: ۱ تا ۸، او حتی صحبت از مسائل جنسی کرده بود و چگونه باید دنبال زن همسر خود گشت (۴ و ۵)، و غیره. در دنباله همین فصل می بینیم صحبت از مطلب دیگری نیز کرده بود (تجاری، روابط میان شخصی، و غیره).

اول تسالونیکیان ۴

۱۱: آرزومند این باشید

که زندگی آرامی داشته باشید

و سر به کار خویش مشغول بدارید

و با دستهای خود کار کنید، همان گونه که شما را حکم کردیم.

۱۲: بدین سان، زندگی روزمره شما احترام مردم بیرون را بر خواهد انگیخت،

و محتاج کسی نیز نخواهید بود.

برای آنکه نشان داده شود که این کار در جای دیگری نیز (فوراً) انجام گرفت (نه تنها در تسالونیک)، توجه به تعالیم پولس در جزیده کرت بکنید:

تیتوس ۲

۱۴: که خود را فدای ما ساخت

تا از هر شرارت رهایی مان بخشد

و قومی برای خود طاهر سازد که از آن خودش باشند

و غیور برای کار نیکو.

تیتوس ۳

۱۴: بگذار همکیشان ما بیاموزند

که خویشان را وقف انجام کار های نیکو کنند

تا برای رفع نیازهای ضروری تدارک بینند

و زندگی بی ثمری نداشته باشند.

ایماندار نو نباید پس از ایمان آوردن رها شود. در همان موقع که مایل و آماده است و حاضر است عوض شود، و انتظارش را دارد، ما نباید او را با تعالیم ناکافی مایوس گردانیم. در زمانی که در گرمای وجود "محبّت نخستین" خود بسر می برد، باید با او راجع به تمام جوانب زندگیش صحبت کرد. او لازم است بداند (و ما به او نشان دهیم) که می تواند در تمام ابعاد زندگیش تغییر کند. افسسیان ۴: ۱۷ را باید برایش باز کنیم (آنچه مربوط به او می شود) و به او کمک کنیم قدم در راه عیسی مسیح بر دارد.

اما بجای آن منتظر می مانیم تا مسئله ای در زندگیش رخ دهد تا به او تعلیم دهیم. زمانی که دیگر دیر شده، مشکل خواهد بود مسئله را حل کرد. پولس می خواست جلوی آن را بگیرد. در زمان تعمید یحیا، افراد مختلفی توبه کردند و تعمید یافتند. اما آیا این پایان کار بود؟ خیر. اینان خود متوجه احتیاجی که شخصاً به آن داشتند می شدند. بخاطر احتیاج به تغییری که در زندگی داشتند، می پرسیدند "پس چه کنیم". و یحیا به یکایک آن ها می گفت چگونه خدا مربوط به زندگیشان می شود (چه سرباز، خراج گیر، و غیره)،

لوقا ۳

۱۰: «جماعت از او پرسیدند:

پس چه کنیم؟»

۱۱: پاسخ داد:

«آن که دو جامه دارد، یکی را به آن که ندارد بدهد،

و آن که خوراک دارد نیز چنین کند».

۱۲: خراجگیران نیز آمدند تا تعمید گیرند.

آنها از او پرسیدند:

«استاد ما چه کنیم».

۱۳: به ایشان گفت:

«بیش از اندازه مقرر خراج مستانید».

۱۴: سربازان نیز از او پرسیدند:

«ما چه کنیم؟»

گفت: «به زور از کسی پول نگیرید و بر هیچ کس افترا مزید

و به مزد خویش قانع باشید.

از همان آغاز، دانستند که زندگیشان باید در مسیر تغییری باشد که خدا می خواهد. و آن را یحیا فوراً به آنها گفت؛ او منتظر نشد تا دو ماه دیگر وقتی قرق در مسائل و مشکلات شدند، روی به خدا آورند! روی برگرداندن از بت ها و خدمت به خدای زنده یعنی تغییر در بسیاری از خصوصیات.

متی ۲۸

۱۸: آنگاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود:

«تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است.»

۱۹: پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید

و ایشان را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید

۲۰: و به آنان تعلیم دهید

که هر آنچه به شما فرمان داده ام،

به جا آورند.

اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم».

وقتی در این آیات توجه به کلمات «شاگرد» و «تعلیم» کنیم، می بینیم منظور عیسی تنها ایمان آوردن نیست، شاگرد سازی نیز هست.

آنچه عیسی مسیح در این آیات می گوید این است که کلیسا نهاد آموزشی است. تعمید، نام نویسی در دانشگاه است، تعلیم از خدا است (۲۰)، و «به جا آوردن» از دانشجویان است. ایماندارانی که در دانشگاه عیسی مسیح نام نویسی می کنند، دقیقاً به این خاطر است: «هر آنچه به شما فرمان داده ام، به جا آورند». این مربوط به تمام ابعاد زندگی می شود و درس ها نیز کاملاً روشن می باشند. این آموزشی حیاتی است برای زندگیشان؛ تنها شامل دانستن نیست بلکه دانستن و اجرا کردن است. البته همه چیز را نمی توان از همان آغاز تعلیم داد. اما از همان آغاز، یک تازه ایمان باید بداند حذف این مدرسه چیست و در آینده چه خواهد آموخت. همچنین باید بداند که از همان روز اول است که باید آغاز گردد.

تازه ایمان لازم است درک کند که مسائل و مشکلاتی که در زندگی او ایجاد شده (یا خواهد شد)، ندای خدا است، که تغییر واجبی در زندگی او لازم است صورت بگیرد. خدا از همین طریق است که او را به شکل مسیح در می آورد. در بهشت خدا مسائل و مشکلات وجود ندارد. ناپاکی های زندگی دنیوی می باشند که هر یک باعث مسائل می شوند. و هر یک از این مسائل دارای خصوصیتی می باشند که خدا می خواهد برای مقاصد خود بسازد. مقصود تنها ترک گناه نیست بلکه ساختمان تازه ایست که خدا را جلال می دهد.

تازه ایمان باید بداند روح القدس است که حال در زندگی او کار می کند:

افسیسیان ۴

۲۲: شما آموختید که باید به لحاظ شیوه زندگی پیشین خود،

آن انسان قدیم را که تحت تاثیر امیال فریبده دستخوش فساد بود،

از تن به در آورید.

۲۳: باید طرز فکر شما نو شود،

۲۴: و انسام جدید را در بر کنید،

که آفریده شده است تا در پارسائی و قدوسیت حقیقی،

شبیه خدا باشد

آنچه در زندگی او رخ می دهد (و خواهد داد) نشانه خوبی از خواست خدا است در زندگی او. اگر در کلام بماند و هر گاه دچار مشکلی شد و نیاز به کمک داشت تنها به کلیسا روی آورد، خدا از او حفاظت خواهد کرد و از او رضایت خواهد داشت.

یقیناً نمی توان انتظار داشت، ایماندارى قبل از آنکه بداند عیسی مسیح راجع به شغل او چه گفته، کارش را مطابق با خواست خدا انجام دهد. پس چه بهتر که قبلاً به او گفته شود تا مسائل سراغش نیاید. تازه ایماندار باید از همان ابتدا بداند مسیح چه رابطه ای با زندگی او دارد. برنامه مخصوصی برای اجرای چنین کاری وجود ندارد؛ شما لازم است برنامه خود را بسازید. برنامه چنان باید باشد که مشایخ کلیسا در ساختمان آن دخالت داشته و آن بتوانند اجرا کنند. شما نباید این موضوع را نادیده بگیرید، آینده اعضا و کلیسای شما بستگی به آن دارد.

فصل بیست و یکم

اصول کلیسا (ادامه)

مشاوره و انضباط کلیسا

چون انضباط کلیسا اهمیت زیادی در مشاوره مسیحی دارد، لازم دانسته ام راجع به این موضوع (که برای کلیساهای بسیاری کاملاً نو می باشد) این فصل را به آن اختصاص بدهم. انضباط کلیسا نه تنها مصونیت اعضا را حفظ می کند، بلکه از طریق خادمین و اعضا کلیسا کمک می کند تا گناه کار را به جانب توبه آورد. عیسی مسیح این حق را به گناه کار داد؛ ما حق نداریم آن را به او ندهیم. بسیاری از مسیحیان فکر می کنند آنچه برای حل مسئله (گناه کار) امکان دارد را انجام داده اند، در صورتی که آنچه عیسی مسیح گفته را حتی آغاز نکرده اند. مشاوران باید راجع به انضباط کلیسا با متقاضیان صحبت کنند.

وقتی صحبت از انضباط کلیسا می کنید، تعجب می کنند. حتی ممکن است باور نکنند.

”صبر کنید ببینم. من و شوهرم تا به حال مسئله بزرگی داشته ایم، و من همه کار برای رفع مشکل کرده ام، همه کار! کار دیگری نمانده انجام دهم. من حتی راجع به آن با دوست مسیحیم (یا کشیش) صحبت کردم و پرسیدم دیگر چکار می توانم بکنم. فکر کرد و گفت من هر چه ممکن است انجام دادم.”

در جواب من می گویم،

”اگر شما مسیحی می باشید، اگر شوهر شما مسیحی می باشد، راه حل مسئله همیشه هست. درمان درد در دسترس شما است. شما هیچگاه از امکانات حل مسئله کم نخواهید داشت.”

حل مسئله در عرفان یا تصورات شخصی نیست. چیزی نیست که بگوئیم، ”من همه چیز را دست خدا می گذارم و امیدوارم به خوبی انجام بگیرد. به هر حال، همه چیز برای خیریت کسانی که خدا را دوست دارند، انجام می گیرد.“ البته این آیه بسیار عالی می باشد و آسایش را به مسیحیان می دهد. زمانی نیز هست که ما مسیحیان می توانیم بگوئیم، ”برای حل این مسئله کار دیگری نیست که بتوان انجام داد.“ اما، این حرف را نمی توان نسبت به مسئله ای که میان دو ایماندار هست، به زبان آورد،

رومیان ۱۲

۱۸: اگر امکان دارد،

تا آنجا که به شما مربوط می شود،

با همه در صلح و صفا زندگی کنید.

تنها زمانی که می توان این را گفت، که مسئله میان یک مسیحی و بی ایمان است.

متی ۱۸: ۱۵، ۱۶، ۱۷ به ما نشان می دهد چگونه مسائلی که بنظر حلشان غیر ممکن است، حل شوند. این جانبی است که نادیده گرفته شده، با وجود آنکه قسمت مهمی از کلام خدا را بازگو می کند. مربوط به انضباط کلیسا است.

”گفتید انضباط کلیسا؟!“

بله، انضباط کلیسا.
”شوخی می کنید! انضباط کلیسا مربوط به کسانی است که از کلیسا اخراج می شوند“.

این برداشتی است که اکثر مردم دارند. اگر شما نیز معنی انضباط کلیسا را اینگونه برداشت می کنید، یا برداشت کلیسای شما اینگونه می باشد، لازم است تغییری جدی در هر دو مورد انجام بگیرد. منظور انضباط کلیسا بیرون کردن کسی نیست. در هر مرحله از انجام کار، حذف ایجاد صلح و آشتی است. حال قدری عمیق تر به آیات مورد نظر بنگرید،

متی ۱۸

۱۵: «اگر برادرت به تو گناه ورزد،

نزدش برو

و میان خودت و او خطایش را به او گوشزد کن.
اگر پذیرفت، برادرت را باز یافته ای؛

۱۶: اما اگر نپذیرفت،

یک یا دو نفر دیگر را با خود ببر

تا ”هر سخنی با گواهی دو یا سه شاهد ثابت شود“.

۱۷: اگر نخواست به آنان نیز گوش دهد،

به کلیسا بگو؛

و اگر کلیسا را نیز نپذیرفت،

آنگاه او را اجنبی یا خراجگیر تلقی کن.

البته بعضی مسیحیان تا این اندازه پیشرفت کرده اند، اما تعداد معدودی. بسیاری از مسائل و مشکلاتی که ما با دیگران داریم (و به ماه ها و حتی سال ها درازا می کشد)، به خاطر این است که حتی قدم اول را بر نداشته ایم. او حتی نمی داند برخوردی با ما کرده است. در نتیجه هیچ آشتی صورت نمی گیرد. ما در جای خود ایستاده ایم و منتظر آنکه خلاف کار نزد ما بیاید، ولی او نمی داند مسئله ای رخ داده. متقاضی که به او گناه شده باید پیش آنکه گناه کرده برود و موضوع را با او در میان بگذارد (آیه ۱۵). اما، ”خطایش را به او گوشزد کن“ نمی گوید این کار را با روحیه خشم آلود انجام بده. منظور آیه این نیست که برو، و دل پُرت را پیش او خالی کن. ابتدا به متقاضی می گوئید، ”نزدش برو“. این قدم اول می باشد.

و دلیل آنکه می گوید ”نزدش برو“ را در قسمت آخر آیه می بینیم. می گوید برو تا گناه کار به گناهش اعتراف کند (یا اگر سوتفاهم بوده آن را رفع کند). او می خواهد گناه کار بشنود چه می خواهد بگوید تا هر دو بتوانند آشتی کنند. می گوید، ”اگر پذیرفت، برادرت را باز یافته ای“.

این چیزی است که مشاور می خواهد، نه آنکه کسی را اخراج کند. نتیجتاً، اولین قدم انضباط کلیسا تماس غیر رسمی طرفین متخاصم می باشد. این اقدام تنها یک حذف و منظور را دارد: ”اگر پذیرفت، برادرت را باز یافته ای“.

ممکن است متقاضی پرسد، ”ولی من باید مطیع شوهرم باشم. چطور می توانم او را سرزنش کنم؟“ همانطور که گفته شد؛ راجع به مسئله پیش آمده با او صحبت کنید با حذف به آنکه می خواهید صلح دوباره برقرار شود. سرزنش و مطیع بودن دو موضوع کاملاً مختلفی هستند. تابع بودن نه تنها مربوط به چه کاری است که می کنید، بلکه چگونه آنرا نیز می کنید. اگر با روحیه فروتنی با او صحبت کنید، سرزنش جایز خواهد بود. در غیر این صورت هر صحبتی خلاف حذف ایجاد آشتی

خواهد بود. بیاد داشته باشید، ناتان نبی داوود را سرزنش کرد. قدرتی که از خدا صادر می شود محدود به کلام خدا است.

نتیجتاً متقاضی شما باید با فروتنی نزد دیگری برود. قبلاً باید اطمینان داشته باشد که می خواهد صلح و آشتی برقرار شود. اگر با روحیه فروتن با طرف مقابل خود روبرو شود، می تواند راجع به هر مسئله ای که باشد صحبت کند.

بطوری که گفتیم، منظور از انضباط کلیسا این نیست که کسی را از کلیسا خارج کنیم، اما بعضی مواقع چنین واقع می شود. ولی این حذف آن نیست. حذف بازگرداندن گناه کار به خداست.

عیسی مسیح می گوید هر وقت ایماندار دیگری به شما گناه کرد پیش او بروید. نمی گوید صبر کن او بیاید پیش شما. هر چند اگر متوجه گناهش بوده باشد، او نیز واجب است بیاید. اما عیسی مسیح می گوید آنکه به او گناه شده باید قدم بردارد. اوست که مسئله را می داند و درد را می کشد. نتیجتاً می توان گفت مجبور است برود.

ممکن است متقاضی بگوید، ”این بنظر من درست نیست. متخلف باید بیاید“. البته او باید بیاید، ولی فرض کنیم او نمی داند مرتکب خلاف شده است. اگر چنین باشد پس مسئله حل نخواهد شد، و در این نتیجه است که اعضای کلیسا هفته ها و حتی سال ها رنج و تلخی را نسبت به یکدیگر در خود نگاه می دارند، چون همین قدم اولیه را بر نداشته اند (و می بینیم که خود مرتکب گناه نیز می شوند). کلام خدا می گوید، ”اگر برادرت به تو گناه ورزد، نزدش برو و میان خودت و او خطایش را به او گوشزد کن“. همچنین بیاد داشته باشید که این کار را هر چه زودتر لازم است (”میان خودت و او“) انجام رساند،

افسیان ۴

۲۶: خشمگین باشید،

اما گناه مکنید، مگذارید

روزتان در خشم به سر رسد،

۲۷: و ابلیس را مجال ندهید.

اما ممکن است آنکه گناه کرده به حرف های شما گوش ندهد. یا شاید خشمگینتر نیز بشود. فرض کنید بگوید، ”بین، من دیگر تحمل شما را ندارم. شما پنج یا شش بار آمده اید اینجا و من گفتم هیچ کاری نخواهم کرد. کافی است. من دیگر نمی خواهم شما را ببینم“. آنوقت چه خواهید کرد؟ ابتدا سعی کنید متقاضی از همه امکانات قدم اولیه استفاده کرده باشد. اما وقتی مجرم گفت، ”دیگر اینجا نیا“، به آیه ۱۶ رجوع کنید: ”اما اگر نپذیرفت، یک یا دو نفر دیگر را با خود ببر تا هر سخنی با گواهی دو یا سه شاهد ثابت شود“.

حال متقاضی دو نفر (میانجی) را با خود می برد. این دو میان دو متخاصم قرار می گیرند و نقش مشاور را خواهند داشت، و هر چه در توانشان هست را بکار خواهند برد تا صلح و آشتی میان آن دو ایجاد گردد.

به عبارت دیگر، مسیح می گوید، ”اگر موفق نشدی دلسرد نشو. برو کشیش یا شیخ کلیسا را با خود ببر. سه یا چهار نفر با هم بنشینید و راجع به موضوع حرف بزنید“. این قدم دوم است.

معمولاً اگر قدم اول بگونه صحیح انجام گرفته باشد، نیازی به قدم دوم نخواهد بود. اما در لحاظ تعداد معدودی، لازم خواهد شد این قدم نیز برداشته شود. امکان دیگری نیست. ممکن است بگوید، ”او به این افراد نیز گوش نخواهد داد“، یا ”او در نتیجه خشمگینتر خواهد شد“. نگذارید جوانب روحانی قضیه نادیده گرفته شود. او نمی داند خدا چگونه کار خواهد کرد. همه چیز در دست متخاصم

نیست. وقتی اینگونه قضاوت می کند، امکان کار روح القدس را کم می کند. مسئله هر چه باشد، زیربنای روحی دارد، و تا قدم برداشته نشود، روح القدس زمینه کار را نخواهد داشت. عیسی مسیح خود گفت،

متی ۱۸

۲۰: زیرا جائی که دو یا سه نفر به نام من جمع می شوند،
من آنجا در میان ایشان حاضرم.

منظور این نیست که جمع شویم و جلسات دعا تشکیل دهیم. او صحبت از انضباط کلیسا می کند. مشاور می تواند بگوید،

”مسائل میان فردی اگر هر چه زودتر از میان برداشته نشوند، با مرور زمان تبدیل و غیظ و کینه می گردند و مسئله بزرگتر و رابطه وخیمتر خواهد شد (در زندگی زناشویی، خانواده و رابطه با اعضا دیگر). بمن نگویید اگر دوباره بروید مسئله بدتر خواهد شد. از کجا می دانید؟ و حتی اگر مسئله حقیقتاً بدتر شود، شما باید آنچه مسیح گفته را انجام دهید. آنگاه حد عقل شما وظیفه خود را انجام داده اید.“

”اما گر به این افراد نیز گوش نکرد چه؟ فرض کنید چهار یا پنج بار پیش او می روند و بالاخره می گوید، ”ببینید، من دیگر تحمل را از دست داده ام. از اینجا بروید بیرون و دیگر بر نگردید.“

عیسی مسیح قدم سوم را در آیه ۱۷ نشان می دهد؛ ”اگر نخواست به آنان نیز گوش دهد، به کلیسا بگو؛ و اگر کلیسا را نیز نپذیرفت، آنگاه او را اجنبی یا خراجگیر تلقی کن.“. حال ببینیم چه معنایی دارد. می گوید به کلیسا بگو، یعنی به کشیش و مشایخ کلیسا بگو تا در نام عیسی مسیح به او هشدار دهند که دست از ستیزگری بردارد و اگر نه ممکن است به اخراج او نتیجه یابد.

اگر نهایتاً از کلیسا نیز روی گردان شد، آنوقت او اخراج میگردد و از اعضای کلیسا خواسته خواهد شد او را طرد کنند، نه به خاطر گناهی که کرده، بلکه بخاطر تکبری که در مقابل کلیسای عیسی مسیح از خود نشان داده. اما با این حال، منظور این نیست که از دستش خلاص بشیم. حتی قطع رابطه نیز ممکن است باعث برگشت او به خانواده گردد.

دوم قرن تیان ۲

۶: تنبیهی که از سوی بیشتر شما بر او اعمال شده،
کافی است.

۷: اکنون دیگر باید او را ببخشید
و دلداری (۱) دهید،

مبادا اندوه بیش از حد،

وی را از پا در آورد.

۸: بنا بر این، از شما استدعا دارم

او را از محبت خود مطمئن سازید (۲).

پولس می گوید، ”کافی است“. حال زمان ابراز محبت است. همان گونه که پس از اخراج، رابطه از جانب همه قطع می شود، پس از برگشت، محبت همه باید به او ابراز گردد. به این ترتیب، عیسی مسیح فرایندی را برای حل مشکل میان فردی فراهم ساخته است. اگر تا بحال از آن استفاده نکرده اید، امروز شروع کنید. اصولی که کلام خدا فراهم ساخته را بکار ببرید. مشاوری شما بستگی به آن خواهد داشت.

”خوب اگر اینطور است، او که اخراج شده به کلیسای دیگری خواهد رفت“. بله این مسئله دیگری است که کلیسا های همجوار، نا خواسته پایه و اساس اقدام کلیسا را تضعیف می کنند. به این دلیل لازم خواهد بود با کلیسا های دیگری که در محل هست تماس گرفت، و موضوع را با آنها در میان گذاشت. کلیسای دیگری که به آن ملحق شده نیز باید در این رابطه با او صحبت کند و سعی کند او را به توبه کشانده و اگر خواست، به گله خود برگردد. تنها در چنین صورتی است که انضباط کلیسا موفق می شود.

”ولی شما مردم را دارید قضاوت می کنید؛ من فکر می کردم این کار درستی نیست! آدم حق دارد آنجوری که می خواهد باشد“.

جواب این سؤال، هم بله است و هم خیر. این حق را شما از دنیا یافته اید، ولی خدا به ما می گوید این راه شما را به جهنم سوق می دهد. ”ما آنگونه که عیسی مسیح به ما آموخته قضاوت می کنیم، البته نه بگونه ای که او ممنوع کرده. قضاوت کسی که از کلیسا بیرون شده (پس از دوره انضباط)، و رابطه با او قطع شده (”آنگاه او را اجنبی یا خراجگیر تلقی کن“) کار درستی می باشد. این کاری است که عیسی مسیح به ما آموخت. ما آنچه در دل اوست را قضاوت نمی کنیم؛ انسان تنها می تواند ظاهر را ببیند تنها خدا است که توانای دیدن دل انسان را دارد. آنکه کلیسا را مال عیسی مسیح نمی پذیرد جایش در کلیسا نیست. اعضای کلیسا را نباید در معرض روح نافرمان قرار داد.

اما یک هشدار. کشیش و دیگر افرادی که برای رسیدگی به این موضوع دست بکار می شوند، لازم است حد اکثر احتیاط را بخرج دهند تا صلاحیت هر چه می شنوند (معترضین و اعتراضشان)، مطابق با کلام خدا ارزیابی گردد. موضوع باید روشن گشته باشد تا راه حلش بدست آید. شایعات، غیبت، شواهد ثانوی، تصمیم عجولانه، صلاحیت ندارند. شهادت (در صورتی که بتواند در اثبات اتهام نقشی داشته باشد) را می توان وارد نمود، اما اگر بخواهیم آن را قبول نیز بداریم، باید حد عقل دو شاهد به آن نیز وجود داشته باشد.

اما نباید فراموش کنیم که در نهایت محبت است که صلح و صفا را ایجاد می کند،

اول قرننیا ۱۳

۷: محبت با

همه چیز مدارا می کند،

همواره اعتماد دارد،

همیشه امیدوار است

و در همه حال پایداری می کند.

فهرست زیر نویس های فصل بیست و یکم

- (۱) این کلمه اصطلاح حقوقی است. منظور، جایگزینی دوباره به عضویت در کلیسا. کلمه یونانی **parakalo** که به فارسی “دلداری” ترجمه شده معنی تشویق، آسایش، نزدیک را نیز دارد.
- (۲) هر که از این پس راجع به موضوع صحبت کند خود مرتکب گناه می شود.

فصل بیست و دوم

اصول کلیسا (ادامه)

مشاوره و خدمات امدادی

خدمات امدادی کلیسا عیسی مسیح در ابتدای تاریخ خود رواج بسیاری داشت، اما حال می بینیم، کلیسا بیشتر به جوانب روحانی خدمت کلام روی آورده. آنچه قسمت عمده ای از رحمت خداوند بوده کنار گذاشته شده. حال که دولت رابطه نزدیکتری را با این نیاز جامعه پیدا کرده، انتظار نیز می رود که تمام این کار ها را بعهده بگیرد.

اما دولت و کمپانی های دنیا نمی توانند آنچه خدا از کلیسای خود خواسته را بجای آورند. از آنجا که همه کار، جوانب روحانی خود را دارد، نمی توان انتظار داشت آنچه مربوط به خدا می باشد را دنیا بتواند انجام دهد. یک جرعه آب خنک از جانب عیسی را نمی توان با آنچه دولت های کنونی اراعه می دهند مقایسه کرد. خصوصاً در رابطه با بیوه زنان و یتیمان،

مزمور ۶۸

۵: پدر یتیمان و مدافع بیوه زنان خداست
در مسکن مقدس خود.

به عبارت دیگر، بیوه زنان و یتیمان روی به خدا دارند که نیاز هایشان را برآورده کند.

غلاطیان ۶

۱۰: پس تا فرصت داریم
به همه نیکی کنیم،
به ویژه به اهل بیت ایمان.

روی صحبت من در این فصل بیشتر با شماسان کلیسا است. نباید لزومی داشته باشد عضوی از کلیسا عیسی مسیح بخاطر نیازی که دارد، به مدد کار اجتماعی پناه آورد. کشیشان خدمات امدادی همیشه با مشکلات مختلفی روبرو می شوند، و همه نیاز مالی نیست. البته بعضی مواقع این مشکلات را خود متقاضیان برای خود ایجاد کرده اند؛ ولی معمولاً اینطور نیست. مادری بخاطر فرزندش نیاز به کمک دارد؛ ایماندار جدیدی برای ترک مواد مخدر نیاز به کمک دارد؛ خانواده ای سرمایه را از دست داده اند؛ و بسیاری از نمونه های دیگر. هر هفته در مشاوره مسیحی حد کم دو یا سه مورد از این نیاز ها مشاهده می شود. حال در چنین صورت، کشیش خدمات امدادی چطور می تواند به این خواسته ها رسیدگی کند؟ آیا او محدود به امکانات خود می باشد و معرف امداد گران اجتماعی است؟ خیر، او از دو منبع قوی کلیسا برخوردار است:

۱. از تمام امکانات کلیسا برخوردار است (۱) و
۲. مجمع شماسان کلیسا

اما توجه داشته باشید که خدمت امداد، بی مبالغه انجام نمی گیرد. بعنوان مثال، در زمانی که متقاضی نیاز مالی دارد، اگر خود مشاور می تواند نیاز را برآورده کند بهتر است، تا آنکه از خزانه کلیسا

استفاده نماید. این گونه مشاوره، وابستگی انگلی را تشویق می کند. خدا می گوید، اگر کسی کار نکند، نان نخورد (دوم تسالونیکیان ۳: ۱۰). این خط مشی در خصوص بیوه زنان نیز اجرا می گردید (اول تیموتاوس ۵: ۳ - ۱۶). بعنوان مثال، اگر خانواده بیوه زنی می توانند کار کنند و در این راه به او کمک کنند، باید آنها را به این کار تشویق کرد. کلیسا نمی توانست به همه کمک کند (با وجود آنکه می خواست)، و در نتیجه لازم بود شرایط شایستگی را (که نمی خواست) بکار ببرد،

اول تیموتاوس ۵

۹: فقط کسانی را در شمار بیوه زنان نامنویسی کن

که بیش از شصت سال داشته

و به شوهر خود وفادار بوده باشند.

۱۰: نیز باید به نیکوکاری شناخته شده باشند،

یعنی فرزندان خویش را نیکو تربیت کرده،

غریب نواز بوده، پاهای مقدسین شسته، به یاری درمندان شتافته،

و خود را وقف هر نوع کار نیکو کرده باشند.

سؤال پیش می آید که اگر این اشخاص توبه کنند، شرایط برای ایشان ساده تر نخواهد شد؟ جواب، البته خواهد شد، ولی (با این وجود) چون خزانه کلیسا محدود بود، توانایی کمک های مالی نیز محدود بود. نیاز میرم را نه تنها بیوه زنان داشتند، بلکه زندانیان، معلولین، یتیمان، بیماران، بی خانمان ها و غیره، نیازمند کلیسا می گشتند.

البته مشاور نباید نیاز های مالی اشخاص را نادیده بگیرد، اما در خصوص آنها باید بگونه عمیقتری رسیدگی نماید، تاجایی که جوانب روحانی آن را نیز بتواند گوشزد کند. اما، مشکل زمانی پیش می آید که همزمان خدمت اصلی را نیز لازم است بجای آورد. وقت کافی برای این قسمت از خدمت را ممکن است نداشته باشد (که معمولاً نخواهد داشت). در این صورت لازم است به جماعت شماسان روی آورد و کسانی که هدیه کمک رسانی دارند را در زمینه روحانی تربیت نماید. این اشخاص نه تنها حامل کمک های مالی کلیسای مسیح می گردند، بلکه آنچه خدا راجع به آن گفته را نیز تعلیم خواهند داد. در حقیقت مشاور و شماس خدمات مشترکی را با یکدیگر آغاز می کنند. البته مسئولین خدمت شماسان می باشند که لازم است چنین خدمتی را با مشاوران مسیحی برقرار نمایند. آنوقت، زمانی که نیاز به توزیع اعانات می رسد، مشاور خواهد توانست با کمک شماسان، خدمت جامعتری را (به طرق مختلف که پیش می آیند) انجام رسانند.

سؤال دیگری که پیش می آید این است که آیا مشاور مسیحی می تواند خود اعانه کلیسا را اراعه دهد؟ اگر مشاور کمک مالی را نیز بدست متقاضی بگذارد (در صورتی که مشاور روحانی او نیز هست)، انتظار متقاضی کمک مالی کلیسا را، به حد کمک روحانی که دریافت کرده، خواهد شد. متقاضی رابطه ای میان مشاور و کمک مالی مشاهده خواهد کرد و مقدار آن را نیز در دست مشاور خواهد دید، در صورتی که مسئولیت پرداخت کمک های مالی کلیسا را مرجع دیگری بعهده دارد. از طرفی، نیاز های مالی جوانب درونی دارند که لازم است مشاور زمان کافی به آنها بدهد تا مسئله مالی متقاضی حل گردد،

اعمال ۶

۲: پس آن دوازده رسول، جماعت شاگردان را فرا خواندند و گفتند:

«شایسته نیست که ما برای غذا دادن به مردم،

از خدمت کلام خدا غافل مانیم.

۳: پس ای برادران، از میان خود

هفت تن نیک نام را که پر از روح و حکمت باشند برگزینید

تا آنان را برای این کار بگماریم

۴: و ما خود را وقف دعا و خدمت کلام خواهیم کرد».

در خلاصه، هر چه مانع خدمت اصلی شیخ می گردد، به شماسان واگذار می گردد. مشاور می تواند به متقاضی کمک کند شغل مناسبی را پیدا کند، مصاحبه را بخوبی انجام رساند، و شغل را نگاه بدارد، ولی نباید انتظار برود که در اجرای آن (تهیه برنامه کار، اجرای مراحل مختلف کار، همراهی لازم، و غیره) نیز دخالت کند. منظور این نیست که این کار در شغل او نیست، بلکه زمانی می رسد که باید بیاموزد چگونه خدمات را به افرادی که چنین عطیه ای دارند، واگذار نماید. بطور مثال، اگر زن تازه ایمانی نمی داند چطور ایمان جدیدش را با سایر خوانواده در میان بگذارد، کشیش می تواند خدمت را به زن رشد کرده در ایمان (چه میان شماسان باشد یا نه)، واگذار کند (تیتوس ۲: ۳ - ۵). کلام خدا شرایطی را بعنوان راهنمای خدمات امدادی اراعه داده، که می تواند الگویی برای کلیسا باشد:

۱. فهرستی از کسانی که واجد شرایط اعانه مالی می باشند تهیه گردید،

۲. تصمیم راجع به آن اشخاصی که واجد شرایط می باشند را،

۳. بر حسب معیاری که کلیسا برای این کار فراهم ساخته عمل آورند

(اول تیموتاوس ۵: ۳ - ۱۶).

فهرست زیر نویس های فصل بیست و دوم

(۱) به کتاب من Shepherding God's Flock ، فصل ۱۱ رجوع نمائید.

(این کتاب تا بحال به زبان فارسی ترجمه نشده است)

فصل بیست و سوم

اصول آینده

مشاوره مرگ و در شرف مرگ

”... برای انسان یک بار مردن و پس از آن داورى مقرر است“ (عبرانیان ۹: ۲۷).

جز ایماندارانی که زمان بازگشت عیسی مسیح زنده می باشند، همه خواهند مرد. مرگ موضوع مهمی است برای انسان. و به این خاطر می بینیم مقالات بسیاری در این زمینه منتشر شده، که عمدتاً باید از الیزابت کوبلر راس Elizabeth Kubler Ross، ریموند مودی Raymon Moody و رابرت مانرو Robert Monroe نام برد. مشاوران مسیحی باید با آنچه این افراد منتشر کرده اند آشنا بشوند تا بتوانند ماهیت دروغین و پنهانی آنرا افشا کنند (بگونه صحیح)، و نگذارند آنچه از خدا است، آلت دست شیطان گردد.

تحقیقات این سه نفر شباهت نزدیکی باهم دارند. کوبلر راس تحقیقاتش را در زمینه اشخاصی که در شرف مرگ بوده اند انجام داده؛ مودی تجربه کسانی که مرده اعلام شده بودند (و زنده شدند) را منتشر کرده؛ و مانرو صحبت از تجربیات خارج از بدن کرده است. من آنچه قبلاً در مورد مرگ و مشاوره کسانی که در شرف مرگ می باشند نوشته ام را اینجا تکرار نخواهم کرد و می توانید آن را در کتاب های The Big Umbrella و Shepherding God's Flock مطالعه کنید. اینجا در خلاصه می توانم بگویم، تضاد زیادی میان آنچه عیسی مسیح به جای آورد (اول قرنهای ۱۵ و فیلیپیان ۱ بیان شده)، و این افراد صحبتشان از آن می کنند، وجود دارد (اول تسالونیکیان ۴). حال ببینیم چه فرقی با دیدگاه خدا دارند:

۱. می گویند، شواهدی در دست هست از کسانی که پس از مردن، تجربیات دل پسندی داشته اند (روحشان از بدن جدا می شود و به سوی نور سفیدی حرکت می کند و سپس دوباره جان می گیرد). بنظر می رسد که همه به بهشت می روند. گناه، توبه، میوه روح القدس، کاملاً نادیده گرفته می باشند. اگر همه به بهشت می روند، پس راه دنیا درست است و نیازی به نجات نیست. نجات عیسی مسیح، مرگ (و عوامل آن) را از صحنه زندگی انسان دور می کند و بر علیه آن می ایستد، نه آنکه آن را قبول می کند. مسیحیان دنیا اعتراف کرده اند که نخواهند مرد (عمر جاودان)، چون به بهشت می روند.
۲. نتیجه ای که گرفته اند مشکوک است. کوبلر راس مدلی را برای مرگ فراهم ساخته که نمی تواند شامل مسیحیان باشد، چون کلام خدا می گوید:

عبرانیان ۲

۱۴: از آنجا که فرزندان از جسم و خون بر خوردارند،
او نیز در اینها سهم شد تا با مرگ خود،
صاحب قدرت مرگ یعنی ابلیس را به زیر کشد،

۱۵: و آنان را

که همه عمر در بندگی ترس از مرگ به سر برده اند،
آزاد سازد.

اول قرننیاں ۱۵

۵۵: «ای گور، پیروزی تو کجاست؟

و ای مرگ،

نیش تو کجا؟»

۵۶: نیش مرگ گناه است

و نیروی گناه، شریعت

۵۷: اما شکر خدا را

که به واسطه خداوند ما عیسی مسیح

به ما پیروزی می بخشد.

فیلیپیان ۱

۲۱: زیرا مرا زیستن مسیح است،

و مردن، سود

۲۲: اگر می باید به حیات خود در این بدن ادامه دهم،

این برایم به منزله کار و کوششی پرثمر خواهد بود.

و نمی دانم کدام را برگزینم!

۲۳: زیرا بین این دو سخت در کشمکشم:

چرا که آرزو دارم رخت از این جهان بر بندم و با مسیح باشم،

که این به مراتب بهتر است؛

۲۴: اما ماندنم در جسم برای شما ضروریت است

۲۵: چون از این یقین دارم،

می دانم که برای پیشرفت و شادی شما در ایمان،

زنده خواهم ماند

و با همه شما به سر خواهم برد،

مسیحیان می دانند که همه به بهشت نمی روند (بطوری که این افراد وانمود می کنند). اگر تجربیات این اشخاص حقیقت داشته باشد (یعنی مردند و بعد زنده شدند)، باید نتیجه گرفت که در حقیقت مرده نبودند.

از جنبه علمی، توافقی بر آنکه چه زمانی می توان شخصی را مرده شناسائی کرد وجود ندارد. بسیاری معتقدند مرگ زمانی است، که تمام عناصر بدن از کار می افتند. حال اگر شخصی مرد، و همه اعضای بدن او از کار افتاد، چطور می توانند دوباره بکار بی افتد؟ البته بدن انسان دارای خصوصیتی است، که در زمان خاتمه کار اعضای بدن، چالشی را در بدن بوجود می آورد تا نگذارد فرسودگی بدن به نهایت برسد. بسیاری از این تجربیات را بدن انسان خود به شکل و ترکیب خاصی ایجاد می کند. به تازگی ماده ای بنام اندورفین Endorphine کشف شده که در بدن ترشح می شود تا بدن را در مقابل درد های سخت و ناگهانی، بی حس نماید. این ها همه عکس العمل های اضطراری بدن می باشند، تا بتواند آسیب را تحمل کند و دوباره جان بگیرد. خدا این عناصر را آفرید تا جان انسان را حفظ کند، و خدا می داند چه ماده های دیگری نیز در کارند.

۳. چون کوبلر راس و مودی و مانرو همه در احضار ارواه (و این نظیر کار ها) دست داشته اند، رابطه ای با مسیحیان نمی توانند داشته باشند، چون خدا به مسیحیان گفته،

تثنيه ۱۸

- ۹: چون به سر زمینی که یهوه خدایتان به شما می دهد، در آیید،
نباید آداب و رسوم کراهت آور اقوام آنجا را بیاموزید.
۱۰: در میان شما کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را بر آتش قربانی کند،
و نه فالگیر یا غیبگو، و نه افسونگر یا جادوگر
۱۱: یا ساحر، و نه مشورت کننده با ارواح، یا رمال و یا کسی که با مردگان گفتگو کند.

۴. این افراد می خواهند با حيله و نیرنگ، جیب مردم را خالی کرده جیب خود را پر کنند، و باید توجه داشت که مسیحیان نو ایمان و کم تجربه نیز، طعمه خوبی برای این گونه افراد می گردند. می خواهند بگویند امید و آسایش ابدی برای همه هست (درب بهشت بروی همه باز است) و نیازی به نجات عیسی مسیح نمی باشد.

در خلاصه، باید توجه داشت که این گونه گرایشها می توانند مسیحیان بسیاری را اغفال کنند. می خواهند نیش مرگ را از میان بر دارند. در حالی که عیسی مسیح نه تنها نیش مرگ را از میان برداشت، بلکه مرگ را از میان برداشت. برای کسانی که عاقبت خوشی را در آینده خود نمی بینند، مرگ نیش زهر آلودی است که نشانه خاتمه همه چیز است (حیات)، اما خدا می گوید خاتمه همه چیز در دست اوست.

عبرانیان ۹

- ۲۷: همان گونه که برای انسان یک مردن
و پس از آن داوری مقرر است،
۲۸: مسیح نیز پس از آنکه یک بار قربانی شد تا گناهان بسیار را بر دوش کشد،
دیگر بار ظاهر خواهد شد،
نه برای رفع گناه،
بلکه تا آنان را که مشتاقانه چشم به راه اویند،
نجات بخشد

عاقبت اشخاصی که از گناه نجات یافته اند بهشتی است (و حتی بیعانه ای از آن نیز در دنیا در دسترسشان می باشد).

فصل بیست و چهارم

اصول آینده

مشاوره و قضاوت

عبرانیان ۹

۲۷: همان گونه که برای انسان یک بار مردن و پس از آن دآوری مقرر است،

بطوری که در فصل قبل نشان داده شد، همه پس از مرگ دآوری خواهند شد. کلمه “کینو” kino که در زبان فارسی معنی قضاوت را (دآوری) دارد، تفکیک، جدا، و برپا کردن را نیز دارد. مهم ترین کلمه مصرف شده در عهد قدیم، shaphat “شفّت” می باشد که معنی برپا ساختن و بنا کردن دارد. در عهد قدیم موسی از خدا می پرسد “آیا دآوری تمامی جهان عدالت را به جا خواهد آورد؟” (پیدایش ۱۸: ۲۵). در مجموع می توانیم بگوئیم که قضاوت در کتاب مقدس شامل تجزیه و تفکیک صحیحی است از آنچه فرق با هم دارند.

یوحنا ۳

۱۷: زیرا خدا پسر را به جهان فرستاد تا جهانیان را محکوم کند،

بلکه فرستاد تا به واسطه او نجات یابند.

۱۸: هر که به او ایمان دارد محکوم نمی شود،

اما هر که به او ایمان ندارد،

هم اکنون محکوم شده است،

زیرا به نام پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است.

مسیحیانی هستند که معمولاً جوانب منفی کلمه “قضاوت” را مد نظر می گیرند که فرق بزرگی با مفهوم کلام دارد،

رومیان ۸

۱: پس اکنون برای آنان که در مسح عیسی هستند،

دیگر هیچ محکومیتی نیست،

خدا مسیحیان را محکوم نمی کند. این حقیقتی است که نباید فراموش کرد. ولی حقیقت دیگری نیز هست که ما نیز قضاوت خواهیم شد.

رومیان ۱۴

۱۰: پس تو چرا برادر خود را محکوم می کنی؟

و تو چرا به برادر خود به دیده تحقیر می نگری؟

زیرا همه ما در برابر مسند دآوری خدا حاضر خواهیم شد.

در خلاصه، قضاوت فرق گذاشتن است. بره ها را از بز ها سوا می کند، درجات مختلف پاداش و تنبیه را اجرا می کند، اشکال ها را رفع می کند، و نام خدای پدر، پسر، و روح القدس را همراه

فرزندانش به جلال می رساند. بعضی از جوانب قضاوت خدا منفی است، ولی بسیاری نیز مثبت می باشند. صحبت از زمان برداشت محصول است، که گندم سبز را از علف هرز جدا می سازد، ایمانداران حقیقی را از دورویان سوا می گرداند، و اعمال نیک را از اعمال مرده جدا می کند. این قضاوت خداست. تنبیه و پاداش را نیز خدای دانا، بر طبق اراده و کلامش توزیع خواهد کرد.

رومیان ۲

۶: «خدا به هر کس بر حسب اعمالش سزا خواهد داد».

۷: او به کسانی که پایداری در انجام اعمال نیکو،

در پی جلال و حرمت و بقایند،

حیات جاویدان خواهد بخشید؛

۸: اما بر خودخواهان و منکران حقیقت و شرارت پیشگان،

خشم و غضب خود را فرو خواهد ریخت

متی ۲۵

۳۲: و همه قومها در برابر او حاضر خواهند شد

و او همچون شبانی که گوسفند ها را از بزها جدا می کند،

مردمان را به دو گروه تقسیم خواهد کرد؛

۳۳: گوسفندان را در سمت راست

و بزها را در سمت چپ خود قرار خواهد داد.

۳۴: سپس به آنان که در سمت راست او هستند خواهد گفت:

بیائید، ای برکت یافتگان از پدر من،

و پادشاهی را به میراث یابید

که از آغاز جهان برای شما آماده شده بود.

۳۵: زیرا گرسنه بودم، به من خوراک دادید؛

تشنه بودم، به من آب دادید؛

غریب بودم، به من جا دادید

۳۶: عریان بودم، مرا پوشانیدید؛

مریض بودم، عیادت کردید؛

زندان بودم، به دیدارم آمدید.

۳۷: آنگاه پارسایان پاسخ خواهند داد: «سرور ما،

کی تو را گرسنه دیدیم و به تو خوراک دادیم،

تشنه دیدیم و به تو آب دادیم؟

۳۸: کی تو را غریب دیدیم و به تو جا دادیم

و یا عریان، و تو را پوشاندیم؟

۳۹: کی تو را مریض و یا در زندان دیدیم و به دیدارت آمدیم؟

۴۰: پادشاه در پاسخ خواهد گفت: «آمین، به شما می گویم، آنچه برای یکی از کوچکترین برادران من کردید، در واقع برای من کردید».

۴۱: آنگاه به آنان که در سمت چپ او هستند خواهد گفت:

ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش جاودانی روید

که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است،

افسیان ۲

۱۰: زیرا ساخته دست خدائیم،
و در مسیح عیسی آفریده شده ایم
تا کار های نیک انجام دهیم،
کارهایی که خدا از پیش مهیا کرد
که در آنها گام برداریم.

پولس و یعقوب هر دو نشان داده اند، که آن ایمان حقیقی که باعث نجات می شود، همیشه شخصیت و رفتاری را ایجاد می سازد که می توان آن را شناسائی کرد. ایمان بدون بکار بردن آن مرده است.

متی ۷

۱۶: آنها را از میوه هایشان خواهید شناخت.
آیا انگور را از بوته خار و انجیر را از علف هرز می چینند؟
۱۷: به همین سان،
هر درخت نیکو میوه نیکو می دهد، اما درخت بد میوه بد.
۱۸: درخت نیکو نمی تواند میوه بد بدهد،
و درخت بد نمی تواند میوه نیکو آورد.
۱۹: هر درختی که میوه خوب ندهد،
بریده و در آتش افکنده می شود.
۲۰: بنابر این،
آنان را از میوه هایشان خواهید شناخت.

توجه داشته باشید، آنچه انسان انجام می دهد نیست که او را نجات می بخشد. وقتی قضاوت خدا فرا می رسد، درخت مورد قضاوت قبلاً تبدیل به درخت خوب شده (انسان ایمان آورده)، و به همین دلیل است که میوه خوب می آورد. آنچه انسان از خود بجای می گذارد است که او را درخت خوب، بره، و مسیحی می سازد.
پس از دوره قضاوت اولیه که در آن بره و بز از هم سوا شدند، دوره دوم قضاوت شامل کسانی می شود که خود را مسیحی می شمارند. در این مرحله نیز تنبیه و پاداش نسبت به مقدار گناه و میوه آورده توزیع می گردد و ایمانداران هستند که آن را انجام می رسانند،

اول قرننیا ۶

۲: آیا نمی دانید که مقدسین
دنیا را داوری خواهند کرد؟
پس شما که قرار است دنیا را داوری کنید،
چگونه قادر به قضاوت در باره مسائل بس کوچکتر نیستید؟
۳: آیا نمی دانید که ما فرشتگان را داوری خواهیم کرد؟
چه رسد به قضاوت در باره مسائل زندگی.

بر این حساب، خدا از ما خواسته که انضباط کلیسا را رعایت کنیم، میان ایماندارانی که اختلاف با هم دارند دآوری کنیم، و نگذاریم مسیحیان به دادگاه های دنیا متوسل شوند. حال مشخص است آنچه پولس راجع به آینده می گوید چقدر به زندگی امروزه ما ربط دارد.

آیات بسیاری هست که راجع به پاداش صحبت می کنند. از جمله می توان (اول قرنطیان ۱: ۴ - ۸؛ ۳: ۸؛ ۱۵: ۳۲، ۵۸؛ دوم قرنطیان ۴: ۱۶؛ ۵: ۱۰؛ ۹: ۶ - ۸؛ غلاطیان ۶: ۵ - ۱۰؛ فیلیپیان ۱: ۱۰، ۲۶؛ ۲: ۱۶؛ کولسیان ۱: ۵؛ ۳: ۲۴؛ اول تسالونیکیان ۳: ۱۳؛ ۵: ۲۳؛ دوم تسالونیکیان ۱: ۷؛ اول تیموتائوس ۲: ۱۸؛ ۴: ۸؛ ۵: ۲۵؛ ۶: ۱۸، ۱۹؛ دوم تیموتائوس ۲: ۱۱؛ ۴: ۴، ۸، ۱۴، ۱۶، را نام برد.

البته نباید فراموش شود که این پاداش ها به خاطر آن نیست که لایق آن هستیم، بلکه بر حسب فیض خداوند می باشند. ما تنها، آنچه از ما انتظار می رود را می توانیم انجام رسانیم.

لوقا ۱۷

۱۰: پس، شما نیز

چون آنچه به شما فرمان داده شده است، به جای آوردید،

بگوئید: ”خدمتکارانی بی منت ایم

و تنها انجام وظیفه کرده ایم“»

کلمه archreios که به زبان فارسی ”بی منت“ ترجمه شده، معنی بی فایده و بی ثمر را نیز دارد. نتیجتاً، پاداش misthos (متی ۵: ۱۲) در زبان یونانی، به معنی پرداخت حقوق برای کار انجام شده می باشد، که در خصوص ایمانداران میوه روح القدس است (که نهایت ندارد). پرداخت پاداش کاملاً بر حساب فیض خدا است، و او دینی به ما ندارد. پولس می گوید،

دوم تیموتائوس ۴

۶: زیرا من، هم اکنون، همچون هدیه ای ریختنی، در حال ریخته شدنم
و زمان رحلتم فرا رسیده است.

۷: جنگ نیکو را جنگیده ام،

مسابقه را به پایان رسانده

و ایمان را محفوظ داشته ام.

۸: اکنون تاج پارسائی برایم آماده است،

تاجی که خداوند، آن داور عادل، در آن روز به من عطا خواهد کرد

نه تنها به من،

بلکه به همه آنان که مشتاق ظهور او بوده اند.

به همین دلیل است که برگشت دوباره عیسی مسیح را با مراقبت و چالاکي انتظار می کشیم،

کولسیان ۳

۴: چون مسیح که زندگی شماست، ظهور کند،

آنگاه شما نیز همراه او به جلال ظاهر خواهید شد.

يعقوب ۵

۷: پس ای برادران،

تا آمدن خداوند صبر پیشه کنید.

بنگرید چگونه دهقان انتظار می کشد

تا زمین محصول پر ارزش خود را به بار آورد؛

چگونه صبر می کند تا بارانهای پائیزی و بهاری بر زمین

ببارند.

۸: پس شما نیز صبور باشید و دل قوی دارید،

زیرا آمدن خداوند ما نزدیک است!

اول یوحنا ۳

۲: ای عزیزان، اینک فرزندان خدائیم،

ولی آنچه خواهیم بود هنوز آشکار نشده است.

اما می دانیم آنگاه که او ظهور کند،

مانند او خواهیم بود، چون او را چنانکه هست خواهیم دید.

۳: هر که چنین امیدی بر وی دارد،

خود را پاک می سازد، چنانکه او پاک است.

زمانی برگشت مسیح را با شادی و امید انتظار خواهیم داشت، که مشغول بکار او باشیم. اگر او را خدمت کنیم، نشاط نیز همراه ما خواهد بود. اما مسیحیانی نیز هستند که نگران آینده خود هستند. البته هنوز در مسیح رشد کافی نکرده اند، ولی نباید فراموش کرد که این نگرانی ها از خدا نیست و باید از میان برداشته شود.

اول یوحنا ۲

۲۸: پس حال، ای فرزندان، در او بمانید

تا آنگاه که او ظهور کند اطمینان داشته باشیم

و هنگام آمدنش از وی شرمند نشویم.

اینجا لازم است راجع به فرق بزرگی که میان پاداش/تنبیه انسانگرایان ("لیبرال") و کلام خدا هست صحبت کنم. اگر صحبت از آن نشود، رابطه مهمی که با مابقی کلام دارد آشکار نخواهد شد. این دو برداشت از همه لحاظ با هم فرق می کنند.

بگذارید یک نمونه از آن را بیان کنم. اسکینر Skinner می گوید، پاداش را باید فوراً پس از انجام کار داد تا آنچه خواسته شده دوباره انجام بگیرد. اسکینر آزمایشهایش را روی حیوانات انجام داد و آنچه بدست آورد را به انسان مربوط کرد. برداشت او نیز به این خاطر بود که انسان را نوعی حیوان می شمرد. روش او بگونه ای است که رفتار خواسته شده را با پاداش فوری تشویق می نماید، چون حیوان تحمل ندارد (سگ و گربه را نمی توان با اهداف دراز مدت تشویق کرد، خصوصاً وقتی پای مرگ به میان می آید!). اما بر اساس کلام خدا انسان موجود برتری از حیوان است. البته از لحاظی با هم برابرند (نفس می کشند، گوشت و سبزیجات می خورند، روی زمین راه می روند)، اما فرقی که دارند این است که در شباهت خدا آفریده شده اند. در باغ عدن قبل از گناه، هشدار و امید هائی

که خدا به آدم داده بود نتایج دراز مدتی را در بر داشت. حتی امروزه آن که در گناه به سر می برد، مقاصد دراز مدتی را در زندگی دارد که او را تشویق می نماید. اگر انسان را مانند حیوان تربیت نمائیم (اگر امکان داشته باشد)، نتیجه آن منجر به رفتار حیوانی خواهد شد. انسان می گوید، ”من می خواهم همه درد و رنج ها را از خود دور کنم و هر چه می توانم از زندگی لذت ببرم“. اهداف دراز مدت، جایشان را به رضایت فوری خواهند داد. اصول اخلاقی، خصوصاً اخلاق مسیحی که به بی نهایت رابطه دارد غیر ممکن خواهد شد. اما زمانی که صحبت از پاداش/ تنبیه کلام مقدس می شود، باید به عبرانیان ۱۱ رجوع کرد،

عبرانیان ۱۱

۲۴: به ایمان بود که موسی هنگامی که بزرگ شد،
نخواست پسر دختر فرعون خوانده شود.
۲۵: او آزار دیدن با قوم خدا را
بر لذت زودگذر گناه ترجیح داد.
۲۶: و رسوائی به خاطر مسیح را
با ارزشتر از گنجهای مصر شمرد،
زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود.

ایمانی که در این آیات (و تمام فصل) می بینیم، نشان می دهد که ارضای فوری بی کفایت است. انگیزه بادوامی برای چیزی در این شرایط نیست. اما ایماندارانی که ایمان با استحکامی دارند، آینده بهتری را در نظر می گیرند. آنها روزشان را به خاطر لحظاتی خراب نمی کنند. ایمانداران مسافرانی هستند که مقصدشان خانه ابدیشان می باشد. ریشه آنها عمیقاً در آینده نهفته شده است. دنیای امروزه با تمام کیف و دردهایش، دیگر نفوذ عمده ای بر زندگیشان نخواهد داشت. دنیا خاصیت فیزیکی دارد به نام انتروپی، که می گوید با مرور زمان همه چیز از میان رفته و نهایتاً تبدیل به گاز خواهد شد (به دلیل لعنتی که از گناه برد). به این دلیل است که رضایت دائمی ندارد. مسیحیان این را می دانند (با باز شدن چشم دلشان)، و وعده های خدا را از دور مشاهده می کنند،

عبرانیان ۱۱

۱۲: این گونه، از یک تن، آن هم از کسی که تقریباً مرده بود،
نسلی کثیر همچون ستارگان آسمان، و بی شمار مانند شنهای کناره دریا، پدید آمد.
۱۳: اینان همه در ایمان در گذشتند،
در حالی که وعده ها را هنوز نیافته بودند،
بلکه فقط آنها را از دور دیده و خوشامد گفته بودند.
ایشان تصدیق کردند که بر زمین، بیگانه و غریبند.
۱۴: آنان که چنین سخن می گویند،
آشکارا نشان می دهند که در جستجوی وطنی هستند.

بهشت را خدا به ما داده، و هر قدر از گناه پاک شویم، به بهشت نزدیکتر می شویم و از مزایای آن بهر مند می شویم. دنیا پر از منجلا ب شیطان شده و گرفتاری های زندگی روز به روز بیشتر می گردد. دنیا بسوی جهنم شیطان روی آورده است. باید بهشت خدا را از طریق نجات عیسی مسیح بدست آورند. صحبت از مذهب تازه ای نیست. مکتب جدید یا فرضیه انسانی نیست. صحبت از روح

خدا است که موجود بهشتی است که جهنم را از میان بر می دارد. تاجر مسیحی می تواند بگوید، "بله پول و مال زیادی را از دست دادم، ولی زندگی در این دنیا همین است. خدا فرزندانش را نگاه می دارد".

حال می بینیم که آینده باید برای مسیحیان روشن شده باشد. بدون آن، قسمت عمده ای از زندگی بی انصاف، آشفته و پوچ بنظر خواهد رسید. آنوقت امیدی برای یافتن جواب سؤالاتی که بنظر غیر ممکن می باشند بدست نخواهند آمد. ولی زمانی که اطمینان پیدا می کنیم که قضاوتی در کار خواهد بود که همه اشکال ها را از میان بر می دارد، همه چیز تغییر خواهد یافت. ایمانداران خواست خدا را در زمان حیاتشان، با بینش آینده بدست آورند. تنها در آن زمان است که هر چه درد و اندوه و بی انصافی وجود دارد، معنی پیدا می کند. قبلاً دیدیم چگونه پولس با درد روبرو شد،

دوم قرن تیان ۴

۱۶: پس دلسرد نمی شویم،

هر چند انسان ظاهری ما فرسوده می شود،

انسان باطنی روز به روز تازه تر می گردد.

۱۷: زیرا رنجهای جزئی و گذرای ما

جلالی ابدی برایمان به ارمغان می آورد

که با آن رنجا قیاس پذیر نیست

بعضی افراد می گویند دیدگاه دراز مدت، آینده را معلوم کرده و در نتیجه مسیحیان مسئولیتی نسبت به زندگی امروزه خود ندارند. اتفاقاً دیدگاه بهشتی منجر به دریافت حکمت و ابتکار در زندگی خواهد شد؛ اصل پاداش عبدی این را بوجود می آورد. باید پرسید، کدام ارزش بیشتری دارد، بهشت یا جهنم؟ به پولس نگاه کنید. او خوب جنگید، ایمانش را نگاه داشت، و مسابقه را به پایان رساند (برنده!). می گوید،

دوم تیموتاوس ۴

۷: جنگ نیکو را جنگیده ام،

مسابقه را به پایان رسانده و ایمان را محفوظ داشته ام.

۸: اکنون تاج پارسائی برایم آماده است،

تاجی که خداوند، آن داور عادل، در آن روز به من عطا خواهد کرد

نه تنها به من، بلکه به همه آنان که مشتاق ظهور او بوده اند.

فصل بیست و پنجم

خلاصه مطالب

راه زیادی را طی کرده ایم. سفر به یکایک جوانب مکتب روحانی مسیحی کرده ایم. با این حال، مقدار زیادی را نادیده گرفته ایم. خیلی می خواستم ادامه دهم و هر جنبه ای را بیشتر واری می کردم، قسمتهائی از نماد های روحانی را بیشتر باز کرده و رابطه آن ها را با مشاوره مسیحی بررسی می نمودم، به قسمت های دیگر از پاکسازی می پرداختم، و غیره. اما جای آن در این جا نیست. کتاب بقدر کافی طولانی شده.

در سر تا سر راه، سعی کرده ام آنچه نیاز به بررسی عمیقتر دارد را، خصوصاً در رابطه به مشاوره مسیحی نشان دهم.^(۱) امید من این است که خداوند عیسی مسیح، مشاوران فارسی زبانی را هدایت کند تا برداشت هائی که مختص ایمانداران فارسی زبان می باشد را منتشر کنند، و زمینه برآورد و تحلیل مسائلمان را در دسترس کلیسای عیسی فارسی زبان قرار بدهند. ممکن است تصور کنید که هنوز زود است کلیسای ایران یا مثلاً تاجیکستان، به جایی رسیده باشند که نیاز به مشاوره مسیحی داشته باشند. البته عقیده اشتباهی است، ولی در صورتی که صحیح هم بود، اگر تا این حد وقت صرف خواندن این کتاب گذرانده باشید، فکر کنم احتیاج بقدر کافی آشکار شده باشد. امکتب عملی کلام خداست که کلیسای فارسی زبانان نیاز حیاتی به آن دارد.

مورد مهم دیگر این بوده که نشان دهم، حقیقت و خداگانگی با هم و در هم می باشند. نمی توان حقیقت را بدون خداگانگی در دست داشت، و نمی توان خداگانگی را بدون حقیقت (خدا) بدست آورد. تا چه اندازه در آن موفق شدم، آینده مشخص خواهد نمود. کار وسیع و مشکلی بود؛ اما باید بگویم که برای من بسیار مفید بود. امیدوارم احمیت و لزوم استفاده از کلام خدا برای حل مسائل و مشکلات مسیحیان فراهم شده باشد. پس از تدریس و خدمت سالیان دراز در مشاوره مسیحی، تعجب می کنم چطور کلیسا های دنیا (و فارسی زبان)، تکیه بر سرویس های یکشنبه و مطالعه کلام اکتفا می کنند، و در صورت لزوم، به آنچه در جراید عمومی در دست می باشد روی آورند (که بیشتر شامل روانشناسی، مذاحب یا نوشته های افسانه گران جامعه است).

آنچه مطالعه من در نوشتن این کتاب به من داده:

۱. هیچکس تا بحال نتوانسته حتی الف بای مسائل، و ربطی که کلام با مشاوره مسیحی دارد را کاملاً بدست آورده باشد (همچون خود من). معلوم کار های بیشتری برایم در پیش است - تا آخر عمرم.
۲. آیات مربوط به مشاوره مسیحی کاملاً مربوط به مسائل و مشکلات این زمان است.
۳. سامانه مکتب روحانی Systematic Theology، لزوم ندارد خشک و بی جان باشد؛ زندگی فرزندان خداست که تکیه بر آن دارد.
۴. خدا ما را توسط حقیقتی که از استفاده کلامش جاری می شود، ما را برکت می دهد - نه خارج از آن.
۵. هر آنچه ما برای زندگی و خودگانگی نیاز داریم (تا عبد نیاز داریم) در همین کلام پیدا می شود. اگر هنوز نمی دانیم چه کار کنیم، تنها خود را می توانیم مقصر بدانیم.

حال بگذارید دوباره شما را تشویق به مطالعهٔ مکتب روحانی خدا بکنم. اینجا توقف نکنید! اگر تا اینجا از کلام برداشت کرده اید، بگذارید اطمینان بدهم اطلاعات و دانش بسیار بیشتری در خود کلام خداست. روزانه آنرا در محور افکار و رفتار انسان مطالعه کنید، یعنی برای هر دو جانب حقیقت در زندگی.

زیر نویس مترجم

(۱) امید من این است که خداوند عیسی مسیح مشاوران فارسی زبانی را هدایت کند، تا برداشت های مربوط به آنان را نیز منتشر کنند، و زمینهٔ برآورد و تحلیل مسائل و نیاز های فارسی زبان نیز در دسترس کلیسا قرار بگیرد. ممکن است تصور شده باشد که هنوز زود است کلیسای ایران، یا مثلاً تاجیکستان، به جایی رسیده باشند که نیاز به مشاورهٔ مسیحی داشته باشند. البته عقیدهٔ اشتباهی است، ولی در صورتی که صحیح هم بود، اگر تا به این حد وقت صرف خواندن این کتاب کرده اید، فکر کنم احتیاج آن برای مسیحیان فارسی زبان نیز آشکار شده باشد.